

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکه و مدینه در آینه آیات قرآن

مهدی رستم نژاد، محمدرضا جباری
محمد فاکر میبیدی، عبدالله حاج علی

فهرست

دیباچه ۱۷

بخش اول: شخصیت‌شناسی حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن

فصل اول: ویژگی‌های ابراهیم <small>علیه السلام</small> در قرآن	۲۱
۱. اختصاص یک سوره به نام ابراهیم <small>علیه السلام</small>	۲۱
۲. تحیت خدا بر ابراهیم <small>علیه السلام</small>	۲۱
۳. امت بودن ابراهیم <small>علیه السلام</small>	۲۲
۴. اسوه بودن ابراهیم <small>علیه السلام</small>	۲۳
۵. ارائه ملکوت به ابراهیم <small>علیه السلام</small>	۲۳
۶. تشریف به مقام خلیل‌اللهی	۲۴
۷. تشریف به مقام امامت	۲۵
۸. پدر انبیا <small>علیهم السلام</small> و سرسلسله خط نبوت	۲۷
۹. صاحب کتاب و شریعت و از پیامبران اولوالعزم	۲۸

فصل دوم: القاب و اوصاف ابراهیم <small>علیه السلام</small> در قرآن	۲۹
۱. حلیم، آواه و منیب	۲۹
۲. نیرومند در علم و عمل	۲۹
۳. مصطفای الهی و اهل خیر	۳۰
۴. صدیق و نبی	۳۱
۵. قانت و حنیف	۳۱

- ۳۲ ۶. شاکرو برگزیده
- ۳۲ ۷. مصطفای در دنیا و صالح آخرت
- ۳۳ ۸. صاحب کتاب آسمانی و اداکننده وظیفه
- ۳۳ ۹. پدر مادی و معنوی مردم
- ۳۴ ۱۰. میهمان نواز و سخاوتمند
- ۳۵ ۱۱. نماد مبارزه با بت پرستی (قهرمان توحید)
- ۳۶ ۱۲. دارای منطقی قوی و استوار

فصل سوم: دعاها و درخواست های ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در قرآن ۳۷

- ۳۷ ۱. بعثت پیامبر خاتم از نسلش
- ۳۸ ۲. احیای مردگان
- ۳۸ ۳. تشرف به مقام تسلیم و عبودیت محض
- ۳۹ ۴. دوری از شرک و بت پرستی
- ۳۹ ۵. ملحق شدن به صالحان
- ۴۰ ۶. از جمله نمازگزاران بودن
- ۴۰ ۷. برخورداری از میراث بهشت پرنعمت
- ۴۱ ۸. درخواست فهم درست و روشن بینی
- ۴۱ ۹. خوش نامی میان آیندگان
- ۴۲ ۱۰. طلب آموزش برای خود، والدین و مؤمنان
- ۴۲ ۱۱. داشتن نسلی صالح
- ۴۳ ۱۲. رهایی از رسوایی و خواری در قیامت
- ۴۴ ۱۳. آبادانی و امنیت مکه
- ۴۴ ۱۴. فراگرفتن طریقه پرستش خدا
- ۴۵ ۱۵. توجه گروهی از مردم به آل ابراهیم عَلَيْهِمُ السَّلَام
- ۴۵ ۱۶. قبولی عمل بنای کعبه
- ۴۶ ۱۷. قبولی توبه
- ۴۶ ۱۸. قبولی دعا و نیایش
- ۴۶ ۱۹. تداوم منصب امامت در نسلش
- ۴۷ جمع بندی

فصل چهارم: مراحل زندگی ابراهیم <small>علیه السلام</small>	۴۹
۱. ابراهیم <small>علیه السلام</small> در بابل	۴۹
مناظره ابراهیم <small>علیه السلام</small> با آزر	۵۰
مناظره ابراهیم <small>علیه السلام</small> با پرستش‌کنندگان اجرام آسمانی	۵۱
مناظره با قوم و شکستن بت‌ها	۵۳
مناظره ابراهیم <small>علیه السلام</small> با نمروذ	۵۵
گلستان شدن آتش بر ابراهیم <small>علیه السلام</small>	۵۶
۲. ابراهیم <small>علیه السلام</small> در فلسطین	۵۷
ابراهیم <small>علیه السلام</small> و ساره	۵۸
ابراهیم <small>علیه السلام</small> و هاجر	۶۰
زنده شدن پیرندگان	۶۱
ابراهیم و لوط <small>علیهما السلام</small>	۶۴
۳. ابراهیم <small>علیه السلام</small> در مکه	۶۶
اسکان دادن زن و فرزند در مکه	۶۶
مأموریت برای ساختن کعبه	۶۹
جایگاه اسماعیل <small>علیه السلام</small>	۷۰
ذبح فرزند	۷۲
رسیدن به مقام امامت	۷۴
فراخوانی مردم به حج پس از مقام امامت	۷۴
انجام مناسک حج	۷۵
۴. پیوند مناسک حج با ابراهیم <small>علیه السلام</small> و خانواده اش	۷۶
کعبه و طواف	۷۷
مقام ابراهیم <small>علیه السلام</small>	۷۷
صفا و مروه	۷۹
عرفات و مشعرالحرام	۸۰
منا و اعمال آن	۸۰
حج زمینه‌ای برای درک محضر امام	۸۲

بخش دوم: تاریخ اسلام (آیات ناظر به اماکن و حوادث تاریخ اسلام)

مقدمه	۸۷
-------------	----

فصل اول: مکه	۸۹
--------------------	----

۹۰ جایگاه و عظمت حرم، مکه، مسجدالحرام و کعبه
۹۰ اولین معبد
۹۱ خانه ای مبارک
۹۱ محل ظهور آیات الهی
۹۲ مکانی امن با وجود ناامنی اطراف
۹۳ ام القرى
۹۴ وادی غیرمزروع اما پرثمر
۹۵ سوگند خداوند به مکه
۹۶ طهارت مسجدالحرام و ممنوعیت ورود مشرکان به آن
۹۷ تساوی همه مردم در مسجدالحرام
۹۸ البيت العتيق
۹۹ البيت الحرام
۹۹ غار حرا و سرآغاز بعثت
۱۰۲ اسراء و معراج
۱۰۲ اسراء
۱۰۳ معراج
۱۰۵ مسجد جن
۱۰۷ شق القمر
۱۰۹ بيعت اول عقبه (مسجد البيعة)
۱۱۰ توطئه قتل رسول خدا ﷺ در ليله الميتم
۱۱۴ صلح حديبيه (مسجد شجره)
۱۲۰ عمرة القضاء
۱۲۱ فتح مکه
۱۲۵ ابلاغ براءت در منا
۱۲۷ حجة الوداع و حجة البلاغ
۱۲۹ حجة الوداع (تحريف زدایی از مناسک حج)
۱۳۳ حجة البلاغ (ابلاغ ولایت اميرالمؤمنين عليه السلام)
۱۳۴ نزول آیه ولایت
۱۳۵ اعلام ولایت اميرالمؤمنين على عليه السلام در غدیر
۱۳۷ فصل دوم: مدینه

۱. بنای مسجد قبا ۱۳۷
۲. تخریب مسجد ضرار ۱۳۹
۳. تشریح ماه‌های حرام ۱۴۱
۴. تغییر قبله (مسجد ذوقبلتین) ۱۴۴
۵. غزوه بدر ۱۴۷
- عدم رضایت برخی مؤمنان از نبرد ۱۴۹
- انگیزه مؤمنان و مشرکان از نبرد و سرانجام آن ۱۵۰
- موقعیت جغرافیایی مسلمانان و مشرکان ۱۵۱
- دعای پیامبر ﷺ و مسلمانان و نزول امدادهای غیبی ۱۵۲
- الف) نزول فرشتگان و القای رعب و هراس در قلوب کافران ۱۵۳
- ب) خواب سبک و نزول باران در شب قبل ۱۵۵
- ج) اصابت ریگ‌های صحرا به چشمان مشرکان ۱۵۶
- د) اندک دیدن طرفین یکدیگر را قبل از آغاز نبرد ۱۵۷
- ه) دو برابر دیده شدن مسلمانان پس از ورود به جنگ ۱۵۸
- رفتار با اسیران ۱۵۹
۶. غزوه احد ۱۶۱
- پیروزی مسلمانان در آغاز و شکست در پایان ۱۶۲
- فرار برخی مسلمانان و وانهادن رسول خدا ﷺ ۱۶۴
- ریشه یابی فرار و شکست ۱۶۵
- الف) گناهان جبران نشده پیشین ۱۶۵
- ب) دنیاطلبی و حرص ورزی ۱۶۵
- ج) بی‌تقوایی و ترک استقامت ۱۶۶
- د) پیروی از شایعات ۱۶۷
- چگونگی امداد خداوند برای جبران شکست مسلمانان در احد ۱۶۸
- الف) غلبه خوابی آرام پس از جنگ ۱۶۸
- ب) تبیین حقایق و تحلیل وقایع ۱۶۹
۷. غزوه حمراء الاسد ۱۷۲
۸. غزوه بنی نضیر ۱۷۴
- اخراج بنی نضیر با امداد غیبی، رخدادی باورناپذیر ۱۷۶
- قطع چند نخل؛ تدبیری جنگی ۱۷۷

۱۷۷ سرنوشت اموال بنی نضیر، تشریح حکم فیء
۱۷۸ موارد مصرف فیء
۱۷۹ تقسیم اموال بنی نضیر؛ صحنه ایثار انصار
۱۸۰ غزوه احزاب
۱۸۱ هجوم انبوه دشمن، ترس شدید مسلمانان، امداد الهی
۱۸۲ نقش منافقان و بیمار دلان
۱۸۲ وفاداری مؤمنان با تاسی به رسول خدا ﷺ
۱۸۴ بازگشت کافران با شکست و رسوایی
۱۸۵ ۱۰. غزوه بنی قریظه
۱۸۸ ۱۱. رخداد مباحله (مسجد الاجابة)

بخش سوم: آیات احکام و مناسک حج

۱۹۳ فصل اول: آیات احکام فقهی مبتلابه
۱۹۳ ۱. طهارت مسجد الحرام
۱۹۳ چشم انداز آیه
۱۹۴ نکات فقهی و تفسیری
۱۹۵ ۲. وضو
۱۹۶ چشم انداز آیه
۱۹۷ نکات فقهی و تفسیری
۲۰۰ ۳. غسل جنابت
۲۰۰ چشم انداز آیه
۲۰۱ نکات فقهی و تفسیری
۲۰۲ ۴. تیمم
۲۰۴ نکات فقهی و تفسیری
۲۰۶ قواعد
۲۰۷ ۵. اوقات نماز
۲۰۷ چشم انداز آیه
۲۰۸ نکات فقهی و تفسیری
۲۱۰ ۶. قبله
۲۱۰ چشم انداز آیه و مسئله قبله
۲۱۳ نکات فقهی و تفسیری

قواعد	۲۱۴
۷. اذان	۲۱۵
چشم انداز آیه	۲۱۵
نکات فقهی و تفسیری	۲۱۷
۸. نماز مسافر	۲۱۸
چشم انداز آیه	۲۱۸
نکات فقهی و تفسیری	۲۱۹
۹. نماز جماعت	۲۲۱
چشم انداز آیه	۲۲۲
نکات فقهی و تفسیری	۲۲۲
قاعده اشتراک	۲۲۳
۱۰. نماز جمعه	۲۲۴
چشم انداز آیه	۲۲۴
نکات فقهی و تفسیری	۲۲۵
قواعد	۲۲۷
۱۱. قرائت قرآن	۲۲۷
چشم انداز آیه	۲۲۷
نکات فقهی و تفسیری	۲۲۸
۱۲. صلوات	۲۳۱
چشم انداز آیه	۲۳۱
نکات تفسیری و فقهی	۲۳۴
۱۳. روزه	۲۳۸
چشم انداز آیه	۲۳۸
نکات تفسیری و فقهی	۲۴۰
قاعده نفی عسرو حرج	۲۴۳
۱۴. اعتکاف	۲۴۳
چشم انداز آیه	۲۴۴
نکات تفسیری و فقهی	۲۴۶
الف) نکات تفسیری و فقهی روزه	۲۴۶
ب) نکات تفسیری و فقهی اعتکاف	۲۴۸
قواعد	۲۵۰

۲۵۰	۱۵. خمس
۲۵۱	چشم انداز آیه
۲۵۳	نکات تفسیری و فقهی
۲۵۵	۱۶. امر به معروف
۲۵۵	چشم انداز آیه
۲۵۷	نکات تفسیری و فقهی
۲۶۱	فصل دوم: آیات مناسک حج
۲۶۱	۱. مناسک خانه خدا
۲۶۱	چشم انداز آیه
۲۶۳	نکات فقهی و تفسیری
۲۶۴	۲. وجوب حج
۲۶۴	چشم انداز آیه
۲۶۵	نکات فقهی و تفسیری
۲۶۸	۳. فراگیری مناسک حج
۲۶۸	چشم انداز آیه
۲۶۹	نکات فقهی و تفسیری
۲۷۰	۴. گونه های حج
۲۷۰	چشم انداز آیه
۲۷۱	نکات فقهی و تفسیری
۲۷۵	۵. زمان و مکان حج
۲۷۶	نکات فقهی و تفسیری
۲۷۷	۶. احرام
۲۷۷	چشم انداز آیه
۲۷۷	نکات فقهی و تفسیری
۲۸۱	۷. وقوف در عرفات و مشعر الحرام
۲۸۱	چشم انداز آیه
۲۸۲	نکات فقهی و تفسیری
۲۸۵	۸. قربانی
۲۸۵	چشم انداز آیه
۲۸۵	نکات فقهی و تفسیری

۲۹۰ حلق و تقصیر	۹
۲۹۰ چشم انداز آیه	
۲۹۱ نکات فقهی و تفسیری	
۲۹۳ طواف	۱۰
۲۹۳ چشم انداز آیه	
۲۹۴ نکات فقهی و تفسیری	
۲۹۵ نماز طواف	۱۱
۲۹۵ چشم انداز آیه	
۲۹۶ نکات فقهی و تفسیری	
۲۹۷ سعی	۱۲
۲۹۸ چشم انداز آیه	
۲۹۹ نکات فقهی و تفسیری	
۳۰۰ طواف نساء و نماز طواف نساء	۱۳
۳۰۰ چشم انداز آیه	
۳۰۱ نکته فقهی و تفسیری	
۳۰۲ بیتوته در منا	۱۴
۳۰۲ چشم انداز آیه	
۳۰۳ نکات فقهی و تفسیری	
۳۰۵ قاعده تغلیب	
۳۰۵ نفر از منا	۱۵
۳۰۶ چشم انداز آیه	
۳۰۶ نکات فقهی و تفسیری	

بخش چهارم: مباحث اخلاقی در آیات حج

۳۱۱ مقدمه	
۳۱۵ فصل اول: اخلاق فضیلت	
۳۱۵ ۱. اخلاق فضیلت، ناظر به صفات نفسانی	
۳۱۶ الف) ایمان	
۳۱۸ ب) تقوا	
۳۱۹ معنای تقوا	
۳۲۰ متعلقات تقوا	

۳۲۰ رابطه تقوا و عبادات
۳۲۱ تقوا در اعمال حج
۳۲۴ (ج) اخلاص
۳۲۴ معنا و حقیقت اخلاص
۳۲۵ موانع اخلاص
۳۲۶ اهمیت و جایگاه اخلاص
۳۲۸ (د) تسلیم
۳۲۸ معنای تسلیم و مراتب آن
۳۲۹ مقام تسلیم و رابطه آن با قلب سلیم
۳۳۰ اسلام درخواستی ابراهیم و اسماعیل <small>عليهما السلام</small>
۳۳۲ مقام تسلیم، نیازمند توفیق و فیض الهی
۳۳۳ (ه) تواضع (خبت)
۳۳۳ معنای خبت
۳۳۴ (و) صبر
۳۳۵ معنای صبر
۳۳۵ مصادیق صبر در قرآن و روایات
۳۳۶ ۲. اخلاق فضیلت؛ ناظر به رفتار و اعمال
۳۳۶ (الف) ادب زیارت و محضر معصوم
۳۳۷ معنای ادب
۳۳۷ ادب سخن گفتن
۳۳۸ ادب سخن گفتن در محضر معصوم
۳۳۸ جایگاه ویژه معصوم، لازمه ادب خاص در محضراو
۳۳۹ عدم رعایت ادب در محضر معصوم، موجب حبط عمل
۳۴۰ (ب) طاعت
۳۴۰ معنای طاعت
۳۴۱ جایگاه ویژه پیامبر <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> ، در مقام اطاعت
۳۴۲ جایگاه ائمه طاهرين <small>عليهم السلام</small> در مقام اطاعت
۳۴۴ (ج) نماز
۳۴۴ معنای صلاة
۳۴۵ جایگاه نماز

۳۴۵ ابراهیم <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> و آماده سازی خانه خدا برای نمازگزاران
۳۴۷ (د) ذکر
۳۴۷ معنای ذکر
۳۴۸ ذکر در قرآن
۳۴۸ ذکر خدا، بهترین و ضروری ترین ذکرها برای انسان
۳۵۰ انواع ذکر خدا
۳۵۵ (ه) دعا
۳۵۶ معنای دعا و تفاوت آن با ذکر
۳۵۶ اهمیت دعا
۳۵۷ دعا در حج
۳۵۸ (و) توبه
۳۵۸ معنای توبه
۳۵۸ توبه پیامبران
۳۵۹ منظور از عبارت ﴿وَتُوبَ عَلَيْنَا﴾ از سوی ابراهیم و اسماعیل <small>عَلَيْهِمَا السَّلَامُ</small>
۳۶۰ (ز) اطاعت از پدر و مادر
۳۶۰ اطاعت اسماعیل <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>
۳۶۱ (ح) احسان و اطعام
۳۶۱ معنای «بُدن»
۳۶۱ قربانی کردن در حج و کیفیت آن
۳۶۲ احسان به مردم، با اطعام از قربانی حج
۳۶۳ (ط) انفاق
۳۶۳ معنای انفاق
۳۶۴ انفاق از ویژگی های خاص حاجیان
۳۶۵ انفاق و نفاق
۳۶۵ (ی) استغفار
۳۶۶ معنای استغفار
۳۶۶ استغفار در حج
۳۶۷ (ک) همیاری در نیکوکاری
۳۶۸ معنای تعاون
۳۶۸ تعاون و همیاری در مسیر ایمان و تقوای الهی، اساس سنت اسلامی

.....	آبرار، عاملان به «بِرٍّ»	۳۶۹
.....	فصل دوم: اخلاق رذیلت	۳۷۱
.....	۱. رذائل ناظر به صفات نفسانی	۳۷۲
.....	الف) کفر	۳۷۲
.....	معنای «کفر»	۳۷۲
.....	مراتب کفر و متعلق آن	۳۷۳
.....	حال کافران	۳۷۴
.....	حج ابراهیمی و برائت از کفار	۳۷۵
.....	ب) شرک	۳۷۶
.....	معنای شرک و تفاوت آن با کفر	۳۷۶
.....	مراتب شرک	۳۷۷
.....	شرک در آیه مورد بحث	۳۷۸
.....	برائت از مشرکین، کمال و روح اعمال حج	۳۷۹
.....	۲. رذائل ناظر به رفتار	۳۸۲
.....	الف) گناه	۳۸۲
.....	تعریف رفت	۳۸۲
.....	تعریف فسق	۳۸۳
.....	مقصود از فسق در آیه	۳۸۳
.....	معنای جدال	۳۸۴
.....	منظور از جدال در آیه	۳۸۴
.....	ب) تجاوزگری	۳۸۵
.....	تعریف عدو	۳۸۵
.....	معنای عبارت «أَنْ تَعْتَدُوا»	۳۸۶
.....	ج) اعانه در گناه و ظلم	۳۸۷
.....	معنای اثم و عدوان	۳۸۷
.....	اثم و عدوان در آیه شریفه	۳۸۷
.....	د) جلوگیری از راه خدا	۳۸۸
.....	معنای صدّ	۳۸۹
.....	فهرست منابع	۳۹۳

دیباچه

قرآن کریم کتاب هدایت و اقیانوسی از معارف اسلام در زمینه های مختلف (اعم از احکام، اخلاق، تاریخ و اخبار غیبی) است که بشر برای هدایت نیازمند به آنهاست. هر کس بر اساس معرفت و شناخت خود می تواند در این اقیانوس غور کند و از مرواریدهای ناب آن صید کند.

بخشی از آیات قرآن کریم مربوط به عبادت پر رمز و راز حج است. پژوهندگان معارف قرآن، با تأمل در آیات مربوط به حج، آموزه های سودمندی را در اختیار طالبان آن قرار داده اند. بخشی از آیات حج درباره شخصیت شناسی حضرت ابراهیم علیه السلام است؛ کسی که تجدیدکننده بنای کعبه و به جا آورنده حج ابراهیمی است.

آیات تاریخ اسلام و اماکن مکه و مدینه و مشاهد مشرفه، بخش دیگری از آیات مربوط به حج را تشکیل می دهد. آیات احکام به بیان مناسک حج و عمره می پردازد و در بخشی دیگر از آیات حج، به مسئله اخلاق اشاره شده است.

اثر پیش رو با عنوان مکه و مدینه در آینه آیات قرآن، در چهار بخش به بررسی آیات مربوط به حج می پردازد. عناوین بخش ها به ترتیب نویسندگان عبارتند از:

بخش اول: شخصیت شناسی حضرت ابراهیم عليه السلام در قرآن (حجت الاسلام و المسلمین مهدی رستم نژاد)؛

بخش دوم: تاریخ اسلام، آیات ناظر به اماکن و حوادث تاریخ اسلام (حجت الاسلام و المسلمین محمدرضا جباری)؛

بخش سوم: آیات احکام و مناسک حج (حجت الاسلام و المسلمین محمد فاکر میبدی)؛

بخش چهارم: مباحث اخلاقی در آیات حج (حجت الاسلام و المسلمین عبدالله حاج علی).

ضمن تشکر و سپاس از نویسندگان بزرگوار که در تألیف این اثر تلاش بسیار کردند و ارزیابان محترم حجت الاسلام و المسلمین سید صادق فدکی، حجت الاسلام و المسلمین علی نصیری و زنده یاد جناب آقای دکتر سید محمود سامانی رحمته الله، امیدواریم اثر حاضر مورد استفاده جویندگان معارف حج از منظر آیات قرآن کریم قرار گیرد.

انه ولی التوفیق

پژوهشکده حج و زیارت



بخش اول:

شخصیت‌شناسی حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن

ابراهیم علیه السلام از پیامبران اولوالعزمی است که جایگاه ویژه‌ای در آیات قرآن دارد. کمتر پیامبری در قرآن چون ابراهیم علیه السلام تا این اندازه مورد عنایت باری تعالی قرار گرفته است. بلکه می‌توان ابراهیم علیه السلام را از این منظر یک استثنا دانست؛ زیرا هر سه آیین بزرگ یهودیت، نصرانیت و اسلام وامدار آیین ابراهیمی‌اند و پیامبران این سه شریعت بزرگ، همه از تبار ابراهیم علیه السلام برخاسته‌اند.

شهر مقدس مکه، بیت‌الله الحرام، کعبه مشرفه، زمزم و حجر اسماعیل علیه السلام، صفا و مروه، مناسک عمره و حج، قربانی و قربانگاه، رمی جمرات و میقات، منا و تقصیر، همه با نام ابراهیم علیه السلام گره خورده‌اند. از این رو بازشناسی شخصیت بی‌نظیر او از منظر قرآن، می‌تواند تا حدودی پرده از این همه رمز و راز بگشاید و چهرهٔ پرفروغ این پیامبر عظیم‌الشأن را به نمایش بگذارد. این منظور در چند فصل دنبال می‌شود:

فصل اول: ویژگی های ابراهیم علیه السلام در قرآن

مختصات و مقامات ابراهیم علیه السلام در قرآن نشان می دهد که ایشان در سایه سار لطف الهی، مقامات بلند ملکوتی را یکی پس از دیگری درنور دیده است و از مهر و لطف فراوان الهی برخوردار شده است که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. اختصاص یک سوره به نام ابراهیم علیه السلام

در قرآن، در ۲۵ سوره، ۶۹ بار نام آن حضرت به میان آمده است. افزون بر این، یک سوره به نام ابراهیم علیه السلام اختصاص یافته است؛ با اینکه قصه ابراهیم علیه السلام در بسیاری از سوره های دیگر آمده، تنها این سوره به سوره ابراهیم علیه السلام معروف شده است؛^۱ نام ابراهیم علیه السلام پس از نام حضرت موسی علیه السلام پرتکرارترین نام در قرآن است.

۲. تحیت خدا بر ابراهیم علیه السلام

یکی از موهبت های الهی به ابراهیم علیه السلام آن است که خداوند، همراه با تعدادی از پیامبران، برایشان نیز سلام و درود فرستاده است. در سوره صافات آمده است: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾؛^۲ جالب توجه آنکه بلافاصله آمده است: ﴿كَذَٰلِكَ نَجْزِي

۱. ابن عاشور، التحرير والتنوير، ج ۱۲، ص ۲۱۳.

۲. صافات: ۱۰۹.

المُحْسِنِينَ^۱ از این آیه استفاده می‌شود که سلام خداوند پاداشی بزرگ بر محسنین شمرده می‌شود.^۲

روشن است که شنیدن چنین سخنی از خداوند، چنان روح انسان را غرق در شوق، نشاط و معنویت می‌کند که با هیچ نعمتی برابری نمی‌کند؛ سخنی که آمیخته با محبت و بیانگر لطف و مهر فراوان الهی است. چه افتخاری بالاتر از اینکه انسان تا آنجا عروج کند که خداوند برای او سلام و تحیت فرستد؛ سلامی که بیانگر سلامت روحی و معنوی و رهایی جان از ناخالصی‌ها و ناپاکی‌هاست.

همچنین از تعبیر ﴿كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ استفاده می‌شود که ابراهیم علیه السلام بی دلیل به چنین افتخاری نائل نشد؛ بلکه از آن جهت بود که او محسن بود؛ یعنی آدمی برای رسیدن به چنین موهبتی نخست باید در گروه محسنین قرار گیرد.

۳. امت بودن ابراهیم علیه السلام

قرآن، ابراهیم علیه السلام را به تنهایی یک امت دانسته، می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا﴾^۳ مفسران در اینکه چرا ابراهیم علیه السلام به چنین عنوانی ستوده شده، وجوهی را ذکر کرده‌اند؛ از جمله:

الف) شعاع شخصیت ابراهیم علیه السلام و سعه وجودی آن حضرت در کمالات معنوی و فضائل انسانی چنان گسترده و فراگیر بوده که به تنهایی به گستردگی یک امت بزرگ بوده است.^۴

ب) در آن زمان هیچ موحدی جز ابراهیم علیه السلام در آن محیط نبود؛ پس او به تنهایی

۱. صافات: ۱۱۰.

۲. رک: سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۲۹۹۱.

۳. نحل: ۱۲۰.

۴. رک: مغنیه، الکاشف، ج ۴، ص ۵۶۲.

امتی را مقابل امت مشرکان تشکیل می‌داد.^۱

ج) واژه امت، به معنای اسم مفعولی، کسی است که مردم رهبری اش را بپذیرند و به وی اقتدا کنند. ابراهیم علیه السلام رهبر بزرگ بشر بود که همگان به وی اقتدا کردند.^۲

د) او به تنهایی معادل یک امت بزرگ، دارای خیر، برکت و آثار بود.^۳

۴. اسوه بودن ابراهیم علیه السلام

خداوند در آیه **﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ﴾**^۴ ابراهیم علیه السلام را سرمشقی نیکو معرفی می‌کند؛ سرمشقی که سراسر زندگانی اش درس توحید، مبارزه با شرک و بت پرستی، اخلاص و استقامت در راه خدا، قاطعیت برابر دشمنان و عبودیت و تسلیم برابر خدا بود.

«اسوه» به معنای مقتدا، پیشوا و مایه تأسی و نمونه اقتدا کردن است. بنابراین مفهوم آیه این است که برای شما در ابراهیم علیه السلام مایه تأسی و نمونه پیروی خوبی است و باید به او اقتدا کرد. جالب است قرآن در آیه ای دیگر شبیه این تعبیر را درباره رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله به کار برده است؛ آنجا که می‌فرماید: **﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾**^۵؛

۵. ارائه ملکوت به ابراهیم علیه السلام

از جمله افتخارات بزرگ ابراهیم علیه السلام آن است که ملکوت آسمان‌ها و زمین به ایشان نشان داده شد: **﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ**

۱. رک: فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۳، ص ۱۶۱.

۲. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۴۸.

۳. رک: سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۲۰۱.

۴. ممتحنه: ۴.

۵. احزاب: ۲۱.

المُوقِنِينَ»^۱ علامه طباطبایی رحمته مراد از مشاهده ملکوت را مشاهده موجودات از جهت انتساب آنها به خداوند دانسته است.^۲ بنابراین ابراهیم علیه السلام با چنین دیدی با سنت خلقت و حاکمیت مطلقه و ربوبیت الهی آشنا شد و از این طریق به یکی از بالاترین درجات یقین گام نهاد.

۶. تشریف به مقام خلیل الهی

از عناوین اعطایی به ابراهیم علیه السلام «خلیل الهی» است. قرآن می‌فرماید: ﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾^۳ خداوند، ابراهیم علیه السلام را خلیل خود برگزید. این لقب مشهورترین لقب ایشان است. در اینکه مراد از خلیل چیست وجوهی ذکر شده است که دو مورد مهم آن عبارت‌اند از:

نخست: آنکه خلیل از ماده خَلَّتْ (به ضم خاء) به معنای دوستی باشد و خلیل به معنای دوستی است که در مودت او خللی نباشد.^۴ همچنین گفته شده که خَلَّتْ از خِلَالٍ، به معنای محبتی است که در اعماق جان نفوذ کرده است.^۵ این معنا به نظر مناسب‌تر و با سیاق آیه سازگارتر است.

دوم: آنکه خلیل از ماده خَلَّتْ (به فتح خاء) به معنای حاجت و نیاز باشد؛ زیرا ابراهیم علیه السلام در هر حال، حتی در حال پرتاب شدن میان آتش، نیاز خود به پروردگار را از یاد نبرد.^۶

۱. انعام: ۷۵.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۷، ص ۱۷۱.

۳. نساء: ۱۲۵.

۴. طوسی، التبیان، ج ۳، ص ۳۴۱.

۵. آلوسی، روح المعانی، ج ۳، ص ۱۴۸.

۶. رک: بحرانی، البرهان، ج ۳، ص ۸۲۴؛ زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۱۲۵.

برابروایات مقام خلیل‌اللهی به خاطر سجده‌های بسیار، اطعام نیازمندان، نماز شب، رد نکردن سائل و میهمان‌نوازی ابراهیم علیه السلام به وی عطا شد.^۱ از روایات متعددی استفاده می‌شود مقام خلّت پس از نبوت و رسالت و پیش از تشرّف به امامت بوده است.^۲

۷. تشرّف به مقام امامت

مقام امامت عالی‌ترین مقام و منزلتی است که ابراهیم علیه السلام، پس از طی درجات بلند عبودیت، نبوت، رسالت، اولوالعزمی و خلیل‌اللهی^۳ و پس از پیروزی در امتحانات سخت و سنگین، بدان نائل شده است. قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾.^۴

مقصود از «کلمات» در این آیه، سلسله‌ای از قضایا، پیمان‌های سنگین و آزمون‌های سخت الهی است که خداوند، ابراهیم علیه السلام را با آنها آزمایش فرمود و آن حضرت به خوبی از عهده آنها برآمد؛ از جمله در آتش افتادن، مهاجرت از وطن، تحمل جدایی فرزند دل‌بندش، رها کردن زن و فرزند در بیابان خشک و بی‌آب و علف، و نهایتاً بردن فرزند به قربانگاه با دست خود،^۵ که قرآن از آن به ابتلای عظیم یاد می‌کند: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ﴾.^۶

از نصوص دینی استفاده می‌شود امامت، مقام بلندی است که شعاع آن تا

۱. شیخ صدوق، *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۳۴ و ۳۵.

۲. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۱۷۵.

۳. رک: همان، ص ۱۳۳.

۴. بقره: ۱۲۴.

۵. رک: طباطبایی، *المیزان*، ج ۱، ص ۲۷۰.

۶. صافات: ۱۰۶.

«هدایت تکوینی» را نیز شامل می‌شود.

«امام» با نفوذ روحی و معنوی خویش، قلب‌های مستعد را از ظلمات به نور هدایت می‌کند و در واقع مظهر این حقیقت می‌شود: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَةُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾.^۱ امام با نیروی باطنی خویش، نه تنها ارائه طریق، بلکه ایصال الی المطلوب می‌کند که به این نوع از هدایت در آیه ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۲ اشاره شده است. بنابراین امام کسی است که روح دین را، که همان تربیت نفوس آماده باشد، تحقق می‌بخشد و احکام الهی را به اجرا می‌گذارد. در حالی که رسول تنها مبلغ معارف و احکام الهی است و وظیفه اش ارائه طریق است.^۳ این مقام به قدری برای ابراهیم خلیل علیه السلام جذاب و دلگرم‌کننده بود که آن را برای ذریه خویش نیز طلبید و خداوند هم تنها برای گروهی از ذریه اش، که قابلیت دریافت آن مقام را داشته باشند، پذیرفت: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾.^۴

از این عبارت ابراهیم علیه السلام، که مقام امامت را برای ذریه اش نیز تقاضا کرد، برمی‌آید که این داستان در زمان پیری و پس از تولد اسماعیل و اسحاق علیه السلام اتفاق افتاد؛ زیرا ابراهیم علیه السلام پیش از آمدن فرشتگانی که به او بشارت فرزند دادند، حتی گمان هم نمی‌کرد که روزی دارای ذریه شود.^۵ از این رو به فرشتگان فرمود: ﴿أَبَشِّرْهُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمِمْ تُبَشِّرُون﴾ «این چه بشارتی است که به من می‌دهید؟! من که دیگر پیر شده‌ام».^۶

۱. احزاب: ۴۳.

۲. سجده: ۲۴.

۳. رک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۳۸-۴۳۹.

۴. بقره: ۱۲۴.

۵. رک: طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۶۷.

۶. حجر: ۵۴.

گفتنی است عنایت بر معرفی امامت به عنوان «عَهْدِي» «عهد من» در آیه ۱۲۴ بقره بیانگر آن است که این مقام، تنها از جانب خداوند قابل واسپاری است و از امور موروثی، اکتسابی یا شورایی نیست.

۸. پدر انبیا علیهم السلام و سرسلسله خط نبوت

استمرار سلسله نبوت و امامت در دودمان ابراهیم علیه السلام از امتیازات ویژه و پاداش‌های نیک دنیوی است که خداوند ابراهیم علیه السلام را بدان افتخار نایل کرد. قرآن با اشاره به این نکته می‌فرماید: «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»^۱. در این آیه به چهار موهبت عظیم اشاره شده که خداوند نصیب ابراهیم علیه السلام کرده است:

نخست: فرزندان و نسلی لایق و برخوردار از مقام رسالت و امامت. در این آیه از میان فرزندان، از اسحاق، و از بین نسلش تنها از یعقوب (نوه اش) یاد می‌کند و منظور آن، همه دودمان ابراهیم علیه السلام است.

دوم: استمرار خط نبوت و کتاب آسمانی در دودمان او. این موهبت عظیم تنها در بین فرزندان نسل اولش منحصر نبود و تا آخرین پیامبر، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، امتداد داشت.

سوم: پاداش دنیوی ابراهیم علیه السلام نیز در همین دنیا به وی عطا شد. شاید مقصود همان نام نیک و لسان صدق باشد که همه امت‌ها او را به عنوان پیامبر بزرگ به رسمیت می‌شناسند.

چهارم: در آخرت نیز در جمع صالحان بزرگ است.

قرآن در سوره انعام آیات ۸۴ تا ۸۶ تعدادی از انبیای الهی را نام می‌برد که از

فرزندان و تبار ابراهیم اند.

۹. صاحب کتاب و شریعت و از پیامبران اولوالعزم

قرآن، ابراهیم علیه السلام را صاحب کتاب^۱ و شریعت معرفی کرده^۲ و از او به عنوان یکی از پنج پیامبر اولوالعزم یاد می‌کند. قرآن با اشاره به این نکته می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾.^۳

خلاصه آنکه این بخش به مهم‌ترین ویژگی‌های ابراهیم علیه السلام در قرآن اختصاص داشت. ویژگی‌هایی که بیانگر جایگاه خطیر این پیامبر بزرگ نزد پروردگار است. پیامبری که به تنهایی خودش امت بود و پس از پشت سر گذاشتن سخت‌ترین امتحانات به مقام بلند امامت نائل شد و با دعایش این مقام در ذریه اش امتداد یافت.

۱. اعلی: ۱۸-۱۹.

۲. شوری: ۱۳.

۳. احزاب: ۷.

فصل دوم: القاب و اوصاف ابراهیم علیه السلام در قرآن

قرآن مجید افزون بر آنکه بارها از ابراهیم علیه السلام سخن گفته و بخش هایی از تاریخ سراسر پیرافتخارش را بیان کرده، از او با اوصاف و القاب نیکی یاد کرده است که اهم آنها عبارتند از:

۱. حلیم، اَوَاه و منیب

قرآن در این باره می فرماید: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴾.^۱
حلیم: از حلم به معنای بردباری و شکیبایی در راه رسیدن به یک هدف مقدس است.

اَوَّاه: یعنی کسی که فراوان دعا می کند.

منیب: از انابه به معنای رجوع و بازگشت است و منظور از آن در اینجا، بازگشت سریع و انابه فراوان به درگاه خداوند است.^۲

۲. نیرومند در علم و عمل

﴿وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ﴾.^۳

۱. هود: ۷۵.

۲. رک: سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۱۹۱۳؛ طباطبایی، المیزان، ج ۱۰، ص ۳۲۶.

۳. ص: ۴۵.

آیدی، جمع ید، به معنای دستان نیرومند و کنایه از قدرت عمل در اجرای دین است.

أبصار، جمع بصر، به معنای داشتن بینش قوی و تشخیص درست است. روشن است انسان در راستای پیشبرد اهدافش به دو نیرو نیاز دارد: نیروی درک صحیح و بینش درست (قدرت علمی) و دیگر، نیروی انجام عمل و اقدام (قدرت عملی).^۱ خداوند در وجه بندگی ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و فرزندانش آنان را به این دو نیرو می ستاید. این الگویی است برای همه کسانی که می خواهند راه بندگی و عبودیت خداوند را برگزینند. بنابراین راه عبودیت از طریق «دانایی و توانایی» به دست می آید.

۳. مصطفای الهی و اهل خیر

﴿وَأَنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ﴾^۲

خداوند، پس از یادکرد نام ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و فرزندانش (اسحاق و یعقوب عَلَيْهِمَا السَّلَام)، آنان را به برگزیدگی و نیکی می ستاید. المصطفین، جمع مصطفی، به معنای برگزیده است. ناگفته پیداست که خداوند ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را چونان پیامبران بزرگ از میان خلائق خویش برگزیده است. اخیار، جمع خیر، به معنای اهل خیر و نیکی است. شاید این مطلب اشاره به علت برگزیدگی ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام باشد؛ به این معنا که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام چون از اهل خیر و نیکی بود، خداوند وی را برگزید.

از تعبیر ﴿عِنْدَنَا﴾ (نزد ما) استفاده می شود که توصیف این پیامبران به برگزیدگی و نیکی، براساس معیارهای مردم نیست که گاهی در ارزیابی های خود دچار اشتباه و افراط و تفریط می شوند؛ بلکه براساس معیار الهی و واقعیت محض است.^۳

۱. رک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۰۷.

۲. ص: ۴۷.

۳. رک: تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۱۰.

۴. صَدِيقٌ وَ نَبِیٌّ

﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَّبِيًّا﴾^۱

کلمه صَدِيقٌ، صیغه مبالغه، هم به کسی گفته می‌شود که حق را فراوان تصدیق کند و در انجام تکالیفش ذره‌ای کوتاهی نکند و هم به کسی که تمام گفتار و رفتارش براساس راستی و صداقت باشد؛ به گونه‌ای که هرچه قلبش گواهی دهد، زبان و عملش آن را تصدیق کند؛ درواقع ظاهر و باطنش کاملاً هماهنگ و مطابق باشد.^۲

واژه «نبی»، از ریشه «نبا»، به معنای پیام‌رسان است؛ به همین جهت این لفظ در زبان فارسی به «پیغامبر» یا «پیامبر» معنا می‌شود؛ یعنی شخصی که پیام الهی را بی‌کم و کاست به بندگان خدا می‌رساند.

۵. قَانِتٌ وَ حَنِیْفٌ

﴿اِنَّ اِبْرَاهِيْمَ كَانَ اُمَّةً قَانِتًا لِلّٰهِ حَنِیْفًا وَّلَمْ یَكْ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ﴾^۳

در بخش نخست به اینکه ابراهیم علیه السلام به تنهایی یک امت بود، اشاره شد. در این آیه خداوند ابراهیم علیه السلام را به دو وصف دیگر ستود: «قانت و حنیف». قانت از قنوت به معنای اطاعت و پیروی است. ﴿قَانِتًا لِلّٰهِ﴾ یعنی او پیوسته بنده مطیع خدا بود.^۴ ابراهیم علیه السلام آن قدر در اطاعت خداوند مصمم بود که حتی آنجا که در خواب به ذبح فرزندش مأمور شد، لحظه‌ای در انجام آن تردید نکرد.

حنیف به معنای خط مستقیم و بی‌اعوجاج است؛ یعنی او همواره در صراط

۱. مریم: ۴۱.

۲. رک: فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۱، ص ۵۴۲.

۳. نحل: ۱۲۰.

۴. طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۰۳.

مستقیم و طریق حق گام می‌نهاد^۱ و هرگز انحراف و کژی در فکر، عقیده و گفتار و رفتارش ظاهر نشد.

۶. شاکر و برگزیده

﴿شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲

سیاری هستند که نسبت به نعمت الهی بی تفاوتند و شکر آن را به جانمی آورند. ولی ابراهیم علیه السلام سپاسگزار همه نعمت‌های خدا بود؛^۳ به همین جهت خداوند او را برای ابلاغ پیام‌های مهم خویش به نبوت و رسالت برگزید ﴿اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ﴾.

۷. مصطفای در دنیا و صالح آخرت

﴿وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۴

او منتخب و برگزیده خدا برای رسالت و پیامبری در دنیا و سرمشق اهل جهان است؛ به همین جهت، در جهان دیگر از مقام نیکان و صالحان برخوردار، بلکه سرسلسله آنان است.

بی تردید ابراهیم علیه السلام از بالاترین مقامات صالحان برخوردار است. ولی بنا به نظر برخی مفسران جمله ﴿إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ به اجابت دعای وی، که از خدا خواست تا او را به صالحان ملحق کند، اشاره دارد: ﴿أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾^۵

علامه طباطبایی رحمته الله مراد از صلاح را در اینجا صلاح ذاتی و شایستگی بالای

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۶۰۳.

۲. نحل: ۱۲۱.

۳. ابراهیم: ۳۴.

۴. بقره: ۱۳۰.

۵. شعراء: ۸۳؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۰، ص ۲۸۵.

بخش اول: شخصیت‌شناسی حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در قرآن | ۳۳

انسان می‌داند که خداوند از جانب خود آن را به انسان‌های بزرگ عطا می‌کند. هرچند که صلاح ذاتی منفک از عمل صالح نیست. چنان‌که از آیه **﴿إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾**^۱ به دست می‌آید پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برخوردار از ولایت الهی و بالاترین درجه صالحان است. بنابراین ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در دعای خویش از خداوند الحاق به این درجه پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را خواستار شد.^۲

۸. صاحب کتاب آسمانی و اداکننده وظیفه

قرآن در این باره می‌فرماید: **﴿أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى * وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى﴾**^۳ «صحف»، جمع صحیفه، به معنای ورقی است که در آن نوشته می‌شود. مقصود از آن در اینجا همان کتاب آسمانی است. «وفی» از «توفیه» به معنای ادای کامل است.

ابراهیم، که دارای کتاب آسمانی بود، تمام وظایف و تکالیف خویش را به نیکوترین صورت ادا کرد؛ حتی آنگاه که به امر خدا فرزندش را به قربانگاه برد و با دست خود کارد بر گلوی او فشرده، هرگز در ادای این وظیفه سنگین کوتاهی نکرد؛ بلکه تا لحظه‌ای که ندای: **﴿قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا﴾**^۴ را نشنیده بود، همچنان به انجام کارش مصمم و مشغول بود.

۹. پدر مادی و معنوی مردم

در آیه مبارکه **﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾**^۵ ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام پدر مسلمانان یا مکیان

۱. اعراف: ۱۹۶.

۲. رک: طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۴۶۱.

۳. نجم: ۳۶-۳۷.

۴. صافات: ۱۰۴-۱۰۵.

۵. حج: ۷۸.

معرفی شده است. اطلاق این واژه یا به خاطر آن است که اهل مکه در عصر نزول قرآن غالباً از نوادگان ابراهیم و اسماعیل علیه السلام بودند و یا اینکه ابراهیم علیه السلام چونان پدر معنوی و روحانی برای امت اسلام است؛^۱ چراکه با به جا گذاشتن سنت های اصیل دینی، مسیر تربیت و تعلیم امت های پس از خویش را هموار کرده است. اینکه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز وارد شده است: «أنا و علي أبوا هذه الأمة»^۲؛ «من و علی پدران این امتیم»، بی تردید مقصود از این ابوت، همان قیادت و رهبری معنوی است که با تعلیم و تربیت امت همراه است.

۱۰. میهمان نواز و سخاوتمند

داستان میهمان نوازی ابراهیم علیه السلام در چند سوره (هود، حجر و ذاریات) آمده است. از این آیات استفاده می شود که ابراهیم علیه السلام با احترام فراوان از میهمانان ناشناس (فرشتگان) استقبال کرد و در پذیرایی از آنها سنگ تمام گذاشت^۳ و با سخاوت مثال زدنی - بدون آنکه از آنان بپرسد غذا خورده اند یا نه - گوساله ای چاق برای آنان کباب کرد.^۴

ابراهیم علیه السلام میهمانان را دوست می داشت و از این رو کنیه اش «أبو الأضياف» یا «أبو الضیفان»، به معنای «پدر میهمانان» یا «پدر میهمانی» بود.^۵ فرشتگان شبانه برابر ابراهیم علیه السلام وارد شدند^۶ و به وی سلام کردند.^۷ ابراهیم علیه السلام با اینکه میهمانان را

۱. رک: ابوالفتح رازی، *روض الجنان*، ج ۱۳، ص ۳۶۳.

۲. مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲۶، ص ۳۴۲.

۳. ﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِينٍ﴾ هود: ۶۹.

۴. هود: ۶۹؛ ذاریات: ۲۷-۲۴.

۵. ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۶، ص ۱۷۳.

۶. *بحار الانوار*، ج ۱۲، ص ۱۷۰.

۷. ﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا﴾ ذاریات: ۲۵.

نمی‌شناخت،^۱ سلام آنان را با تحیتی افزون‌تر پاسخ داد.^۲ در واقع فرشتگان سلاماً را به «نصب» آوردند، جمله فعلیه است و دلالت بر یک بار سلام کردن دارد، ولی ابراهیم علیه السلام آن را به «رفع» (سلام) آورد تا جمله اسمیه باشد و دلالت بر ثبات و استمرار داشته باشد.^۳

۱۱. نماد مبارزه با بت پرستی (قهرمان توحید)

از منظر قرآن، ابراهیم علیه السلام نماد مبارزه با بت پرستی است: ﴿تَاللّٰهِ لَآ كِيْدَنَّ أَصْنَامَكُمْ﴾.^۴ او یک تنه برابرانبوهی از بت پرستان و مشرکان قیام کرد و خدایان پوشالی‌شان را به تمسخر گرفت. او از خطرهای این کار نهراسید و قسم خورد برای نابودی بت‌ها نقشه‌ای خواهد کشید. ابراهیم علیه السلام در روز عیدی که بت‌کده از جمعیت خالی شده بود، همه بت‌ها را قطعه‌قطعه کرد و تبراً برشانه بت بزرگ قرار داد: ﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ﴾.^۵ او با ایجاد چنین صحنه‌ای می‌خواست وجدان خفته مشرکان را بیدار کند تا به ناتوانی و ضعف بت‌هایشان پی ببرند.^۶

قرآن، چهره ابراهیم علیه السلام را در تلاش‌های خالصانه و بی‌امانش در گسترش توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی چنان به تصویر می‌کشد که حقیقتاً عنوان «قهرمان توحید» برازنده شخصیت اوست. مجاهدت و تلاش طاقت‌فرسای ابراهیم علیه السلام در تحقق حاکمیت توحید میان بشر، سراسرزنگی آن حضرت را فراگرفته است.

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۳۷۷.

۲. ﴿قَالَ سَلَامٌ﴾ ذاریات: ۲۵.

۳. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۸، ص ۱۷۵.

۴. انبیاء: ۵۷.

۵. انبیاء: ۵۸.

۶. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۴۲.

او لحظه ای در این مبارزه از پا نایستاد.

۱۲. دارای منطقی قوی و استوار

ابراهیم علیه السلام در ابطال قواعد شرک و بت پرستی از استدلال های روشن عقلی و براهین منطقی استفاده می کرد؛ مثلاً برابر ماه پرستان و خورشیدپرستان، از غروب ماه و خورشید بر نفی ربوبیت شان استدلال کرد؛ این استدلال چنان محکم و منطقی بود که مشرکان در مقابل آن پاسخی نداشتند.

خداوند توانایی ابراهیم علیه السلام بر ارائه دلایل محکم را از مواهب الهی شمرده است: ﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ﴾؛ چنان که برابر طاغوت آن زمان نمرود چنان محکم ظاهر شد که در بهت فرورفت و حتی قدرت اظهار کلمه ای را نداشت:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۲

آیندیدی [و آگاهی نداری از] کسی (نمرود) که بر اثر [غرور ناشی از] حکومتی که خدا به او داده بود با ابراهیم علیه السلام درباره پروردگارش محاجه و گفت و گو کرد؟ و هنگامی که ابراهیم علیه السلام گفت: «خدای من آن کسی است که زنده می کند و می میراند». گفت: «من نیز زنده می کنم و می میرانم» [و دستور داد دوزندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد]. ابراهیم علیه السلام گفت: «خداوند، خورشید را از مشرق می آورد؛ [اگر راست می گویی] تو آن را از مغرب بیاور!» به این صورت، آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.

۱. انعام: ۸۲.

۲. بقره: ۲۵۸.

فصل سوم: دعاها و درخواست های ابراهیم علیه السلام در قرآن

از موضوعات جالب توجه در قرآن، دعاها و تقاضاهای پرشمار ابراهیم علیه السلام از پروردگار است^۱ که می تواند شایسته ترین الگو برای یکتاپرستان باشد. البته برخی از خواسته های ابراهیم علیه السلام - مانند مشاهده احیای مردگان، استمرار امامت برای ذریه اش یا بعثت پیامبر آخرالزمان - برای دیگران قابل تأسی نیست. در قرآن حدود بیست دعا و خواسته از ابراهیم علیه السلام نقل شده است که در ادامه به آنها اشاره می شود:

۱. بعثت پیامبر خاتم از نسلش

بنابر نقل قرآن، ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هنگام ساختن کعبه با هم چنین دعا کردند:

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ... رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ

رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾.^۲

پروردگارا! ما را تسلیم (فرمان) خود قرار ده، و از دودمان ما امتی که تسلیم

(فرمان) تو باشند... پروردگارا! پیامبری در میان آنها از خودشان برانگیز تا

آیات تو را بر آنان بخواند و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه شان کند.

۱. رک: طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۱.

۲. بقره: ۱۲۸-۱۲۹.

از دعای ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام برای اینکه از ذریه آنها پیامبری مبعوث شود، استفاده می شود که پیامبر خاتم از نسل ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام است؛ زیرا با این بیان پیامبران بنی اسرائیل که تنها از نسل اسحاق هستند خارج می شوند.^۱ چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعثت خود را اجابت دعای ابراهیم علیه السلام می دانست.^۲

۲. احیای مردگان

بنابر آیه **﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِمُنْ قَالِ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي﴾**^۳، ابراهیم علیه السلام از اصل امکان زنده شدن مردگان نپرسید؛ بلکه از خدا خواست تا چگونه زنده کردن مردگان را به وی نشان دهد.^۴ روشن است که ابراهیم علیه السلام از یقین بالایی به قدرت خدا برخوردار بود؛ ولی می خواست، افزون بر مشاهده قلبی و عقلی به مشاهده تجربی چگونگی فعل احیاء (قلبی، عقلی و تجربی) نایل شود.^۵

۳. تشریف به مقام تسلیم و عبودیت محض

ابراهیم علیه السلام در حال ساختن کعبه، با فرزندش اسماعیل علیه السلام دعا می کنند تا هر دو تسلیم محض خداوند باشند: **﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ﴾**^۶. همچنین همین مقام را برای امتی از دودمان خودش درخواست می نماید: **﴿وَمِنْ دُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ﴾**^۷.

۱. رک: ابن عاشور، التحریر والتنویر، ج ۱، ص ۷۰۳.

۲. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أنا دعوة أبي إبراهيم». رک: قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۲.

۳. بقره: ۲۶۰.

۴. طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۳۶۷.

۵. مغنیه، الکاشف، ج ۱، ص ۴۱۰.

۶. بقره: ۱۲۸.

۷. بقره: ۱۲۸.

بخش اول: شخصیت‌شناسی حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن | ۳۹

اوج مقام تسلیم این دو پیامبر بزرگ در داستان ذبح اسماعیل علیه السلام آشکار می‌شود؛ آن هنگام که پدر و پسر هر دو برای انجام فرمان الهی مصمم می‌شوند. قرآن با اشاره به این تسلیم پرشکوه می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾^۱ «هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم علیه السلام جبین فرزندش را بر خاک نهاد».

۴. دوری از شرک و بت پرستی

ابراهیم علیه السلام دوری از بندگی بت‌ها را برای خود و فرزندانش خواسته است: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾^۲ این نشانه آن است که برای آلوده نشدن به شرک می‌بایست از خدا مدد گرفت و از حضرتش یاری طلبید. همچنین بیانگر آن است که انسان مؤمن باید برای حفظ ایمانش، همواره خائف باشد.^۳

۵. ملحق شدن به صالحان

یکی دیگر از ادعیه ابراهیم علیه السلام این بود که از خدا خواست تا وی را به صالحان ملحق کند: ﴿وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾^۴.

جالب توجه آنکه قرآن در جای دیگر گویا با اشاره به استعجابت این دعا می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۵ و^۶ «او در جهانی دیگر از صالحان خواهد بود» با اینکه ابراهیم علیه السلام خود از برترین صالحان است، دعا می‌کند تا خدا او را در زمره

۱. صافات: ۱۰۳.

۲. ابراهیم: ۳۵.

۳. رک: سمرقندی، تفسیر بحر العلوم، ج ۲، ص ۲۴۵.

۴. شعراء: ۸۳.

۵. بقره: ۱۳۰.

۶. رک: فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۰، ص ۲۸۵.

صالحان قرار دهد و این بیانگر عظمت مقام صالحان در قیامت است.^۱
علامه طباطبایی مقصود از الحاق به صالحان را در اینجا، رسیدن به درجه صلاح پیامبر اکرم ﷺ و الحاق به آن حضرت می‌داند؛ مرتبه والایی از صلاح که بر اساس آیه **﴿إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾**^۲ خداوند به رسول اسلام ﷺ عطا کرده است.^۳

۶. از جمله نمازگزاران بودن

﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾^۴

بر اساس این آیه ابراهیم عليه السلام برای خود و ذریه اش از نمازگزاران شدن را طلب کرده است و این نشانه جایگاه ویژه نماز بین عبادات است.

۷. برخورداری از میراث بهشت پر نعمت

از جمله درخواست های ابراهیم عليه السلام از خدا این بوده است که خدایا مرا از وارثان بهشت پر نعمت قرار بده: **﴿وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ﴾**^۵
توصیف بهشت به مکان پر نعمت (نعیم)، بیانگر آن است که بهشت مملو از نعمت های پایدار و بی ملال است. این نعمت ها آنقدر ارزشمند و بی نظیرند که شخصیت بزرگی چون ابراهیم عليه السلام آن را از خداوند درخواست می‌کند.
از آنجا که ارث به مالی گفته می‌شود که بدون رنج و سختی به دست می‌آید، از

۱. رک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۵۰.

۲. اعراف: ۱۹۶.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۴۶۱.

۴. ابراهیم: ۳۵.

۵. شعراء: ۸۵.

بخش اول: شخصیت‌شناسی حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن | ۴۱

نعمت‌های بهشتی به ارث تعبیر شده است؛ زیرا نعمت‌های آن برابر اعمال ناچیز ما، موهبتی عظیم و دستاوردی بدون رنج است.^۱

۸. درخواست فهم درست و روشن بینی

از دیگر درخواست‌های ابراهیم علیه السلام از خداوند، درست‌فهمی و روشن‌بینی بوده است: ﴿رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا﴾.^۲

«حکم» به معنای کمال عقلی، شناخت عمیق، فهم صحیح و قدرت برداوری درست است که برابر نصوص قرآن از ابزار دست پیامبران است. غالباً این واژه با واژه «علم» همنشین می‌شود. علم به معنای آگاهی و داشتن اطلاعات است. قرآن درباره حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾.^۳ جالب آنکه در قرآن سه مرتبه این دو واژه همنشین شده‌اند و در هر سه مرتبه، واژه حکم مقدم بر واژه علم آمده است و این شاید نشان از اهمیت فهم درست در کار پیامبران باشد.

۹. خوش‌نامی میان آیندگان

﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾.^۴

بنابراین آیه، ابراهیم علیه السلام از خداوند متعال می‌خواهد تا نزد آیندگان به نیک‌نامی شناخته شود. این دعای ابراهیم علیه السلام چنان مقرون اجابت شد که حضرتش نزد پیروان همه ادیان آسمانی و حتی نزد مشرکان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله محترم و بزرگ شمرده می‌شد. قرآن با اشاره به ذبح اسماعیل علیه السلام می‌فرماید: سنت قربانی را به عنوان نام نیک

۱. رک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۲۶۳.

۲. شعراء: ۸۳.

۳. قصص: ۱۴.

۴. شعراء: ۸۴.

ابراهیم علیه السلام برای آیندگان قرار دادیم: ﴿وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ﴾^۱.

در روایات از لسان صدق، به وجود مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام تعبیر شده است.^۲ بنابراین روایات، مقصود از نام نیک در آیندگان، پیشوایانی از نسل ابراهیم علیه السلام است که مکتب توحیدی او را زنده نگه دارند.

۱۰. طلب آمرزش برای خود، والدین و مؤمنان

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾^۳.

قرآن نقل می‌کند که این دعای ابراهیم علیه السلام در زمان پیری آن حضرت بوده است؛ زیرا در دو آیه پیش از آن از قول وی آمده است: «حمد خدای را که در پیری، اسماعیل و اسحاق علیهم السلام را به من بخشید». جالب توجه آنکه قرآن در جای دیگر خبر می‌دهد که ابراهیم علیه السلام در زمان جوانی اش از پدرش، آزر، تبری جست و دیگر برایش طلب مغفرت نکرد،^۴ ولی در اینجا می‌فرماید: در زمان پیری برای والدینش طلب مغفرت کرد. از جمع بین این دو آیه استفاده می‌شود که آزر، پدر واقعی ابراهیم علیه السلام نبوده است. زیرا اگر پدر واقعی اش بود نمی‌بایست در زمان پیری، بعد از تبری از او، برای وی دعا می‌کرد.^۵

۱۱. داشتن نسلی صالح

ابراهیم علیه السلام از خداوند درخواست می‌کند تا به وی نسلی شایسته و صالح عطا

فرماید: ﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۶.

۱. صفات: ۱۰۸.

۲. رک: ابن حیدر، بیان السعادة، ج ۳، ص ۱۵۷؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۰۵.

۳. ابراهیم: ۴۱.

۴. ﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ﴾ (توبه: ۱۱۴).

۵. رک: طباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۷۹.

۶. صفات: ۱۰۰-۱۰۱.

داشتن فرزندان نیکوکار و شایسته، آنقدر اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد که پیامبران و اولیای الهی برای داشتن آن دست به دعا می‌شدند.

ابراهیم علیه السلام در جای دیگری نیز از خدا می‌خواهد که به او نسلی نمازگزار عطا فرماید: ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾.^۱

از آیات متعددی از قرآن به خوبی استفاده می‌شود که این دعا به صورت اعجاب‌آمیزی برای ابراهیم علیه السلام به اجابت رسید؛ زیرا سلسله پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام پس از ابراهیم علیه السلام همه از نسل آن حضرت بودند.^۲

۱۲. رهایی از رسوایی و خواری در قیامت

﴿وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ﴾^۳

«لا تخزنی» از ماده «خزی» به معنای شکست روحی و شرمساری است. چنین تعبیری از سوی ابراهیم علیه السلام، نشانه احساس مسئولیت و عبودیت محض او برابر پروردگار است؛ چنانکه سرمشقی برای دیگران نیز هست.

همچنین از آیات قرآن استفاده می‌شود که اولیای الهی با اینکه از مقام عصمت برخوردارند، ولی از آینده خویش در قیامت خائف‌اند. در سوره انسان در داستان دادن افطار به مسکین، یتیم و اسیر، دو بار از خوف اهل بیت علیهم السلام از قیامت سخن به میان می‌آید: ﴿وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾؛^۴ و ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾.^۵

۱. ابراهیم: ۴۰.

۲. رک: انعام: ۸۴.

۳. شعراء: ۸۷.

۴. «آنان از روزی که شرّ عذاب آن گسترده است بیمناکند» (انسان: ۷).

۵. «ما از پروردگاران ترسانیم در آن روز که عبوس و شدید است» (انسان: ۱۰).

۱۳. آبادانی و امنیت مکه

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ﴾.^۱

بنابراین آیه، ابراهیم علیه السلام ابتدا از خداوند «امنیت» مکه را تقاضا می‌کند و سپس «رونق اقتصادی» را می‌خواهد. از این نکته استفاده می‌شود تا امنیت در جایی حکم فرما نباشد اقتصاد سالم و پررونق، شکل نمی‌گیرد.^۲ جایگاه امنیت در جامعه آن قدر مهم است که یکی از شاخصه‌های اصلی حکومت جهانی مهدوی عجل الله تعالی فرجه الفیض همین مسئله امنیت است: ﴿وَأَيُّدُّ لَكُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾.^۳

علامه طباطبایی رحمته الله معتقد است منظور از امنیت در دعای ابراهیم علیه السلام امنیت تشریحی است؛^۴ به این معنا که ابراهیم علیه السلام از خداوند خواست تا برای سرزمین مکه حکم حرمت و امن را تشریح کند.

۱۴. فراگرفتن طریقه پرستش خدا

از دعاهای مشترک ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هنگام ساختن کعبه عبارت است از: ﴿وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا﴾.^۵ «و شیوه عبادت‌مان را به ما نشان بده».

«مناسک» از ماده «نسک» در اصل به معنای عبادت است. این کلمه بیشتر درباره اعمال حج به کار می‌رود. برخی از مفسران گفته‌اند اینکه به عبادت «نسک» اطلاق می‌شود، به خاطر آن است که انسان را خالص و پاکیزه می‌کند.^۶

۱. بقره: ۱۲۶.

۲. رک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۵۲.

۳. نور: ۵۵.

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۶۹.

۵. بقره: ۱۲۸.

۶. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۳۰۷.

۱۵. توجه گروهی از مردم به آل ابراهیم علیهم السلام

ابراهیم علیه السلام هنگام اسکان اسماعیل علیه السلام و هاجر علیه السلام کنار بیت الله، از خدا می‌خواهد تا قلوب گروهی از مردم را به ذریه اش متمایل سازد: ﴿فَجَعَلْ أَفْتَدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾.^۱

از آنجا که ابراهیم علیه السلام در این دعا، به جای ضمیر تثنیه (الیهما) از ضمیر جمع «الیهم» استفاده کرده است روشن می‌شود مقصودش تنها اسماعیل علیه السلام و هاجر نبوده است؛ بلکه مرادش از ذریه، که در ابتدای همین آیه آمده است، فرزندان از نسل اسماعیل علیه السلام است. در روایات نیز آمده است که مرادش پیامبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله و فرزندان او از اهل بیت علیهم السلام بوده است.^۲

۱۶. قبولی عمل بنای کعبه

از دعاهای مشترک ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام هنگام ساختن کعبه، درخواست قبولی ساخت بنای کعبه بود:

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا﴾.^۳ اینکه ابراهیم علیه السلام در حال ساختن کعبه و چیدن دیوارهای آن دست به دعا بلند می‌کند، خود درس زمان‌شناسی دعاست و همچنین بیانگر آن است که در حال انجام اعمال شایسته و خیر، دعا به اجابت نزدیک‌تر است.

ابراهیم علیه السلام در این دعا، از باب تواضع برابر عظمت خداوند، نامی از کار بنایی خود نبرد تنها عرضه داشت: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ﴾.^۴

۱. ابراهیم: ۳۷.

۲. رک: قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۷۱.

۳. بقره: ۱۲۷.

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۲.

۱۷. قبولی توبه

از دعاهای مشترک آن دو پیامبر بزرگ هنگام بنای کعبه پذیرش توبه بود: ﴿وَتُوبَ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾.^۱

روشن است توبه پیامبران الهی، توبه از گناه نیست؛ بلکه تضرع خاشعانه و عبادانه‌ای است که از سربندگی و عبودیت صادر می‌شود؛ چنان‌که پیامبر اکرم ﷺ پس از گسترش اسلام و ورود خیل عظیم مردم به اسلام، مأموریت می‌یابد تا از باب شکر این نعمت به عبادت و استغفار بپردازد: ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ﴾.^۲

۱۸. قبولی دعا و نیایش

از دعاهای ابراهیم عليه السلام که در قرآن آمده است، تقاضای قبولی دعاها و استجابات آن است: ﴿رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءَ﴾.^۳

علامه طباطبایی رحمته الله بر این باور است که همه دعاهای ابراهیم عليه السلام که در قرآن آمده است اجابت شده‌اند؛ زیرا معنا ندارد خداوند دعاهای اجابت نشده را در کلامش نقل کند، درحالی‌که خداوند صرفاً کلام حق و واقع را نقل می‌کند: ﴿وَالْحَقُّ أَقُولُ﴾.^۴ و ۵

۱۹. تداوم منصب امامت در نسلش

از مهم‌ترین درخواست‌های ابراهیم عليه السلام تقاضای باقی ماندن منصب امامت بین فرزندان او است. منصب امامت پس از تحمل سختی‌های فراوان، از باب جایزه و

۱. بقره: ۱۲۸.

۲. نصر: ۳.

۳. ابراهیم: ۴۰.

۴. ص: ۸۴.

۵. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۱.

پاداش به ایشان عطا شد. قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾.^۱

هنگامی که خداوند چنین عطیه عظیمی به ابراهیم علیه السلام بخشید، وی از خدا خواست تا این رشته در دودمانش باقی بماند و از نسلش منقطع نگردد. خداوند نیز این دعای ابراهیم علیه السلام را اجابت فرمود و تأکید کرد که امامت عهد من است و تنها به آن دسته از فرزندان که شایستگی و لیاقت آن را داشته باشند و هیچ لکه ظلم و گناهی بردامن آنان ننشسته باشد عطا می‌شود. خداوند در جای دیگری نیز به این نکته اشاره فرمود: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ﴾^۲،^۳ و چنین شد که امامت در ذریه ابراهیم علیه السلام ماندگار شد.

جمع بندی

دعاهای ابراهیم علیه السلام گستره وسیعی از ابعاد مادی و معنوی را در بر می‌گیرد که شامل خود، والدین، فرزندان و امت‌های پس از خویش است. دامنه برخی از این دعاها آن قدر گسترده است که تا قیام قیامت امتداد دارد. این خود سرمشق بزرگی از درس‌های مهم ابراهیم علیه السلام است که در دعاها نباید به اندک قانع بود و از خدای بزرگ باید درخواست‌هایی بزرگ داشت.

۱. بقره: ۱۲۴.

۲. زخرف: ۲۸.

۳. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۶۴.

فصل چهارم: مراحل زندگی ابراهیم علیه السلام

قرآن، داستان ابراهیم علیه السلام را در یک موضع بیان نفرمود؛ بلکه آن را در سوره های مختلف و هر جا از زاویه ای خاص و متناسب با فضای سوره و اقتضائات نزول آن آورده است. ولی با جمع آوری آن آیات، می توان داستان زندگی افتخارآمیز حضرت ابراهیم علیه السلام را در سه مرحله دسته بندی کرد:

ابراهیم علیه السلام در بابل، ابراهیم علیه السلام در فلسطین و ابراهیم علیه السلام در مکه. در ادامه، این سه مرحله از زندگی ابراهیم علیه السلام براساس آیات قرآن پیگیری می شود:

۱. ابراهیم علیه السلام در بابل

بابل، زادگاه ابراهیم علیه السلام، منطقه ای زیبا در بین النهرین عراق بود که، در زمان ابراهیم علیه السلام، پادشاهی به نام نمرود بر آن حکومت می کرد.^۱ در قرآن، محور اصلی قصه های ابراهیم علیه السلام در بابل به مبارزات وی بابت پرستی و احتجاجاتش در مقابل آزر، بت پرستان و حاکم آن منطقه (نمرود) اختصاص دارد.

حضور ابراهیم علیه السلام در بابل که بخش نخست زندگانی وی را تشکیل می دهد،

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۳۴۸.

آکنده از مباحثات و مناظرات است. او از سویی با منطق قوی و برهان روشن و از سویی دیگر با اخلاقی نیکو و روشی پسندیده، انسان‌ها را به یکتاپرستی فرا می‌خواند. این قسمت از زندگانی ابراهیم علیه السلام، با افکندن وی به آتش به دست مشرکان و بت پرستان خاتمه می‌یابد. ابراهیم علیه السلام به دنبال حادثه آتش، که به نحو معجزه آسایی از آن نجات یافت، به فلسطین مهاجرت می‌کند.

در ادامه، این برخوردها و احتجاجات به اختصار بیان می‌شود:

مناظره ابراهیم علیه السلام با آزر

ابراهیم علیه السلام فرزند تاریخ از نوادگان نوح پیامبر علیه السلام بود. او هنوز به دنیا نیامده بود که پدرش را از دست داد. پس از آن، سرپرستی او به عمویش «آزر» واگذار شد. از این جهت ابراهیم علیه السلام او را پدر می‌نامید.^۱

ابراهیم علیه السلام در گام نخست، دعوت به توحید را از عمویش آزر آغاز کرد. وی که از طرف آزر مأمور فروش بت‌ها به بت پرستان شده بود، بر اساس نقل قرآن در سوره مریم، به آزر گفت:

ای پدر، چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه هیچ نیازی را از تو برطرف می‌سازد؟ ای پدر! دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است، بنابراین از من پیروی کن تا تورا به راه راست هدایت کنم. ای پدر!

۱. از آیات قرآن نیز استفاده می‌شود که آزر پدر واقعی ابراهیم علیه السلام نبوده است؛ زیرا بر اساس شواهدی از قرآن (شعراء: ۲۱۹) پدران پیامبر تا حضرت آدم علیه السلام نمی‌توانند از مشرکان باشند، درحالی‌که آزر، مشرک بود. همچنین قرآن خبر می‌دهد که ابراهیم علیه السلام در همان فصل نخست زندگی که در بابل بوده از آزر تبری جست و طلب مغفرت بر او را ترک کرد؛ «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ» (توبه: ۱۱۴)؛ درحالی‌که از سوی دیگر قرآن خبر می‌دهد که ابراهیم علیه السلام در آخر عمرش برای پدر و مادرش طلب مغفرت کرد (ابراهیم: ۳۹ و ۴۱). این می‌رساند که آزر نمی‌تواند پدر حقیقی ابراهیم علیه السلام باشد؛ زیرا بعد از تبری از او دیگر طلب مغفرت کردن بی‌معناست. (ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۷۸)

بخش اول: شخصیت‌شناسی حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن | ۵۱

شیطان را پرستش مکن؛ زیرا که شیطان نسبت به خداوند رحمان نافرمان بود. ای پدر! من از این می‌ترسم که از سوی خداوند رحمان عذابی به تو برسد در نتیجه از دوستان شیطان باشی.^۱

از این عبارات استفاده می‌شود که ابراهیم علیه السلام با ملاطفت و مهربانی تمام و ارائه استدلال روشن، آزر را به توحید دعوت کرد. ولی آزر در مقابل آن، ابراهیم علیه السلام را به سنگسار شدن تهدید کرد. ابراهیم علیه السلام باز با تمام شکیبایی و بردباری گفت: «سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا»^۲ «سلام بر تو! من به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می‌طلبم؛ چرا که او همواره نسبت به من مهربان بوده است». ولی نصایح و کلمات محبت‌آمیز ابراهیم علیه السلام در آزر هیچ تأثیر مثبتی نداشت.

مناظره ابراهیم علیه السلام با پرستش‌کنندگان اجرام آسمانی

قرآن در سوره انعام گفت وگویی ابراهیم علیه السلام با سه گروه ستاره پرستان، ماه پرستان و خورشید پرستان را نقل می‌کند. از ظاهر آیات استفاده می‌شود که این ماجرا از آغاز شب شروع شد و تا غروب آفتاب فردا ادامه یافت.

این واقعه در آیات ۷۶ تا ۷۹ سوره انعام چنین حکایت شده است:

هنگامی که تاریکی شب فرارسید ابراهیم علیه السلام ستاره‌ای را مشاهده کرد و گفت: «این پروردگار من است». اما هنگامی که غروب کرد، گفت: «غروب‌کنندگان را دوست ندارم»: «لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ» و هنگامی که ماه را دید که طلوع کرده است گفت: «این پروردگار من است». ولی هنگامی که آن هم غروب کرد گفت: «اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود، من قطعاً از گمراهان بودم». هنگامی که خورشید را دید که طلوع کرده است گفت:

۱. مریم: ۴۲-۴۵.

۲. مریم: ۴۷.

﴿هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ﴾؛ «این پروردگارم است. این از همه بزرگ تر است». اما چون آن هم غروب کرد، گفت: «ای قوم من! به یقین من از آنچه شما آن را شریک خدا قرار می دهید بیزار می جویم، من روی خود را به سوی کسی متوجه کردم که آسمان ها و زمین را آفرید، درحالی که ایمان من خالص است و از مشرکان نیستم».

براساس این آیات، ابراهیم علیه السلام به سه روش یرنفی ربوبیت اجرام آسمانی تمسک کرده است:

۱. رب نمی تواند و نباید حتی برای لحظه ای ارتباطش را با مربوبش قطع کند. موجوداتی چون ماه و خورشید که گاهی هستند و گاهی غروب می کنند، نمی توانند رب باشند. زیرا افول و غروب از ویژگی های مخلوقات است نه خالق.

۲. موجوداتی که طلوع و غروب دارند خود اسیر قوانین طبیعی این عالم هستند، پس نمی توان آنها را مالک و خالق این قوانین دانست.

۳. موجوداتی چون ماه و ستاره، که دارای حرکتند، قطعاً حادث اند؛ زیرا حرکت دلیل بر حدوث است. بنابراین نمی توانند خالق ابدی و ازلی این جهان باشند؛ بلکه خود مخلوق ضعیفی چون سائر مخلوقات هستند.^۱

ابراهیم علیه السلام با این روش، بطلان آیین پرستندگان اجرام آسمانی را برآنان آشکار ساخت و با بیانی ساده، ولی استوار و محکم، نواقص باورهای آنان را نمایان کرد. روشن است که ابراهیم علیه السلام هرگز خورشید و ماه و ستاره را رب خویش نمی دانست؛ بلکه با استفاده از این روش قصد داشت آنان را راهنمایی کند. از این رو قرآن پس از بیان این رخداد با اشاره به این حقیقت می فرماید: ﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ﴾^۲

۱. رک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۳۱۳-۳۱۴.

۲. انعام: ۸۳.

«اینها دلائل (وروشی) بود که ما به ابراهیم علیه السلام برابر قومش عطا کردیم».

گذشته از این، خداوند شرح این رخداد را با فاء تفریع آغاز کرده است: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا﴾^۱ و این بیانگر آن است که این جریان پس از آن اتفاق افتاد که ملکوت آسمان‌ها و زمین به ابراهیم علیه السلام ارائه شد و او از اهل یقین گردید؛ زیرا در آیه پیش می‌خوانیم: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوَاتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^{۲ و ۳}

مناظره با قوم و شکستن بت‌ها

ابراهیم، قهرمان توحید، لحظه‌ای از تبیین و ارشاد قومش غفلت نمی‌ورزید. او چون طبیعی دردشناس با بیانی روشن و حجتی نیرومند، وجدان‌ها را مخاطب قرار می‌داد و مشرکان را به اعتراف و اقرار وامی‌داشت.

بنابر نقل سوره شعراء، ابراهیم علیه السلام از مشرکان قومش پرسید:

﴿مَا تَعْبُدُونَ... قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدُمُونَ﴾^۴ شما چه می‌پرستید؟... آیا چون آنان را می‌پرستید، ندای شما را می‌شنوند؟ یا برای شما سود و زیانی دارند؟ آیا در آنچه می‌پرستید تأمل کرده‌اید؟ هم شما و هم نیاکانتان.

ابراهیم علیه السلام با این سؤالات هدفمند، راه فرار را از هر طرف بر مشرکان می‌بست و راهی جز اعتراف و اقرار باقی نمی‌گذاشت؛ از این رو آنان ضمن اذعان به صحت

۱. انعام: ۷۶.

۲. انعام: ۷۵.

۳. ابن عاشور، التحریر والتنویر، ج ۶، ص ۱۷۵.

۴. شعراء: ۷۰-۷۶.

و قوت استدلال ابراهیم علیه السلام، اقتدا به گذشتگان و نیاکان را تنها دلیل کار خود یاد کردند.

در سوره انبیا در این باره می خوانیم: «قومش گفتند: «پدران خود را پرستنده بت ها یافتیم». گفت: «هم شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکار بوده اید»: ﴿قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۱

بدین ترتیب قوم ابراهیم علیه السلام در مقابل استدلال های محکم او به زانو درآمدند؛ ولی بر کفر و شرک خویش اصرار ورزیده، حاضر نشدند از عقائد کهنه و خرافی خویش دست بکشند. اینجا بود که ابراهیم علیه السلام با شجاعت تمام تصمیم گرفت تا عملاً وارد شده و با دست خویش بت ها را بشکند: ﴿وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ﴾^۲.

ابراهیم علیه السلام نقشه اش را در روز عید، که همه مردم شهر طبق رسوم خویش به بیرون رفته بودند، عملی ساخت. او وارد بتکده شد و مشاهد کرد که مردم شهر غذاهای آماده ای را برای تبرک نزد بت ها قرار دادند تا غروب، پس از بازگشت، آن را استفاده کنند. ابراهیم علیه السلام رو به بت ها کرد و از سر ریشخند و تحقیر به آنها گفت: «چرا چیزی نمی خورید؟ چرا سخن نمی گوئید؟»: ﴿فَرَاغَ إِلَى آلِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ﴾^۳ آنگاه تبررا برداشت و بت ها را جز بت بزرگ درهم شکست و تبررا روی شانه بت بزرگ نهاد: ﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ﴾^۴

قوم ابراهیم علیه السلام چون از جشن عیدانه برگشتند با منظره عجیب بتکده مواجه شدند و از یکدیگر پرسیدند که این کار چه کسی است؟ گفتند: فقط جوانی به

۱. انبیاء: ۵۳-۵۴.

۲. انبیاء: ۵۷.

۳. صافات: ۹۱ و ۹۲.

۴. انبیاء: ۵۸.

نام ابراهیم علیه السلام می‌تواند چنین عملی را انجام داده باشد.^۱ ابراهیم را در جمع حاضر کردند و او که منتظر چنین صحنه‌ای بود با کمال اطمینان و قوت قلب رو به قوم فرمود: «این کار بت بزرگ است. اگر بت‌ها سخن می‌گویند از آنها بپرسید»: ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾.^۲

جماعت حاضر در مقابل سخنان کوبنده ابراهیم علیه السلام دچار حیرت شدند و اعتراف کردند که بت‌ها سخن نمی‌گویند.^۳ ابراهیم علیه السلام از این فرصت استفاده کرد و فرمود: «آیا به جای خداوند، چیزی را که سود و زیان ندارد می‌پرستید؟»^۴

مناظره ابراهیم علیه السلام با نمرود

از جمله مناظرات ابراهیم علیه السلام که در قرآن از آن سخن رفته است مناظره آن حضرت با طاغوت زمان خویش، نمرود، است. براساس آیه ۲۶۰ سوره بقره، نمرود از ابراهیم علیه السلام پرسید: «خدای تو کیست؟» ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: «خدای من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند»: ﴿رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾.^۵

نمرود از روی مغالطه دستور داد دوزندانی را حاضر کنند؛ یکی را آزاد کرد و دیگری را به قتل رساند و گفت: «من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم»: ﴿قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ﴾.^۶ ابراهیم علیه السلام گفت: اگر راست می‌گویی: آن را که کشته‌ای زنده کن.^۷ سپس برابرآیه

۱. انبیاء: ۵۹-۶۰.

۲. انبیاء: ۶۳.

۳. انبیاء: ۶۵.

۴. انبیاء: ۶۶.

۵. بقره: ۲۵۸.

۶. طبری، جامع البیان (تفسیر طبری)، ج ۳، ص ۱۷.

۷. عروسی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۶۷؛ «أُحْيِي مَنْ قَتَلْتَهُ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا».

قرآن ادامه داد: خدای من کسی است که همه روزه آفتاب را از مشرق بیرون می آورد و اگر تورا است می گویی که خدایی، آفتاب را از مغرب بیاورد. اینجا بود که آن مرد کافر (نمرود) در پاسخ فرو ماند و مبهوت شد: ﴿قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾.^۱

گلستان شدن آتش بر ابراهیم علیه السلام

مناظرات ابراهیم علیه السلام با طبیعت پرستان و مشرکان و در رأس آنها نمرود، به ویژه اقدام عملی آن حضرت در شکستن بت ها، دشمنان را به این نتیجه رساند که باید به حذف فیزیکی ابراهیم علیه السلام بیندیشند. آنان پس از مشورت به این نتیجه رسیدند که ابراهیم علیه السلام را برای عبرت دیگران به قتل برسانند یا او را در آتش عظیمی بیندازند: ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾.^۲ ﴿قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ﴾.^۳ آنان برای این کار هیزم فراوانی را جمع کردند و بنای مرتفعی ساختند تا پس از پرتاب ابراهیم علیه السلام در آتش به نظاره آن بنشینند: ﴿قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ﴾.^۴

آتش به قدری شدید و سوزان بود که مجبور شدند ابراهیم علیه السلام را از راه دور و با منجنیق در آن پرتاب کنند.^۵

بنابر روایات فریقین در لحظه پرتاب، جبرئیل به ملاقات ابراهیم علیه السلام آمد و گفت: «أَلَيْكَ حَاجَةٌ؟» «آیا نیازی داری؟» ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: «أَمَا إِلَيْكَ فَلَا؟»^۶ «اما به تو،

۱. بقره: ۲۵۸.

۲. انبیاء: ۶۸.

۳. عنکبوت: ۲۴.

۴. صافات: ۹۷.

۵. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۷۲.

۶. شیخ صدوق، امالی، ص ۴۵۷.

نه». جبرئیل، مقصود ابراهیم علیه السلام را دریافت و از این رو گفت: «فَأَسْأَلُ رَبَّكَ»؛ «پس از خدایت بخواه». ابراهیم علیه السلام در پاسخ گفت: حَسْبِي مِنَ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي؛ آگاهی خدا از حال من کفایت می‌کند و نیازی به درخواست من نیست.^۱

مردم از اطراف و اکناف جمع شده بودند و نمرود هم با غرور و مستی به نظاره نشستته بود. با منجنیق ابراهیم علیه السلام را در آتش پرتاب کردند و غریوشادی مردم، صحرا را پر کرده بود. ولی ناگهان دیدند شعله‌های آتش به گلستان زیبایی تبدیل شد^۲: ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾؛^۳ این چنین خداوند ابراهیم علیه السلام را از آتش نجات بخشید.

بر اساس روایات، این داستان در سن جوانی ابراهیم علیه السلام (۱۶ یا ۲۶ سالگی اش) اتفاق افتاد و نمرود با دیدن این اعجاز دیگر نتوانست شدت عمل به خرج دهد و تنها با فشار و سخت‌گیری بر ابراهیم علیه السلام وی را مجبور به ترک سرزمین بابل کرد. بنا به نقل ابن اثیر، نمرود، ابراهیم علیه السلام را به شام تبعید کرد.^۴ بدین ترتیب زندگی ابراهیم علیه السلام در بابل به پایان راهش رسید.

۲. ابراهیم علیه السلام در فلسطین

ابراهیم علیه السلام در بابل بسیار تلاش کرد تا قومش را به شاهراه توحید هدایت کند؛ ولی هر چه بیشتر تلاش کرد کمتر نتیجه گرفت. از این رو تصمیم گرفت از بابل مهاجرت

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۶.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۰۴.

۳. انبیاء: ۶۹.

۴. مجمع البیان، ج ۷، ص ۸۷.

۵. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن (تفسیر قرطبی)، ج ۱۱، ص ۳۰۴.

۶. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۹۹.

نماید یا اینکه به نوعی تحت فشار نمرودیان از بابل تبعید شد.

ابراهیم علیه السلام قبل از ترک بابل، با ساره،^۱ دخترخاله اش، که به وی ایمان آورده بود، ازدواج کرد. پس از ازدواج موضوع مهاجرتش را با همسرش در میان گذاشت و چنین گفت: «من به سوی پروردگارم می روم، او مرا هدایت خواهد کرد»: ﴿إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّئِدِينٌ﴾.^۲ لوط هم به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و ابراهیم علیه السلام گفت: «من به سوی پروردگارم هجرت می کنم»: ﴿فَأَمَّن لَّهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي﴾.^۳

ابراهیم علیه السلام با همسرش ساره و لوط، از بابل به شام مهاجرت کرد.^۴ قرآن در این باره می فرماید: ﴿وَتَجَيَّسَاهُ وُلُوطًا إِلَىٰ الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ﴾.^۵ بدین ترتیب ابراهیم علیه السلام، این پیامبر بزرگ، وارد سرزمین فلسطین شد و ادامه رسالت الهی خویش را بین مردم آن دیار دنبال کرد.

قرآن به چند برش از رخداد های زندگی ابراهیم علیه السلام در فلسطین اشاره می کند که در ادامه می آید:

ابراهیم علیه السلام و ساره

ساره، دخترخاله ابراهیم، زنی زیبا و ثروتمند بود که به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد^۶ و در جوانی دیار خویش را به قصد همراهی همسرش ترک کرد. او در این هجرت

۱. طبق روایات شیعه، ساره دخترخاله ابراهیم و خواهر لوط است؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۵۴؛ طباطبایی، المیزان، ج ۷، ص ۲۲۹.

۲. صافات: ۹۹.

۳. عنکبوت: ۲۶.

۴. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۷۱.

۵. انبیاء: ۷۱.

۶. رک: الکافی، ج ۸، ص ۳۷۰.

بخش اول: شخصیت‌شناسی حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن | ۵۹

سختی‌ها را به جان خرید و اموالش را به ابراهیم علیه السلام بخشید. ساره به رغم برخورداری از نعمت‌های فراوان، فرزندی نداشت. او اولین زنی بود که به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد.^۱ ساره از زنان بافضیلتی است که قرآن در مواردی، کنار نام ابراهیم علیه السلام و اسحاق و اسماعیل علیه السلام، از ایشان نیز یاد کرده است.^۲

ساره که خود از داشتن فرزند محروم بود، کنیزش، هاجر را به ابراهیم علیه السلام داد تا از وی فرزندی بیاورد.^۳ در واقع اسماعیل علیه السلام، مولود همین بخشش ساره است. ساره پس از آنکه به دوران پیری و یائسگی رسید، با بشارت فرزنددار شدن از سوی فرشتگان روبرو شد و در تعجب و شگفتی فرورفت.^۴ پس از مدتی در کمال ناباوری خداوند به وی اسحاق را عنایت می‌کند. بنابراین نقل، او در سن نودسالگی دارای فرزند شد.^۵

در روایات آمده است که سرپرستی فرزندان شیعیان که در کودکی از دار دنیا می‌روند در عالم برزخ به ابراهیم علیه السلام و ساره واگذار می‌شود تا آنها را تربیت کرده و به والدینشان تحویل دهند.^۶ ساره در سن ۱۲۷ سالگی در منطقه بیرون (شهر الخلیل فعلی) درگذشت و در آنجا مدفون شد. پس از وی ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام نیز در همان محل دفن شدند.^۷

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۷۰-۳۷۱.

۲. هود: ۷۱-۷۲؛ ذاریات: ۲۹ و ۳۰.

۳. رک: الکافی، ج ۸، ص ۳۷۱.

۴. هود: ۷۱-۷۲؛ ذاریات: ۲۹ و ۳۰. برابرنقل آیه ﴿فَبَشِّرْ نَهَا بِاسْحَاقَ﴾ فرشتگان بشارت فرزنددار شدن را به خود ساره داده بودند. بقیه آیه هم مؤید همین مضمون است.

۵. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۰.

۶. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۹۰؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۹۳.

۷. مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۲، ص ۵۲-۵۳.

ابراهیم علیه السلام و هاجر

«هاجر» هدیه پادشاه مصر به ساره بود.^۱ وقتی ساره به سن یائسگی رسید برای آنکه از ابراهیم علیه السلام فرزندی بماند کنیزش، هاجر را به ابراهیم علیه السلام داد.^۲ ابراهیم علیه السلام در سن پیری از هاجر دارای فرزندی به نام اسماعیل علیه السلام شد: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ﴾.^۳

نام هاجر در قرآن نیامده است، او مادر اسماعیل علیه السلام، اولین فرزند ابراهیم علیه السلام است که پیامبر آخرالزمان از نسل اوست.

بخش هایی از مناسک حج و عمره، از قبیل سعی بین صفا و مروه، بازسازی نمادین تلاش های هاجر است. از این رو مسلمانان به شدت وی را تکریم می کنند. محل دفن او در مسجد الحرام، کنار خانه خدا، در حجر اسماعیل علیه السلام قرار دارد.^۴

پس از تولد اسماعیل علیه السلام، گویا ساره به خاطر آنکه خود فرزندی نداشت دچار ناراحتی شد. از این رو ابراهیم علیه السلام مأمور شد تا هاجر و اسماعیل علیه السلام را از ساره دور کرده به سرزمین مکه منتقل نماید.^۵ بدین ترتیب ابراهیم علیه السلام، هاجر و فرزند شیرخوارش را در بیابانی خشک و بی آب و علف، کنار بیت الله سکنا داد: ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيِّ بَوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾.^۶

بر اساس روایت امام صادق علیه السلام هنگامی که هاجر و اسماعیل علیه السلام تنها شدند،

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۷۰.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۷، ص ۲۳۱.

۳. ابراهیم: ۳۹.

۴. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۷.

۵. المیزان، ج ۱، ص ۲۸۸.

۶. ابراهیم: ۳۷.

بخش اول: شخصیت‌شناسی حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن | ۶۱

اسماعیل علیه السلام تشنه شد. هاجر برای یافتن آب، هفت بار فاصله کوه صفا و مروه را طی کرد، ولی آبی نیافت و چون نزد اسماعیل علیه السلام برگشت، دید آب از زیرپایش می‌جوشد. این محل به چاه زمزم معروف شد و این واقعه سبب وجوب سعی بین صفا و مروه به عنوان یکی از اعمال حج شد.^۱

بنابر نقل دیگر از امام صادق علیه السلام پس از آنکه هاجر رحلت کرد، فرزندش، اسماعیل علیه السلام، مادرش را در محل حجر اسماعیل علیه السلام دفن نمود و قبرش را مرتفع ساخت و گرد آن دیواری بنا کرد تا مردم روی آن پا نگذارند.^۲ در روایتی دیگر می‌خوانیم: «مسلمانان هنگام طواف، به احترام قبر او دور حجر اسماعیل علیه السلام می‌گردند و نباید داخل حجر شوند تا پا روی قبر هاجر نگذارند».^۳

زنده شدن پرندگان

یکی از حوادث خارق‌العاده در زندگی ابراهیم علیه السلام در شام، داستان زنده شدن پرندگان است.^۴

این قصه در قرآن تنها در یک آیه آمده است: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيُظْمِئَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.^۵

۱. شیخ صدوق، *علل الشرائع*، ج ۲، ص ۴۳۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۷.

۳. شیخ صدوق، *من لایحضره الفقیه*، ج ۲، ص ۱۹۲.

۴. مفسران از اینکه در این قضیه سخن از کوه آمده است، استفاده می‌کنند که این داستان در شام اتفاق افتاده است؛ زیرا در منطقه بابل کوهی وجود نداشت. رک: *المیزان*، ج ۲، ص ۳۷۷. در سخنی از ابن عباس آمده است که این ماجرا، پیش از فرزنددار شدن ابراهیم علیه السلام و نزول صحف بر وی بوده است. رک: قرطبی، *الجامع لأحكام القرآن* (تفسیر قرطبی)، ج ۳، ص ۱۹۶.

۵. بقره: ۲۶۰.

بنابر روایات، روزی ابراهیم علیه السلام از کنار دریایی می‌گذشت و ناگهان مرداری را مشاهده کرد که مقداری از آن داخل آب و مقداری در خشکی قرار داشت. حیوانات دریایی و صحرایی و هوایی مشغول خوردن مردار بودند. ابراهیم علیه السلام با دیدن این منظره به فکر کیفیت زنده شدن مردگان پس از مرگ افتاد که چگونه خداوند این متفرقات را جمع کرده، دوباره برمی‌گرداند. به دنبال این قضیه، ابراهیم علیه السلام از خدا خواست تا کیفیت زنده کردن مردگان را به وی نشان دهد.^۱ خداوند در پاسخ فرمود: «مگر ایمان نیاورده‌ای؟» عرض کرد: «آری ایمان آورده‌ام، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد». در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که سؤال ابراهیم علیه السلام صرفاً در زمینه چگونگی فعل خداوند بوده و با ایمان منافاتی نداشت و در توحید ابراهیمی نقصانی نبود.^۲

بنابراین روایت، ابراهیم علیه السلام خواستار مشاهده چگونگی افاضه حیات از جانب خداوند بود و از این رو سؤال کرد که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ ﴿كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾؛ پس ابراهیم کیفیت احیای اموات را نمی‌دانست لذا از خدا درخواست کرد تا به او نشان دهد.

خداوند به ابراهیم علیه السلام فرمود، حال که چنین است چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آنها را پس از ذبح، قطعه قطعه کن و گوشتشان را درهم آمیز، سپس بر سر هر کوهی، قسمتی از آن گوشت‌ها را قرار بده و آنگاه آنها را صدا بزنی تا به سرعت به سوی تو بشتابند: ﴿فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا﴾.

بنابر روایت امام صادق علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام طاووس، خروس، کبوتر و کلاغ

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۶۴۳.

۲. بحرانی، البرهان، ج ۱، ص ۵۳۵.

را انتخاب کرد.^۱

دانشمندان انتخاب این چهار نوع را به عنوان مظاهر روحیات و خلیات چهارگانه انسان‌ها تفسیر کرده‌اند؛ طاووس مظهر خودنمایی و تکبر، خروس مظهر تمایلات جنسی، کبوتر مظهر لهو و لعب، و کلاغ مظهر آرزوهای دور و دراز.^۲

مولوی هم با اشاره به همین نکته گفته است:

سر بُر این چار مرغ زنده را

سرمدی کن خلق ناپاینده را

بَط و طاووس است و زاغ است و خروس

این مثال چهار خلق اندر نفوس

بط حرص است و خروس آن شهوت است

جاه چون طاووس و زاغ اُمْنِیت است^۳

با این پرسش و پاسخ روشن شد که ابراهیم علیه السلام از حیث ایمان عقلی و منطقی به معاد، مشکلی نداشت. او در پی شهود عینی و علم‌العیان بود تا باعث آرامش نفس وی شود.^۴ جالب توجه اینکه تعبیر به: ﴿أَوَلَمْ تُؤْمِنْ﴾ آمده که استفهام تقریری است؛ یعنی تو که ایمان آورده‌ای، دیگر چرا چنین سؤالی می‌کنی؟!^۵ در واقع اگر در اینجا احتمال شک و تردید درباره ابراهیم علیه السلام می‌رفت، می‌بایست «ألم تؤمن» می‌آمد تا به معنای عتاب و سرزنش باشد.^۶

۱. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۴۲.

۲. ابن حیدر، بیان السعادة، ج ۱، ص ۲۲۸.

۳. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

۴. رک: طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۱۷۷.

۵. همان، ج ۲، ص ۱۷۸.

۶. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۳۷۳.

ابراهیم و لوط علیهم السلام

لوط علیه السلام پسر خاله ابراهیم علیه السلام بود که در بابل پس از ماجرای گلستان شدن آتش، به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد: ﴿فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ﴾^۱ و همراه وی به فلسطین مهاجرت کرد. او آن قدر اوج گرفت تا به مقام نبوت نائل شد؛ هرچند همچنان در آیین ابراهیم علیه السلام بود.^۲

با شیوع فساد و فحشا در سدوم (قسمت پائینی شامات) ابراهیم، لوط را به آن دیار اعزام کرد.^۳ ابراهیم و لوط علیهم السلام برای ارشاد و هدایت مردم آن سامان، تلاش‌های زیادی کردند؛ ولی آنان همچنان در مسیر فساد و شهوترانی اصرار می‌ورزیدند تا اینکه خداوند فرشتگانی را برای عذاب آنان فرستاد. فرشتگان عذاب ابتدا بر ابراهیم علیه السلام وارد شدند.^۴

ابراهیم علیه السلام برای میهمانان ناشناس غذایی طبخ کرد. ولی آنان دست به غذا نبردند و ابراهیم علیه السلام بی‌مناک شد. آنان خود را معرفی کرده و گفتند: نه‌راس؛ سپس او را به فرزندی دانا بشارت دادند: ﴿لَا تَحْزَنْ وَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴾^۵. جالب آنکه منظور از این بشارت، بشارت به اسحاق است که چند سال پس از اسماعیل علیه السلام به دنیا آمد. در واقع ابراهیم علیه السلام پس از اسماعیل علیه السلام، که آن هم در حال پیری به وی داده شد، دیگر انتظار فرزند بعدی را نداشت، از این رو با این بشارت بسیار شگفت زده شد و گفت:

﴿قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ يُبَشِّرُونَنِي﴾^۶

۱. عنکبوت: ۲۶.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۸، ص ۱۸۳.

۳. همان.

۴. داستان ورود فرشتگان بر ابراهیم علیه السلام در آیات ۶۹-۷۶ هود و ۵۱-۵۶ حجر، ۳۱ و ۳۲ عنکبوت و ۲۴ و ۲۵ ذاریات آمده است.

۵. ذاریات: ۲۸.

۶. حجر: ۵۴.

آنگاه ابراهیم علیه السلام از آنان پرسید برای چه امر مهمی آمده‌اید؟ آنان گفتند: ﴿إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ﴾.^۱ ابراهیم علیه السلام که از نگرانی نخست بیرون آمده بود در باب این مأموریت با فرشتگان به مجادله پرداخت تا شاید عذاب را به تأخیر اندازد: ﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ﴾.^۲ ولی فرشتگان اطمینان دادند که دیگر راهی برای نجات آنان وجود ندارد؛ زیرا فرمان عذاب از ناحیه پروردگار صادر شده و دیگر برگشتی ندارد: ﴿يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ﴾.^۳

تعبیر به مجادله: ﴿يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ﴾^۴ کنار مدح خداوند از ابراهیم علیه السلام به عنوان شخصی حلیم، اوّاه و منیب: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُّنِيبٌ﴾^۵، بیانگر آن است که این مجادله ابراهیم علیه السلام از سردردمندی و دل‌سوزی بوده است و از این رو کاروی امری پسندیده و براساس خصال انسانی بوده است.^۶

مفاد همین مجادله در سوره عنکبوت بدین مضمون آمده است که ابراهیم علیه السلام به فرشتگان گفت: ﴿إِنَّ فِيهَا لُوطًا﴾.^۷

در روایتی از امام صادق علیه السلام در بیان مجادله ابراهیم علیه السلام آمده است که وی از فرشتگان پرسید: «اگر بین آنان صد مؤمن باشند، آیا باز هم عذاب را نازل می‌کنید؟»

۱. هود: ۷۰.

۲. هود: ۷۴.

۳. هود: ۷۶.

۴. هود: ۷۴.

۵. هود: ۷۵.

۶. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۳۰۹.

۷. عنکبوت: ۳۲.

۸. طباطبایی، المیزان، ج ۱۰، ص ۳۲۶.

گفتند: «نه». ابراهیم علیه السلام همین طور عدد صد را کم کرد تا به یک نفر رسید و آنگاه گفت: ﴿إِنَّ فِيهَا لُوطًا﴾.^۱

فرشتگان در پاسخ گفتند: ﴿فَخُنُّ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَتُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ﴾^۲؛ «ما بهتری دانیم که در آنجا کیست او و اهلش را به جز همسرش نجات می دهیم». در نهایت عذاب پس از خروج لوط و پیروانش از شهر اتفاق می افتد.^۳

این رخدادها مهم ترین اتفاقات زندگانی ابراهیم علیه السلام در شامات بود که در قرآن به آن اشاره شده است. در قسمت بعدی به ماجراهای ابراهیم علیه السلام در مکه می پردازیم.

۳. ابراهیم علیه السلام در مکه

بخش پایانی داستان ابراهیم علیه السلام به ماجراهای آن حضرت در مکه برمی گردد. نقطه شروع این ماجراها از اینجا بود که ابراهیم علیه السلام پس از آنکه با هاجرا زوج کرد و خداوند به وی اسماعیل علیه السلام را بخشید، تکدر خاطری برای ساره پدید آمد. همین بهانه کافی بود تا خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور دهد هاجرو فرزندش را به سرزمین مکه برده و در آنجا سکنا دهد.^۴ این بود که ابراهیم علیه السلام همراه هاجرو نوزادش به سرزمین مکه عزیمت کرد.

اسکان دادن زن و فرزند در مکه

از آیات قرآن برمی آید که ورود ابراهیم علیه السلام به مکه و اسکان خانواده اش در آنجا، همه بر اساس مقدرات الهی بود تا زمینه ظهور پیامبر آخرالزمان در این منطقه فراهم

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۲۷.

۲. عنکبوت: ۳۲.

۳. ﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ (ذاریات: ۳۵).

۴. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰.

شود. ابراهیم در این سفر مأمور شد خانواده‌اش را در بیابانی سخت و دور از آبادی اسکان داده و خود از راهی که آمده بود برگردد؛ مأموریتی عجیب و طاقت فرسا.

او که پس از سال‌ها انتظار، در دوران پیری، چشمش به فرزندش، اسماعیل علیه السلام، روشن شده بود، می‌بایست او را در سرزمین بی‌آب و علفی رها کند و از تمام تمایلات پدرانه‌اش به فرزند چشم‌پوشی کند.

این است که پس از انجام مأموریت و در آخرین لحظات وداع با حالتی متضرعانه به درگاه الهی چنین عرضه داشت: «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمینی بی‌آب و علف و کنار خانه‌ای که حرم توست اسکان داده‌ام تا نماز را برپا دارند؛ تو قلوب گروهی از مردم را متوجه آنان کن و از ثمرات به آنها روزی ده تا شاید آنان شکر تو را به جای آورند»: ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾.^۱ او خواهان گرایش دل‌هایی از مردم به سوی ذریه‌اش شد.

از این آیه چند نکته مهم استفاده می‌شود از جمله:

- مکه در آن زمان خشک و بی‌آب و علف بود و هیچ زراعتی در آن نمی‌شد؛ زیرا انسانی در آن سامان زندگی نمی‌کرد.

- با اینکه هنوز کعبه در آن روز به دست ابراهیم علیه السلام بنا نشده بود، ولی تعبیر به: ﴿عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ﴾ نشان می‌دهد که ابراهیم علیه السلام آن نقطه زمین را می‌شناخت. او می‌دانست بیت‌الله الحرام در آن نقطه واقع شده است.

- ابراهیم هدف از این سفر اسرارآمیز را اقامه نماز دانسته و با تعبیر: ﴿لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ فهمانده است که قصه غصه‌دار شدن ساره از فرزنددار شدن هاجر بهانه‌ای بیش نبود. اهداف بلندتری در این کوچ عظیم نهفته است.

با اینکه از فرزندان ابراهیم علیه السلام در این ماجرا تنها یک نفر، آن هم اسماعیل شیرخوار علیه السلام، حضور دارد، ولی تمام افعال و ضمائر در این آیه به صورت جمع می‌آید: ذرّیه که معنای جمعی می‌دهد، لیقیموا، إلیهم، ارزقهم، لعلهم، یشکرون.

این نشان می‌دهد که مراد ابراهیم علیه السلام در این نیایش تنها اسماعیل علیه السلام نبوده است؛ بلکه سخن از نسلی است که در آینده خواهند آمد؛ کسانی که برپاکنندگان نماز در پیکره بشریت اند.

جالب آنکه اگر این ضمائر و افعال به اسماعیل علیه السلام و هاجر برمی‌گشت، می‌بایست به صورت تثنیه می‌آمد، نه جمع. در روایات می‌خوانیم که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ﴿إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ ... لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾ فرمود: «نَحْنُ هُمْ وَنَحْنُ بَقِيَّةُ تِلْكَ الذُّرِّيَّةِ»؛ «ما [اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله] بقیه ذریه ابراهیم علیه السلام هستیم که دل‌های مردم به سوی ما گرایش دارد»؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود.^۱

ابراهیم علیه السلام زن و فرزندش را در صحرا نهاد و خود به امر خدای حکیم برگشت.

چیزی نگذشت که با تشنگی اسماعیل علیه السلام و پدید آمدن آب زمزم، زمینه حضور پرندگان در آن بیابان پیش آمد. قبیله بیابانگرد «جرهم» که از آن نزدیکی عبور می‌کرد، با دیدن پرندگان به وجود آب در منطقه پی بردند و به دنبال آن هاجر و اسماعیل علیه السلام را یافتند. بدین وسیله خداوند وسایل نجات آنان را فراهم ساخت. قبیله جرهم برای همیشه در مکه ساکن شدند و رفته رفته مکه به صورت شهری قابل سکونت درآمد. هاجر و اسماعیل علیه السلام با احترام در آن شهر به زندگی ادامه دادند.^۲ براساس آیه ۳۵ سوره ابراهیم علیه السلام:^۳ که از مکه به عنوان «بلد» تعبیر کرده است، استفاده می‌شود که

۱. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۳۱.

۲. رک: قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۱.

۳. ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا﴾

مکه در زمان حیات ابراهیم علیه السلام، به صورت بلد دارای سکنه درآمده بود.^۱

مأموریت برای ساختن کعبه

از آیات قرآن استفاده می‌شود که کعبه پیش از ابراهیم علیه السلام ساخته شده بود.^۲ حتی پایه‌های کعبه پیش از وی موجود بود. زیرا براساس آیه ۱۲۷ سوره بقره، ابراهیم علیه السلام خانه کعبه را برپایه‌های به جامانده از زمان‌های گذشته بنا کرده است.^۳ آیه: ﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ﴾^۴ هم می‌تواند مؤید این مطلب باشد؛ زیرا (بَوَّأْنَا) براساس نقل علی بن ابراهیم قمی به معنای شناساندن محل آمده است.^۵ معنای این سخن آن است که کعبه از قبل در آن محل بنا شده بود؛ ولی چون دست تطاول زمان آن را تخریب کرده بود، محلس به ابراهیم علیه السلام نشان داده شد تا ایشان دوباره در همان محل، کعبه را بازسازی کند.

در هر حال از ظاهر آیات استفاده می‌شود که ابراهیم علیه السلام در سفرهای بعدی، که به مکه برگشت و اسماعیل علیه السلام بزرگ شده بود، مأموریت یافت با فرزندش به نوسازی کعبه مبادرت نماید.

قرآن این موضوع را در سوره بقره آیه ۱۲۷، چنین حکایت می‌کند: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.

چنان‌که ملاحظه می‌شود در اینجا به جای آنکه لفظ اسماعیل علیه السلام را بلافاصله به ابراهیم علیه السلام عطف کند و بفرماید: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ وَالْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ»،

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۶۸.

۲. رک: آیه ۹۶ آل عمران: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا﴾.

۳. برداشت از آیه ۱۲۷ سوره بقره: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ﴾.

۴. حج: ۲۶.

۵. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۳.

کلمه «واسماعیل» را پس از اتمام جمله قبلی به «ابراهیم» عطف کرده است. این مسئله بیانگر آن است که در ساختن کعبه، ابراهیم علیه السلام نقش اصلی را به عهده داشت و اسماعیل علیه السلام به مثابه شاگرد بنا، پدرش را در ساختن کعبه یاری می‌کرد.^۱ البته در برخی از روایات آمده است که ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هر دو مأموریت یافتند تا کعبه را بسازند؛^۲ همان‌گونه که به تصریح قرآن هر دو مأموریت داشتند تا خانه کعبه را پاکیزه دارند: ﴿وَعَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ﴾.^۳ هر چند مقصود از طهارت در این آیه می‌تواند اعم از طهارت معنوی و ظاهری باشد، برخی از مفسران با تکیه بر سیاق، آن را به طهارت معنوی، یعنی پیراستگی آن از شرک، حمل کرده‌اند.^۴

جایگاه اسماعیل علیه السلام

اسماعیل علیه السلام از پیامبران بزرگ است که قرآن بارها از وی به بزرگی یاد کرده است. به تصریح قرآن، ابراهیم علیه السلام از خداوند فرزند صالحی درخواست کرد: ﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ﴾،^۵ پس از گذشت مدت طولانی خداوند به ابراهیم علیه السلام بشارت فرزندى حلیم را داد: ﴿فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ﴾.^۶ بدین ترتیب اسماعیل علیه السلام، به عنوان فرزندى صالح و حلیم، به ابراهیم علیه السلام عنایت شد.

در وجه توصیف اسماعیل علیه السلام به «حلیم» گفته شده است که به خاطر آمادگی

۱. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۲۰۲؛ ابن حیون، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۲.

۲. رک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۰۵.

۳. بقره: ۱۲۵.

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۱.

۵. صافات: ۱۰۰.

۶. صافات: ۱۰۱.

وی برای قربانی شدن بوده است.^۱

اسماعیل علیه السلام پس از آنکه از مأموریت پدر برای ذبح آگاه شد بدون درنگ عرضه داشت: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»^۲. این آیه نشانگر آن است که اسماعیل علیه السلام در آن سنین نوجوانی به چه مقام عظیمی از معرفت توحیدی نائل شده بود که برابر اراده خداوند، تسلیم محض بود. همین معنا را خداوند با عبارت «فَلَمَّا أَسْلَمَا» چون پسر و پدر هر دو تسلیم فرمان الهی شدند،^۳ ستوده است. تعبیر اسماعیل علیه السلام به: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ» سراسر حکایت از تواضع و ادب است. او به پدر نگفت که مرا ذبح کن یا آنچه می خواهی انجام بده؛ بلکه با اشاره به امر الهی، پدر را به اجرای آن فرمان ترغیب کرد تا ضمن اعلام رضایت خویش، قلب پدر را تسکین دهد که این فرمان، فرمان خداست و در اجرای آن نباید تعللی روا داشت.^۴

همچنین ستودن اسماعیل علیه السلام به وصف صبر در آیه «وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ»^۵ بیانگر شکیبایی اسماعیل علیه السلام در واقعه ذبح است.^۶

ابراهیم علیه السلام به خوبی نعمت وجود اسماعیل علیه السلام را قدر می شناخت و به عنوان یکی از عطایای بزرگ الهی، برای چنین نعمتی شکر می کرد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ»^۷.

۱. سبحانی، منشور جاوید، ج ۱۱، ص ۲۷۵.

۲. صافات: ۱۰۲.

۳. صافات: ۱۰۳.

۴. رک: طباطبایی، المیزان، ج ۶، ص ۲۷۳-۲۷۴.

۵. انبیاء: ۸۵.

۶. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۱۷۶؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن (تفسیر قرطبی)، ج ۱۵، ص ۱۰۱.

۷. ابراهیم: ۳۹.

ذبح فرزند

چنان که گذشت خداوند، ابراهیم علیه السلام را به فرزندى بردبار و شکيبا بشارت داده بود.^۱ پس از آنکه آن فرزند (اسماعيل علیه السلام) به سن تلاش و کار رسید، ابراهیم علیه السلام در رؤیایی و حیانی دید که فرزندش را به قربانگاه برده و ذبح می کند. وقتی خوابش را برای فرزند تعریف کرد، اسماعیل علیه السلام بدون درنگ پدر را به امثال فرمان الهی فراخواند، ولی وقتی که ابراهیم علیه السلام شروع به ذبح کرد، ندایی از سوی پروردگار شنید که: «ای ابراهیم به رؤیای خود تحقق بخشیدی و آن آزمایش روشن برای تو بود. تو را به ذبحی بزرگ باز خریدیم». این داستان در آیات ۱۰۱-۱۰۷ سوره صافات وارد شده است:

﴿فَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾

تعبیر به «غلام حلیم» تنها بر اسماعیل علیه السلام قابل انطباق است؛ زیرا عبارت ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ﴾ بیانگر آن است که داستان ذبح در زمان کودکی وی اتفاق افتاده است.^۲ در آن صورت اگر مراد از ذبح، اسحاق باشد با آیه: ﴿فَبَشِّرْ نَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾^۳ سازگار نخواهد بود؛ زیرا بنابراین آیه، خداوند پس از بشارت ساره به داشتن فرزندى به نام اسحاق، وی را به آمدن یعقوب، نوه اش پس از اسحاق بشارت داد و این نشان می دهد که اسحاق آن قدر می ماند که صاحب فرزندى به نام

۱. صافات: ۱۰۱.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۲۱.

۳. هود: ۷۱.

بخش اول: شخصیت‌شناسی حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن | ۷۳

یعقوب می‌شود. بنابراین ذبح او در کودکی بی‌وجه خواهد بود. گذشته از آن اسحاق هرگز به حجاز گام ننهاده و اسماعیل علیه السلام هم هرگز به شام پا نگذاشت.^۱ بنابراین وجود تنها یک قربانگاه، آن هم در مکه، ذبیح بودن اسماعیل علیه السلام را تأیید می‌کند.^۲

در اسرار این فرمان شگفت‌انگیز الهی به ذبح فرزند، گفته شده که خداوند از این راه می‌خواست تا با آزمودن ابراهیم علیه السلام، موانع مقام خُلت را از خلیش بردارد^۳ و ابراهیم علیه السلام را الگویی برای تقرب به خدا قرار دهد.^۴ وقتی ابراهیم علیه السلام در این آزمون سربلند بیرون آمد و آمادگی خویش را برای ذبح فرزندش در عمل نشان داد، خداوند گوسفندی را فدای اسماعیل علیه السلام نمود.^۵ در این هنگام جبرئیل با ابراهیم و اسماعیل علیه السلام تکبیر گفتند و تکبیرات روز عید از اینجا جزء سنت ابراهیمی قرار گرفت.^۶

مکان قربانی در سرزمین منازدیک جمره وسطی است.^۷ هنگام قربانی، شیطان سه بار ظاهر شد و بسیار کوشید تا ابراهیم علیه السلام یا اسماعیل علیه السلام را از اطاعت فرمان الهی منصرف سازد ولی ابراهیم علیه السلام هر بار او را با هفت سنگ از خود دور ساخت^۸ و همین عمل به عنوان رمی جمرات در مناسک حج باقی ماند.^۹

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۳.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۳۲.

۳. رک: انصاری، کشف الاسرار، ج ۸، ص ۳۰۰.

۴. طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۲۴.

۵. صافات: ۱۰۷.

۶. طبرسی، کشف الاسرار، ج ۸، ص ۲۹۳.

۷. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۲۵؛ بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۳۶.

۸. ابن ابی حاتم، تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۵؛ حمیری، قرب الاسناد، ص ۱۴۷.

۹. سیوطی، الدر المنثور، ج ۷، ص ۱۰۵.

رسیدن به مقام امامت

از جمله اتفاقات شیرین در زندگی ابراهیم علیه السلام در مکه آن بود که وی پس از آنکه از تمام امتحانات سخت و سنگین، آبرومندانه و پیروزمندانانه بیرون آمد و بر همه مشکلات و تمایلات خویش غلبه کرد، خداوند به او مقام امامت را عنایت کرد.

این نکته در سوره بقره به این صورت بازگوشده است: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱

از آنجا که رخداد ذبح اسماعیل علیه السلام در روز دهم ذی الحجه اتفاق افتاد،^۲ همان روز به عنوان عید اضحی (قربان) انتخاب شد. به تعبیر قرآن ذبح اسماعیل علیه السلام ابتلای عظیمی بود که ابراهیم علیه السلام به آن امتحان شد: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ﴾^۳. تعبیر به: ﴿فَأَتَمَّهُنَّ﴾ در آیه ۱۲۴ سوره بقره نشان می دهد تشریف ابراهیم علیه السلام به مقام امامت، هنگامی بود که همه امتحانات، از جمله ذبح فرزند که امتحانی سخت بود، به پایان رسید.

فراخوانی مردم به حج پس از مقام امامت

ابراهیم علیه السلام پس از تجدید بنای کعبه،^۴ از جانب خداوند مأمور شد مردم را به حج فراخواند. قرآن در این باره می فرماید: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾^۵. شاید بتوان از تعبیر به: ﴿فِي النَّاسِ﴾ چنین استفاده کرد که ابراهیم علیه السلام پس از آنکه امام ناس (مردم) شد،

۱. بقره: ۱۲۴.

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۳۶.

۳. صافات: ۱۰۶.

۴. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۳؛ بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۰۵.

۵. حج: ۲۷.

مأموریت یافت، همه مردم را به حج فرا بخواند.

برابر نقلی، ابراهیم علیه السلام پس از این فرمان بر بالای کوه ابوقبیس^۱ و برابر نقلی دیگر بر بالای مقام^۲ ایستاد و مردم را به حج فراخواند. برخی احتمال داده‌اند مراد از فراخوانی به حج در اینجا، ممکن است قصد کردن خانه خدا برای زیارت باشد نه انجام مناسک حج.^۳

در روایتی از علی بن ابراهیم قمی آمده است: هنگامی که ابراهیم علیه السلام مأموریت یافت تا مردم را به حج فرا خواند، عرض کرد: «خدایا صدایم به مردم نمی‌رسد». خطاب آمد: «علیک الأذان وعلیّ البلاغ»؛ «تو اعلام کن، من به گوش آنها می‌رسانم». ابراهیم علیه السلام بر محل مقام برآمد و انگشت در گوش نهاد و روبه سوی شرق و غرب فریاد برآورد: «ایها الناس کتب علیکم الحجّ الی البیت العتیق فأجیبوا ربکم»؛ «ای مردم حج خانه خدا بر شما نوشته شد، پس دعوت پروردگارتان را پاسخ دهید».

خداوند صدای ابراهیم علیه السلام را به گوش همگان حتی کسانی که در صلب پدران و رحم مادران بودند رساند و آنها پاسخ دادند: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ». بدین ترتیب تمام کسانی که از آن روز تا قیامت در مراسم حج شرکت می‌کنند از کسانی هستند که آن روز به دعوت ابراهیم علیه السلام پاسخ داده‌اند.^۴

انجام مناسک حج

ابراهیم علیه السلام هم کعبه را تجدید بنا کرد و هم بنیانگذار حج ابراهیمی شد. او هنگام

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۲۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۵.

۲. قمی، تفسیرالقمی، ج ۲، ص ۸۳؛ بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۰۶. مقام، سنگی معروف نزدیک کعبه است که ابراهیم علیه السلام در حال ساختن کعبه روی آن می‌ایستاد.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۹.

۴. تفسیرالقمی، ج ۲، ص ۸۳؛ عروسی، نورالثقلین، ج ۳، ص ۴۸۸.

ساختن کعبه از خداوند خواست تا مناسک حج را به وی و فرزندش تعلیم دهد: ﴿وَأَرْثَا مَنَاسِكَ﴾^۱. برابر برخی روایات، نخستین حج ابراهیم علیه السلام پس از بنای کعبه بوده است.^۲ دعای حضرت ابراهیم علیه السلام مستجاب شد. خداوند جبرئیل را فرستاد تا در طول مناسک، ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام را همراهی کرده و مناسک حج را به آنان تعلیم دهد.^۳

گفتنی است برابر روایات، آدم ابوالبشر نخستین حج گزار بود.^۴ همچنین از روایتی دیگر استفاده می شود که مردم عرب هم قبل از عزیمت ابراهیم علیه السلام به مکه و ساختن کعبه، با همان کعبه ویران، حجشان را به جا می آوردند.^۵ البته روشن است که حج قبل از حضرت ابراهیم با حج ابراهیمی تفاوت داشت، یعنی هر کدام دارای حجی با مناسک متفاوت بوده است.

۴. پیوند مناسک حج با ابراهیم علیه السلام و خانواده اش

بی تردید هر کسی داستان ابراهیم علیه السلام و هاجر را مرور کند و از سویی اعمال و مناسک حج را در نظر آورد، اولین چیزی که برداشت می کند این است که بین این اعمال با آنچه که بر ابراهیم علیه السلام و خانواده اش گذشت، پیوند معناداری وجود دارد. حتی اسامی برخی از اماکن چون مقام ابراهیم علیه السلام و حجر اسماعیل علیه السلام به نام آنان شناخته می شود.

با مراجعه به آیات و روایات نیز به خوبی می توان دریافت که مناسک حج با

۱. بقره: ۱۲۸.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۰۰.

۳. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۰۲؛ بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۹۳.

۴. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۷.

۵. بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۹۴.

بخش اول: شخصیت‌شناسی حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن | ۷۷

زندگی ابراهیم علیه السلام گره خورده است؛ به گونه‌ای که مناسک حج، نوعی بازسازی نمادین مجاهدت‌ها، پایداری‌ها و از خودگذشتگی‌های آن خانواده الهی است. در این قسمت به اختصار بخش‌هایی از این مسئله تبیین می‌شود:

کعبه و طواف

ابراهیم علیه السلام کعبه را به امر الهی بازسازی می‌کند: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ﴾^۱. همچنین او و فرزندش مأموریت می‌یابند که بیت الله الحرام را از آلودگی‌های ظاهری و باطنی تطهیر کنند و محیط آن را برای طواف‌کنندگان، مجاوران و نمازگزاران آماده سازند: ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَحَابَّةً لِلنَّاسِ وَأَمْنَاً وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۲.

کعبه و مطاف یکی از کلیدی‌ترین و مقدس‌ترین اماکنی است که پیوند تنگاتنگی با مناسک حج دارد و بدون طواف، حج محقق نمی‌شود.^۳ در روایتی از رسول اسلام صلی الله علیه و آله، طواف، زینت کعبه دانسته شده است: «أَنَّ زَيْنَ الْكَعْبَةِ الطَّوْفُ»^۴. کعبه، قبله ابراهیم علیه السلام بود^۵ و ابراهیم علیه السلام برگرد آن طواف می‌کرد.^۶

مقام ابراهیم علیه السلام

یکی دیگر از مکان‌هایی که به نام ابراهیم علیه السلام گره خورده است و در مناسک حج،

۱. بقره: ۱۲۷.

۲. بقره: ۱۲۵.

۳. ابن حیون، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۱۲.

۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۰۶.

۵. سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۴۷.

۶. ابن حیدر، بیان السعاده، ج ۳، ص ۳۰۰.

نقش عمده ای دارد، مقام ابراهیم علیه السلام است.

به تعبیر قرآن، مقام ابراهیم علیه السلام یکی از آیات بینات الهی در مسجدالحرام است:

﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ﴾^۱

مقام ابراهیم علیه السلام، سنگی است در مسجدالحرام نزدیک در کعبه که نشانه پای حضرت ابراهیم علیه السلام بر آن نقش بسته است.^۲ حاجیان موظف اند نماز طواف را در آن محل به جا آورند؛ ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾^۳.

بر اساس روایات، نماز طواف واجب باید پشت مقام ابراهیم علیه السلام به جا آورده شود؛ به گونه ای که مقام ابراهیم علیه السلام قبله نمازگزار قرار گیرد. در روایت معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام در این باره آمده است: «إِذَا فَرَعْتَ مِنْ طَوَافِكَ فَائْتِ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام فَصَلِّ رُكْعَتَيْنِ وَاجْعَلْهُ إِمَامًا»^۴.

برخی همه حرم^۵ و بعضی ها هم همه مسجدالحرام را مقام ابراهیم علیه السلام می دانند؟ ولی از روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که مقام ابراهیم علیه السلام همان سنگ معروف نزدیک در کعبه است.^۷

در وجه نامگذاری این سنگ به مقام ابراهیم علیه السلام آرای مختلفی ذکر شده است؛ از جمله:

۱. آل عمران: ۹۷.

۲. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳. بقره: ۱۲۵.

۴. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۴۲۳.

۵. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۳، به نقل از مجاهد.

۶. ابن عاشور، التحریر والتنویر، ج ۳، ص ۱۶۳.

۷. ر.ک: طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۳۷-۱۳۸.

۱. سنگی است که ابراهیم علیه السلام هنگام ساختن کعبه روی آن می‌ایستاد.^۱
 ۲. سنگی است که ابراهیم علیه السلام روی آن ایستاد و همه جهانیان را به موسم حج دعوت کرد؛^۲ ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾.^۳
 ۳. سنگی است که همسر اسماعیل علیه السلام زیر پای ابراهیم علیه السلام قرار داد هنگامی که می‌خواست سرش را از گرد و غبار پاک کند.^۴
- ممکن است بین این نقل‌ها تفاوتی نباشد؛ بلکه هر کدام در جای خودش اتفاق افتاده باشد.

صفا و مروه

«مسعی»، حد فاصل بین کوه صفا و مروه، که در آن عمل «سعی» انجام می‌شود، از جمله اماکن کلیدی در مناسک حج و عمره است. این مکان و اشواط هفت‌گانه سعی بین دو کوه صفا و مروه، یادآور خاطره تشنگی اسماعیل علیه السلام و دویدن مادرش، هاجر، بین آن دو کوه است. هاجر برای یافتن راه چاره، هفت بار بین این دو کوه رفت و آمد کرد و همین عدد (هفت شوط) به عنوان بخشی از مناسک حج و عمره تشریح شد^۵ و دو کوه صفا و مروه از شعائر الهی قلمداد شدند: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾.^۶

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۱۷؛ طبری، جامع البیان (تفسیر طبری)، ج ۱، ص ۷۴۶.

۲. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۶-۱۱۷.

۳. حج: ۲۷.

۴. طبری، جامع البیان (تفسیر طبری)، ج ۱، ص ۷۴۷.

۵. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۳۲.

۶. بقره: ۱۵۸.

به یاد آن همه ایثار و از خودگذشتگی ابراهیم علیه السلام و همسرش در راه خدا، حاجیان با انجام عمل سعی درس استقامت و پایداری می آموزند.

عرفات و مشعرالحرام

سرزمین «عرفات»، که وقوف در آن از ارکان حج است و بدون آن، حج محقق نمی شود،^۱ با نام ابراهیم علیه السلام پیوند وثیقی دارد. عرفات و مشعرالحرام، اماکن ویژه ذکر، عبادت و مناسک اند: «فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ».^۲ در وجه نامگذاری عرفات به این نام، دلایل مختلفی ذکر شده است؛ از جمله آنکه جبرئیل در این سرزمین در روز عرفه به ابراهیم علیه السلام گفت: «اعترف بذنبك واعرف مناسكك»؛ «به گناهت (از باب تضرع و تعبد) اعتراف کن و مناسک خویش را بیاموز».^۳ در روایتی دیگر پس از آنکه جبرئیل مناسک حج را در این سرزمین به ابراهیم علیه السلام آموزش داد، از او پرسید: «عرفت؟»؛ «آموختی؟» پاسخ داد: «عرفت»؛ «آری آموختم». به همین دلیل آن سرزمین «عرفات» نامیده شد.^۴

منا و اعمال آن

«منا» سرزمین مقدسی است که جایگاه ویژه ای در مناسک حج دارد. جای جای این سرزمین یادآور ابراهیم علیه السلام است. در وجه نامگذاری این مکان به «منا» گفته شده است که جبرئیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام در این سرزمین گفت: «تَمَنَّ يَا اِبْرَاهِيمُ» ای ابراهیم آرزو کن؛ به همین جهت به «منا» موسوم شد.^۵ برابر نقل دیگر، ابراهیم علیه السلام در

۱. ابن حیون، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۳۷؛ ترمذی، سنن الترمذی، ج ۴، ص ۲۸۲.

۲. بقره: ۱۹۸.

۳. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۳۶.

۴. ابن ابی شیبہ، المصنف، ج ۴، ص ۳۵۷-۳۵۸.

۵. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۴۵.

این سرزمین آرزو کرد که به جای اسماعیل علیه السلام، فدیة ای از قوچ قربانی شود.^۱ در این سرزمین چند عمل مهم حج انجام می‌شود که عبارتند از: رمی جمرات، قربانی و حلق. در همه این اعمال، به ویژه رمی و قربانی، نقش ابراهیم علیه السلام دیده می‌شود. در باب علت رمی جمرات، روایت شده است که چون ابراهیم علیه السلام می‌خواست اسماعیل علیه السلام را به قربانگاه بیاورد، شیطان ظاهر شد و ابراهیم علیه السلام وی را با هفت سنگ از خود دور کرد:

عن علی علیه السلام: إِنَّ الْجَمَارَ إِنَّمَا رَمَيْتَ، لِأَنَّ جِبْرَائِيلَ حِينَ أَرَىٰ اِبْرَاهِيمَ علیه السلام الْمَشَاعِرَ بَرَزْلَهُ إبْلِيسَ فَأَمَرَهُ جِبْرَائِيلُ أَنْ يَرْمِيَهُ فَرَمَاهُ بِسَبْعِ حَصِيَّاتٍ، فَدَخَلَ عِنْدَ الْجَمْرَةِ الْأُولَىٰ تَحْتَ الْأَرْضِ فَأَمْسَكَ، ثُمَّ إِنَّهُ بَرَزْلَهُ عِنْدَ الثَّانِيَةِ، فَرَمَاهُ بِسَبْعِ حَصِيَّاتٍ أُخْرٍ فَدَخَلَ تَحْتَ الْأَرْضِ فِي مَوْضِعِ الثَّانِيَةِ، ثُمَّ بَرَزْلَهُ فِي مَوْضِعِ الثَّلَاثَةِ فَرَمَاهُ بِسَبْعِ حَصِيَّاتٍ فَدَخَلَ فِي مَوْضِعِهَا.^۲

«قربانی» از جمله اعمال ویژه حج است که باید پیش از حلق (تراشیدن سر) انجام شود: ﴿وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ﴾.^۳

این عمل، تداعی گردستان ذبح اسماعیل علیه السلام است که به امر الهی به فدیة ای عظیم تبدیل شد: ﴿وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾.^۴

(فدینا) از ماده «فدی» به معنای پیش مرگ شدن و قراردادن چیزی به عنوان بلاگردان چیزی یا شخصی دیگر است.^۵ بدین ترتیب قوچی بزرگ بلاگردان جان

۱. عینی، عمدة القاری، ج ۷، ص ۱۱۸؛ شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۳۵.

۲. حمیری، قرب الاسناد، ص ۱۴۷؛ بیهقی، سنن الکبری، ج ۵، ص ۱۵۳.

۳. بقره: ۱۹۶.

۴. صافات: ۱۰۷.

۵. رک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۱۱۶.

اسماعیل علیه السلام شد؛^۱ این کار به عنوان یک سنت ابراهیمی در آیندگان تا پایان جهان ماندگار ماند. قرآن در این باره به دنبال آیه پیشین می‌فرماید: ﴿وَتَرْكُنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ﴾؛^۲ بدین وسیله نام ابراهیم علیه السلام را در امت‌های بعدی، استمرار بخشید.

حج زمینه‌ای برای درک محضر امام

با ملاحظه آنچه در مباحث پیشین گذشت می‌توان با اطمینان کامل گفت مناسک حج، الگو گرفته از مجاهدت‌ها و ایثارگری‌های ابراهیم خلیل علیه السلام است.^۳ بی‌جهت نیست که این آیین به «حج ابراهیمی» شهرت یافته است. شاید مناسک حج، تفسیر عملی آیاتی چون ﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾^۴ باشد؛ زیرا در جای دیگر به دنبال نام ابراهیم و اسحاق و یعقوب علیهم السلام آمده است: ﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾.^۵ در برخی از روایات پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «أنا دعوة أبي إبراهيم»؛ «من در اتر دعای پدرم ابراهیم علیه السلام هستم».^۶ بعضی از دانشمندان با استفاده از این روایت، مراد از ﴿لِسَانَ صِدْقٍ﴾^۷ را وجود پیشوایانی از نسل ابراهیم علیه السلام دانسته‌اند که مکتب توحیدی او را زنده نگه داشته‌اند.

روشن است که دعای ابراهیم علیه السلام با ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام، تحقق یافت و ذکر خیر ابراهیم علیه السلام به عنوان بنیانگذار مکتب توحیدی در جهان ماندگار شد.

۱. قمی مشهدی، کنزالدقائق، ج ۱۱، ص ۱۶۲.

۲. صفات: ۱۰۸.

۳. رک: طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۰.

۴. شعراء: ۸۴.

۵. مریم: ۵۰.

۶. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۲.

۷. تعبیر به لسان صدق در آیاتی چون ﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ (شعراء: ۸۴) و ﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾ (مریم: ۵۰) آمده است.

همین معنا در آیه **﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ﴾**^۱ نیز تکرار شد. براساس روایات در تفسیر این آیه می‌خوانیم: «یعنی به الإمامة»؛^۲ بدین معنا که خداوند امامت را در ذریه ابراهیم علیه السلام تداوم بخشید. لازم به ذکر است هر چند در آیه سخنی از امامت نشده است و تنها از توحید سخن گفته شده است، ولی امامت مندرج در توحید است؛ زیرا یکی از شاخه‌های توحید، توحید در مالکیت، ولایت و رهبری است و امامان امامت خویش را از خدا می‌گیرند و خود استقلاللی ندارند. بنابراین امامت یکی از شئون **﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً﴾** است.^۳

با این بیان، چون ابراهیم علیه السلام امام ناس است، در مناسک حج امام و جلودار است. بنابراین وعده خداوند، امامت توحیدی در نسل او برای همیشه باقی و ماندگار است. جالب آنکه براساس روایات، خود حج، تمامیّتش به لقاء امام و درک محضر اوست: «تمام الحج لقاء الامام»^۴

از این رو در تفسیر تأویلی آیه **﴿ثُمَّ لِيُقْضُوا تَفْتَهُمْ﴾**^۵، که در ارتباط با موسم حج در عید قربان است، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: یعنی «لقاء الإمام». هنگامی که راوی با شگفتی پرسید چطور ممکن است این آیه که درباره گرفتن ناخن و امثال آن است، به لقاء امام تفسیر شود؟! امام در پاسخ فرمود: «قرآن ظاهر و باطنی دارد»؛^۶ یعنی ملاقات امام در اینجا از باب معنای باطنی آیه است.

همین معنا در واژه «یأتوک» در آیه **﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوك﴾**^۷ نیز قابل استفاده

۱. زخرف: ۲۸.

۲. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۶۴.

۳. رک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۵۷ - ۵۸.

۴. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹.

۵. حج: ۲۹.

۶. الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹.

۷. حج: ۲۷.

است؛ زیرا برابر این آیه کریمه، ابراهیم علیه السلام مأمور شد تا مردم را به حج فراخواند تا آنان با انجام مناسک حج نزد او که امام ناس است باریابند. واژه «یأتوک» به جای «یأتون البیت» یا «یأتون الکعبه» بیانگر همین معناست که حج برای رسیدن به پیشگاه امام (ابراهیم) است.^۱ کعبه آن سنگ نشانی است که ره گم نکنی.

همین معنا را می‌توان از دعای ابراهیم علیه السلام در ابتدای ورودش به مکه استنباط کرد؛ آنجا که به درگاه الهی عرضه داشت: ﴿فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾؛ «خدایا دل‌های گروهی از مردم را متوجه آنها کن».^۲

ضمیر جمع در (الیهم) به جای «الیهما» (به فرض آنکه مرجع ضمیرها جرو اسماعیل علیه السلام باشد) و یا به جای «إلیه» (به فرض آنکه مرجع ضمیر بیت الله باشد)، بیانگر آن است که ابراهیم علیه السلام برای جمعی از ذریه اش دعا می‌کند که در آینده می‌آیند و به همین جهت همه ضمائرو افعال در این آیه (لیقیموا، ارزقهم، لعلهم یشکرون)، به صورت جمع آمده است: ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾.^۳

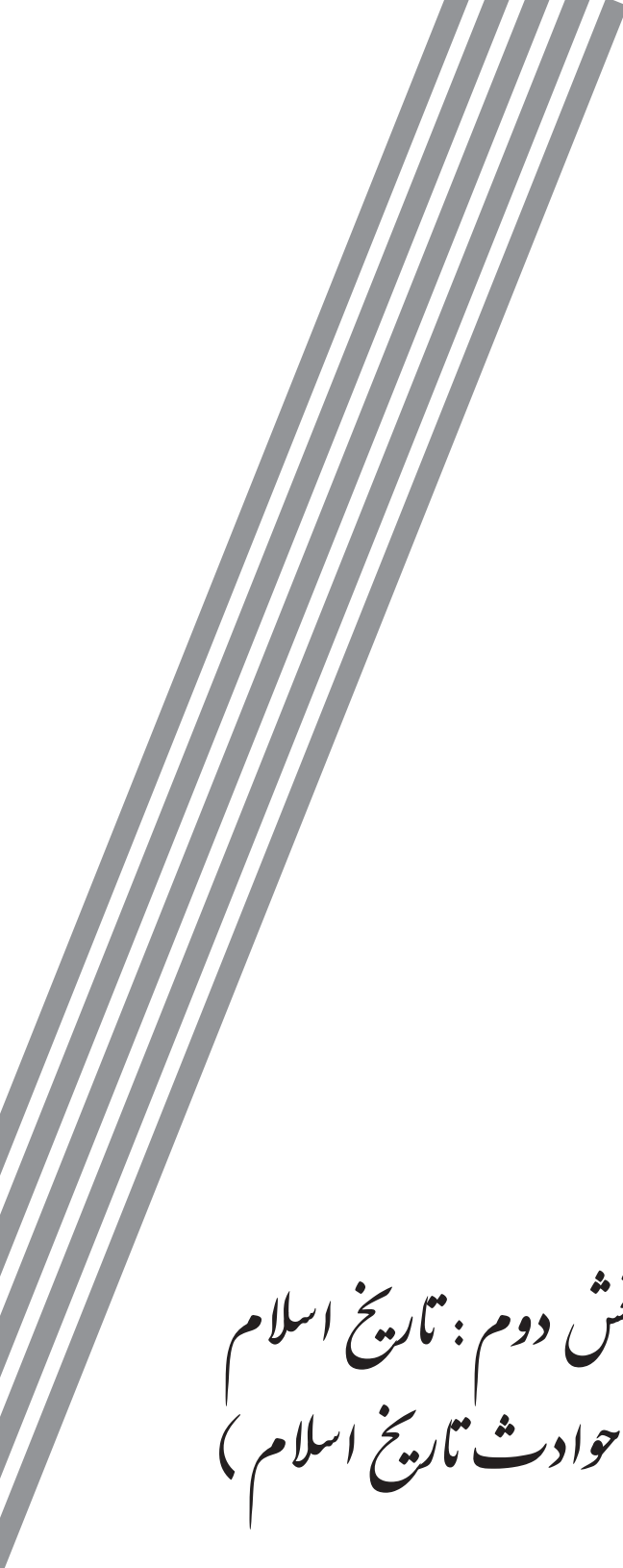
به همین جهت در روایتی از امام باقر علیه السلام درباره این آیه می‌خوانیم: «نحن هم ونحن بقية تلك الذرية»؛ «مراد از این آیه ما هستیم و ما ادامه همان ذریه ایم».^۴

۱. به نظر می‌رسد آنچه برخی مفسران اهل سنت در این باب آورده‌اند ناتمام است. فخر رازی در این باره می‌نویسد: «إِنَّمَا قَالَ يَأْتُوكَ، لِأَنَّهُ - أَيْ اِبْرَاهِيمَ - هُوَ الْمُنَادِي، فَهِنَّ أُمَّةٌ حَاجِبَةٌ فَكُنَّ أَتَى اِبْرَاهِيمَ لِأَنَّهُ يَجِيبُ نِدَاءَهُ» (رک: فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۲۲۰).

۲. ابراهیم: ۳۷.

۳. ابراهیم: ۳۷.

۴. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۳۱.



بخش دوم : تاریخ اسلام
(آیات ناظر به اماکن و حوادث تاریخ اسلام)

مقدمه

بخش زیادی از آیات قرآن ناظر به رخداد‌های تاریخ عصر نزول است؛ رخداد‌هایی که در بستر جزیره العرب، به ویژه مکه و مدینه، به وقوع پیوسته است. رسول خدا ﷺ پس از بعثت دو دوره مکی و مدنی را طی کردند و آیات قرآن در این دو بستر زمانی نازل شدند. بخشی از این آیات، افزون بر بستر زمانی مکه یا مدینه، تناسبی مکانی نیز داشت؛ مثلاً سوره جن در مکانی که اکنون در آنجا مسجد جن بنا شده نازل شد یا آیات مربوط به مکه، بیت الله الحرام، مقام ابراهیم عليه السلام و کعبه تناسبی با مکانی خاص دارند. آیات سوره انفال با رخداد تاریخی جنگ بدر در مکانی به همین نام ارتباط دارند و آیات متعددی از سوره آل عمران با غزوه احد کنار کوه احد مرتبطند. آیات تغییر قبله با مسجد ذوقبلتین و آیات ۱۰۷ و ۱۰۸ سوره توبه با دو مسجد قبا و ضرار پیوند خورده‌اند.

براین اساس برآنیم که به بررسی این گونه آیات بپردازیم. البته این آیات تاریخی، فراتر از محدوده مکانی مکه و مدینه هستند؛ اما قصد ما پرداختن به تمامی آنها نیست.^۱ در این نوشتار، به انعکاس قرآنی رخدادها و اماکنی پرداخته می‌شود که در محدوده مکه و مدینه و مناطق اطراف، مانند حدیبیه و غدیر، قرار دارند؛ یعنی

۱. این مهم در پژوهشی دیگر تحت عنوان «تاریخ اسلام به روایت قرآن» از نگارنده انجام گرفته است.

اماکنی که زائران، عمره‌گزاران و حاجیان، مستقیم و غیرمستقیم در ارتباط با آنها هستند و لازم است آگاهی‌های دقیق‌تری در آن زمینه‌ها داشته باشند. نظر به آنچه گفته شد، مباحث این نوشتار در دو فصل کلی مکه و مدینه ارائه می‌شود:

در فصل مربوط به مکه به تبیین آیات مرتبط با این موضوعات و اماکن پرداخته می‌شود: عظمت و ویژگی‌های حرم، مکه، مسجد الحرام و کعبه، غار حراء و سرآغاز بعثت، اسراء و معراج، شق القمر، مسجد جن، حدیبیه، عمره القضاء، فتح مکه، حجة الوداع و حجة البلاغ.

در فصل مربوط به مدینه به تبیین آیات مرتبط با این موضوعات و اماکن پرداخته می‌شود: هجرت، لیلۃ المبیت و غار ثور، بنای مسجد قبا و مسجد ضرار، تشریح ماه‌های حرام، تغییر قبله، غزوه بدر، غزوه بنی قینقاع، غزوه احد، غزوه حمراء الاسد، غزوه بنی نضیر، غزوه احزاب، غزوه بنی قریظه، رخداد مباحله.

فصل اول: مکه

در آیاتی از قرآن کریم جایگاه و عظمت مکه، مسجد الحرام و کعبه با این تعابیر بیان شده است:

اولین خانه بنا شده برای مردم، مکان تعیین شده از سوی خداوند برای بنای بیت الله، دارای آیات بیناتی چون مقام ابراهیم عليه السلام، ام القری، البيت العتیق، البلد الامین، مکانی امن و دارای حرمت، مکانی طاهر، مکانی مبارک، محل آغاز اسراء و معراج پیامبر صلی الله علیه و آله، وادی غیرمزروع، دارای ثمرات، جلب قلوب مردم به سوی آن، سوگند یاد کردن خداوند به آن، مکان کسب ثواب، وسیله هدایت، مکان طواف و اقامه نماز و رکوع و سجود و محل قیام و حرکت مردم.

احکام فقهی و تشریحی مربوط به این اماکن مقدس در قرآن کریم نیز با این تعابیر آمده است:

وجوب انجام حج برای اهل استطاعت، امنیت حرم و حرمت جنگ و خونریزی در آن با وجود ناامنی اطراف، تأکید بر عدم جواز ظلم و الحاد و وعده عذاب سخت برای افراد متعددی و ظالم، نجاست مشرکان و عدم جواز حضور آنان در مسجد الحرام، یکسان بودن مرتبت اجتماعی همه مؤمنان در این مکان، عدم جواز صدّ و منع از حضور و زیارت مؤمنان در این مکان.

۱. جایگاه و عظمت حرم، مکه، مسجدالحرام و کعبه

اولین معبد

قرآن کریم، خانه کعبه را به عنوان اولین معبد بنا شده برای انسان ها معرفی کرده است: **﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ ۚ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ ۖ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ﴾**^۳.

پیشینه خانه کعبه به عصر حضرت آدم علیه السلام باز می‌گردد.^۴ پس از تخریب کعبه خداوند مأموریت بازسازی خانه کعبه را به حضرت ابراهیم علیه السلام و فرزندش اسماعیل علیه السلام واگذار کرد. جبرئیل نازل شد و مکان خانه کعبه را مشخص کرد و پایه های خانه را از بهشت آورد. اسماعیل علیه السلام سنگ ها را می آورد و ابراهیم علیه السلام بتایی می کرد تا خانه بنا شد:^۵

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۶.

﴿وَإِذْ يَوَّأُنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَظَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ﴾

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در روایتی به این واقعت اشاره فرموده است: وروی عن علی علیه السلام أنه قال: «أول بيت وضع للعبادة البيت الحرام»؛ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۳۵؛ ورک: طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۳۵۰.

۲. «بگه» در اصل از ماده «بک» (بروزن فک) به معنای ازدحام و اجتماع است و اینکه به خانه کعبه، یا زمینی که خانه کعبه در آن ساخته شده است «بگه» گفته اند به دلیل ازدحام و اجتماع مردم در آنجاست؛ (مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۱).

۳. آل عمران: ۹۶-۹۷.

۴. نهج البلاغه، خطبه (قاصعه) ۱۹۲.

۵. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۹-۳۹۰.

۶. بقره: ۱۲۷.

وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ^۱

خانه‌ای مبارک

در آیه ۹۶ سوره آل عمران، خانه کعبه با وصف «مبارک» آمده است. «مبارک» از مصدر «مبارکه»، باب مفاعله و از ثلاثی مجرد «برکت» است و برکت یعنی خیر کثیر. مبارک یعنی محلی که خیر کثیر به آن افزوده می‌شود. این واژه هرچند در برکات دنیوی و اخروی به کار می‌رود، اما از همراهی آن با جمله «هُدًى لِّلْعَالَمِينَ» چنین بر می‌آید که مراد، افزوده برکات دنیوی است که عمده آن وفور ارزاق و افزونی انگیزه‌ها برای عمران و آبادی آن با حضور و تجمع مردم است.^۲

محل ظهور آیات الهی

در این خانه نشانه‌های روشنی از خداپرستی و توحید و معنویت به چشم می‌خورد و دوام و بقای آن در طول تاریخ برابر دشمنان نیرومندی مانند اصحاب فیل، که قصد نابود ساختن آن را داشتند، یکی از این نشانه‌هاست. آثاری که از پیامبر بزرگ، ابراهیم علیه السلام، کنار آن باقی مانده است، مانند زمزم، صفا، مروه، حطیم، حَجْرُ الاسود و حجر اسماعیل علیه السلام که هر یک تاریخ مجسمی از قرون و اعصار گذشته و بیانگر خاطره‌های عظیم و جاویدان است. از میان این نشانه‌های روشن، «مقام ابراهیم» جداگانه ذکر شده است: «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ» محلی که حضرت ابراهیم علیه السلام برای بنای کعبه یا دعوت عمومی مردم به انجام مراسم بزرگ حج بر آن ایستاد و اثر قدم‌هایش بر آن سنگ سخت، که مانند موم نرم شد، به عنوان آیتی آشکار و ماندگار باقی ماند.^۳

۱. حج: ۲۶.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۳۵۰.

۳. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۷.

مکانی امن با وجود ناامنی اطراف

یکی از ویژگی‌ها و امتیازات مهم کعبه و حرم اطراف آن، «مکان امن» بودنش است. حضرت ابراهیم علیه السلام پس از بنای خانه کعبه، امنیت شهر مکه را از خداوند درخواست کرد: ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا﴾.^۱ خداوند دعایش را اجابت کرد و آن را مکانی امن قرار داد که افزون بر آرامش روحی انسان‌ها در آنجا، امنیتش نیز چنان محترم شمرده شده که هرگونه جنگ و خونریزی در آن ممنوع است:

- ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ﴾^۲

آیا ندیدند که ما حرم امنی برای آنها قرار دادیم در حالی که مردم را در اطراف آنها (در بیرون این حرم) می‌ربایند؟ آیا به باطل ایمان می‌آورند و نعمت خدا را کفران می‌کنند؟

- ﴿وَقَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُحْيِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾.^۳

آنها گفتند: ما اگر هدایت را همراه تو بپذیرا شویم ما را از سرزمینمان می‌ربایند! آیا ما حرم امنی در اختیار آنها قرار ندادیم که ثمرات هر چیزی (از هر شهر و دیاری) به سوی آن آورده می‌شود، ولی اکثر آنها نمی‌دانند!

- ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ وَطُورِ سِينِينَ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾^۴

به نام خداوند رحمتگر مهربان * قسم به انجیر و زیتون و طور سینین (یا قسم به سرزمین

۱. ابراهیم: ۳۵.

۲. عنکبوت: ۶۷.

۳. قصص: ۵۷.

۴. تین: ۱-۳.

بخش دوم: تاریخ اسلام (آیات ناظر به اماکن و حوادث تاریخ اسلام) | ۹۳

شام و بیت المقدس). و سوگند به طور سینین. و قسم به این شهر امن (مکه).

- ﴿إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۱

در اسلام، کعبه به عنوان یک مأمن و پناهگاه شناخته شده است و حتی حیوانات این سرزمین از هر نظر باید در امنیت باشند و کسی متعرض آنها نشود. انسان هایی که به آن پناه می برند در امان هستند و حتی اگر قاتل و جانی باشند نمی توان متعرض آنها شد، ولی برای آنکه این احترام، وسیله سوء استفاده قرار نگیرد، اگر افراد جنایتکار و مجرم به آنجا پناهنده شوند دستور داده شده آنها را از نظر آب و غذا در مضیقه قرار دهند تا مجبور به ترک آنجا شوند.^۲

ام القرى

در قرآن کریم از مکه با عنوان ام القرى؛ مادر آبادی ها یاد شده است و رسول خدا ﷺ موظف بودند مردم آنجا و اطرافش را از عقوبت نافرمانی خدا بیم دهند:

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا﴾^۳

و این کتابی است که آن را نازل کردیم، کتابی است پر برکت که آنچه را پیش از آن آمده تصدیق می کند، (آن را فرستادیم تا مردم را به پاداش های الهی بشارت دهی) و برای اینکه (مردم) ام القرى (مکه) و آنها که گرد آن هستند بترسانی.

۱. نمل: ۹۱.

۲. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۰۸.

۳. انعام: ۹۲.

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَنُنذِرَ يَوْمَ
الْجُمُعِ لَا رَبَّ فِيهِ قَرِيبٌ فِي الْجَنَّةِ وَقَرِيبٌ فِي السَّعِيرِ﴾^۱

و اینگونه قرآنی عربی (فصیح و گویا) بر تو وحی کردیم، تا ام القری و کسانی
را که اطراف آن هستند انذار کنی، و آنها را از روزی که همه خلائق دوران
روز جمع می شوند و شک و تردید در آن نیست بترسانی همان روز که گروهی
در بهشتند و گروهی در آتش!

کلمه «ام القری» یکی از نام های مکه است و از دو واژه ترکیب یافته است: «أُم»
که در اصل به معنای اساس و ابتدا و آغاز هر چیزی است و «قُری» که جمع «قَریه»
و به معنای هرگونه آبادی و شهر است. اما چرا مکه ام القری نامیده شده است؟ بر
اساس روایات اسلامی، نخستین نقطه ای که از زیر آب سر برآورد کعبه بود و سپس
خشکی های دیگر زمین از کنار آن گسترش یافت که از آن، با عنوان «دَحْوُ الْأَرْضِ»
(گسترش زمین) یاد شده است.^۲ از این رو مکه، اصل و اساس و آغاز همه آبادی های
روی زمین است. بنابراین هرگاه گفته شود: «ام القری و من حولها»، تمام مردم روی زمین
را شامل می شود.^۳

وادی غیرمزروع اما پرثمر

مکه در سرزمینی خشک و غیرمزروع قرار گرفته است و در مناجات حضرت
ابراهیم علیه السلام با خداوند پس از رها کردن هاجرو اسماعیل علیهما السلام به این واقعیت اشاره
شده است:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا

۱. سوری: ۷.

۲. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۱۴۹ و ۱۸۹.

۳. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۳۵۷.

لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقُهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ
لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ^۱.

پروردگارا من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی در کنار خانه ای که حرم تو است ساکن ساختم تا نماز را برپای دارند، تو قلب های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز و از ثمرات به آنها روزی ده شاید آنان شکر تو را بجای آورند.

اما همین سرزمین خشک، با استجابت دعای ابراهیم عليه السلام سرزمینی بابرکت برای مؤمنان و محل توجه دل های آنان از نقاط مختلف شد: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ^۲﴾ (و بیاد آورید) هنگامی که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا این سرزمین را شهر امنی قرار ده، و اهل آن را آنها که ایمان به خدا و روز بازپسین آورده اند از ثمرات (گوناگون) روزی ده (ما این دعای ابراهیم را به اجابت رساندیم و مؤمنان را از انواع برکات بهره مند ساختیم) اما به آنها که کافر شدند بهره کمی خواهیم داد، سپس آنها را به عذاب آتش می کشانیم و چه بد سرانجامی دارند.

شایان توجه آنکه حضرت ابراهیم عليه السلام نخست تقاضای «امنیت» و سپس درخواست «مواهب اقتصادی» می کند و این خود اشاره ای است به این حقیقت که تا امنیت در شهرها کشوری حکم فرما نباشد، فراهم کردن اقتصاد سالم ممکن نیست.

سوگند خداوند به مکه

از نشانه های عظمت مکه آن است که خداوند به آن، سوگند یاد کرده است:

۱. ابراهیم: ۳۷.

۲. بقره: ۱۲۶.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ* وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾^۱

به نام خداوند رحمتگر مهربان* قسم به این شهر مقدس (مکه). شهری که تو ساکن آن هستی.

مفسران اتفاق نظر دارند که مراد از: ﴿بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ مکه است و جمله: ﴿وَأَنْتَ حِلٌّ

بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ در نقش حال از کلمه «بلد» در آیه قبل است.^۲

طهارت مسجد الحرام و ممنوعیت ورود مشرکان به آن

وصف مهم دیگری که قرآن برای خانه خدا ذکر کرده وصف طهارت است. این طهارت اعم از طهارت ظاهری و باطنی و معنوی است.^۳ پس از اتمام کار بنای کعبه، خداوند به حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام دستور داد که خانه اش را برای طواف کنندگان و معتکفان و نمازگزاران تطهیر کنند:

﴿وَعَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۴

و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک و پاکیزه کنید.

در دوره جاهلیت، خانه کعبه در دست مشرکان مکه به آلودگی های ظاهری

۱. بلد: ۱ و ۲.

۲. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۸۹؛ و رک: قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۲؛ طبری، جامع البیان، ج ۳۰، ص ۲۴۲؛ طبرسی، جوامع الجامع، ج ۳، ص ۷۸۸.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۲؛ در روایتی آمده که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «آیا زنان برای رفتن نزد خانه کعبه باید غسل کنند؟» فرمود: «شایسته است که بنده هنگام رفتن نزد خانه جز با طهارت نرود و خود را از عرق و آلودگی ها تطهیر کند»؛ (عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵۹). در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام در بیان مراد از امر به تطهیر خانه کعبه، آمده است که: یعنی مشرکان را از خانه دور کن؛ (تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵۹).

۴. بقره: ۱۲۵.

بخش دوم: تاریخ اسلام (آیات ناظر به اماکن و حوادث تاریخ اسلام) | ۹۷

و معنوی دچار شده بود و رسول خدا ﷺ پس از فتح مکه در سال نهم هجری و با نزول سوره براءت مأمور شد مانع ورود مشرکان به مسجد الحرام شود؛ چراکه آنها به دلیل شرک، نجس هستند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ ۖ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا»^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید مشرکان ناپاکند لذا نباید پس از امسال نزدیک مسجد الحرام شوند».

تساوی همه مردم در مسجد الحرام

بر اساس منطق قرآن همه زائران خانه خدا یکسان هستند و کسی برتری نسبت به دیگری ندارد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ﴾^۴

کسانی که کافر شدند و مؤمنان را از راه خدا و از مسجد الحرام، که آن را برای همه مردم مساوی قرار دادیم اعم از کسانی که در آنجا زندگی می کنند و یا از نقاط دور وارد می شوند، باز می دارند (مستحق عذابی درد ناکند)

مفسران در تفسیر جمله: ﴿سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ﴾ بیانات گوناگونی دارند:^۵ در

۱. راغب در کتاب المفردات، ص ۷۹۱، می گوید: «نجاست و نجس» به معنای هرگونه پلیدی است و آن بردو گونه است: پلیدی حسی و پلیدی باطنی. به گفته طبرسی در مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸، به هر چیزی که طبع انسان از آن متنفر است «نجس» گفته می شود. (مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۴۸).

۲. توبه: ۲۸.

۳. «مراد از عاکف، افراد مقیم و ملازم مکه و خانه خدا، و مراد از بادی، افراد خارج و غیر ساکن در این شهر هستند»؛ (مصطفوی، التحقیق، ج ۱، ص ۲۳۷).

۴. حج: ۲۵.

۵. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۲؛ فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۳، ص ۲۵؛ تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۶۲؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۱۷، ص ۱۳۸.

نامه امام علی علیه السلام به قُثم بن عباس، فرماندار مکه، با استناد به این آیه آمده است: «به مردم مکه دستور بده تا از کسانی که در این شهر سُکنا می‌گزینند، اجاره بها نگیرند».^۱

البیت العتیق

یکی از اسامی خانه کعبه، البیت العتیق، سرای کهن و شریف است و این عنوان دو بار در قرآن تکرار شده است:

﴿وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾.^۲

و برگرد خانه گرامی کعبه طواف نمایند.

﴿لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾.^۳

در حیوانات قربانی منافی برای شما تا زمان معین (روز ذبح آنها) است، سپس محل آن خانه کعبه آن خانه قدیمی و گرامی است (اگر قربانی برای عمره مفرده باشد در سرزمین مکه و اگر برای حج باشد در منازدیک مکه محل ذبح آن خواهد بود)

درباره علت این نامگذاری، وجوهی در روایات نقل شده است؛ از امام باقر علیه السلام نقل شده است که این خانه، آزاد از مالکیت مردم است و کسی مالک آن نیست.^۴ از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است که این خانه، در طوفان نوح علیه السلام، از غرق شدن آزاد شد و نجات یافت.^۵

۱. نهج البلاغه، نامه ۶۷.

۲. حج: ۲۹.

۳. حج: ۳۳.

۴. برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۳۳۷.

۵. همان، ج ۲، ص ۳۳۶.

البيت الحرام

در دو آیه، از کعبه با عنوان «البيت الحرام» خانه مقدس و محترم یاد شده است:

﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾^۱

خداوند، کعبه، بیت الحرام، را وسیله ای برای سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا
الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ...﴾^۲

ای کسانی که ایمان آورده اید شعائر الهی (و مراسم حج را محترم بشمرید و مخالفت با آنها) را حلال ندانید و نه ماه حرام را، و نه قربانیهای بینشان، و نشاندار، و نه آنها که به قصد خانه خدا برای بدست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می آیند.

در علت نامگذاری کعبه به: «البيت الحرام» وجوهی بیان شده است که عبارتند از: به دلیل حرمت (احترام) آن، بدان دلیل که اموری در آن حرام است که در غیر آن حرام نیست^۳، بدان دلیل که ورود مشرکان در آن ممنوع اعلام شده است.^۴

۲. غار حرا و سرآغاز بعثت

بعثت رسول خدا ﷺ در روز ۲۷ رجب سال چهارم از عمر رسول خدا ﷺ و در حالی اتفاق افتاد که حضرتش در «غار حرا» به مانند گذشته خلوت گزیده و به عبادت و تفکر مشغول بودند. این غار بر بالای کوهی موسوم به «جبل النور» در سمت شمال

۱. مائده: ۹۷.

۲. مائده: ۲.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۶۶.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۷۹.

شرقی مکه و در فاصله حدود شش کیلومتری مسجدالحرام قرار دارد. جالب آنکه دهانه این غار به سمت بیت المقدس و انتهای آن به سمت مسجدالحرام است. در این غار بود که فرشته وحی، جبرئیل امین عَلَيْهِ السَّلَام، بر آن حضرت نازل شد و ضمن ابلاغ مأموریت بزرگ نبوت، پنج آیه آغازین سوره علق را بر آن حضرت نازل کرد:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^۱.

به نام خداوند رحمتگر مهربان * بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید. همان کس که انسان را از خون بسته ای خلق کرد. بخوان که پروردگارت از همه بزرگوارتر است. همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود. و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد.

نزول این آیات در آغازین لحظات نبوت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روایات شیعه و اهل سنت گزارش شده است.^۲

پس از بعثت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نبوت، دعوت ایشان از نزدیکان و افراد مستعد آغاز شد. نخستین ایمان آورندگان، امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام^۳ و خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام^۴ بودند.

۱. علق: ۱-۵.

۲. حسن بن علی، [امام یازدهم] تفسیر الامام العسکری عَلَيْهِ السَّلَام، ص ۱۵۷؛ قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۸؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۲۸؛ بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۳. متأسفانه در تعدادی از روایات نقل شده در منابع غیر شیعی، تصویر تحریف شده و نادرستی از مراحل آغازین بعثت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که با مبانی عقلی و روایات قیم اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام ناسازگار است. (رک: عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ج ۳، ص ۷-۴۰).

۳. ابن حجر عسقلانی، الاصابة، ج ۳، ص ۲۸؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (قاصعه).

۴. طبری، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۱۵؛ مسعودی، التنبيه والاشراف، ص ۱۹۸.

به مرور، نزدیکانی مانند ابوطالب و فرزندش جعفر به جمع اولیه پیروان رسول خدا ﷺ پیوستند و در ادامه، برخی دیگر، مانند ابوذر، عمار، یاسر، سُمیّه، خَبّاب بن ارت و مصعب بن عمیر دعوت آن حضرت را پذیرفتند. اما فضای مکه به دلیل غلبه مشرکان و طاغوت صفتانی همچون ابوجهل و ابولهب و ابوسفیان آمادگی بسط و گسترش دعوت را نداشت.

این وضعیت تا سه سال ادامه داشت و در سال سوم با نزول آیاتی از قرآن کریم، رسول خدا ﷺ مأمور به ابلاغ رسالت و دعوت عام و آشکار شد. اما در اینکه این مأموریت با نزول کدامین آیات به حضرت ابلاغ شده، میان روایات و محققان اختلاف وجود دارد. مشهور آن است که ابتدا دو آیه از سوره شعراء نازل و آن حضرت را موظف به دعوت خویشاوندان نزدیک کرد: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛^۱ «خویشاوندان نزدیکت را انداز کن. و بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر».

در ادامه نیز آیاتی از سوره حجر نازل شد و آن حضرت به ابلاغ عمومی دعوت به اسلام و استقامت در این مسیر مأمور شد: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»؛^۲ «آشکار آنچه را ماموریت داری بیان کن و از مشرکان روی گردان و به آنها اعتنا نکن».

اما دیدگاه برخی از محققان^۳ بر آن است که رسالت رسول خدا ﷺ و دعوت عمومی و آشکار، با نزول آیات اولیه سوره مدثر انجام گرفت:^۴ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * يَا أَيُّهَا

۱. شعراء: ۲۱۴-۲۱۵.

۲. ابن اسحاق، سیره ابن اسحاق، ص ۱۲۷.

۳. حجر: ۹۴.

۴. رک: یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۱، ص ۳۴۸-۴۰۴.

۵. روایت جابر بن عبدالله انصاری صراحت دارد که اولین سوره نازله، سوره مدثر است؛ (طبری، جامع البیان، ج ۲۹، ص ۱۷۹؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵).

الْمُدَّتُّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكَبِيرٌ؛^۱ «به نام خداوند رحمتگر مهربان * ای در بستر خواب آرمیده! برخیز و انذار کن (و عالمیان را بیم ده). و پروردگارت را بزرگ بشمار».

۳. اسراء و معراج

اسراء

یکی از رخدادهای مهم پس از بعثت و در دوره اقامت رسول خدا ﷺ در مکه، واقعه اسراء و معراج است. اصطلاح اسراء برگرفته از آیه اول سوره ای به همین نام و مراد از آن سیر شبانه رسول خدا ﷺ از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی در شام است. اما مراد از معراج، سیر رسول خدا ﷺ از مسجد الاقصی به آسمان ها در همان شب اسراء است و آیات سوره نجم بر آن دلالت می کند. با توجه به آیات یادشده و روایات تاریخی و احادیث مربوط، تردیدی در اصل این رخداد نیست؛ اما در تاریخ وقوع و چگونگی و تفصیل آن اختلاف وجود دارد. درباره تاریخ این رخداد اقوال گوناگونی نقل شده است.^۲ برخی از محققان، روایت نقل شده از امیرالمؤمنین ع مبنی بر وقوع اسراء و معراج در شب قدر از ماه رمضان سال سوم بعثت را بر دیگر اقوال ترجیح داده اند.^۳ درباره دفعات معراج نیز اختلاف است؛ بر اساس حدیثی از امام صادق ع، رسول خدا ﷺ دو بار به معراج رفته است.^۴

۱. مدثر: ۱-۲.

۲. سال دوم (۱۵ یا ۱۶ یا ۱۸ ماه پس از بعثت)، سوم، پنجم، نهم، دهم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم بعثت؛ و در شنبه یا دوشنبه ۱۷ یا ۱۹ یا ۲۱ رمضان یا ۱۷ ربیع الاول یا ۲۷ رجب؛ رزک. یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۱، ص ۴۸۵-۴۸۶ و عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم ع، ج ۳، ص ۹۲-۹۴.

۳. موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۱، ص ۴۸۹؛ مؤلف در ادامه، بحثی تحلیلی برای جمع اقوال مختلف در تاریخ اسراء و معراج ارائه داده است؛ نیز رزک: الصحیح من سیرة النبی الاعظم ع، ج ۳، ص ۹۳.

۴. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۴۳.

بخش دوم: تاریخ اسلام (آیات ناظر به اماکن و حوادث تاریخ اسلام) | ۱۰۳

آیه اول سوره اسراء صراحت در این رخداد دارد: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾. در این آیه، آغاز این سیر شبانه، مسجد الحرام و مقصد، مسجد الاقصی اعلام شده است. فعل «أسرى» از ریشه «سرى» و به معنای حرکت در شب است؛^۱ بر خلاف ماده «سیر» که به معنای مطلق حرکت است.^۲

بر اساس روایات معصومین عليهم السلام، رسول خدا صلى الله عليه وآله در یک شب به طریق خارق عادت و با سوار بر مرکبی آسمانی به نام «بُراق»، از مسجد الحرام در مکه به مسجد الاقصی در شام سیر داده شد و در آنجا با ارواح پیامبران الهی دیدار کرد. در آنجا به امامت حضرت، نماز برگزار شد.^۳

معراج

معروف میان مفسران آن است که آیه اول سوره اسراء به سیر اقصی از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی یعنی بیت المقدس اشاره دارد و آیات سوره نجم به سیر عمودی و صعودی به آسمان ها که از آن تعبیر به معراج می شود. آیات آغازین سوره نجم به این رخداد عظیم اشاره دارد: ﴿وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾^۴ «در حالی که در افق اعلى قرار داشت. سپس نزدیکتر و نزدیکتر شد. تا آنکه فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر بود. در اینجا خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی نمود. قلب او در آنچه دید هرگز دروغ نمی گفت».

شیخ طوسی ذیل آیات ذکر شده چنین فرموده است: «علمای شیعه معتقدند

۱. راغب، المفردات، ص ۴۰۸.

۲. همان، ص ۴۳۲.

۳. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳-۴.

۴. نجم: ۷-۱۱.

خداوند جسم پیامبر ﷺ را به سوی آسمان‌ها عروج داد و حضرت آیات عظمت خدا را در آسمان‌ها با چشم سردید و این، در بیداری بود نه در خواب^۱. شیخ طبرسی هم در تفسیر این آیات چنین آورده است: «مشهور در اخبار ما این است که خداوند پیامبر ﷺ را با همین جسم در حال بیداری و حیات به آسمان‌ها برد و اکثر مفسران را نیز عقیده همین است»^۲.

رسول خدا ﷺ، جبرئیل را در حالی که سعه وجودی اش پهنای افق را فرا گرفته و به فاصله حتی نزدیک‌تر از فاصله دو سرکمان به حضرت نزدیک شده بود، مشاهده کرد و آن حضرت، از این صحنه و عظمت جبرئیل با اعجاب یاد می‌کرد. در ادامه آیات، مرتبه دوم دیدار جبرئیل توسط رسول خدا ﷺ بیان شده که در معراج و کنار سدره المنتهی^۳ و بهشت جاویدان بود:

﴿أَفْتَمَارُؤْنَهُ عَلَى مَا يَرَى * وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى *
عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى﴾^۴

آیا با او درباره آنچه دیده مجادله می‌کنید. و بار دیگر او را مشاهده کرد. نزد

۱. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۴۲۴.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۹۱.

۳. درباره مفهوم سدره المنتهی میان مفسران اختلاف وجود دارد. سخن علامه طباطبایی رحمته الله علیه در این باره چنین است: کلمه «سدر» به معنای جنس درخت سدر، و کلمه «سدره» به معنای یک درخت سدر است و کلمه «منتهی» گویا نام مکانی است و شاید مراد از آن، منتهای آسمان‌ها باشد به دلیل اینکه می‌فرماید: جنت مأوی پهلوی آن است و ما می‌دانیم که جنت مأوی در آسمان‌ها است، چون در آیه فرموده: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ (ذاریات: ۲۲) اما اینکه این درخت سدره چه درختی است؟ در کلام خدای تعالی چیزی که تفسیرش کرده باشد نیافتیم. گویا بنای خدای تعالی در اینجا بر آن است که به طور مبهم و با اشاره سخن بگوید؛ مؤید این سخن جمله ﴿إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى﴾ (نجم: ۱۶) است که در آن سخن از مستوری رفته است. در روایات هم تفسیر شده به درختی که فوق آسمان هفتم قرار دارد و اعمال بندگان خدا تا آنجا بالا می‌رود؛ (طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۱).

۴. نجم: ۱۲ - ۱۸.

سدرۃ المنتهی! که جنت المآوی در آنجا است.

۴. مسجد جن

در دو بیست متری قبرستان ابوطالب رضی الله عنه به سمت مسجد الحرام، حدود پنجاه متر بعد از پل حجون، مسجدی قرار دارد که محل ملاقات رسول خدا صلی الله علیه و آله با جنیان و اسلام آوردن آنان بود. مسلمانان بعدها در این مکان مسجدی موسوم به «مسجد الجن»^۱ بنا کردند که همواره محل حضور و زیارت انبوه زائران بوده و هست.

بنا به نقل تفسیر قمی، رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه زید بن حارثه برای تبلیغ اسلام از مکه به سوی بازار عکاظ^۲ خارج شد. ^۳ هنگامی که به وادی مجتة (کثیر الجن) رسید شب را در آنجا ماند. هنگام تهجد درحالی که آیات قرآن را تلاوت می فرمود، گروهی از جنیان^۴ هنگام عبور از آنجا، آیات قرآن را شنیدند و به یکدیگر گفتند: «ساکت باشید» [و گوش فرادهید]. هنگامی که قرائت رسول خدا صلی الله علیه و آله به اتمام رسید، جنیان به سوی قومشان رفته و گفتند: «ما کلامی را شنیدیم که پس از موسی علیه السلام نازل شده

۱. «به گفته ازرقی، نام دیگر این مسجد، «مسجد الحرس» بوده است؛ زیرا محل ملاقات رئیس شرطه های مکه با مأموران و عریف ها بوده. (عریف، رابط میان یک قبیله و حکومت بوده است)»؛ (ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۰۰).

۲. عکاظ نام بازاری بزرگ در نزدیکی عرفات بود. این بازار در ایام حج هر سال از اول ذی القعدة تا بیست شب برپا و پراز شلوغی و هیجان بود و داد و ستد فراوان در آنجا صورت می گرفت و شعرا اشعار می خواندند و قبایل عرب و شیوخ و رؤسای آنان در آنجا جمع شده به یکدیگر فخر و مباهات می کردند و گاهی به عیش و نوش می پرداختند.

۳. در نقل طبرسی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از سفر تبلیغی به طائف، کنار نخلی رسید و مشغول نماز صبح شد که گروهی از جنیان نصیبین یا یمن قرائت قرآن حضرت را شنیدند؛ (طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۵۴).

۴. «هفت یا نه نفر از جن بنی شیبسان از طوائف پر جمعیت جنیان از نصیبین»؛ (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۴۵).

و داعی به سوی حق و صراط مستقیم است. بیایید و آن را اجابت کنید». لذا نزد رسول خدا ﷺ آمده و اسلام و ایمان آورده و رسول خدا ﷺ نیز شرایع اسلامی را به آنان آموختند. آن دسته از جنیان که دعوت رسول خدا ﷺ را پذیرفتند مؤمن، و غیر آنان گروه‌های مختلفی شامل کافر، ناصبی، یهودی، نصرانی و مجوس هستند.^۱

سوره جن پس از ملاقات رسول خدا ﷺ با جنیان در مکان مسجد جن، نازل شد. در این سوره به مسلمان شدن گروهی از جنیان اشاره شده است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا * وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا * وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا * وَأَنَّا ظَنَنَّا أَن لَنْ نَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا * وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا * وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن

۱. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۹.

۲. «سفییه» در اینجا یا معنای جنسی و جمعی دارد؛ یعنی سفهای ما برای خدا همسر و فرزند و شبیه و شریک قائل بودند و از راه حق منحرف شده و سخنی به گزاف می‌گفتند؛ یا مراد، ابلیس است که بعد از مخالفت با فرمان خدا، نسبت‌های ناروایی به ساحت مقدس او داد و به دستور سجده بر آدم ﷺ رسماً اعتراض کرده و آن را دور از حکمت شمرد و خود را برتر از آدم پنداشت. از آنجا که ابلیس از جن بوده، مؤمنان جن به این وسیله از او ابراز تنفر می‌کنند و سخن او را گزافه و شطط می‌نامند؛ هر چند ظاهراً عالم و عابد بود، اما عالم بی‌عمل و عابدی خودخواه و منحرف و مغرور، از مصداق‌های روشن «سفییه» است؛ (طبرسی، جوامع الجامع، ج ۳، ص ۶۵۱؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۰۶).

۳. «شَطَط» به معنی خارج شدن از حد اعتدال و دور افتادن است، لذا به سخنانی که دور از حق است، شطط گفته می‌شود؛ (راغب، المفردات، ص ۴۵۳).

۴. «در روایت زراره از امام باقر ﷺ آمده که [در جاهلیت] گاه فردی نزد کاهنی رفته و به او می‌گفت: به شیطان بگو فلانی به تو پناه آورده!»؛ (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۸۹). «همچنین نقل شده که عرب جاهلی، آنگاه که شب هنگام به یک وادی خالی از سکنه و ترسناک وارد می‌شد، می‌گفت: به بزرگ این وادی از شر سفیهان قومش پناه می‌برم؛ (طبرسی، جوامع الجامع، ج ۳، ص ۶۵۲).

بخش دوم: تاریخ اسلام (آیات ناظر به اماکن و حوادث تاریخ اسلام) | ۱۰۷

لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا * وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَثًا حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا *
وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَابًا رَصَدًا^۱.

هرچند از تعبیر: ﴿أَوْحِيَ إِلَيَّ﴾ چنین برمی آید که رسول خدا ﷺ در این ماجرا شخصاً افراد جن را مشاهده نکرده و تنها از طریق وحی به استماع آنها آگاه شده است؛ اما در نقلی که از تفسیر قمی آوردیم تصریح شده بود که جنیان پس از شنیدن آیات قرآن و خبر دادن به قومشان، نزد رسول خدا ﷺ بازگشته و ایمان آوردند و پس از آن نیز در ارتباط مستمر بودند. بنابراین، اشاره آیه می تواند ناظر به همان استماع اولیه قرآن از جنیان باشد.

این آیات همچنین دلالت دارند که طایفه جن عقل و شعور، فهم و درک، تکلیف و مسئولیت، آشنایی به لغت و توجه به کلام اعجاز آمیز دارند. آنان خود را موظف به تبلیغ حق دانسته و مخاطب خطاب های قرآن نیز هستند.

در آیات ۲۹-۳۲ سوره احقاف نیز به این رخداد اشاره شده است:

﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا
فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ * قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ
بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ * يَا
قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ
عَذَابِ أَلِيمٍ * وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ
دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾.

۵. شق القمر

کنار مسجد الحرام، بر روی کوه ابوقبیس، به یاد واقعه شق القمر، مسجدی بود که

دولت سعودی به دلیل ساختن قصر دارالضیافه روی این کوه، این مسجد و چند اثر تاریخی دیگر را تخریب کرد. روایات متعددی از رخداد معجزه بزرگ و آشکارِ دو نیم شدن ماه حکایت دارند. بنا بر روایات تاریخی و تفسیری، این واقعه در دوره بعثت پیامبر ﷺ در مکه، و به گفته برخی محققان، حدود سال هشتم بعثت، یعنی دوره حصر بنی هاشم در شعب ابی طالب رخ داد.^۱

در نقل قمی از امام صادق علیه السلام آمده است که تعدادی از مشرکان در شب چهاردهم ذی الحجه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله تجمع کرده و گفتند: اگر در ادعایت راستگو هستی ماه را برای ما دو نیم کن. در این هنگام جبرئیل نازل شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین ابلاغ کرد: «خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: «من همه چیز را در طاعت تو قرار داده‌ام، پس به ماه فرمان بده که دو نیم شود». رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمان داد و ماه دو نیم شد. آن حضرت به شکرانه این نعمت به سجده افتاد و سپس سر برداشت. مشرکان گفتند: «آیا به حال اول خود باز می‌گردد؟» حضرت فرمان داد و چنین شد. گفتند بخش بالایی ماه جدا شود و چنین شد و حضرت دوباره به سجده افتاد. با این وجود، مشرکان به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: «صبر می‌کنیم تا مسافران ما از شام یمن بیایند و از آنان جو یا شویم که آیا آنچه ما دیدیم آنها نیز دیده‌اند؟ و اگر چنین نبود معلوم می‌شود که به سحر دست یازیده‌ای». در پی این سخنان، آیات سوره قمر نازل شد.^۲

اما متأسفانه مشرکان حتی با دیدن این معجزه عظیم و انکارناپذیر، اسلام نیاورده و آن را سحر تلقی کردند؛ از این رو سوره قمر نازل شد:^۳

۱. عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۳، ص ۳۳۴.

۲. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۴۱.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۱۰؛ طبری، جامع البیان، ج ۲۷، ص ۱۱۱-۱۱۷.

بخش دوم: تاریخ اسلام (آیات ناظر به اماکن و حوادث تاریخ اسلام) | ۱۰۹

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ * وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾^۱

به نام خداوند رحمتگر مهربان * قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت. و هرگاه نشانه و معجزه‌هایی را ببینند اعراض کرده می‌گویند: این سحری است مستمر!

۶. بیعت اول عقبه (مسجد البیعة)

در پی تلاش‌های رسول خدا ﷺ پس از بعثت، زمینه‌هایی از نفوذ اسلام در یثرب پدید آمد تا جایی که این شهر به مکان مناسبی برای هجرت آن حضرت تبدیل شد. در آغاز عده معدودی از اهالی یثرب به آن حضرت گرویدند و سپس در سال دوازدهم بعثت، حدود دوازده نفر از اهالی یثرب (نه یا ده نفر از خزرج و سه یا دو نفر از اوس)^۲ در ایام حج و در مکانِ جَمْرَه عَقَبه، شبانگاه با رسول خدا ﷺ دیدار کردند و ضمن پذیرش اسلام، با آن حضرت بر اساس چند اصل اعتقادی و اخلاقی بیعت کردند که به «بیعت اول عقبه» معروف شده است.

درباره این بیعت، آیه‌ای در قرآن به چشم نمی‌خورد؛ اما مفاد بیعت، دقیقاً منطبق بر همان مفادی است که زنان پس از فتح مکه بر آن اساس با رسول خدا ﷺ بیعت کردند و در انتهای سوره ممتحنه به آن اشاره شده است. گفتنی است این آیه در همان روز فتح مکه نازل شده است. بیعت اول عقبه به دلیل همین تشابه محتوایی، به «بیعة النساء» نیز معروف شده است.^۳

مفاد بیعت زنان در این آیه مشتمل بر شش بند است: به خداوند شرک نورزند،

۱. قمر: ۱-۲.

۲. مقریزی، امتاع الأسماء، ج ۱، ص ۳۳.

۳. عاملی، الصحیح من سیرة النبی الأعظم ﷺ، ج ۴، ص ۱۲۷.

دزدی و زنا نکنند، فرزندانشان را نکشند، با دروغ فرزندی را به غیر پدر نسبت ندهند و در کار معروف عصیان نورزند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّ فِي مَعْرُوفٍ مَّعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱

پیامبر چون زنان باایمان نزد تو آیند که [با این شرط] با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بچه های حرامزاده پیش دست و پای خود را با بهتان [و حيله] به شوهر نبندند و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه زیرا خداوند آمرزنده مهربان است

۷. توطئه قتل رسول خدا ﷺ در لیلۃ المبیت

خروج مسلمانان از مکه و هجرتشان به یثرب پس از بیعت دوم عقبه، مشرکان را به این وحشت انداخت که پایگاه جدید اسلام می تواند خطری برای اهل مکه و کاروان های تجاری شان به سوی شام تلقی شود.

این نگرانی سبب شد مشرکان مکه، اجتماعی را در دارالندوه ترتیب دهند و در این باره چاره اندیشی کنند. در آغاز این مجلس، سخنی از کشتن رسول خدا ﷺ مطرح نبود و دو پیشنهاد اخراج یا حبس مطرح شد. از آنجا که پیشنهاد اخراج به تبلیغ بیشتر اسلام و نیز آماده سازی جبهه یثرب برای مقابله با مکه می انجامید و پیشنهاد حبس نیز با خطر تحریک و مقابله بنی هاشم و مسلمانان مواجه بود، تصمیم

برکشتن گرفته شد. ابو جهل پیشنهاد داد که از هر قبیله ای جوانی چابک و مناسب انتخاب شده و دسته جمعی بر رسول خدا ﷺ حمله ور شوند و او را به قتل برسانند. در این صورت بنی هاشم چون حریف همه قبائل نمی شوند، به گرفتن خون بها رضایت می دهند. این پیشنهاد را جمع حاضر قبول کردند و تصمیم گرفتند در شب اول ربیع الاول سال چهاردهم بعثت آن را عملی سازند. اما خداوند از طریق وحی، رسولش را از این توطئه با خبر ساخت و او را مأمور کرد که از مکه خارج شود و علی رضی الله عنه را در بستری به جای خود بگذارد تا مشرکان متوجه عدم حضور رسول خدا ﷺ در منزل نشوند؛ زیرا آنان از روزه ها می توانستند مکان خواب حضرت را مشاهده کنند.^۱

رسول خدا ﷺ در حالی که جبرئیل دستانش را گرفته بود، با پاشیدن مستی خاک و قرائت آیه «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»^۲ بدون آنکه آنان متوجه شوند، از خانه خارج و راهی غار ثور شد و امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه نیز در جای رسول خدا ﷺ خوابید و بُرد یمانی سبزرنگی که روانداز مخصوص آن حضرت بود را به روی خود کشید. مشرکان او را در شب به درون خانه حمله بردند که ناگهان علی رضی الله عنه از جای برخاست و گفت: «چه کار دارید؟» گفتند: «محمد کجاست؟» فرمود: «مگر او را به من سپرده بودید؟ مگر نگفته بودید که می خواهید او را از شهر خود اخراج کنید؟! او با پای خود از شهرتان خارج شده است». رسول خدا ﷺ نیز برخلاف تصور مشرکان که احتمال می دادند حضرت به سوی یثرب در شمال مکه رفته، به سوی جنوب مکه و غار ثور حرکت کرد که برفراز کوهی با همین نام قرار داشت.^۳

۱. رک: ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۴، ص ۸۴۹؛ واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۷۸۳؛ میر شریفی، آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۴۰۵-۴۰۷.

۲. یس: ۹.

۳. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۷۵-۲۷۶.

در مسیر حرکت رسول خدا ﷺ به سمت غار ثور، ابوبکر نیز که هنوز (به دلیلی نامعلوم) به یثرب هجرت نکرده بود به آن حضرت ملحق شد و به اتفاق وارد غار ثور شدند. مشرکان با ردیابی اثر قدم‌ها به کمک شخصی که در ردیابی خُبیره بود تا نزدیکی غار آمدند، اما مشاهده تارهای عنکبوت بر در غار^۱ و دو کبوتر وحشی^۲ که در لانه‌شان جلوی در غار تخم گذاشته بودند،^۳ آنان را مطمئن ساخت که کسی داخل غار نیست. بدین وسیله، خطر از آن حضرت رفع شد و پس از سه روز اقامت در غار، با زاد و توشه‌ای که امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام فراهم کرده بود به سوی یثرب حرکت کرد. خداوند در آیه ۳۰ سوره انفال به توطئه مشرکان و گزینه‌های سه‌گانه آنان اشاره کرده است:

﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾.

(به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند، یا به قتل برسانند، و یا (از مکه) خارج سازند، آنها چاره می‌اندیشیدند (و تدبیر می‌کردند) و خداوند هم تدبیر می‌کرد و خدا بهترین چاره جویان (و مدیران) است.

همچنین آیه ۱۳ سوره محمد به خروج آن حضرت از مکه، از روی اکراه و اضطرار اشاره دارد: ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلُكُنَّاهُمْ فَلَا تَأْوِي لَهُمْ﴾؛ «و چه بسیار شهرهایی که از شهری که تو را بیرون کرد پر قدرتر بودند، ما همه آنها را نابود کردیم، و یاوری نداشتند!»

۱. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۷۵-۲۷۶.

۲. طبیرانی، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۲۹؛ کوفی قاضی، مناقب الامام امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام، ج ۱، ص ۳۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۱۱.

۳. آلوسی، تفسیر آلوسی، ج ۱۰، ص ۹۷.

براساس گفته برخی مفسران،^۱ این آیه تنها آیه مکی از سوره محمد ﷺ است و هنگام خروج رسول خدا ﷺ از مکه، در حالی که با چشم گریان و قلب محزون به کعبه می‌نگریست بر آن حضرت نازل گشت. مفهوم آیه و هدف از نزول آن، افزون بردلداری دادن به رسول خدا ﷺ، نوعی تخویف و ارباب مشرکان و تحقیر قدرتشان بود.

آیه دیگری که مانند آیه پیشین، در مقام تسلاهی خاطر رسول خدا ﷺ و ناظر به زمان خروج آن حضرت از مکه است، آیه ۸۵ از سوره قصص است: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾؛ «آن کس که قرآن را برتو فرض کرد تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی‌گرداند بگو پروردگار من از همه بهتر می‌داند چه کسی (برنامه) هدایت آورده، و چه کسی در ضلال مبین است»؟

آیه مبیت (آیه شراء)

خداوند متعال، ایثار مثال‌زدنی امیرالمؤمنین علیؑ در خوابیدن به جای رسول خدا ﷺ و به خطر انداختن جان‌ش در معرض شمشیرهای آخته را نیز در آیه مبیت ارج نهاده است: ﴿وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۲ در باره عظمت کار امیرالمؤمنینؑ در لیلۃ‌المبیت، روایات متعددی در منابع فریقین نقل شده است که نشانگر اجماع فریقین بر این ایثار و فضیلت و نزول آیه در شأن امیرالمؤمنینؑ است و به همین دلیل دشمنان آن حضرت تلاش کردند با نسبت دادن سبب نزول و مصداق آیه به افراد دیگر^۳ این فضیلت را انکار کنند.

۱. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۸۸.

۲. بقره: ۲۰۷.

۳. صهیب بن سنان رومی (به دلیل واگذاری اموالش نزد مشرکان هنگام هجرت) یا زبیر و مقداد (به دلیل به خطر انداختن جان‌شان در جریان نجات دادن جسد خبیث بن عدی)؛ (ر.ک: عاملی، الصحیح من سیرۃ النبی الاعظم ﷺ، ج ۴، ص ۲۱۶-۲۲۶).

آیه غار (غار ثور)

خداوند متعال در آیه ۴۰ سوره توبه به حضور رسول خدا ﷺ و همراهش در غار ثور اشاره کرده است^۱ از این رو به «آیه غار» معروف شده است.

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.

اگر او را یاری نکنید خداوند (او را یاری خواهد کرد همانگونه که در مشکلترین ساعات او را تنها نگذارد) آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند در حالی که دومین نفر بود (ویکنفر همراه او بیش نبود) در آن هنگام که آن دو در غار بودند و او به همسفر خود می گفت غم مخور خدا با ماست! در این موقع خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد و با لشکرهائی که مشاهده نمی کردید او را تقویت نمود و گفتار (و هدف) کافران را پائین قرار داد (و آنها را با شکست مواجه ساخت) و سخن خدا (و آئین او) بالا (و پیروز) است و خداوند عزیز و حکیم است.

آیه غار از آن دسته آیاتی است که برخی در راستای فضیلت تراشی برای خلفا از آن سوء استفاده کردند.

۸. صلح حدیبیه (مسجد شجره)

منطقه حدیبیه در یک منزلی (حدود ۲۴ کیلومتری) جهت شمالی مکه و نه منزلی مدینه قرار دارد^۲ و رخداد مهم صلح حدیبیه در آن واقع شده است.

۱. طوسی، الامالی، ج ۲، ص ۷۸.

۲. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۲۹.

ماجرای صلح حدیبیه از آنجا آغاز شد که رسول خدا ﷺ در ماه شوال سال ششم، در رؤیای صادقه‌ای، خود را با حالتی سرتراشیده و کلید خانه کعبه به دست گرفته، داخل مسجد الحرام و خانه کعبه دید که همراه دیگران به عرفات رفت و وقوف کرد. حضرت، این رؤیا را به فال نیک گرفت و از اصحاب، برای ادای عمره دعوت به عمل آورد. مسلمانان، به ویژه مهاجران، به تعداد ۱۴۰۰ نفر، این دعوت را لبیک گفتند و بی درنگ آماده حرکت شدند. رسول خدا ﷺ هفتاد شتر علامت دار قربانی را همراه آورد و به مسلمانان نیز فرمود که جز یک شمشیر، که سلاح مسافر بود، سلاحی همراه نداشته باشند.

رسول خدا ﷺ و مسلمانان همراه در ذوالحلیفه احرام بستند و به سمت مکه حرکت کردند. این خبر به مکه رسید و مشرکان با زن و فرزندان بیرون آمدند و در ذی طوی اردو زدند و خالد بن ولید را با دو بیست سوار به منطقه کُراع الغمیم فرستادند. رسول خدا ﷺ با راهنمایی مردی از قبیله اسلم، از راهی نامتعارف و ناهموار مسیر را طی کرد تا اینکه در سرزمین حُدیبیه، در چهار فرسخی غرب مکه، شتر حضرت زانورد و رسول خدا ﷺ در آنجا مستقر شد و فرمان داد همراهان فرود آیند و فرمودند: «امروز، قریش هر پیشنهادی به من بدهد که در آن صله رحم باشد می پذیرم».

رسول خدا ﷺ به «خِراش بن امیه خُزاعی» مأموریت داد و شتر خود را، که ثَعَلَب نام داشت، نیز در اختیارش گذاشت تا نزد قریش رفته و آنان را از مقصد این سفر آگاه سازد. اما مشرکان آن شتر را کشتند و خِراش را نیز می خواستند بکشند که با حمایت قبیله اش نجات یافت و نزد رسول خدا ﷺ بازگشت. با این وجود، رسول خدا ﷺ عثمان را نزد ابوسفیان و دیگر سران شرک فرستاد و همراه وی، ده نفر از مسلمانان نیز برای دیدار خویشان‌شان به مکه رفتند. اما مشرکان مانع بازگشت عثمان و آن ده نفر مسلمان شدند و همین مسئله موجب انتشار شایعه قتل عثمان

میان مسلمانان شد. رسول خدا ﷺ فرمود: «از اینجا نمی‌رویم تا با قریش نبرد کنیم». سپس اصحاب را برای بیعت فراخواندند. این بیعت در زیر درخت «سمره» در همان منطقه حدیبیه انجام گرفت و محتوای آن چنین بود: «مسلمانان هرگز فرار نکنند و تا پای جان کنار پیامبر ﷺ بایستند». از این بیعت به اعتبار محل آن با عنوان «بیعت شجره»^۱ و به اعتبار آیه‌ای که درباره‌اش در سوره فتح نازل شد، با عنوان «بیعت رضوان» یاد شده است.

قریش با شنیدن خبر این بیعت و آمادگی مسلمانان برای جنگ، یکی از سرانشان به نام «سهیل بن عمرو» را نزد رسول خدا ﷺ فرستادند، در حالی که دو تن دیگر از افراد شاخص مکه به نام‌های «حُوَیْب بن عبد العزی» و «مِکْرَز بن حَفْص» او را همراهی می‌کردند. سهیل با پیشنهاد عقد قرارداد صلح، نزد رسول خدا ﷺ آمد. با نزول وحی الهی، رسول خدا ﷺ موظف شد پیشنهاد صلح را بپذیرد.

پس از انعقاد این پیمان، رسول خدا ﷺ از احرام خارج شد و دیگر مسلمانان را نیز به این کار امر فرمود؛ اما متأسفانه برخی از آنان به رهبری عُمر بن خطاب نزد حضرت آمدند و به این عمل رسول خدا ﷺ اعتراض کردند.^۲

کاروان مسلمانان در هاله‌ای از غم و تعجب از حدیبیه به سوی مدینه بازگشت و بسیاری در این اندیشه بودند که چگونه پس از شش سال اقتدار، افتخار، عظمت و سربلندی به اینجا رسیدند؟ در چنین حالاتی بود که خداوند متعال، با نزول سوره فتح، از آنان دلجویی کرده و حقیقت پنهان و حکمت این صلح را برملا ساخت.

۱. و بدین مناسبت، مسجدی در منطقه حدیبیه به نام «مسجد شجره» بنا شد که امروزه نیز موجود و محل زیارت و حضور مؤمنان است.

۲. درباره مطالب یادشده، رک: عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم ﷺ، ج ۱۶، ص ۵۰-۷۰؛ یوسفی غروی، موسوعة التاریخ الاسلامی، ج ۲، ص ۵۹۹-۶۲۷؛ میرشریفی، آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۵۷۹-۵۹۵ و ج ۲، ص ۶۳-۷۴.

در آغازین آیه این سوره، از این صلح، با عنوان «فتح مبین (آشکار)» یاد شد. پس از نزول سوره، دوباره عمر معترضانه نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: «ای رسول خدا آیا این فتح است؟! حضرت فرمود: «آری، سوگند به آن که جانم در دست اوست، این فتح است».^۱

مضامین آیاتی از این سوره را مرور می‌کنیم: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾.^۲

اکثر مفسران «فتح مبین» را اشاره به پیروزی عظیمی می‌دانند که از صلح حدیبیه نصیب مسلمانان شد. علامه طباطبایی رحمته الله در ترجیح این قول آورده است: «تمامی پیروزی‌های اشاره شده در این سوره، مترتب بر صلح حدیبیه است».^۳

در آیات بعدی چهار موهبت الهی که مترتب بر صلح حدیبیه یا همان فتح مبین شد، آمده است:

﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا * وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا﴾.^۴

غرض این بود که خداوند گناهان گذشته و آینده‌هایی را که به تونسبت می‌دادند ببخشد و نعمتش را بر تو تمام کند، و به راه راست هدایت فرماید. و پیروزی شکست‌ناپذیری نصیب تو کند.

درباره آیه فوق این پرسش مطرح است که مراد از «ذنب» که به رسول خدا ﷺ نسبت داده شده چیست؟ آیا این جمله، با عصمت آن حضرت منافات ندارد؟

۱. نویدی، نه‌ایة الارب، ج ۱۷، ص ۲۳۵.

۲. فتح: ۱.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۲۵۲.

۴. فتح: ۲-۳.

دیدگاه علامه طباطبایی رحمته الله علیه چنین است که مراد از کلمه «ذنب» در آیه شریفه، گناه به معنای معروف کلمه یعنی مخالفت با تکلیف الهی نیست و نیز مراد از «مغفرت» ترک عذاب در مقابل مخالفت نامبرده نیست؛ بلکه مراد این است که از نظر مشرکان و دشمنان، مخالفت با بت پرستی، عملی شوم تلقی می شد و مصداقی برای کلمه «ذنب» بود. کفار قریش تا زمانی که در شوکت و قدرت بودند، از این گناهی که برای آن حضرت تصور می کردند نگذشته و به دنبال تلافی و واکنش بودند، اما خدای سبحان با فتح مکه یا فتح حدیبیه که آن نیز منتهی به فتح مکه شد، شوکت و نیروی قریش را از آنان گرفت و در نتیجه، گناهای را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نگاه مشرکان داشت، پوشانید و بی اثر کرد.^۱

در آیه چهارم یکی از مصادیق موهبت های یادشده در دو آیه قبل اشاره شده است:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ...﴾^۲

در اینجا مراد از «سکینه» آرامش و سکون نفس و ثبات و اطمینان به عقائدی است که فرد به آن ایمان آورده است. علت نزول سکینه این گونه آمده است: ﴿لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾؛ «تا ایمانی جدید به ایمان سابق خود بیفزایند».

در آیات پیشین موهبت های اعطایی به رسول خدا صلی الله علیه و آله در سایه صلح حدیبیه بیان شد و در آیه بعد (آیه پنجم) به موهبت های اعطایی به زنان و مردان مؤمن اشاره می شود: ﴿لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا﴾^۳

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۲۵۴.

۲. فتح: ۴.

۳. فتح: ۵.

دو موهبت اعطایی به زنان و مردان مؤمن، بهشت جاویدان با تمام نعمت هایش و گذشت از لغزش های آنها است.^۱

از آنجا که در جریان انعقاد صلح حدیبیه، معدودی از صحابه با بیان جسارت آمیز به رسول خدا ﷺ اعتراض کردند، خداوند متعال ضمن سه آیه هشت، نه و ده به تبیین جایگاه عظیم رسول خدا ﷺ و وظائف امت در برابر حضرتش پرداخته است. عجیب آنکه - چنان که پیش تر اشاره شد - یکی از همین افراد، حتی پس از نزول این آیات نیز همچنان بر رسول خدا ﷺ با بیان جسارت آمیزی اعتراض می کرد:

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ
وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ
أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ
فَسِيؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا^۲

ما تورا به عنوان گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم. تا به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او دفاع کنید، او را بزرگ دارید و خدا را صبح و شام تسبیح کنید. آنها که با تویبعت می کنند در حقیقت فقط با خدا بیعت می نمایند، و دست خدا بالای دست آنهاست، هر کس پیمان شکنی کند به زیان خود پیمان شکسته است و آن کس که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا کند به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.

در آیات هجده و نوزده به بیعت مهم و معروف شجره یا رضوان و آثار مترتب بر آن اشاره شده است. این بیعت به اعتبار انجام آن زیر یک درخت در ناحیه حدیبیه، بیعت شجره، و به اعتبار اظهار رضایت الهی در این آیه از مؤمنان بیعت کننده،

۱. راغب، المفردات، ص ۶۴۷.

۲. فتح: ۸ - ۱۰.

بیعت رضوان نامیده شده است: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾^۱ «خداوند از مؤمنانی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد، خدا آنچه را در درون قلب آنها (از صداقت و ایمان) نهفته بود می دانست، لذا آرامش را بر دل های آنها نازل کرد، و فتح نزدیکی، به عنوان پاداش، نصیب آنها فرمود».

۹. عمرة القضاء

در ذی القعدة سال هفتم هجری و براساس توافقی که در مفاد صلح حدیبیه وجود داشت، رسول خدا ﷺ به قصد انجام عمره مفرده با جمعیتی حدوداً دوهزار نفره به سوی مکه راهی شد.^۲ رسول خدا ﷺ با جلال و شکوه خاصی همراه با مسلمانانی که همگی لباس احرام به تن داشتند وارد مکه شد. مشرکان، مکه را تخلیه کرده و به کوه ها رفتند و از فراز آنها نظاره گر رفتار رسول خدا ﷺ بودند که در حالت سواره خانه کعبه را طواف می کردند؛ سپس سعی میان صفا و مروه انجام دادند و در مروه قربانی کردند و سر تراشیدند و در نهایت از احرام خارج شدند. براساس توافق حدیبیه، مسلمانان تنها تا سه روز مُجاز بودند در مکه باشند. پس از اتمام سه روز، آن حضرت و تمام مسلمانان از مکه خارج شدند و به سوی مدینه حرکت کردند.^۳

رخداد عمرة القضاء به طور خاص در قرآن کریم منعکس نشده است. اما در آیه ۱۵۸ سوره بقره به سعی میان صفا و مروه به عنوان یکی از شعائر الهی اشاره شده است. درباره سبب نزول این آیه، در روایات آمده است که مشرکان برای حفظ بت هایشان از تعرض و اهانت مسلمانان، این بت ها را از اطراف کعبه و از روی کوه

۱. فتح: ۱۸.

۲. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۷۳۱.

۳. یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۳، ص ۱۰۹-۱۱۸.

بخش دوم: تاریخ اسلام (آیات ناظر به اماکن و حوادث تاریخ اسلام) | ۱۳۱

صفا و مروه و مسیر میان این دو کوه جمع کرده بودند و بعد از اتمام اعمال مسلمانان، بت‌ها را به جای خود بازگرداندند. یکی از مسلمانان به دلیل مانعی، موفق به انجام اعمال نشده بود و هنگامی که قصد انجام سعی را داشت با بت‌های نصب شده بر روی آن دو کوه مواجه شد و از رسول خدا ﷺ در این باره کسب تکلیف کرد. در این هنگام، این آیه نازل شد^۱:

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾^۲

صفا و مروه از شعائر و نشانه‌های خدا است بنا بر این کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می‌دهند مانعی ندارد بر آن دو طواف کنند (و سعی صفا و مروه انجام دهند، هرگز اعمال بی‌رویه مشرکان که بت‌هایی بر این دو کوه نصب کرده بودند از موقعیت این دو مکان مقدس نمی‌کاهد) و کسانی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کنند خداوند در برابر عمل آنها شکرگزار و از افعال آنها آگاه است.

آن مرد مسلمان تصور می‌کرد با وجود نصب بت‌ها بر روی این دو کوه جایز نیست سعی انجام گیرد. از این رو نفی جُنَاح در آیه، برای رفع این توهم است (اصطلاحاً: نفی جُنَاح در مقام توهم حَظَر). اما این تعبیر، منافات با وجوب سعی در حج و عمره ندارد.

۱۰. فتح مکه

دو قبیلۀ خُزاعه و بنوبکر که از دوره جاهلیت با یکدیگر اختلاف و درگیری داشتند، پس از انعقاد صلح حدیبیه، هریک، جانبی را برگزیدند؛ بنوبکر هم پیمان قریش شدند و خُزاعه نیز که در جاهلیت، با عبدالمطلب پیمان داشتند، هم پیمان

۱. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۴.

۲. بقره: ۱۵۸.

رسول خدا ﷺ شدند. یکی از افراد قبیله بنوبکر به نام انس بن زُئیم، ضمن اشعاری به رسول خدا ﷺ جسارت کرد. نوجوانی از قبیله خزاعه به او حمله کرد و سرش را شکست و در نتیجه فتنه ای جدید میان دو قبیله شکل گرفت. بنا به نقل واقدی، بیست و دو ماه پس از انعقاد صلح حدیبیه، یکی از تیره های قبیله بنوبکر، نزد مشرکان مکه رفت و از آنان خواست که ایشان را در جنگ با خزاعه یاری دهد و مشرکان نیز پذیرفتند. بنابراین، گروهی از قریش که صورت های خود را پوشانده بودند، همراه بنوبکر، شبانه به گروهی از خزاعه حمله کردند و حدوداً بیست و سه نفر را کشتند که غالباً زن و کودک و افراد ضعیف بودند.^۱

اما بامدادان این خیانت قریش برملا شد و عمرو بن سالم خزاعی از تیره بنی کعب، با چهل تن از قبیله خزاعه برای دادخواهی رهسپار مدینه شدند و در مسجد، به حضور رسول خدا ﷺ رسیدند و با اشعار جانسوزی، ظلمی که بر آنان رفته بود را بیان کردند. رسول خدا ﷺ نیز فرمود: «یاری نشوم اگر همان گونه که خودم را یاری می‌دهم بنی کعب را یاری نکنم». در ادامه، بُدیل بن ورقاء خزاعی نیز با مردانی از خزاعه رهسپار مدینه شدند و از قریش شکایت کردند.

قریش که از پیامدهای این خیانت هراسان بودند ابوسفیان را برای تجدید پیمان با رسول خدا ﷺ به مدینه فرستادند. اما رسول خدا ﷺ در پاسخ به ابوسفیان، از او پرسید: «مگر از ناحیه شما حادثه ای رخ داده است؟» ابوسفیان گفت: «نه، به خدا پناه می‌برم». حضرت نیز فرمود: «پس ما همچنان بر صلح حدیبیه و مدت آن پایبندیم». ابوسفیان تلاش های بیشتری برای تمدید پیمان انجام داد، اما نتیجه ای در بر نداشت و از این رو راهی مکه شد.

با این پیمان شکنی قریش، راه فتح مکه برای رسول خدا ﷺ باز شد. در نتیجه

۱. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۷۸۳.

بخش دوم: تاریخ اسلام (آیات ناظر به اماکن و حوادث تاریخ اسلام) | ۱۲۳

بدون آنکه مقصد را بیان کنند، دستور دادند مسلمانان آماده شوند. با این وجود، برخی مسلمانان از مقصد سفر با خبر شدند که یکی از آنان حاطب بن ابی بلتعنه (پیک رسول خدا ﷺ نزد پادشاه مصر) بود. وی طی نامه‌ای به سه تن از سران قریش حرکت رسول خدا ﷺ را گزارش داد و نامه را به زنی به نام «ساره» سپرد تا از بیراهه به مکه ببرد. اما جبرئیل، رسول خدا ﷺ را از این امر مطلع کرد و حضرت نیز امیرالمؤمنین علیؑ را با زبیریا مقداد به سراغ آن زن فرستاد و در راه، نامه را از او گرفتند. چون رسول خدا ﷺ از حاطب، در این باره پرسید، وی پاسخ داد: «من در عقیده‌ام به اسلام راسخ هستم، اما چون خانواده‌ام میان قریش هستند و در آنجا عشیره‌ای ندارم که از ایشان حمایت کنند، خواستم با این کار، حمایت آنان را برای خانواده‌ام به دست آورم». رسول خدا ﷺ نیز که به صدق کلام حاطب واقف بود او را عفو کرد و در پی این ماجرا، آیاتی از سوره ممتحنه در این باره نازل شد که در ادامه تبیین خواهد شد. رسول خدا ﷺ با تدابیری که ذکر شد، مقدمات عزیمت به سمت مکه را با سپاهی ده هزار نفره فراهم کرد و با تفصیلی که در منابع تاریخی آمده است، در بیستم ماه رمضان سال هشتم هجری، مکه بدون درگیری نظامی قابل اعتنایی، فتح شد.^۱

قرآن در دو مورد به این رخداد بزرگ و منحصر به فرد اشاره کرده است: آیه ۸۵ سوره قصص و سوره ممتحنه.

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾^۲

خداوندی که قرآن (و تلاوت و عمل به آن) را بر تو واجب کرده است، تو را به این

۱. رک: واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۷۸۱؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۸؛ طبری، تاریخ الطبری،

ج ۲، ص ۳۲۳؛ یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۳، ص ۱۷۱-۱۸۵.

۲. قصص: ۸۵.

شهر (که از آن اخراج شدی، با پیروزی و ظفر) باز خواهد گرداند.

رسول خدا ﷺ نیز این خبر را به اصحابش ابلاغ کرد و چون خبر به مشرکان مکه رسید، آن را به سُخره گرفتند. ۱ و ۲

سوره ممتحنه: آیات اول تا نهم از سوره ممتحنه درباره عمل «حاطب بن ابی بلتعه» است و مسلمانان را از اعتماد بر دشمنان و دوستی با آنان نهی می‌کند. آیات دهم و یازدهم درباره زنانی است که دیار شرک را رها کرده و به مدینه هجرت کردند و پیش از فتح مکه نازل شد. آیه دوازدهم این سوره نیز پس از فتح مکه و برای بیان مفاد بیعت زنان نومسلمان با رسول خدا ﷺ نازل شد. ۳ در ادامه به تبیین آیه اول این سوره می‌پردازیم:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ
أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ
الرُّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُوْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي
وَإِنِّيَعَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ
يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾

چنان که گذشت، یازده آیه نخست این سوره در مدینه و پیش از فتح مکه نازل شد. بر اساس روایات تفسیری، آیه دوازده این سوره در همان روز فتح مکه نازل و ضمن آن مفاد بیعت زنان با رسول خدا ﷺ بیان شد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا

۱. حسن بن علی رضی الله عنه، [امام یازدهم] تفسیر الامام العسکری، ص ۵۵۵؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۷،

ص ۴۶۳؛ فخر رازی، تفسیر الرازی، ج ۲۵، ص ۲۱.

۲. برخی مفسران، با توجه به نزول این آیه در جُحُفَه و در میانه راه هجرت به مدینه، آن را نه مکی دانسته‌اند و نه مدنی. مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۶۳.

۳. رک: یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۳، ص ۱۸۵-۱۸۹ و ۲۴۵.

يَسْرِفْنَ وَلَا يَزِنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِهَتَّانِ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ
وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايَعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرَ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ^۱

در روز فتح مکه پس از آنکه مردان نومسلمان با رسول خدا ﷺ بیعت کردند، نوبت به زنان رسید، از این رو این آیه نازل شد و رسول خدا ﷺ خواستند تا ظرف آبی آوردند و دست خویش در آن آب فرو بردند و به زنانی که می خواستند بیعت کنند فرمودند: «من از مصافحه با زنان [نامحرم] ابا دارم. شما با فرو بردن دست در این آب با من بیعت کنید». سپس مفاد شش گانه بیعت که در آیه فوق آمده را بیان کردند و زنان بر آن اساس بیعت کردند.^۲

۱۱. ابلاغ برائت در منا

پس از فتح مکه در سال هشتم، زمینه مناسبی برای تطهیر حج از اعمال شرک آلود جاهلی فراهم شد. با نزول آیاتی از سوره برائت در ذی القعدة سال نهم، به امر الهی، امیر المؤمنین عليه السلام مأمور ابلاغ این آیات در جمع حج گزاران شد. در آن سال، اعمال حج به جای ذی الحجه در ذی القعدة برگزار شد. دلیل این امر نیز مسئله نسیء یا همان سنت جاهلی جابه جایی ماه های حرام بود.^۳ رسول خدا ﷺ برای این منظور ابتدا ابوبکر را برگزید. بنا بر روایتی، وی، در حالی که سیصد نفر از مردان نیرومند

۱. ممتحنه: ۱۲.

۲. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۵۲۷ (باب صفة مبايعة النبي ﷺ؛ قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۶۴؛ بر اساس روایتی، زنان از روی لباس با دست رسول خدا ﷺ بیعت کردند (طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۸۷)، و ممکن است بسته به موقعیت های مختلف در مکه، زنان مکه به یکی از این دو شیوه بیعت کرده باشند.

۳. مسعودی، التنبيه والاشراف، ص ۱۸۶-۱۸۷.

مدینه او را همراهی می‌کردند^۱، راهی مکه شد. اما هنگامی که بخشی از مسیر را طی کرده بود، جبرئیل بر رسول خدا ﷺ نازل و از جانب خداوند ابلاغ کرد که: «این آیات را تو یا کسی که از توست باید ابلاغ کند». از این رو به دستور پیامبر اکرم ﷺ امیر مؤمنان علی رضی الله عنه بر شتر مخصوص حضرت^۲ سوار شد و خود را در جُحفه^۳ در حالی که ابوبکر اذن گرفته و آماده نماز صبح بود، به وی رساند و آیات را از او ستاند.^۴ ابوبکر آیات را تحویل داد و با امیر مؤمنان علی رضی الله عنه به مکه رفت و به مدینه بازگشت. در حالی که ابوبکر از این مسئله نگران شده بود، از رسول خدا ﷺ پرسید: «آیا درباره من آیه ای نازل شده است؟! رسول خدا ﷺ فرمود: «نه، اما این دستور خدا بود که آیات را یا خودم یا کسی که از من و به منزله من است ابلاغ کند».^۵

امیرالمؤمنین رضی الله عنه به مکه رفت و اعمال عرفات و مشعر و منا را انجام داد. در بعد از ظهر روز دهم ذی الحجه پس از ذبح و حلق، بر روی کوهی مشرف بر منا و کنار جمره عقبه، بالا رفت و تا سه بار اعلام کرد: «ای مردم! آیا می شنوید؟ من فرستاده رسول خدا ﷺ به سوی شما هستم». سپس (بنا به اختلاف نقل ها) نه^۷، ده^۸، سیزده،

۱. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۱۰۷۷.

۲. ناقة عضباء (عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۹۷۳)، یا ناقة قسواء (واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۱۰۷۷).

۳. کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۵۹ به نقل از امام صادق رضی الله عنه؛ و به نقل از ابن عباس در ذی الحلیفه، (همان، ص ۱۶۱) و به نقل قمی در منزل «زوحاء»، (قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۸۲) و به نقل واقدی در منزل «عرج»، (المغازی، ج ۲، ص ۱۰۷۷)، و رک: یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۳، ص ۵۳۸.

۴. امینی، الغدیر، ج ۶، ص ۳۴۴ (از الخصائص، ص ۹۲)؛ موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۳، ص ۵۳۸.

۵. مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۶۵؛ ابن حنبل، مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۰۹.

۶. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۷۴.

۷. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۹.

۸. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱.

بخش دوم: تاریخ اسلام (آیات ناظر به اماکن و حوادث تاریخ اسلام) | ۱۲۷

سی یا چهل^۱ آیه اول سوره براءت را تلاوت کرد^۲ و در ادامه، درحالی که شمشیرش را بیرون کشیده بود، آیات را تکرار کرد.^۳ ایشان در مناسبت سه روز و نیز پس از آن تا پایان موسم حج، آیات را به حاضران اعلام می کرد. مفاد آیات براءت ابلاغی توسط امیرالمؤمنین علیه السلام چنین بود:

الف) خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله از مشرکان بیزارند؛

ب) از سال آینده، هیچ مشرکی حق حج گزاردن ندارد؛

ج) هیچ کس نباید با بدن برهنه و عریان طواف کعبه کند؛

د) مشرکان از امروز تا چهار ماه مهلت دارند تا به مأمّن و سرزمین خود بازگردند و پس از سپری شدن چهار ماه، برای هیچ مشرکی عهد و پیمانی نخواهد بود، مگر آنان که با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمانی دارند که تا پایان مدت آن معتبر خواهد بود؛

ه) هیچ کافری وارد بهشت نمی شود.^۴

ابلاغ آیات براءت،^۵ ضمن اثبات فضیلت امیرمؤمنان علی علیه السلام بردیگر صحابه، در گسترش هرچه بیشتر اسلام و تسلیم مشرکان نقش بسزایی داشت.

۱۲. حجة الوداع و حجة البلاغ

در سال دهم هجری حدود سه ماه قبل از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و در آستانه

۱. طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۸۰؛ طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، ص ۴۵.

۲. ممکن است در وجه جمع این اقوال چنین گفت که نه یا ده آیه اول سوره توبه مشتمل بر پیام اصلی براءت است، لذا آنها در اجتماع مناقرات و ابلاغ شد، اما آیات براءت منحصر به اینها نبود، و تا آیه ۳۷ ادامه دارد.

۳. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۹.

۴. امینی، الغدیر، ج ۶، ص ۳۴۳.

۵. توبه: آیات ۱ تا ۶.

اعمال حج آن سال، رسول خدا ﷺ مأمور شد برای دو هدف مهم، حج به جای آورد: تعلیم مناسک صحیح به مسلمانان (حجة الوداع) و ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام (حجة البلاغ). ایشان اعلان حج کردند و با تعداد زیادی از مسلمانان عازم حج شدند.

رسول خدا ﷺ و همراهان چهارروز مانده به آخر ذی القعدة از مدینه خارج شدند و در ذی الحلیفه احرام بستند و پس از سفری هشت روزه در چهارم ذی الحجة به مکه رسیدند.^۱ پس از ورود به مکه، رسول خدا ﷺ اعمال عمره از طواف و نماز طواف و سعی بین صفا و مروه و مستحبات را به جای آورد و دیگر حاجیان نیز به تأسی از رسول خدا ﷺ اعمال را انجام دادند.^۲

پس از انجام سعی، رسول خدا ﷺ بر روی کوه مروه ایستاده و خطبه ای خوانده و توضیح داد که چون با خود، قربانی آورده، تا زمان ذبح قربانی نمی تواند از احرام خارج شود. اما کسانی که با خود قربانی نیاورده اند باید از احرام خارج شوند.^۳ در روز هشتم ذی الحجة (یوم الترویة) رسول خدا ﷺ به آنان که حجشان، تمتع بود دستور احرام بستن برای اعمال حج تمتع دادند و پس از زوال خورشید، به سوی منا حرکت کردند. صبح روز نهم، آن حضرت به سوی عرفات حرکت کرد و در جایی که امروزه مسجد نمره قرار دارد بر روی ناقه اش خطبه معروف عرفات را ایراد کرد.^۴

پس از غروب روز نهم، رسول خدا ﷺ به سوی مشعر (مزدلفه) حرکت کرده و شب دهم را در آنجا به سربرد و ریگ های رمی جمرات را از آنجا جمع کرد. صبحگاه روز

۱. یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۳، ص ۶۵۹.

۲. همان، ص ۵۹۳-۵۹۴.

۳. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۲۴۶.

۴. همان، ص ۲۴۶-۲۴۸.

دهم و پس از طلوع خورشید، آن حضرت عازم مناشد. حضرت نزد جمره عقبه رمی انجام داد و به قربانگاه رفت و شترانی که همراه آورده بود با دست خودش نحر کرد و سپس سرتراشید و از احرام خارج شد. رسول خدا ﷺ بعد از ظهر روز یازدهم در مسجد خیف در منا نیز خطبه ای ایراد کرد.^۱

آن حضرت پس از اتمام اعمال در منا به مکه بازگشت و تا چهاردهم ذی الحجه در ابطح اقامت کرد. ایشان روز چهاردهم از مکه به سوی مدینه خارج شد و پس از چهار روز به غدیر رسید که واقعه بزرگ غدیر رخ داد. پیامبر ﷺ سه روز در غدیر اقامت داشت و سپس عازم مدینه شد.^۲

حجة الوداع (تحریف زدایی از مناسک حج)

رسول خدا ﷺ با انجام این سفر مبارک، چگونگی انجام صحیح مناسک حج را به حاضران و غایبان و آیندگان آموزش داد و خط بطلانی بر خرافات و تحریفات جاهلیان درباره مراسم حج کشید. در ادامه، به انحرافات مردم جاهلی در ابعاد مختلف اعمال حج و مواجهه قرآن با آنها اشاره، آیات مربوط مرور می شود:

۱. نماز آنان کنار بیت الله الحرام، کف زدن و سوت کشیدن بود^۳ و قرآن کریم ضمن این آیه، آنان را به چالش کشید: «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً^۴

۱. یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۳، ص ۶۰۵-۶۱۴.

۲. همان، ص ۶۵۹.

۳. طبری، جامع البیان، ج ۹، ص ۳۱۸.

۴. مُکاء از مکا میگوید و به معنای سوت کشیدن و صفیر است، لذا در حجاز به پرنده ای که صدایی شبیه صفیر دارد «مُکاء» می گفتند. این سوت کشیدن، گاه با نهادن دست بر دهان و گاه بدون آن تحقق می یافت. تصدیقه نیز مصدر صدی یصدی و از ریشه صدی، به معنای صدای منعکس شده از کوه است و مراد از آن، صدای حاصل از به هم خوردن صفحه دودست بر روی هم است که از آن به تصفیق نیز تعبیر می شود؛ یعنی کف زدن؛ (طوسی، التبیان، ج ۵، ص ۱۱۶).

فَدُوُّوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ^۱.

۲. مشرکان در دعاهایشان پس از انجام اعمال حج، صرفاً توجه به جنبه های مادی داشتند؛ مثلاً می گفتند: «خدایا مرا شتری یا گوسفندی روزی کن». ^۲ قرآن در تعریض بر این عادت چنین فرمود:

﴿فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ *
وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ
النَّارِ﴾^۳.

۳. مشرکان، تلبیه را، که نماد توحید در اعمال حج و عمره است، شرک آلود کرده و چنین می گفتند: «لبيك اللهم لبيك لا شريك لك الا شريك هولك تملكه و ما ملك». ^۴ در روایات تفسیری، به آیاتی در ابطال این سنت جاهلی اشاره شده که عبارتند از:

﴿صَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ
شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ
كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۵.
﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۶.

۱. انفال: ۳۵.

۲. طبری، جامع البیان، ج ۲، ص ۴۰۸؛ طبرانی، کتاب الدعاء، ص ۲۷۵؛ شحاته، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۵۱.

۳. بقره: ۲۰۰ و ۲۰۱.

۴. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۴۲.

۵. روم: ۲۸.

۶. یوسف: ۱۰۶، ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۵۱.

﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^۱.

﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الدُّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا﴾^۲.

۴. مشرکان پس از محرم شدن، از در خانه‌ها وارد نمی‌شدند و به جای آن، از دیوار پشت خانه نقب و شکافی ایجاد کرده و رفت و آمد می‌کردند یا از دیوار بالا رفته و از پشت بام وارد خانه می‌شدند. قرآن در تعریض به این رفتار فرمود:

﴿...وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۳.

۵. رسم دیگر اعراب جاهلی در اعمال حج طواف عریان بود که در واقعه ابلاغ براءت ممنوع اعلام شد. قرآن کریم ضمن آیات ۲۶-۳۲ از سوره اعراف این رسم جاهلی را محکوم و باطل اعلام کرد:

﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسَ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾^۴.

۶. اعراب جاهلی همچنان معتقد بودند که جایز نیست از گوشت قربانی خورده شود؛ زیرا تقدیم به خدا شده است، از این رو گوشت‌های قربانی را روی سنگ‌ها نهاده و در معرض خوراک درندگان قرار می‌دادند و خون آن را نیز به دیوار کعبه می‌مالیدند. در قرآن کریم هر دو رفتار اشتباه، طی دو آیه ذیل ابطال شد:

﴿وَالْبَدَنَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ

۱. حج: ۳۵؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۵۹.

۲. اسراء: ۱۱۱؛ طوسی، التبیان، ج ۶، ص ۵۳۵.

۳. بقره: ۱۸۹؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۴۳؛ نسائی، سنن النسائی، ج ۲، ص ۴۷۹.

۴. اعراف: ۲۶؛ طبری، جامع البیان، ج ۸، ص ۱۹۲.

عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبَهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ
 سَخَّرْنَاَهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ
 يَنَالُ اللَّحْمَ مِنَ الْقَوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ
 وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ^۱

۷. از دیگر انحرافات مشرکان در اعمال حج آن بود که مشرکان مکه، که خود را «حُمس»^۲ می خواندند (قریش و برخی قبایل وابسته)، تصور می کردند چون ساکن حرم و در جوار بیت الله هستند از این امتیاز برخوردارند که راه دورتر تا سرزمین عرفات را طی نکنند و در وادی مشعر (مزدلفه) وقوف کنند. از این رو آنان عصر روز نهم را در مشعر وقوف کرده و دیگر حاجیان به عرفات رفته و در آن جا وقوف می کردند و هنگامی که آنان از عرفات باز می گشتند اهل مکه از مشعر همراه آنان به سوی سرزمین منا کوچ می کردند.^۳

در حجة الوداع، هنگامی که رسول خدا ﷺ به سرزمین مشعر رسید مشرکان قریش (حُمس) امید داشتند آن حضرت به جای عرفات در مشعر الحرام وقوف کند. اما ایشان بی اعتنا به این توقع، به سوی عرفات حرکت کرد. این اقدام پیامبر اکرم ﷺ در پی نزول آیه ۱۹۸ و ۱۹۹ سوره بقره بود که ضمن آن به همه مسلمانان امر شده بود از آنجایی کوچ کنند که همه مردم کوچ می کنند.

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ
 فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ
 لَمِنَ الضَّالِّينَ * ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

۱. حج: ۳۶ - ۳۷، طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۵۵.

۲. جمع أَحْمَس و به معنای کسی که دین دار واقعی و متشدد در امر دین است.

۳. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹۶.

عَفُورٌ رَحِيمٌ

۸. در روزهای پایانی اعمال حج، مشرکان جلوه دیگری از انحرافات اخلاقی و اجتماعی را ضمن اعمال عبادی خود ابراز کردند. وقوف در منا در روزهای یازدهم تا دوازدهم (و در شرایطی، سیزدهم) از اعمال حج است. مشرکان در اینکه پس از انجام اعمال منا تا روز سیزدهم در آنجا وقوف کنند یا روز دوازدهم به مکه بازگردند، دو گونه نظر و عملکرد داشتند؛ برخی از آنان وقوف در روز سیزدهم را لازم و برخی نیز حرام می شمردند. بدین مناسبت، آیه ذیل نازل شد: ﴿وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَهُهُ مُحْشَرُونَ﴾^۱

۹. اجتماع در منا و ذکر مفاخر پدران و پیشینیان، سنت غلط دیگری بود که مشرکان پس از اعمال منا انجام می دادند. قرآن کریم در آیات ذیل با این رسم غلط نیز مخالفت کرد: ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾^۲

حجة البلاغ (ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام)

انعکاس قرآنی رخداد حجة الوداع را در آیات سوره مائده می توان مشاهده کرد. بنا بر برخی روایات تفسیری، این سوره در حجة الوداع و در غروب عرفه^۳ و به صورت کامل^۴ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. در نقلی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

۱. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲. بقره: ۲۰۳؛ جصاص، احکام القرآن، ج ۱، ص ۳۸۲.

۳. «... ثم قال (رسول الله صلی الله علیه و آله في الغدير): أيها الناس انه نزل على عشية عرفة أمر... (عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۹۸)» «ومنها **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** في الصحيح عن عمر أنها نزلت عشية عرفة يوم الجمعة عام حجة الوداع»؛ (سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۰).

۴. عن أبي حمزة الثمالي قال: سمعت أبا عبد الله الصادق علیه السلام، يقول: نزلت المائدة كمالا، ونزل معها سبعون ألف ملك؛ (طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۵۸).

سوره مائده آخرین سوره نازل شده بر رسول خداست. این سوره هنگامی بر آن حضرت نازل شد که برقاطر شهباء سوار بود. سنگینی دریافت وحی چنان بود که حیوان از حرکت ایستاد و کمرش خم شد، به طوری که نزدیک بود شکم حیوان با زمین تماس یابد. آن حضرت در حالت خلسه فرورفت؛ به طوری که دستش را بر سر شیبۀ بن وهب جمحی گذاشت. سپس از این حالت خارج شد و سوره مائده را برای ما قرائت کرد.^۱

از سوی دیگر در روایات معتبری که از شیعه و اهل سنت نقل شده، تصریح شده است آیات تبلیغ و اکمال در محل غدیر نازل شده است. با توجه به اینکه روایتی دال بر نزول سوره مائده در غدیر در دست نیست، برای جمع میان روایات - آن سان که علامه طباطبایی فرموده است^۲ - می توان گفت که مُعْظَم سوره در غروب عرفه نازل شد و معدودی از آیات در غدیر و سپس - چنان که خواهد آمد - در مدینه نازل شد.

نزول آیه ولایت

آیه ۵۵ سوره مائده، همان آیه معروف ولایت است. بعضی از روایات، جریان اعطای انگشتی امیرالمؤمنین علیه السلام به سائل را مربوط به مدینه و مسجدالنبی صلی الله علیه و آله دانسته اند.^۳ اما با توجه به نقلی از ابن طاووس و نیز نزول سوره مائده در حجة الوداع، این نقل ترجیح دارد که جریان در مسجدالحرام رخ داده است.

بر اساس نقل ابن طاووس از کتاب *النشر والطبی* از حذیفه بن یمان، امیرالمؤمنین، علی علیه السلام از یمان آمد و در مکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق شد. روزی در حالی که رو به کعبه نماز می خواند. سائلی نزدش مراجعه کرد و او، در همان حالت رکوع، حلقه

۱. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۸۸.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۱۹۶.

۳. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱۶، ص ۲۱۶.

انگشتی اش را به وی صدقه داد. در همین زمان رسول خدا ﷺ که در جای دیگری بود تکبیر گفت و آیه ای که خداوند درباره این عمل علی رضی الله عنه نازل کرده بود قرائت کرد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۱.

رسول خدا ﷺ پس از قرائت آیه، فرمود: «برخیزید تا صاحب این صفات که خداوند او را توصیف کرده است بیایم». هنگامی که رسول خدا ﷺ وارد مسجد می شد، سائل را دید و از او پرسید: «از کجا می آیی؟» جواب داد: «از پیش آن نمازگزار که در حال رکوع این انگشتی را به من داد». پس رسول خدا ﷺ تکبیر گفت و نزد علی رضی الله عنه رفت و پرسید: «ای علی! امروز چه کار خیری انجام داده ای؟» علی رضی الله عنه جریان را برای حضرت بازگفت و رسول خدا ﷺ برای بار سوم تکبیر گفت.^۲ طبق نقل ابن شهر آشوب پس از نزول آیه، رسول خدا ﷺ دستور داد که ولایت علی رضی الله عنه اعلام شود.^۳

اعلام ولایت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه در غدیر

بنا به نقل طبرسی از امام باقر رضی الله عنه، هنگامی که رسول خدا ﷺ در موقف (عرفات) اقامت داشت جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: خداوند عزوجل سلام می رساند و می فرماید: «ای محمد! همانا اجل تو نزدیک شده است. برخیز و علی را به عنوان ولی و جانشین خود اعلام کن و از مردم بیعت بگیر و عهد و میثاقی را که با من بسته اند تجدید کن؛ زیرا به زودی تو را نزد خودم می برم». اما رسول خدا ﷺ این نگرانی را داشت که مردم بر اثر مخالفت و کارشکنی منافقان به دوره جاهلیت

۱. مائده: ۵۵.

۲. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۲۴۱-۲۴۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۲۸.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۲۶.

بازگردند؛ چراکه از کینه و دشمنی آنان به علی عَلِيٍّ آگاه بود. از این رواز جبرئیل خواست که از خداوند بخواهد که او را از شر منافقان و دشمنان مصون دارد. در مسجد خیف (در منا) جبرئیل دوباره امر الهی را بدون تضمین دفع شر دشمنان ابلاغ کرد و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خوف شر و تفرقه افکنی منافقان باز هم به تأخیر انداخت تا اینکه به کُراع الغمیم رسید. وقتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به غدیر خم رسید، جبرئیل آیه ذیل را نازل کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۱

با نزول این آیه، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داد مکانی را آماده ساختند. مردم تجمع کردند و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از ایراد خطبه ای (معروف به خطبه غدیر) ولایت امیرالمؤمنین علی عَلِيٍّ را ابلاغ کرد و مردم با آن حضرت بیعت کردند. در اینجا بود که جبرئیل نازل شد و این بخش از آیه ۳ سوره مائده را نازل کرد: ﴿...الْيَوْمَ يَتُوبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾^۲

۱. مائده: ۶۷.

۲. طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۸.

فصل دوم: مدینه

۱. بنای مسجد قبا

مقصد رسول خدا ﷺ در هجرت از مکه، یثرب بود که هنوز شکل شهر به خود نگرفته و متشکل از قبائلی بود که با فواصلی از هم می زیستند. با ورود آن حضرت، یثرب دارای مرکزیتی شد و در حد یک شهر توسعه یافت و مزین به نام «مدینه النبی ﷺ» شد. که پس از بیعت دوم عقبه، به دعوت مسلمانان یثرب و با دستور رسول خدا ﷺ بیشتر مسلمانان مکه راهی یثرب شدند و با استقبال و پذیرایی ایشان روبرو گشتند. رسول خدا ﷺ نیز پس از سه روز اقامت در غار ثور، در شب چهارم ربیع الاول سال چهاردهم بعثت با ابوبکر و یک فرد آشنا به مسیر، با زاد و توشه ای که امیرالمؤمنین علیؑ برای حضرتش فراهم کرده بود راهی یثرب شد. ایشان پس از طی نه روز، در دوازدهم ربیع الاول هنگام ظهر به دهکده قبا در جنوبی ترین بخش یثرب رسید و با استقبال مسلمانان یثرب مواجه شد.

قبا در شش کیلومتری مرکز مدینه (مکان فعلی مسجد النبی ﷺ) قرار داشت و قبیله بنو عمرو بن عوف در آن می زیستند. آنان دیگر مسلمانان مهاجر از مکه را نیز

طی روزهای قبل پذیرایی کرده و اکنون به افتخار میزبانی رسول خدا ﷺ نائل شده بودند. رسول خدا ﷺ نماز ظهر و عصر را به صورت دو رکعتی، در قبا اقامه کرد و با وجود اصرار ابوبکر مبنی بر ورود به یثرب، فرمود: «من از اینجا حرکت نمی‌کنم تا عموزاده و برادرم و محبوب‌ترین فرد از اهل بیتم به من ملحق شود؛ زیرا او با جان خود مرا برابر مشرکان حمایت و حفاظت نمود». با این پاسخ حضرت، ابوبکر، خود به تنهایی وارد یثرب شد.^۱

مدت انتظار رسول خدا ﷺ در دهکده قبا برای رسیدن علی رضی الله عنه و همراهان، مختلف نقل شده است.^۲ اما قول مشهور آن است که سه روز پس از رسیدن رسول خدا ﷺ، یعنی در پانزدهم ربیع الاول، علی رضی الله عنه در حالی که پاهایش به سختی مجروح و خون‌آلود بود با فواطم^۳ و سودة بنت زمعة (همسر پیامبر ﷺ) و ام کلثوم (دختر پیامبر ﷺ)، به قبا رسید. رسول خدا ﷺ با دیدن پاهای مجروح علی رضی الله عنه گریان شد و جراحت پاهای علی رضی الله عنه با لمس دستان مبارک رسول خدا ﷺ و دعای حضرت شفا یافت؛ به گونه‌ای که آن حضرت تا هنگام شهادت از درد پا شکوه نکرد. رسول خدا ﷺ پس از ورود علی رضی الله عنه به قبا، یک یا دو روز دیگر^۴ آنجا ماند و سپس در آغاز روز جمعه به مقصد یثرب حرکت کرد.

آن حضرت در مدت اقامتش در قبا اقدام به بنای مسجدی کرد که با توجه به نزول آیه‌ای در توصیف عظمتش، بسیار پرآوازه و منحصر به فرد شده است. مسجد قبا اولین مسجدی است که شاهد نماز جماعت مسلمانان به امامت رسول خدا ﷺ

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۴۰.

۲. سه روز (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۷۵؛ ابن شاکر کتبی، عیون التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۲)؛ بیش از ده روز (الکافی، ج ۸، ص ۳۴۰)؛ بیست و سه شب (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۶۳).

۳. فاطمه زهرا رضی الله عنها، فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبیر بن عبدالمطلب.

۴. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۳۴۲.

بود؛ چراکه در مکه امکان نماز جماعت با جمعیت زیاد وجود نداشت. خداوند از آن مسجد این‌گونه یاد می‌کند: «لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ»^۱ «آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوی بنا شده شایسته تراست که در آن قیام (و عبادت) کنی، در آن مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد».

۲. تخریب مسجد ضرار

چنان که گذشت، بنای مسجد قبا هنگام ورود رسول خدا ﷺ به مدینه بود. اما آیات مربوط به آن در سال نهم و به مناسبت ذکر مسجد ضرار در سوره توبه نازل شد. دلیل این امر نیز آن بود که منافقان پیش از غزوه تبوک و برای ایجاد پایگاه نفاق و به بهانه دوری از مسجد النبی ﷺ و دشواری حضور در آنجا برای پیران و بیماران و در شب‌های بارانی، اقدام به بنای مسجد در همان محله‌ای کردند که مسجد قبا بنا شده بود. بهانه این افراد برای عدم حضور در مسجد قبا آن بود که این مسجد در مکان اسطبل خانه زنی به نام لَیة که چارپایش را در آنجا نگهداری می‌کرد بنا شده بود. همچنین نقل شده که ابوعامر راهب (و به تعبیر رسول خدا ﷺ، فاسق) که عازم شام بود، منافقان را تحریک کرد مسجد نفاق را ساخته و آنجا را محل جمع‌آوری نیرو و سلاح قرار دهند تا او با سپاه روم برای نابودی اسلام برگردد.

منافقان پس از بنای مسجدشان و پیش از عزیمت رسول خدا ﷺ به سمت تبوک از آن حضرت تقاضا کردند که برای افتتاح، در آنجا اقامه نماز کند و رسول خدا ﷺ فرمود: «من در آستانه سفر و مشغول تهیه مقدمات آن هستم. پس از بازگشت، ان شاء الله در آنجا اقامه نماز می‌کنم». در بازگشت رسول خدا ﷺ از تبوک هنگامی که به مکان ذی‌اوان (آروان) در نزدیکی مدینه رسید، دستور تخریب آن مسجد از

ناحیه خداوند صادر شد:^۱

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضُرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا...﴾^۲.

(گروهی دیگر از آنها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به مسلمانان) و (تقویت) کفر و تفرقه میان مؤمنان و کمینگاه برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود، آنها سوگند یاد می‌کنند که نظری جز نیکی (و خدمت) نداشته ایم اما خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغگو هستند! هرگز در آن قیام (و عبادت) مکن، ...

به دنبال آن، رسول خدا ﷺ عاصم بن عوف عجلانی و مالک بن دُخشم را مأمور کرد که مسجد ضرار را تخریب کرده و به آتش بکشند و به نقلی، افزون بر اینها، زباله دانی قرار داده شود. آنها نیز در فاصله زمانی میان مغرب و عشا، درحالی که منافقین در مسجد بودند، دستور را اجرا کردند و منافقین متفرق شدند.^۳

درباره آیات یادشده چند نکته شایان توجه است: قرآن کریم اهداف منافقین از بنای این مسجد را ضمن چهار وصف بیان کرده است: «ضرر و زیان به مسلمانان ﴿ضُرَارًا﴾؛ تقویت مبانی کفر و بازگشت دادن مردم به وضع قبل از اسلام: ﴿كُفْرًا﴾؛

۱. در اینکه آیات مربوط به این مسجد نیز در این مکان نازل شد یا پنجاه روز پس از بازگشت از تبوک و همراه با دیگر آیات سوره توبه، اختلافی در نقل‌ها دیده می‌شود. در تفسیر القمی، آمده است: «فلما اقبل رسول الله ﷺ من تبوک نزلت علیه هذه الآية في شأن المسجد»؛ (قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۰۵) و در مجمع البیان، آمده است: «ثم نزلت التوبة عليهم بعد الخمسين في الليل». (طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۲۰)

۲. توبه: ۱۰۷ - ۱۰۸.

۳. عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم ﷺ، ج ۳، ص ۲۰۴-۲۰۹؛ یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۳، ص ۴۳۵-۴۳۷، ۴۸۳-۴۸۴.

ایجاد تفرقه میان صفوف مسلمانان؛ زیرا با اجتماع گروهی در این مسجد، مسجد، قبا که نزدیک آن بود و یا مسجد پیامبر ﷺ که از آن فاصله داشت از رونق می افتاد: ﴿وَتَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ آخرین هدف آنها این بود که مرکز و کانونی برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود بسازند: ﴿وَإِصْداً لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ﴾^۱، ولی آنان تمام این اغراض سوء را در لباسی زیبا و ظاهری فریبنده پیچیده و سوگند یاد می کردند که ما جز نیکی قصد و نظر دیگری نداشتیم: ﴿وَلِيَخْلُقَنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى﴾. ولی خداوند گواهی می دهد که آنها قطعاً دروغگویند: ﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾.

۳. تشریح ماه های حرام

مراد از ماه های حرام، چهار ماه رجب، ذی القعدة، ذی الحجه و محرم است که بر اساس سنت به جای مانده از حضرت ابراهیم عليه السلام و برای ایمنی حج و عمره گزاران، جنگ در این چهار ماه حرام اعلام شد و تا زمان ظهور اسلام، حتی مشرکان نیز پایبند این سنت بودند؛ گرچه آنان این سنت الهی را به بدعت «نسیء»^۲ آلوده

۱. توبه، ۱۰۷.

۲. «نسیء» از ماده «نَسَأَ» به معنای تاخیر انداختن، و اسم مصدر یا مصدر است، لذا به داد و ستدهایی که پرداخت پول آن به تأخیر می افتد «نَسِيئَه» گفته می شود. در زمان جاهلیت عرب، گاهی یکی از ماه های حرام را تاخیر می انداختند؛ یعنی مثلاً به جای ماه محرم، ماه صفر را انتخاب می کردند! برخی معتقدند فلسفه این کار آن بوده که تحمل سه ماه حرام پشت سر هم (ذی القعدة، ذی الحجه و محرم) مشکل بوده و آن را به پندار خود مایه تضعیف روح جنگجویی و رکود کار سربازان می شمردند، لذا کوشش می کردند لا اقل ماه محرم را از این سه ماه جدا کنند! این احتمال نیز داده شده که گاهی به دلیل قرار گرفتن ذی الحجه در تابستان، مسئله حج بر آنها دشوار می شد و از آنجا که حج و مراسم آن برای عرب جاهلی تنها بُعد عبادت نداشت و مایه رونق تجارت و اقتصاد آنها بود، لذا جای ماه ذی الحجه را به میل خود تغییر داده، و ماه دیگری را که هوا در آن ماه، خنک تر بود به جایش قرار می دادند! و ممکن است هر دو سبب صحیح باشد. اما به هر صورت، این عمل سبب می شد که آتش جنگ ها هم چنان فروزان بماند، و فلسفه ماه های حرام پایمال شود، و مراسم حج باز بچه دست این و آن و وسیله ای برای منافع مادی آنها گردد. قرآن در آیه ۳۷ سوره توبه این کار را زیادی در کفر شمرده؛ زیرا علاوه بر شرک و

کردند. چنان‌که گفته شد، تشریح این سنت، ارتباط مستقیمی با مراسم حج داشته و دارد. از این رو درباره موضع اسلام در این زمینه باید امعان نظر داشت.

زمینه نزول آیه ای درباره تشریح ماه‌های حرام را سربیه عبدالله بن جحش یا سربیه نخله فراهم کرد. این سربیه در ماه رجب سال دوم هجری رخ داد و می‌توان آن را اولین درگیری مسلحانه و البته محدود، میان مسلمانان و کفار دانست. بنا به نقل ابن اسحاق و واقدی، در ماه رجب سال دوم هجری و دو ماه قبل از جنگ بدر، رسول خدا ﷺ پسرعمه اش، عبدالله بن جحش، را با هشت تن از مهاجران به منطقه نخله، بین مکه و طائف، اعزام کرد تا از وضعیت قریش و تحرکات آنها اطلاع یافته و به حضرت گزارش دهند. حضرت قبل از اعزام آنان، نامه ای مهر و موم شده به ابن جحش داد و فرمود پس از دو روز آن را بخواند و مطابق مضمونش عمل کند و کسی از همراهان را مجبور به مضمون آن نکند. وی پس از دو روز راه، نامه را گشود و با این فرمان مواجه شد: «راه خود را ادامه بده و در نخله بین مکه و طائف فرود آی. آنجا در کمین قریش بمان و اخبار آنان را برای ما به دست آور». عبدالله به همراهانش گفت: «هر کدام از شما طالب شهادت است با من رهسپار شود و کسی که نمی‌خواهد همراه من بیاید، بازگردد». همه آنان رهسپار نخله شده و در آنجا فرود آمدند.

چیزی نگذشت که با کاروانی متعلق به قریش که عازم مکه بود و مویز و پوست حمل می‌کرد مواجه شدند. چون یکی از مسلمانان سر خود را تراشیده بود، مشرکان تصور کردند اینان عمره‌گزارند. روزی که مسلمانان به این کاروان برخورد کردند، روز

⇒ «کفر اعتقادی» که داشتند، بازیریا گذاشتن این دستور، مرتکب «کفر عملی» هم می‌شدند؛ به خصوص اینکه با این کار دو عمل حرام انجام می‌دادند: حرام خدا را حلال، و حلال خدا را حرام می‌کردند؛ (مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۴۰۹).

آخر ماه رجب، از ماه‌های حرام بود. از سوی دیگر اگر تا فردا صبر می‌کردند، کاروان وارد محدوده حرم می‌شد و جنگ در حرم نیز جایز نبود. به هر حال آنان تصمیم گرفتند در تردید بین هتک حرمت زمانی و مکانی، حرمت زمانی را شکسته و در ماه حرام بجنگند.^۱ بدین جهت به کاروان قریش حمله برده و سرپرست کاروان (عمرو بن الحضرمی) را کشتند و دو نفر را اسیر گرفتند و یک نفر نیز گریخت. عبدالله و یارانش اموال را به غنیمت گرفته و آن دو اسیر را به مدینه آوردند و - بنا به نقلی - خمس (یک پنجم) اموال را به پیامبر ﷺ داده و بقیه را بین خود تقسیم کردند.

پیامبر اکرم ﷺ هنگامی که با غنائم و اسیران مواجه و از جریان باخبر شد، فرمود: «من شما را به جنگ در ماه حرام فرمان نداده بودم». حضرت ضمن حفظ آن دو اسیر، در اموال نیز تصرف نکرد تا دستور الهی در این باره نازل شود. در این میان، منافقان و یهودیان نیز شروع به شماتت مسلمانان و پیامبر اکرم ﷺ کرده و هتک حرمت ماه حرام را به رخ ایشان می‌کشیدند. بنا بر بعضی روایات، نزول آیات مربوط به این واقعه تا پس از جنگ بدر به تأخیر افتاد. سرانجام خداوند با نازل کردن آیه ۲۱۷ از سوره بقره به این ماجرا خاتمه داد:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.

از تو، درباره جنگ کردن در ماه حرام، سؤال می‌کنند، بگو: جنگ در آن،

۱. «بنا بر نقلی دیگر، آن روز، اولین روز ماه رجب بود و مسلمانان تصور می‌کردند روز آخر جمادی الثانیة

است»؛ (طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۱۸).

گناهی) بزرگ است، ولی جلوگیری از راه خدا (و گرایش مردم به آیین حق) و کفرورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام، و اخراج ساکنان آن، نزد خداوند مهمتر از آن است، و ایجاد فتنه، (و محیط نامساعد، که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان باز می‌دارد) حتی از قتل بالاتر است. و مشرکان، پیوسته با شما می‌جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند، ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او، در دنیا و آخرت، برباد می‌رود، و آنان اهل دوزخند، و همیشه در آن خواهند بود.

بنا بر برخی روایات، پرسش‌گران درباره جنگ در ماه حرام، مشرکان مکه بودند که برای بازپس‌گیری اسیرانشان به مدینه آمده و از روی عیب‌جویی، چنین پرسشی را مطرح کردند. با نزول این آیه، خداوند بر حرمت ماه‌های حرام تأکید کرد و زمینه سوء استفاده مشرکان، منافقان و یهودیان از حادثه یاد شده را با گوشزد کردن رفتارهای زشت مشرکان مکه از بین برد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خمس غنائم را تصرف کرد و یکی از اسیران را با دریافت فدیة آزاد کرد. اسیر دیگر (حکَم بن کَیْسَان) مسلمان شد و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ماند و در سال چهارم طی حادثه بئر معونه به درجه شهادت نائل آمد.^۱

۴. تغییر قبله (مسجد نوقبلتین)

بر اساس روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا هنگامی که در مکه حضور داشت، هنگام نماز به گونه‌ای می‌ایستاد که هم به سوی کعبه و هم به سوی بیت المقدس رو کرده باشد؛ یا آنکه به گونه‌ای می‌ایستاد که پشت به کعبه نباشد.^۲ هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله

۱. رک: ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۴۳۷-۴۳۸؛ واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۱۳-۱۸؛ قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۷۱ و ۷۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۶۷.

۲. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۸۶؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۳.

به مدینه هجرت کرد، از آنجا که مکه در جنوب و بیت المقدس در شمال مدینه قرار داشت و امکان قبله قرار دادن هردو به طور هم زمان وجود نداشت، حضرت طبق دستور خداوند موظف شد به سوی بیت المقدس نماز گزارد. یهودیان مدینه که از همان آغاز ورود اسلام بنای عناد و ناسازگاری گذاشتند، قبله بودن بیت المقدس را ابزاری برای سرزنش مسلمانان قرار دادند. این وضع بررسول خدا ﷺ سخت و تحمل ناپذیر بود. از این رو در دل شب نظربه آفاق آسمان کرده و منتظر نزول وحی از جانب خداوند در این باره بود. صبح گاه آن شب، حضرت نماز را به سوی بیت المقدس گزارد و ظهر آن روز نیز به همین ترتیب نماز را آغاز کرد، اما در میانه نماز، پیک وحی نازل شد و آیات ۱۴۴-۱۵۰ سوره بقره را بر آن حضرت نازل کرد:

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ * وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اْتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ * وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ * وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمَّ نِعْمِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾

پس از این ماجرا، همان کسانی که پیش تر، مسلمانان را به دلیل قبله قرار دادن بیت المقدس شماتت می کردند، این بار آنان را به دلیل تغییر قبله مورد شماتت قرار دادند و چنین القاء شبهه کردند که تکلیف نمازهای قبلی که به سمت بیت

المقدس خوانده اند چه می شود؟! در پاسخ به این شبهه و برای مقابله با این توطئه جدید، آیات ۱۴۲ و ۱۴۳ از سوره بقره نازل شد:^۱

﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُءُوفٌ رَحِيمٌ﴾

در آیه اخیر، خداوند متعال به فلسفه قبله بودن بیت المقدس نیز اشاره فرمود؛ امتحان مسلمانان - به ویژه اهل مکه - در دل کردن از نماز به سوی کعبه بود، که به آن تعلق خاطر داشتند، و نماز گزاردن به سوی بیت المقدس که برایشان معهود نبود و اینکه عملاً مشخص شود چه کسانی تبعیت محض از رسول خدا ﷺ دارند و چه کسانی به دوران جاهلیت و خلق و خو و تعصبات جاهلی عقب گرد می کنند. البته مراد از جمله ﴿لِنَعْلَمَ﴾ آن نیست که امر مجهولی بر خداوند آشکار شود؛ بلکه مراد آن است که در عالم عینی و واقعی، عملکرد مؤمنان و غیر مؤمنان به منصفه ظهور و بروز برسد یا آنکه برای رسولان و فرشتگان و مأموران الهی مشخص شود.^۲

با توجه به روایات رسیده از معصومان علیهم السلام، به نظر می رسد این واقعه در ماه رمضان سال دوم هجری، یعنی ماه نوزدهم پس از هجرت و پس از بازگشت از جنگ بدر رخ داده است. شاهد این مدعا، روایتی از امام صادق علیه السلام است که در پاسخ پرسش

۱. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۳؛ یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۲، ص ۱۶۰-۱۶۲.

۲. حسن بن علی علیه السلام [امام یازدهم]، تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۴۹۵؛ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۹؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۵؛ طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۲۴.

بخش دوم: تاریخ اسلام (آیات ناظر به اماکن و حوادث تاریخ اسلام) | ۱۴۷

معاویة بن عمار از تاریخ تغییر قبله فرمود: «پس از بازگشت رسول خدا ﷺ از بدر».^۱
درباره نمازی که این تغییر قبله در آن رخ داد نیز اختلاف به چشم می خورد؛
بعضی از روایات، این رخداد را در نماز عصر^۲ و بعضی در نماز ظهر ذکر کرده اند.^۳
بر اساس روایاتی، این رخداد در مسجد بنو سلمه^۴ یا بنو سالم^۵ که رسول خدا ﷺ
آن روز را به دیدارشان رفته بود رخ داده است.

۵. غزوه بدر

نبرد بدر به دنبال مانورهای نظامی پیامبر ﷺ و تهدید خط بازرگانی قریش به شام
رخ داد و نخستین جنگ کامل میان مسلمانان و مشرکان بود. پیامبر اکرم ﷺ در ماه
جمادی الثانیة از سال دوم هجری، کاروان تجاری قریش را تا منطقه ذات العُشیرة
تعقیب کرد، اما به آن دست نیافت. عوامل اطلاعاتی حضرت خبر دادند که هنگام
بازگشت کاروان چه زمانی است. این کاروان از نظر حجم و ارزش کالا چشمگیر بود.
تعداد شتران آن را تا هزار نفر و ارزش کالاها را تا پنجاه هزار دینار نوشته اند و همه
قریشیان در آن سهم بوده اند.

مسیر طبیعی کاروان، از منطقه بدر بود. این منطقه در ۱۵۳ کیلومتری جنوب
مدینه قرار داشت و به دلیل وجود چاه های آب در آنجا، محل اقامت و استراحت
کاروان ها بود. رسول خدا ﷺ برای ضبط این کاروان، همراه ۳۱۳ نفر از مهاجران و

۱. عن معاویة بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت له: متى صرف رسول الله ﷺ إلى الكعبة؟ فقال: بعد رجوعه
من بدر (طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۴۳).

۲. حمیری، قرب الاسناد، ص ۱۴۸؛ طبری، جامع البیان، ج ۲، ص ۶.

۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۶۲.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۲.

۵. اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۶۲.

انصار و با کمترین امکانات به سوی بدر حرکت کرد. ابوسفیان پس از آگاهی از تصمیم رسول خدا ﷺ از یک سو، پیکی به مکه فرستاد تا نیروهای کمکی و جنگجو بسیج کند و از سوی دیگر، مسیر کاروان را از بدر به سمت ساحل دریای سرخ منحرف ساخت. در پی یاری خواهی ابوسفیان، حدود ۹۵۰ نفر از مکه به سمت بدر حرکت کردند. رسول خدا ﷺ هنگامی که کاروان را از دست رفته و خود را مواجه با جنگ دید، در منزل صفراء یا ذُفْران با اصحابش به مشورت نشست. بنا به گفته مورخان، متأسفانه برخی از همراهان، همچون ابوبکر و در پی او عُمَر، با سخنانی یأس آور، سیطره و قدرت و عزت قریش را به رخ پیامبر ﷺ کشیدند که سبب آزردهی حضرت شد.^۱ در مقابل، مقداد بن عمرو (از مهاجران) و سعد بن مُعَاذ (از انصار) سخنانی دلگرم‌کننده و حماسی بر زبان راندند که باعث شادی پیامبر ﷺ شد و ایشان در پی آن، به مسلمانان وعده پیروزی دادند.^۲

سپس رسول خدا ﷺ حرکت کرد تا آنکه در شب جمعه هفدهم رمضان به سرزمین بدر رسید و کنار تپه‌ای از رمل، که قریش در سوی دیگرش بود، اردو زد. بامداد آن شب، دو سپاه اسلام و کفر، کنار چاه‌های بدر، روبروی هم قرار گرفتند. نخست جنگی تن به تن میان امیر مؤمنان علی علیه السلام، حمزه بن عبدالمطلب و عبیده بن حارث بن عبدالمطلب از این سو، و شیبیه، عتبه و ولید بن عتبه از سوی مشرکان در گرفت. این جنگ تن به تن با رشادت امیر مؤمنان علیه السلام و سپس حمزه و عبیده، به کشته شدن سه مشرک انجامید. سپس نبرد عمومی آغاز شد که در این نبرد - بنا به نقل مورخان - بیشترین تعداد از قریش (۳۶ نفر) را امیر المؤمنین علی علیه السلام به قتل رساند. سرانجام این جنگ، هنگام ظهر با شکست و عقب نشینی مشرکان به پایان رسید. از مشرکان هفتاد

۱. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۴۸؛ قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۸۱.

نفر گذشته و هفتاد نفر اسیر شدند و از مسلمانان نیز چهارده نفر به شهادت رسیدند. با موافقت پیامبر ﷺ، اسیران با پرداخت فدیة (سربها) آزاد شدند و آنان که قدرت مالی نداشتند، اما با سواد بودند، به دستور رسول خدا ﷺ باید به ده نفر از جوانان انصار سواد می‌آموختند و بقیه اسیران نیز با منت پیامبر ﷺ آزاد شدند.

درباره غزوه بدر، افزون بر آیاتی در سوره آل عمران، سوره مستقلی نیز با ۷۵ آیه نازل شد که به «انفال» معروف است؛ و به عنوان «سوره بدر» نیز از آن یاد شده است.^۱ در این سوره به ابعاد مختلف غزوه بدر توجه شده که هر یک، نیازمند تبیین و تحلیل و درس‌آموزی است. نظریه اینکه قرآن کریم مانند کتب تاریخی درصدد نقل حوادث، با ترتیب و تسلسل تاریخی نیست، آیات این سوره نیز بدون لحاظ ترتیب حوادث، به ذکر آنها پرداخته و به دنبال اهداف تربیتی خود بوده است. اما در این نوشتار - به لحاظ هدف پژوهش - تلاش می‌شود آیات بر اساس ترتیب رخدادها ارائه شود.

عدم رضایت برخی مؤمنان از نبرد

پس از آنکه مسلمانان، کاروان تجاری را خارج از دسترس یافتند و در آستانه مواجهه با سپاه مشرکان قرار گرفتند، برخی از آنان از جنگ اکراه داشته و مایل بودند صحنه را ترک کنند. این روحیه در آیاتی از سوره انفال مذمت شده است:

﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ *
يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ﴾.^۲

ناخشنودی پاره ای از شما از چگونگی تقسیم غنائم بدر) همانند آن است که خداوند تورا از خانه ات به حق بیرون فرستاد (به سوی میدان بدر) در

۱. «عن سعيد بن جبیر قال: قلت لابن عباس سورة الأنفال، قال: تلك سورة بدر»؛ (سيوطي، الاتقان، ج ۱، ص ۱۵۲).

۲. انفال: ۵-۶.

حالی که جمعی از مؤمنان کراحت داشتند (ولی سرانجامش پیروزی آشکار بود). آنها با اینکه می دانستند این فرمان خدا است باز با تومجادله می کردند (و آنچنان) ترس و وحشت آنها را فرا گرفته بود که) گوئی به سوی مرگ رانده می شوند و (آن را با چشم خود) می نگرند.

بنا به گفته برخی مفسران، جمله: ﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ﴾ ناظر و مرتبط با آیه اول این سوره است. بعضی مسلمانان در باره چگونگی تقسیم غنائم اعتراض داشتند که در آیه اول به آن اشاره دارد و در این آیه خداوند فرمود: «همان گونه که در تقسیم غنائم، برخی اکراه و اعتراض داشتند، در اصل خروج از مدینه برای مواجهه با کفار نیز گروهی اکراه داشتند و با این وجود، خداوند رسولش را به خروج از مدینه فرمان داد».^۱

انگیزه مؤمنان و مشرکان از نبرد و سرانجام آن

در باره انگیزه مجاهدان و کافران در جنگ بدر در آیه ۱۳ سوره آل عمران آمده است:^۲

﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنِىِ التَّقَاتِ فِئَةً تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللّٰهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ﴾

در دو گروهی که (در میدان جنگ بدر) با هم روبه رو شدند، نشانه (و درس عبرتی) برای شما بود: یک گروه، در راه خدا نبرد می کرد، و جمع دیگری که کافر بود، (در راه شیطان و بت)، در حالی که آنها (گروه مومنان) را با چشم خود، دو برابر آنچه بودند، می دیدند. (و این خود عاملی برای وحشت و شکست آنها شد). و خداوند، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، با یاری خود، تایید می کند. در این، عبرتی است برای بینایان!

۱. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۷۸.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۵۵؛ طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۹۳.

این آیه بیانگر آنست که مؤمنان با انگیزه جهاد در راه خدا وارد معرکه نبرد شدند. صریح تر از این آیه در نیت شناسی کفار مکه، آیه ۴۷ سوره انفال است:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِثَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ حَكِيمٌ﴾.

و مانند کسانی نباشید که از سرزمین خود از روی هوا پرستی و غرور و خودنمایی کردن در برابر مردم (به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (مردم را) از راه خدا باز می داشتند (و سرانجام کارشان شکست و نابودی شد) و خداوند به آنچه عمل می کنند احاطه (و آگاهی) دارد.

در آیه ۳۶ نیز بر نیت فاسد مشرکان در این جنگ تأکید و موجب حسرت و شکست دنیوی و عذاب اخروی آنان دانسته شده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُخْشَرُونَ﴾.

با توجه به اینکه سوره انفال پس از جنگ بدر نازل شده، بخش اول آیه ناظر به صرف اموال در این جنگ است اما جمله: ﴿فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ﴾ از ملاحم قرآن، یعنی خبری غیبی از آینده تلاش مشرکان است؛ یعنی آنان به صرف اموال در این جنگ بسنده نکرده و در آینده نیز اموالشان را در مسیر مخالفت با اسلام صرف می کنند. اما چون نتیجه ای نمی گیرند، مایه حسرتشان خواهد بود و نهایتاً نیز [با فتح مکه] مغلوب خواهند شد.^۱

موقعیت جغرافیایی مسلمانان و مشرکان

در آیه ۴۲ سوره انفال به موقعیت جغرافیایی استقرار سپاه اسلام و کفر اشاره شده

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۷۴.

است: ﴿إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكُوبُ مِنْكُمْ﴾^۱

خداوند در این آیه به مسلمانان زمانی را یادآوری می‌کند که در کرانه نزدیک تر به مدینه: (العدوة الدنيا)^۲ منزل کردند؛ درحالی که دشمن کافر مکی نیز در کرانه دورتر از مدینه: (العدوة القصوى) منزل کرده بود و کاروان تجاری ابوسفیان نیز در سمت نزدیک تر به ساحل دریای سرخ قرار داشت؛ مکانی که از نظر موقعیت مکانی به دلیل نزدیکی به دریا، پست تر از موقعیت مکانی مسلمانان بود.

دعای پیامبر ﷺ و مسلمانان و نزول امدادهای غیبی

درحالی که مسلمانان از شدت اضطراب در شب بدر خوابشان نمی‌برد، رسول خدا ﷺ زیر درختی، مشغول مناجات و نماز و دعا بود و چنین دعا می‌کرد:

اللهم أنجز لي ما وعدتني، اللهم إن تهلك هذه العصابة لا تعبد في الأرض؛

خدایا آنچه به من وعده کرده‌ای را محقق نما. خدایا اگر این گروه [اندک]

مسلمانان نابود شوند در زمین پرستش نمی‌شوی.

ایشان آنقدر دست به دعا برداشت که حتی عباى حضرت از دوشش افتاد.^۳ از این رو خداوند متعال، پنج‌گونه امداد غیبی را در شب قبل از جنگ و لحظات پیش و پس از شروع جنگ نصیب مسلمانان کرد که عبارت بود از:

۱. انفال، ۴۲.

۲. «عُدْوَة از ماده «عَدُو» (بروزن سرو) در اصل به معنی تجاوز کردن است ولی به حاشیه و اطراف هر چیز نیز عدو گفته می‌شود، زیرا از حد وسط به یک جانب تجاوز کرده است. و «دُنْيَا» از ماده «دُنُو» (بروزن علو) به معنی پائین‌تر و نزدیک‌تر، و نقطه مقابل آن «اَقْصَى» و «قُصْوَى» به معنی دورتر است. و در آیه مورد بحث، به معنی جانب یا کرانه شمالی یا شامی وادی بدر که به مدینه نزدیک تر است (العدوة الدنيا) و کرانه جنوبی یا یمانی که در سمت دورتر از مدینه بود (العدوة القصوى) آمده است؛ (رک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۸۷).

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۳۷؛ قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۸۷.

الف) نزول فرشتگان و القای رعب و هراس در قلوب کافران

از مهم ترین امدادهای اشاره شده قرآن در جنگ بدر، نزول فرشتگان و به دنبال آن، القای رعب و هراس در قلوب کافران است که در دو آیه ذکر شده است:

﴿إِذْ قَسَتَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِسْرَافَ إِسْرَافٍ﴾^۱

(به خاطر بی‌اوری و زمانی را که از شدت ناراحتی در میدان بدر) از پروردگارتان تقاضای کمک می‌کردید و او تقاضای شما را پذیرفت (و گفت) من شما را با یک هزار از فرشتگان که پشت سرهم فرود می‌آیند یاری می‌کنم.

﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ يَنْزِلُوا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَاصْرَبُوا فَأَنْزِلُوا﴾^۲

(به خاطر بی‌اوری و موقعی را که پروردگارت به فرشتگانی وحی کرد من با شما هستم کسانی را که ایمان آورده اند ثابت قدم بدارید. بزودی در دل‌های کافران ترس و وحشت می‌افکنم ضربه‌ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهای دشمنان) فرود آرید و دست و پای آنها را از کار بیندازید.

تعداد فرشتگان نازل شده: بر اساس آیه ۹ سوره انفال، تعداد هزار فرشته نازل شدند، اما وصف «مُرْدِفِينَ»^۳ حکایت از آن دارد که اینها، فرشتگان پیش‌تاز بودند و در پی خود، فرشتگان دیگری نیز داشتند. شاهد این تفسیر، افزون بر روایات، آیاتی از سوره آل عمران است:

۱. انفال: ۹.

۲. انفال: ۱۲.

۳. «الرِّدْفُ: التابع، والرِّدْفُ: التابع، والرِّادْفُ: المتأخِّر، والمُرْدِفُ: المتقدم الذي أُرْدِفَ غيره»؛ (راغب، المفردات، ص ۳۴۹). بنابراین، واژه مردفین از ماده «ارداف» به معنی پشت سرهم قرار گرفتن است و مفهومی این می‌شود که فرشتگان پشت سر یکدیگر برای یاری مسلمانان فرود آمدند.

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ * إِذْ تَقُولُ
لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُدْعَكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
مُنزَلِينَ * بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُدْعِكُمْ رَبُّكُمْ
بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾^۱.

این آیات، ضمن آیاتی نازل شده که پس از غزوه احد و شکست ظاهری مسلمانان در این غزوه، برای تبیین و تحلیل علت این شکست نازل شدند. در این آیات، به مسلمانان یادآوری می‌شود که خداوند در بدر با وجود اندک بودنشان آنها را یاری کرد. یکی از مهم‌ترین گونه‌های امداد الهی در آن جنگ، نزول فرشتگان بود. رسول خدا ﷺ به مسلمانان بشارت دادند که خداوند شما را با سه هزار فرشته نازل شده امداد کرده است.

چنان که در آیه ۱۲۶ آل عمران نیز پس از اشاره به نزول فرشتگان در بدر، همین هدف را تکرار فرمود:

﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾.

شکل ظاهری فرشتگان: در روایاتی آمده که فرشتگان نازل شده در بدر، به شکل انسان‌های سوار بر اسبان ابلق (سیاه و سفید) متمثل شدند؛ در حالی که عمامه‌های سفید^۲ بر سر داشتند که یک سوی آنها بر سینه و سوی دیگر بر پشت رها شده بود.^۳

۱. آل عمران، ۱۲۳ - ۱۲۵.

۲. «عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: كانت على الملائكة العمامة البيض المرسله يوم بدر» (عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۹۶). و بنا بر نقلی دیگر، رنگ عمامه فرشتگان در روز بدر، زرد و بنا به نقلی، سیاه بود؛ (طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸۳؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۳۲۷).

۳. «عن أبي الحسن عليه السلام في قول الله عز وجل: «مسومين» قال: العمام، اعتم رسول الله صلى الله عليه وآله فسدها من بين يديه ومن خلفه، واعتم جبرئيل فسدها من بين يديه ومن خلفه»؛ (کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۶۰). (وقال علی وابن عباس: كانت عليهم عمام بيض، وأرسلوا أذنابها بين أكتافهم)؛ (مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸۳).

این شکل و هیئت در فرهنگ عرب، نشانه شجاعت و ابهت و آمادگی برای جنگ به شمار می‌آمد^۱ و شجاعان، هنگام جنگ آن را بر سر می‌نهادند. از این رو در جنگ احد، رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که عمامه بر سر گذارد و در جنگ خندق نیز رسول خدا ﷺ عمامه خودش (موسوم به سحاب) را بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام نهاد و یک سر آن را بین سینه و سر دیگش را بین دو کتفش رها کرد و فرمود: «هكذا تیجان الملائكة»؛ «تاج‌های فرشتگان چنین است». از آنجا که مسلمانان در صحنه بدر از مدینه به قصد جنگ خارج نشده بودند، هیئت و شکل ظاهری جنگی نداشتند و نزول فرشتگان، درحالی که عمامه‌هایی این چنین بر سر داشتند، ابهت خاصی برای سپاه اسلام در نگاه مشرکان مکه ترسیم می‌کرد.^۲

ب) خواب سبک و نزول باران در شب قبل

از دیگر امدادهای غیبی که پیش از جنگ نصیب مسلمانان شد، خوابی سبک و آرامش بخش بود که در شب پیش از جنگ؛ به اراده الهی بر آنان مستولی شد. درحالی که مسلمانان پس از آگاهی از تعداد سپاه دشمن در خوف و اضطراب فرو رفته بودند. افزون بر این درحالی که آنان به دلیل عدم دسترسی به چاه‌های آب، دچار کم‌آبی بودند و زمین زیر پایشان نیز شنزار و لغزنده بود، خداوند در آن شب باران خوبی نازل کرد که افزون بر حلّ مشکل کم‌آبی، موجب سفت و محکم شدن زمین

۱. «البته عمامه نزد عرب، کاربردهای دیگری نیز داشته همچون: حفظ موهای سر و دهان از گرد و غبار جاده، بستن سر هنگام بیماری یا خروج از حمام، و برای شناخته نشدن. معمولاً با یک سر عمامه که اصطلاحاً تحت الحنک گفته می‌شود دهان و بینی پوشانده می‌شده است»؛ (مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۰، پاورقی صفحه ۱۹۵).

۲. رک: بحار الانوار، ج ۸۰، پاورقی صفحه ۱۹۵ (مجلسی مجلسی، توضیح جالبی درباره عمامه و کاربرد و اشکال آن دارد).

زیرپای مسلمانان شد. ولی در جانب کفار، نزول باران موجب چسبندگی شدن زمین زیرپای آنان شد. چراکه در آن سو، زمین خاکی بود نه شنزار. آیه ۱۱ سوره انفال به این دو گونه امداد الهی در آن شب اشاره دارد: ﴿إِذْ يُعَشِّيكُمُ التُّعَاسُ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾؛ «(به خاطر بیاورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از ناحیه خدا بود شما را فرو گرفت و آبی از آسمان برای شما فرو فرستاد تا با آن شما را پاک و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دل‌های شما را محکم و گام‌ها را با آن ثابت دارد».

ج) اصابت ریگ‌های صحرا به چشمان مشرکان

در روز بدر رسول خدا ﷺ به امیر مؤمنان علی عليه السلام فرمود: «مشتی از خاک و سنگریزه از زمین بردار و به من بده». علی عليه السلام چنین کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به سوی مشرکان پرتاب کرد و فرمود: «شاهت الوجوه»؛ «رویتان زشت و سیاه باد!». این کار، اثر معجزه‌آسایی داشت؛ چراکه آن گرد و غبار و سنگ‌ریزه‌ها در چشمان همه افراد دشمن فرورفت و وحشتی به همه آنان دست داد.^۱

﴿فَلَمَّ تَفْتَلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ
وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ
كَيْدِ الْكَافِرِينَ﴾.^۲

این شما نبودید که آنها را کشتید بلکه خداوند آنها را کشت و این تونبودی (ای پیامبر که خاک و ریگ به صورت آنها) پاشیدی بلکه خدا پاشید و خدا می‌خواست مؤمنان را به این وسیله به خوبی بیازماید، خداوند شنوا و دانا

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۲۳.

۲. انفال: ۱۷-۱۸.

است. سرنوشت مؤمنان و کافران همان بود که دیدید و خداوند نقشه های کافران را

د) اندک دیدن طرفین یکدیگر را قبل از آغاز نبرد

دیگر جلوه امداد غیبی خداوند در صحنه بدر آن بود که در حالت رؤیا، اندک بودن حقیقی دشمن و پوچ بودن نشان را به رسول خدا ﷺ نشان داد و آن حضرت نیز این رؤیای راستین را برای مسلمانان بازگو نمود. همچنین در آغاز نبرد نیز اندک بودن دشمن را به مسلمانان نشان داد تا از کثرت ظاهری آنها نهراسند. در سوی مقابل نیز، مسلمانان را در نگاه دشمن، اندک نشان داد تا جایی که ابوجهل می گفت: «انما أصحاب محمد أكلة جزور»؛ «یاران محمد فقط به اندازه یک خوراک شترند».^۱ در آیه ۴۳ از سوره انفال، به رؤیای صادق رسول خدا ﷺ و اندک دیدن دشمنان اشاره شده است:

﴿إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَأَاهُمْ كَثِيرًا لَفِشَلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾

در آن موقع خداوند تعداد آنها را در خواب به تو کم نشان داد، و اگر فراوان نشان می داد مسلمانان سست می شدید و (درباره شروع به جنگ با آنها) کارتان به اختلاف می کشید، ولی خداوند (شما را از همه اینها) سالم نگهداشت، خداوند به آنچه درون سینه هاست دانا است.

در آیه ۴۴ به اندک دیدن طرفین یکدیگر را در آستانه و آغاز جنگ اشاره دارد:

﴿وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّقِيْتُمْ فِي آعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي آعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾

و در آن هنگام که با هم (در میدان نبرد) روبرو شدید آنها را به چشم

۱. ابن ابی شیبیه، المصنف؛ ج ۸، ص ۴۷۲.

شما کم نشان می داد، و شما را (نیز) به چشم آنها کم می نمود تا خداوند کاری را که می بایست انجام گیرد، صورت بخشد، (شما نترسید و اقدام به می گردد).

ه) دو برابر دیده شدن مسلمانان پس از ورود به جنگ

از آیه ۱۳ سوره آل عمران و برخی روایات چنین برمی آید که پس از آغاز درگیری میان کفار مکه و مسلمانان، ناگاه صحنه برای کافران بدین شکل تغییر یافت که آنان، مسلمانان را جمعیتی انبوه می دیدند؛ این در حالی بود که تعداد واقعی مسلمانان حدود یک سوم مشرکان بود. این نیز امدادی دیگر از سوی خداوند بود تا مشرکانی که پیش از درگیری، مسلمانان را اندک دیده و دست کم گرفته بودند، با مشاهده کثرت آنان، خود را ببازند و دچار رعب و ترس شوند و قدرت جنگید نشان تضعیف شود. با تحقق این امداد الهی، کنار دیگر جلوه های امداد غیبی در بدر، نتیجه جنگ کاملاً به نفع مسلمانان تغییر یافت:

﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ﴾^۱

در دو گروهی که (در میدان جنگ بدر) با هم رو به رو شدند، نشانه (و درس عبرتی) برای شما بود: یک گروه، در راه خدا نبرد می کرد، و جمع دیگری که کافر بود، (در راه شیطان و بت)، در حالی که آنها (گروه مومنان) را با چشم خود، دو برابر آنچه بودند، می دیدند. (و این خود عاملی برای وحشت و شکست آنها شد). و خداوند، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، با یاری خود، تأیید می کند. در این، عبرتی است برای بینایان!

رفتار با اسیران

بنا به نقل قمی، در مسیر بازگشت از بدر، در منزل ائیل در شش میلی^۱ بدر، رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین ع فرمود که دو تن از اسرای بدر یعنی عقبه بن ابی معیط و نضربن حارث را اعدام کند.^۲ انصار با دیدن این صحنه ترسیدند که اگر رسول خدا ﷺ درباره دیگر اسرا نیز چنین عمل کند و در نتیجه دست آنان از فدیة ای که طمع داشتند در قبال آزادی اسیران نصیبشان شود، خالی بماند! از این رو نزد رسول خدا ﷺ آمده و عرض کردند: «یا رسول الله! ما هفتاد تن از اینان را کشته و هفتاد تن را اسیر کردیم و اینان قوم و قبیلہ شما هستند. آنان را به ما ببخش و در قبال گرفتن فدیة آزادشان کن. در آن هنگام آیه ۶۷ سوره انفال نازل شد:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ حَتَّىٰ يُبَدَّلَ فِي الْأَرْضِ فَرْدًا عَرَضَ
الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۳

هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد (و جای پای خود را در زمین محکم کند) شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید (و مایلید اسیران بیشتری بگیرید و در برابر گرفتن مالی آزاد کنید) ولی خداوند سرای دیگر را (برای شما) می‌خواهد و خداوند قادر و حکیم است.

۱. هر میل: ۱۶۰۹ متر و ۳۵ سانتی متر است.

۲. نقل شده که عقبه در مکه، فضولات انسانی را بر در خانه پیامبر ص می‌ریخت و یک بار، در حال نماز، فضولات شکم شتری را بر سر و دوش حضرت ریخت، و نیز یک بار هنگام نماز و در سجده، لگد سختی به گردن حضرت زده بود و... درباره نضربن حارث نیز نقل شده که وی از شکنجه‌گران مسلمانان در مکه بوده و قرآن را به استهزاء گرفته و می‌گفت من نیز می‌توانم مانند آن را بیاورم. وی در بدر نیز یکی از سه پرچمدار قریش بود.

۳. انفال: ۶۷.

«يُثَخِّن» از ماده «ثَخَن» به معنای ضخامت و غلظت و سنگینی است. معنی اصلی جمله آن است که پیش از محکم و قوی شدن ریشه درخت حکومت اسلامی و تفوق کامل بردشمن جای اسیرگرفتن نیست؛ چراکه اگر دشمن در میدان جنگ از پای درنیاید و زنده بماند و سپس با دادن فدیة آزاد شود، این دشمن زخم خورده به خطری بالقوه برای کیان دولت اسلامی تبدیل می شود.^۱

مسئله مهم دیگر درباره اسیران جنگی، موضوع اصلاح و تربیت و هدایت آنهاست. خداوند در آیه بعد، به رسول خدا ﷺ دستور می دهد که اسیران را با بیان دلگرم کننده ای به سوی ایمان و اصلاح دعوت کند: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنَّ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۲ «ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو اگر خداوند خیری در دلهای شما بداند (و نیات نیک و پاکی داشته باشید) بهتر از آنچه از شما گرفته به شما می دهد، و شما را می بخشد، و خداوند آمرزنده و مهربان است».

منظور از کلمه «خَيْرًا» همان ایمان و پذیرش اسلام است و منظور از «خَيْرًا» در جمله بعد، پاداش های مادی و معنوی است که در سایه اسلام و ایمان عائد آنها می شود و بسیار بالاتر از مبلغی است که به عنوان «فداء» پرداخته اند. در ادامه اشاره شده که خداوند افزون بر این، لطف دیگری نیز کرده و گناहانی را که پیش تر و قبل از پذیرش اسلام مرتکب شدید را می بخشد که خداوند آمرزنده و مهربان است.^۳

۱. «روی عن علی بن ابی طالب و عبیدة السلمانی أن الحکم کان فی أسری بدر القتل، فاخترأوا هم الفداء، و شرط علیهم أنکم إن قبلتم الفداء قتل منکم فی القابل بعدتم، فقالوا رضینا بذلک، فانا نأخذ الفداء و ننتفع به. و إذا قتل منافیما بعد کنا شهداء. و هو المروی عن أبی جعفر بن ابی طالب؛ (طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۱؛ و رک: قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۷۰).

۲. انفال: ۷۰.

۳. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۵۱.

۶. غزوه احد

وقایع غزوه احد در آیات ۱۲۱ به بعد در سوره آل عمران انعکاس یافته است. هنگامی که از یکی از صحابه حاضر در جنگ احد خواسته شد وقایع این جنگ را توضیح دهد گفت: «به آیات ۱۲۰ به بعد سوره آل عمران مراجعه کن؛ گویا با ما همراه بوده ای». ^۱ ابن اسحاق نیز تعداد آیات مربوط به جنگ احد در سوره آل عمران را شصت آیه دانسته است. ^۲

خروج از مدینه و آماده سازی مؤمنان

در آیه ۱۲۱ به خروج رسول خدا ﷺ از مدینه برای آماده سازی مؤمنان و مقابله با مشرکان اشاره شده است: ﴿وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ ^۳ «و (به یادآور) زمانی را که صبحگاهان از میان خانواده خود برای انتخاب اردوگاه جنگ برای مؤمنان، بیرون رفتی، و خداوند شنوا و دانا است (گفتگوهای مختلفی را که درباره طرح جنگ گفته می شد می شنید و اندیشه هایی را که بعضی در سر می پروراندند می دانست)».

در این آیه، به بیرون آمدن پیامبر ﷺ از مدینه برای انتخاب لشکرگاه در دامنه احد اشاره کرده است. در آن روز، گفت وگوهای زیادی میان مسلمانان درباره انتخاب محل جنگ و اینکه داخل مدینه یا بیرون آن باشد، در جریان بود. رسول خدا ﷺ پس از مشورت کافی، نظریه بیشتر مسلمانان را، که جمع زیادی از آنان را جوانان تشکیل می دادند، انتخاب کرد و لشکرگاه را به بیرون شهر و دامنه کوه احد منتقل ساخت. در منابع تاریخی، زمان خروج حضرت و نیروهایش به سوی منطقه احد را پس از نماز

۱. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۲. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۶۱۹.

۳. آل عمران: ۱۲۱.

جمعه روز هفتم^۱ یا پانزدهم^۲ شوال سال سوم هجری دانسته اند.^۳
 سپاه هزار نفری پیامبر ﷺ هنگامی که به منطقه «شَوط» رسید، عبدالله بن
 اُبی - منافق معروف - در اعتراض به اینکه چرا رسول خدا ﷺ رأی و نظر جوانان را
 مبنی بر خروج از مدینه و دفاع در بیرون شهر ترجیح داده؟ با سیصد نفر از هم فکرائش،
 از سپاه جدا شد و به مدینه بازگشت^۴. رسول خدا ﷺ نیز بی آنکه کوچکترین توجهی
 به آنان کند مسیرش را ادامه داد.^۵

در ادامه، دو طایفه بنوسلمه (از اوس) و بنوحارثه (از خزرج) تحت تأثیر بازگشت
 عبدالله بن اُبی و آن سیصد نفر به تزلزل افتادند و نزدیک بود که آنان نیز صحنه را
 رها کنند. اما خداوند یاری شان کرد و ثابت قدم ماندند و سخن یا فعلی برخلاف
 رسول خدا ﷺ از آنان صادر نشد.^۶ این صحنه، در آیه ۱۲۲ سوره آل عمران ترسیم شده
 است: ﴿إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾. (و
 نیز به یاد آور) زمانی را که دو طایفه از شما تصمیم گرفتند سستی نشان دهند (و از
 وسط راه باز گردند) و خداوند پشتیبان آنها بود (و به آنها کمک کرد که از این فکر باز
 گردند) و افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل کنند

پیروزی مسلمانان در آغاز و شکست در پایان

رسول خدا ﷺ با همان هفتصد تن نیروی باقی مانده، با عزم راسخ به کنار کوه
 احد رسید و نیروها را به گونه ای در موقعیت مناسب قرار داد که راه هرگونه نفوذ دشمن

۱. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲. این هشام، السیره النبویه، ج ۳، ص ۶۱۵.

۳. همان، ص ۵۸۴؛ المغازی، ج ۱، ص ۲۱۳؛ طبرانی، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۸.

۴. السیره النبویه، ج ۳، ص ۵۸۴.

۵. همان؛ جعفریان، آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۵۱۰.

۶. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۷۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۵۳.

بسته شود؛ کوه احد را پشت سر، دشمن را در مقابل، و تعداد پنجاه تیرانداز بر روی کوه «عینین» که مشرف بر شیار پشت سر مسلمانان بود مستقر کرد. پس از آغاز نبرد از سوی مشرکان، با رشادت های مؤمنان مخلص از یاران رسول خدا ﷺ به ویژه امیر مؤمنان علی علیه السلام، دشمن کافر به زودی پا به فرار نهاد و شیرازه سپاهش از هم پاشید و مسلمانان به تعقیب آنان و جمع غنائم پرداختند. در این میان از تنگه پشت سرشان غافل شدند. از سوی دیگر دنیا طلبی و طمع در جمع غنائم از سوی حدود چهل تن از پنجاه تیرانداز مأمور بر آن کوه و سرازیر شدنشان به صحنه جنگ، دشمن را بر شبیخون زدن از پشت به مسلمانان ترغیب کرد و در نتیجه شکست سنگینی به قیمت شهادت حدود هفتاد مسلمان، و زخمی شدن قریب به همین تعداد بر مسلمانان تحمیل شد. در آیه ۱۵۲ آل عمران این صحنه توصیف شده است:

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَارَ عُنْمَ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمَنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾.

خداوند وعده خود را به شما (درباره پیروزی بردشمن در احد) راست گفت، در آن هنگام (در آغاز جنگ احد) دشمنان را به فرمان او به قتل می رساندید (و این پیروزی ادامه داشت) تا اینکه سست شدید و (بر سر رها کردن سنگرها) و در کار خود به نزاع پرداختید، و بعد از آن که آنچه را دوست می داشتید (از غلبه بردشمن) به شما نشان داد نافرمانی کردید، بعضی از شما خواهان دنیا بودند و بعضی خواهان آخرت، سپس خداوند شما را از آنان منصرف ساخت؛ (و پیروزی شما به شکست انجامید) تا شما را آزمایش کند و او شما را بخشید و خداوند نسبت به مؤمنان فضل و بخشش دارد.

جمله **﴿وَتَنَارَ عُنْمٍ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ﴾** اشاره به وضع تیراندازان کوه عینین است که درباره رها کردن سنگر خود اختلاف کردند و جمع زیادی دست به عصیان و مخالفت زدند. جمله **﴿ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ﴾** اشاره به دست کشیدن مسلمانان از تعقیب مشرکان و اشتغال به جمع غنائم است که زمینه این کار را خود فراهم کردند و براساس سنت الهی، خداوند نتیجه را برآن مترتب کرد تا بدین صحنه امتحان شوند. اما خداوند براساس غلبه رحمت و رأفتش بر مؤمنان، درحالی که سزاوار مجازات بودند، از آنان درگذشت.

فرار برخی مسلمانان و وانهادن رسول خدا ﷺ

با حمله دسته ای از سپاه مشرکان به فرماندهی خالد بن ولید از پشت سر، شیرازه سپاه مسلمانان از هم پاشید و تعداد زیادی از آنان پا به فرار نهاده و از رسول خدا ﷺ غافل شدند.^۱ قرآن کریم، صحنه فرار مسلمانان از صحنه نبرد را - درحالی که رسول خدا ﷺ از پشت سر، آنان را صدا می زد اما توجهی نمی کردند، - در آیه ۱۵۳ از این سوره به تصویر کشیده است: **﴿إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَقَابَكُمْ عَمَّا بَعَثَ لِكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾**.

﴿تُصْعِدُونَ﴾ از باب «اصعاد» است. با توجه به اینکه اکثر قُرَاء، تُصْعِدُونَ قرائت کرده اند، آیه اشاره به فرار مسلمانان در وادی احد دارد. اما براساس قرائت قلیلی از قُرَاء که تُصْعِدُونَ قرائت کرده اند، این جمله به معنای بالا رفتن از کوه خواهد بود.^۲

در این آیه، خداوند صحنه پایان احد را به مسلمانان یادآوری کرده و می فرماید

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۳، ص ۵۹۲.

۲. رک: طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۰.

به خاطر بیاورید هنگامی را که به هر طرف پراکنده شده و فرار می‌کردید و هیچ نگاه به عقب سرنمی‌کردید که سایر برادران شما در چه حالند در حالی که پیامبر ﷺ از پشت سر (و به گروه انتهایی شما) ^۱ بانگ می‌زد: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ فَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ»؛ «بندگان خدا به سوی من بازگردید! به سوی من بازگردید! من رسول خدایم!» ولی هیچ‌یک از شما به درخواست او توجه نداشتید.^۲

ریشه یابی فرار و شکست

قرآن کریم خود را به عنوان شفای قلب‌ها معرفی کرده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۳ بدین لحاظ کنار بیان دردها و آسیب‌ها، دوا و نسخه شفا بخش را نیز عرضه می‌کند. از بررسی آیات سوره آل عمران می‌توان به نکاتی درباره علل شکست مسلمانان در روز احد دست یافت:

الف) گناهان جبران نشده پیشین

قرآن کریم در آیه ۱۵۵ به یکی از مهم‌ترین عوامل این شکست اشاره کرده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجُمُعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾. در این آیه، دلیل لغزش برخی مسلمانان در پشت کردن به دشمن در جنگ احد، گناهان پیشینی دانسته شده که انجام داده بودند.

ب) دنیاطلبی و حرص ورزی

در آیه ۱۶۱ به یکی دیگر از عوامل شکست بعد از پیروزی در احد، یعنی حرص ورزی دنیاطلبانه بعضی از مسلمانان اشاره شده است:

۱. طبرسی، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۳۱.

۳. یونس: ۵۷.

﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَلْ وَمَنْ يُغْلَلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ
مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾.

(گمان کردید ممکن است پیامبر به شما خیانت کند؟! در حالی که) ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند! و هر کس خیانت کند، در روز رستاخیز، آنچه را در آن خیانت کرده، با خود (به صحنه محشر) می آورد؛ سپس به هر کس، آنچه را فراهم کرده (و انجام داده) است بطور کامل داده می شود؛ و (به همین دلیل) به آنها ستم نخواهد شد (چرا که محصول اعمال خود را خواهند دید).

حرص و دنیا طلبی برخی مسلمانان به حدی بود که گمان می کردند رسول خدا ﷺ در تقسیم غنائم عدالت نرزد. از این رو خداوند در این آیه، ساحت حضرت را از این گمانه سخیف، مبرا دانسته است.

ج) بی تقوایی و ترک استقامت

در آیات ۱۲۳ تا ۱۲۵ ضمن اشاره به نصرت الهی در بدر، لحظاتی را یادآور می شود که رسول خدا ﷺ در صحنه بدر به مؤمنان می فرمود: آیا شما را کافی نیست که خداوند شما را به سه هزار فرشته نازل شده از آسمان یاری کند؟ سپس ادامه می دهد که در صورت اتصاف شما به صبر و تقوا در مقابل هجوم دشمن، خداوند با پنج هزار فرشته نشاندار شما را یاری می کند:

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * إِذْ تَقُولُ
لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
مُنزَلِينَ * بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ
بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾.

مفهوم این آیات بیانگر آن است که بی تقوایی و کم صبیری موجب شکست در

جنگ است.

د) پیروی از شایعات

در آیه ۱۴۴ سوره آل عمران به این نکته اشاره شده و رفتار این دسته از مؤمنان تقبیح و محکوم شده است:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾

محمد ﷺ فقط فرستاده خدا بود و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب برمی‌گردید؟ (و با مرگ او اسلام رارها کرده به دوران کفرو بت پرستی بازگشت خواهید کرد) و هر کس به عقب بازگردد هرگز ضرری به خدا نمی‌زند و به زودی خداوند شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.

در هنگامه نبرد احد، یکی از مشرکان به قصد قتل حضرت، به ایشان حمله ور شد که مصعب بن عمیر به دفاع برخاست و توسط ابن قمنه به شهادت رسید. ابن قمنه به تصور آنکه رسول خدا ﷺ را کشته است فریاد برآورد که محمد را کشتم. مسلمانان با شنیدن این شایعه، پا به فرار نهادند. چون حضرت آنان را به دلیل فرارشان ملامت فرمود، پاسخ دادند که خبر قتل شما را شنیدیم و قلوبمان دچار ترس و رعب شد. آیه بالا در پاسخ به عذر و بهانه این دسته از مؤمنان نازل شد.^۱

برابر این آیه یکی دیگر از عوامل هزیمت و شکست، پیروی از شایعات دروغین است.

۱. طبرسی، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۳۳.

چگونگی امداد خداوند برای جبران شکست مسلمانان در احد

خداوند متعال در چنین اوضاعی، به یاری مسلمانان آمد تا شکست آنان را جبران کند، امداد الهی به مسلمانان از سه طریق صورت گرفت: فرورفتن در خوابی سبک و آرامش بخش، وعده عفو مؤمنانی که در احد دچار خطا و ضعف ایمان شدند و در نهایت تبیین حقایق و تحلیل آنچه رخ داده است تا از اشتباه در حساب گری و تحلیل وقایع به در آیند. آیات متعددی از سوره آل عمران به تبیین این مطلب پرداخته اند:

الف) غلبه خوابی آرام پس از جنگ

پس از اتمام جنگ احد و میان اضطراب و وحشت عمومی مسلمانان ناشی از شکست و احتمال هجوم مشرکان به درون مدینه، خواب آسوده و آرام بخشی آنان را فراگرفت؛ در حالی که لباس جنگ در تن آنها بود و سلاح کنار آنها. اما منافقان و افراد ضعیف الایمان و ترسو میان انبوهی از افکار ناراحت کننده، تمام شب را بیدار ماندند. آیه ۱۵۴ آل عمران ماجرای آن شب را تشریح کرده و می گوید: ﴿ثُمَّ أُنزِلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنًا نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ...﴾؛ «سپس به دنبال این غم و اندوه آرامشی بر شما فرستاد، این آرامش به صورت خواب سبکی بود (که در شب بعد از حادثه احد) جمعی از شما را فروگرفت اما جمع دیگری در فکر جان خویش بودند (و خواب چشمان آنها را فرا نگرفت)».

«نعاس» به معنی خواب سبک و حالت سستی و آرامش در لحظات آغازین

خواب است.^۱

از بعضی روایات برمی آید که این خواب آرامش بخش در همان روز جنگ و پس از ترک صحنه توسط مشرکان درحالی که سپاه اسلام زیر سپرهایشان نشسته و آماده

۱. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۴۶.

بخش دوم: تاریخ اسلام (آیات ناظر به اماکن و حوادث تاریخ اسلام) | ۱۶۹

جنگ و منتظر حمله مجدد مشرکان بودند، بر مؤمنان مستولی شد؛^۱ به گونه ای که گاهی به طور مکرر شمشیر از دستشان می افتاد.^۲

ب) تبیین حقایق و تحلیل وقایع

خداوند به بیان های مختلف، در صدد آگاهی بخشی، تحلیل آنچه رخ داد، بیان کاستی ها و آسیب ها و همین طور دلداری مؤمنان مصیبت دیده است:

یک - تأکید بر برتری مؤمن بر غیرمؤمن

پس از شکست احد، چه بسا این احساس درد دل برخی از افراد ضعیف الایمان پدید آمد که مشرکان - با توجه به این پیروزی و نیز هیمنه ظاهری - از مسلمانان برترند.^۳ قرآن کریم همواره در صدد القای این حقیقت به مؤمنان است که آنان از هر کس و گروه دیگری که از دایره ایمان خارج است برترند:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۴

دو- یادآوری تحمیل صدمه های مشابه بر دشمن و جریان سنت الهی

بیان دیگری که در این آیات برای دلداری و توجیه مؤمنان به کارگرفته شده است را در آیات ۱۴۰-۱۴۲ می خوانیم:

﴿إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾

۱. «... یغشی طائفة منكم» یعنی المؤمنین اُتی علیهم النوم، وكان السبب في ذلك توعد المشركين لهم بالرجوع إلى القتال، فقعده المسلمون تحت الجحف، متهيبين للحرب، فأنزل الله الأمانة على المؤمنین فناموا دون المنافقين الذين أزعجهم الخوف، بأن يرجع الكفار عليهم، أو یغیروا على المدينة، لسوء الظن، فطیر عنهم النوم...»؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۲۰-۴۲۱.

۲. طبری، جامع البیان، ج ۴، ص ۱۸۷.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۴، ص ۲۸.

۴. آل عمران: ۱۳۹.

* وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ * أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا
الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ *

اگر به شما (در میدان احد)، جراحتی رسید (و ضربهای وارد شد)، به آن جمعیت نیز (در میدان بدر)، جراحتی همانند آن وارد گردید. و ما این روزهای پیروزی و شکست) را در میان مردم می‌گردانیم؛ - و این خاصیت زندگی جهان است - تا افرادی که ایمان آورده اند شناخته شوند و خداوند از میان شما قربانیانی بگیرد، و خداوند ظالمان را دوست نمی‌دارد. و تا خداوند افراد با ایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند) و کافران را تدریجا نابود سازد.

برابر این آیات، خداوند صدمه‌های مشابهی که دشمنان نیز تحمل کرده‌اند را یادآور می‌شود تا بدین وسیله مؤمنان را دل‌داری دهد و از اندوه آنها بکاهد.

سه - اعلام وضع شهدا پس از شهادت

یکی از اسباب ناراحتی مؤمنان پس از شکست احد، از دست دادن حدود هفتاد نفر از یاران‌شان بود. در این شرایط، خداوند متعال ضمن سه آیه ۱۶۹-۱۷۱ از وضعیت شهدا در عالم برزخ خبر داده تا بازماندگان‌شان به دلیل از دست دادن آنها غمگین نباشند. در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده که این آیات درباره شهدای بدر واحد نازل شده است.^۱

* وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ
* فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَكَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ
خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلِ
وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ *

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۴۴۰.

بخش دوم: تاریخ اسلام (آیات ناظر به اماکن و حوادث تاریخ اسلام) | ۱۷۱

(ای پیامبر) هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده اند مردگانند، بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. آنها بخاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند و بخاطر کسانی که (مجاهدانی که) بعد از آنها به آنان ملحق نشدند (نیز) خوش وقتند (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می بینند و می دانند) که نه ترسی بر آنها است و نه غمی خواهند داشت. و از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان نیز) مسرورند؛ و (می بینند که) خداوند پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند (نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند).

این آیات به روشنی از حال خوش شهداء در عالم برزخ خبر می دهد، از اینکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند و شادمان و خرسندند.

چهار - یادآوری نعمت حضور رسول خدا ﷺ

خداوند در آیه ۱۶۴ آل عمران قدرشناسی از نعمت بزرگ رسالت و آثار و برکات آن را به مؤمنان آسیب دیده از شکست احد یادآوری می کند:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾

خداوند بر مؤمنان منت نهاد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها، پیامبری از جنس خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آنها بخواند، و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد؛ اگر چه پیش از آن، در گمراهی آشکار بودند.

بیان نعمت حضور پیامبر ﷺ در جمع امت، خود التیامی برای تحمل سختی ها و ناراحتی های جنگ بود.

۷. غزوه حمراء الاسد

رسول خدا ﷺ در غروب روز شنبه (هفتم یا پانزدهم شوال)، پس از دفن اجساد مطهر شهدای احد به مدینه بازگشت. شب هنگام، برای اقامه نماز عشا به مسجد رفت و از عبدالله بن عمرو مُزَنی شنید که: سپاه قریش در منطقه مَلَل فرود آمده است و ابوسفیان و همراهانش می‌گفتند باید بازگردیم و بقیه مسلمانان را نیز نابود کنیم. از این رو رسول خدا ﷺ به امر الهی، تصمیم به خروج از مدینه و تعقیب سپاه قریش گرفت. منافقان و افراد ضعیف‌الایمانی که از جنگ کناره گرفته بودند، با شنیدن تصمیم رسول خدا ﷺ برای تعقیب سپاه قریش، آغاز به تضعیف روحیه مسلمانان کردند و گفتند: از جمعیت آنان بترسید. اما مؤمنان راستین به این سخنان یأس آورده و وقعی ننهادند، همراه رسول خدا ﷺ راهی شدند. در آیات ۱۷۳ تا ۱۷۵ سوره آل عمران، به این گفت‌وگو و عملکرد مؤمنان اشاره شده است:

﴿الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ * فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلِ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ؛ إِنَّمَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ يَخْوَفُ أَوْلِيَآءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.

اینها کسانی بودند که (بعضی از) مردم، به آنها گفتند: «مردم (لشکر دشمن) برای (حمله به) شما اجتماع کرده‌اند؛ از آنها بترسید!» اما این سخن بر ایمانشان افزود؛ و گفتند: «خدا ما را کافی است و بهترین حامی ما است». به همین جهت، آنها (از این میدان)، با نعمت و فضل پروردگار بازگشتند، در حالی که هیچ ناراحتی به آنها نرسید، و از رضای خدا پیروی کردند، و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است. این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بیاساس)، می‌ترساند، از آنها نترسید! و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید!

در صبحگاه یکشنبه (فردای رخداد احد)، رسول خدا ﷺ با مجروحان جنگ احد که حدود هفتاد نفر بودند از مدینه خارج شد.^۱ بنا به نقل تفسیر قمی، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و عرض کرد که: «خداوند به تو فرمان می دهد که در تعقیب دشمن خارج شوی و جز مجروحان جنگی کسی با تو همراه نباشد.^۲ همچنین آیه ۱۷۲ از سوره آل عمران نیز این گزارش را تأیید می کند: ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَالرُّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾.

رسول خدا ﷺ با یارانش برای تعقیب سپاه شرک حرکت کرد تا به منطقه حمراء الاسد رسید. آن حضرت به سپاهیان دستور دادند که روزها هیزم جمع کرده و شب ها هر کس جداگانه آن را آتش بزند تا جایی که شب ها در پانصد جای بیابان آتش برافروخته می شد. در چنین اوضاعی، فردی به نام «معبد بن ابی معبد خزاعی» که از قبیله خزاعه (از قبائل هم پیمان و طرفدار رسول خدا ﷺ) بود، نزد رسول خدا ﷺ آمد و اظهار همدردی و همکاری کرد؛ سپس به سوی سپاه مکه رفت و در منطقه «روحاء» به آنها رسید؛ در حالی که درباره بازگشت به مدینه و تمام کردن کار مسلمانان سخن می گفتند. ابوسفیان با دیدن معبد، از او پرسید: «چه خبر؟» معبد نیز در پاسخ گفت: «محمد ﷺ و یارانش بر شما خشمگین و آتشین هستند و این علی بن ابی طالب ع است که پیشاپیش سپاه محمد ﷺ به سوی شما در حرکت است» این سخن موجب رعب و ترس در دل ابوسفیان و دیگر مشرکان شد و از فکر بازگشت به سوی مدینه منصرف شدند.^۳ به فرموده امام صادق ع، آنان تا رسیدن به مکه

۱. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۳۲۶-۳۲۷.

۲. «... فلما دخل رسول الله المدينة نزل عليه جبرئيل فقال يا محمد ان الله يأمرک ان تخرج في اثر القوم ولا يخرج معک الا من به جراحة، فامر رسول الله ﷺ مناديا ينادي يا معشر المهاجرين والأنصار من كانت به جراحة فليخرج ومن لم يكن به جراحة فليقيم...»؛ (قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۲۴-۱۲۵).

۳. طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۴.

تصور می‌کردند که سپاه اسلام در تعقیب شان است.^۱

نقل شده که ابوسفیان پس از شنیدن سخنان معبد، به کاروانی از قبیله عبدالقیس که برای تهیه آذوقه راهی مدینه بودند، گفت: «شترانتان را در بازار عکاظ از بار کشمش پرمی‌کنیم و در قبال آن، به محمد ﷺ این پیام را برسانید که: «ما بزرگانتان را کشتیم و بازمی‌گردیم تا ریشه شما را قطع کنیم». رسول خدا ﷺ نیز پس از شنیدن پیغام ابوسفیان، فرمود: «حسبنا الله ونعم الوکیل». و آیات ۱۷۳-۱۷۵ سوره آل عمران در این باره نازل شد.^۲

۸. غزوه بنی‌نضیر

در ربیع الاول سال چهارم هجری، غزوه بنی‌نضیر رخ داد که یکی از غزوات مهم است و سوره حشر درباره وقایع آن نازل شد. دلیل این غزوه آن بود که در ماه صفر سال چهارم، رسول خدا ﷺ چهل نفریای بیشتر، از اصحاب جوان و قاری خود را به درخواست بزرگ قبیله بنوعامر به نام ابوبراء عامر بن مالک، برای تبلیغ اسلام به منطقه نجد در شرق مدینه اعزام کرد. اما متأسفانه در اقدامی ناجوانمردانه، عامر بن طفیل که از بزرگان بنوعامر بود، نماینده این گروه را کشت و قبائل اطراف (غیر بنوعامر) را تحریک کرد و در نهایت تمامی این مبلغان دین، مظلومانه به شهادت رسیدند و تنها یک نفر به نام عمرو بن امیه ضمیری نجات یافت. او نیز در مسیر مدینه، به تصور آنکه قبیله بنوعامر عامل این کشتار بوده‌اند، بدون اطلاع از پیمان رسول خدا ﷺ با بنوعامر، دو تن از افراد این قبیله را به قتل رسانید. این اقدام سبب شد رسول خدا ﷺ ناچار شود خون بهای آن دو تن را بپردازد؛ از این رو همراه امیر المؤمنین علیؑ و تعدادی از

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۲۱.

۲. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۶۱۷؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۱۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۶۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴۱.

اصحاب نزد قبیله بنی نضیر که با پیامبر ﷺ پیمان همکاری بسته بودند، رفت تا در پرداخت خون بها مشارکت کنند. البته می توان گفت هدف اصلی حضرت، آزمودن آنان بود؛ چراکه پس از واقعه احد، منافقان و یهودیان بر رسول خدا ﷺ و مسلمانان جرئت یافتند و زبان به شماتت گشوده و درصدد ضربه زدن برآمدند.^۱

قبیله بنی نضیریکی از قبایل سه گانه مدینه بود که در دهکده ای به نام زُهره در شمال شرقی قُبا می زیست. رسول خدا ﷺ موضوع را با آنان مطرح کرد و کنار دیوار خانه یکی از آنان نشست. آنان ضمن استقبال ظاهری، با مناسب دانستن فرصت، در خفا تصمیم به قتل حضرت گرفته و کسی را مأمور کردند که از بالای بام، سنگی بر سر حضرت افکنده و کار ایشان را تمام کند. جبرئیل رسول خدا ﷺ را از توطئه آنان آگاه کرد. حضرت به سرعت برخاست و چنین وانمود کرد که برای کاری به درون مدینه می رود. سپس رسول خدا ﷺ محمد بن مسلمه را نزد آنان فرستاد و سه شب به آنان مهلت داد که از مدینه خارج شوند. آنان نیز پس از چند روز توقف، تصمیم به رفتن گرفتند و حتی تعدادی شتر نیز از قبیله اشجع کرایه کردند.^۲

در پی پیشنهاد ابن اُبَیّ، رئیس بنی نضیر، یعنی حُیّ بن اخطب، برادرش جُدَیّ بن اخطب را نزد رسول خدا ﷺ فرستاد و اعلام کرد که ما خانه و اموالمان را ترک نمی کنیم و هر کاری می خواهی بکن. رسول خدا ﷺ با شنیدن این پیغام تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند و سپس آن حضرت دستور بسیج مسلمانان و حرکت به سوی قلعه بنی نضیر را صادر کرد و پرچم را نیز به دست امیرالمؤمنین علیؑ داد.^۳

یهودیان با دیدن مسلمانان شروع به تیراندازی و سنگ پرانی کردند و یکی از آنان

۱. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۶۷۸-۶۸۰.

۲. طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۸.

۳. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۳۷۰.

به نام غَزُوک تیری به خیمه پیامبر ﷺ پرتاب کرد که همان شب سزای کار خود را دید و توسط امیرالمؤمنین ع کشته شد. محاصره قلعه بنی نضیر چند روز طول کشید و حاضر به تسلیم نبودند. رسول خدا ﷺ برای ممانعت از خونریزی دست به تدبیری زد و دستور داد تعدادی از درختان نخل بنی نضیر را قطع کنند. این صحنه موجب شد زنان یهودیان که وابستگی زیادی به اموالشان داشتند شیون و زاری کنند بنابراین حَیِّ بن اخطب کسی را نزد حضرت فرستاد و گفت: ما آنچه قبلاً می خواستی می پذیریم و از سرزمین تو بیرون می رویم». رسول خدا ﷺ در پاسخ فرمود: «امروز، دیگر آن را نمی پذیریم؛ مگر آنکه از اموالتان فقط به اندازه یک بار شتر، آن هم بدون اسلحه، همراه خود ببرید». ^۱ بر اساس گزارش هایی، هر سه نفر یهودی مجاز بودند یک شتر با خود همراه داشته باشند. ^۲

پس از قطعی شدن اخراج، یهودیان تا توانستند از اموال منقول برداشته و خانه هایشان را نیز به دست خودشان خراب کردند تا به دست مسلمانان نیفتد. نهایتاً رسول خدا ﷺ آنان را پس از پانزده روز محاصره از مدینه اخراج کرد. بعضی از آنان رهسپار خیبر شدند و برخی نیز به اذرعَات شام رفتند. ^۳

اخراج بنی نضیر با امداد غیبی، رخدادی باورناپذیر

در آیه دوم سوره حشر، به اخراج بنی نضیر از دیارشان اشاره شده است؛ اخراج ذلیلانه ای که نه مسلمانان و نه یهودیان، باور و حتی گمان نداشتند که اینچنین خوار و ذلیل و با کمترین مقاومت اخراج شوند:

۱. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۳۷۲-۳۷۳.

۲. طبری، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۲۵؛ طبری، جامع البیان، ج ۲۸، ص ۴۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۷۰.

۳. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۶۸۴.

﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾

قطع چند نخل؛ تدبیری جنگی

در آیه پنج سوره حشر به تدبیر جنگی رسول خدا ﷺ اشاره شده است؛ تدبیری که به ظاهر برخلاف مشی و سنت و تأکیدات آن حضرت در حفظ درختان و محیط زیست بود. اما در واقع راهکاری برای تأمین مصلحتی برتر، یعنی تسلیم شدن یهودیان عنود بنی نضیر بدون خونریزی بود: ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْتَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِجَ الْفَاسِقِينَ﴾. در این آیه، تصریح شد که این کار با اذن الهی و با هدف خوار کردن فاسقان بود. «لینة» از ماده «لون» به یک نوع عالی از درخت خرما گویند و بعضی آن را از ماده «لین» به معنی نرمی، به نوعی از درخت خرما تفسیر کرده اند که شاخه هایی نرم و نزدیک زمین و میوه ای نرم و لذیذ دارد.

سرنوشت اموال بنی نضیر، تشریح حکم فیء

پس از اخراج یهود بنی نضیر از مدینه، باغ ها و زمین های کشاورزی و خانه ها و قسمتی از اموال آنها در مدینه باقی ماند. جمعی از سران مسلمانان خدمت رسول خدا ﷺ رسیده طبق آنچه از سنت عصر جاهلیت به خاطر داشتند عرض کردند: «برگزیده های این غنیمت و یک چهارم آن را برگیر و بقیه را به ما واگذار تا میان خود تقسیم کنیم» آیات شش و هفت از سوره حشر ناظر به این سخنان نازل شده اند. پیامبر ﷺ این اموال را میان مهاجران که دست های آنها در سرزمین مدینه از مال دنیا تهی بود و تعداد کمی از انصار که نیاز شدیدی داشتند تقسیم کرد. در آیه شش حکم کلی فیء آمده است: ﴿وَمَا أَقَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا

رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۰﴾

«أَفَاءً» از ماده «فیء» است. براین دسته از غنائم، فیء اطلاق شده و هدف از مجموع جمله این است که در همه مواردی که برای به دست آوردن غنیمت، هیچ جنگی رخ ندهد، غنائم میان جنگجویان تقسیم نخواهد شد و به طور کامل در اختیار رئیس مسلمین قرار می‌گیرد. او هم با صلاح‌دید خود در مصارفی که در آیه بعد می‌آید مصرف می‌کند.^۱

موارد مصرف فیء

در آیه هفتم سوره حشر موارد مصرف فیء برشمرده شده است:

﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۱۱﴾﴾

آنچه خدا از [دارایی] ساکنان آن قریه‌ها عاید پیامبرش گردانید از آن خدا و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و بینویان و در راه ماندگان است تا میان توانگران شما دست به دست نگردد و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیریید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است.

در آیه قبل، با تعبیر «مِنْهُمْ» در «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ» به اموال بنی‌نضیر اشاره شده است که خداوند نصیب رسولش کرد. اما در این آیه، با تعبیر «مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ» حکم آیه قبل به همه مواردی که بدون جنگ در دست مسلمانان قرار می‌گیرد، تعمیم داده شده و افزون بر این، به موارد مصرف فیء نیز اشاره شده است. گفتنی است نباید تصور شود میان دو آیه، تعارضی وجود دارد؛ چراکه بر اساس آیه

۱. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۵۰۲-۵۰۳.

قبل، خداوند فیء را از آن رسولش دانسته است و در این آیه، مواردی را معرفی کرده که در اولویت مصرف فیء قرار دارند و طبعاً دست رسول خدا ﷺ بسته نیست که در موارد دیگر نیز مصرف کند. ^۱ در این آیه، به شش مورد به عنوان مالکان فیء و موارد مصرف آن اشاره شده است:

تقسیم اموال بنی نضیر؛ صحنه ایثار انصار

پس از آنکه در دو آیه پیشین، تکلیف اموال بنی نضیر روشن و تحت عنوان فیء در اختیار رسول خدا ﷺ قرار گرفت، آن حضرت ترجیح داد این اموال را به مهاجران فقیر و سه نفر از فقرای انصار بدهد تا بتوانند سرو سامانی بگیرند. جالب آنکه بر اساس گزارش های تاریخی، انصار راستین رسول خدا ﷺ نه تنها از این اقدام حضرت ناخشنود نشدند، بلکه حتی پیشنهاد کردند با این وجود، همچون سابق، آنان از مهاجران پذیرایی کنند. این پیشنهاد، از بخش های افتخار آمیز تاریخ و حکایت گرنفش رسول خدا ﷺ در تربیت نفوس و رشد خصلت های انسانی است. در آیه هشت سوره حشر چنین می خوانیم:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾.

[این غنایم نخست] اختصاص به بینوایان مهاجری دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شدند خواستار فضل خدا و خشنودی [او] می باشند و خدا و پیامبرش را یاری می کنند اینان همان مردم درست کردارند

در آیه نُه اشاره به دومین گروه، یعنی انصار و بیان اوصاف آنان شده است:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ

۱. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۵۰۹.

فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤِثِّرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ
وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۹﴾

و [نیز] کسانی که قبل از [مهاجران] در [مدینه] جای گرفته و ایمان آورده اند هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دل‌هایشان حسدی نمی یابند و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد آنها را بر خودشان مقدم می دارند و هر کس از خست نفس خود مصون ماند ایشانند که رستگارانند.

فعل ﴿تَبَوَّءُوا﴾ از ماده «بَوَّء» و در اصل به معنای مساوات اجزاء مکان و به تعبیر دیگر، صاف و مرتب کردن یک مکان است و تعبیری کنایی و لطیف از این معناست که جمعیت انصار مدینه قبل از آنکه پیامبر ﷺ و مهاجران وارد این شهر شوند، زمینه های هجرت را فراهم کردند. آنان نه تنها خانه های ظاهری را آماده پذیرایی مهاجران کردند، بلکه خانه دل و جان و محیط شهر خود را تا آنجا که می توانستند آماده ساختند.^۱

۹. غزوه احزاب

وقایع غزوه احزاب که در ماه شوال سال پنجم هجری رخ داد، ضمن آیات سوره ای به همین نام انعکاس یافته است. در این سوره، در آیات ۹-۲۵ (جمعاً ۱۷ آیه) می توان ابعاد مختلف این رخداد مهم را به مشاهده نشست؛ موضوعاتی مانند هجوم انبوه دشمن از بخش شمالی و جنوبی مدینه، رعب و وحشت فراوان مسلمانان از کثرت دشمن، ابتلاء و امتحان مسلمانان بدین وسیله، امداد الهی، نقش مودیان و تخریبی منافقان، پاداش مؤمنان خالص و جزای منافقان و افراد

۱. طبرسی، جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۳۵.

مريض القلب، شکست کفار و بازگشت فضاحت بارشان بی هیچ دستاوردی، از جمله مطالبی است که در آیات قرآن به آن اشاره شده است.

هجوم انبوه دشمن، ترس شدید مسلمانان، امداد الهی

در آیات ۹-۱۱ سوره احزاب، به هجوم احزاب و وضعیت روحی مسلمانان اشاره و از امداد ناپیدای الهی یاد شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ۚ إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا ۗ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴾.

ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند، ولی ما باد و طوفان سختی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم) و خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است. به خاطر بیاورید زمانی را که آنها از طرف بالا و پائین (شهر) شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده بود، و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید! در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند.

مراد از ﴿جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا﴾ که به یاری مسلمانان آمدند همان فرشتگانی است که یاری آنها نسبت به مؤمنان در غزوه بدر نیز صریحاً در قرآن مجید آمده است؛ ولی دلیلی در دست نیست که فرشتگان - این جنود الهی ناپیدا - رسماً وارد میدان و مشغول جنگ شده باشند؛ بلکه قرائنی در دست است که نشان می دهد آنها برای تقویت روحیه مؤمنان و دلگرمی آنان نازل گشته اند.

نقش منافقان و بیماردلان

در آیه ۱۲ این سوره این سخن منافقان و بیماردلان نقل شده که به تصور پیروزی مشرکان و تمام شدن کار اسلام، می‌گفتند - نعوذ بالله - خدا و رسول او در وعده پیروزی اسلام بر همه دشمنان صادق نبودند و ما را فریب دادند: ﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾.

واژه «غُرور» از ریشه «غَرَر» به معنی خدعه و نیرنگ و وعده غیر واقعی و امر باطل است.

در آیه ۱۳ احزاب اقدام آنان در ایجاد شایعه و جو روانی برای احساس ناامنی و ترساندن مردم مدینه و بهانه تراشی برای عدم مشارکت در حفر خندق و حضور در میدان نقل شده است: ﴿وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا﴾.

«مُقَام» اگر با ضمّ میم قرائت شود، مصدر و به معنای اقامت است؛ با فتح میم به معنای مکان اقامت است. بنابراین وجه اول (قرائت مشهور)، منافقان خطاب به اهل یثرب می‌گفتند: «وجهی ندارد که با این وضع خطرناک در یثرب بمانید! چراکه دشمن با این جمعیت کثیر شما را در معرض هجوم و نابودی قرار می‌دهد». بنابراین وجه دوم، منظورشان این بود که با وجود دشمنی این چنین، شما دیگر جایی برای ماندن و جنگیدن نخواهید داشت، پس به خانه‌هایتان برگردید.^۱

وفاداری مؤمنان با تاسی به رسول خدا ﷺ

در آیه ۲۱ احزاب رسول خدا ﷺ به عنوان اسوه و الگوی همه مؤمنان معرفی شده است: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ

۱. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۲۱.

اللَّهِ كَثِيرًا»؛ «برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکوئی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می‌کنند».

به گفته راغب اصفهانی، «أسوه» در اصل به معنای حالتی است که انسان هنگام پیروی از دیگری به خود می‌گیرد.^۱ مفهومش آن است که برای شما در وجود رسول خدا ﷺ اقتدا و پیروی نیکویا وسیله اقتداء، تأسی و پیروی خوبی قرار دارد و می‌توانید با اقتدا کردن به او در مسیر صراط مستقیم قرار گیرید.^۲

در آیه ۲۲ احزاب به بیان حال مؤمنان راستین در ایمان قوی به وعده خدا و پیامبر ﷺ پرداخته چنین می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾.

هنگامی که مؤمنان، لشکر احزاب را دیدند، گفتند: این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده و خدا و رسولش راست گفته اند، و این موضوع جز برایمان و تسلیم آنها چیزی نیفزود.

آیه ۲۳ اشاره به گروه خاصی از مؤمنان است که در تأسی به پیامبر ﷺ از همه پیشگام تر بوده و بر عهد و پیمانانشان با خدا، یعنی فداکاری تا آخرین نفس و آخرین قطره خون ایستادند؛ برخی از آنان به درجه رفیع شهادت رسیده و برخی دیگر در انتظار این فوز عظیم به سر می‌برند: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾.

واژه «نَحْب» به معنی عهد، نذر، پیمان، نفس، مرگ، مدت، وقت، خطر، سرعت

۱. الْأُسُوَّةُ وَالْإِسْوَةُ كَالْقُدْوَةِ وَالْقُدْوَةُ: وهی الحالة التي يكون الإنسان عليها في اتباع غيره إن حسنا وإن قبيحا، وإن سارا وإن ضارا، ولهذا قال تعالى: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾؛ (راغب، المفردات، ص ۷۶).

۲. رک: طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۲۸.

سیروگریه با صدای بلند آمده است^۱ و در اینجا به معنای مرگ است؛ خواه به صورت طبیعی یا شهادت. آیه شریفه اشاره دارد به آن دسته از مؤمنانی که نسبت به عهد و پیمانشان با خداوند وفادار بوده و همواره آماده ادای تکلیفند؛ برخی از آنان در این مسیر آنقدر مقاومت می‌کنند که اجلشان سر می‌رسد یا با شهادت، جانشان را تقدیم می‌کنند و برخی دیگر که هنوز در قید حیات هستند، دست از ادای تکلیف نکشیده و با همین وضع در انتظار شهادت به سر می‌برند؛ اینان اهل تغییر و تبدیل در دین الهی یا در عهد و پیمانشان با خداوند نیستند.

بازگشت کافران با شکست و رسوایی

در آیه ۲۵ که آخرین آیه درباره جنگ احزاب است، به بازگشت فضیحت بار و هزیمت آمیز کافران اشاره شده و اینکه به هیچ چیزی دست نیافتند. بنابراین با خشم و حسرت، مدینه را به سوی دیارشان ترک گفتند: ﴿وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا﴾.

«غیظ» به معنای خشم شدید توأم با عجز است^۲ و ﴿بِغَيْظِهِمْ﴾ را بعضی از مفسران «بغمهم» معنا کرده‌اند^۳ که می‌تواند کنایه از اندوه توأم با خشم باشد. مراد از «خَيْرًا» در اینجا، پیروزی در جنگ است. البته پیروزی لشکر کفر هرگز خیر نبود؛ بلکه شر بود. اما قرآن که از دریچه فکر آنها سخن می‌گوید از آن تعبیر به خیر کرده است^۴؛ اشاره به اینکه آنها به هیچ نوع پیروزی در این میدان نائل نشدند.

۱. حربی، غریب الحدیث، ج ۲، ص ۳۹۵-۳۹۶؛ جوهری، الصحاح، ج ۱، ص ۲۲۲؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۷۵۰.

۲. الغیظ: أشد غضب، وهو الحرارة التي يجدها الإنسان من فوران دم قلبه؛ (راغب، المفردات، ص ۶۱۹)؛ الغیظ: الغضب، وقيل: الغیظ غضب كامن للعاجز، وقيل: هو أشد من الغضب؛ (لسان العرب، ج ۷، ص ۴۵۰).

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۴۶.

۴. همان.

۱۰. غزوه بنی قریظه

در وضعیت سختِ هجوم وسیع کفار به مدینه، یهود بنی قریظه که براساس پیمانشان با رسول خدا ﷺ باید کنار مسلمانان از مدینه دفاع می‌کردند، نه تنها چنین نکردند بلکه از درون مدینه با احزاب اعلام همکاری و پشتیبانی کردند.

پس از رفتن مشرکان، همه می‌دانستند خیانت بنی قریظه به هیچ وجه قابل عفو و گذشت نیست، با دستور الهی، که جبرئیل آن را به پیامبر ﷺ ابلاغ کرد، حضرت فرمان حرکت سپاه اسلام به سوی قلعه‌های بنی قریظه را صادر کرد و از باب تأکید فرمود: «هیچ کس نماز ظهر را نخواند مگر در بنی قریظه». درحالی که پرچم سفید جنگ را امیر مؤمنان علیؑ حمل می‌کرد، به سوی بنی قریظه حرکت کردند. واقدی، این رخداد را در روز بیست و چهارم ذی القعدة سال پنجم هجری دانسته و طول محاصره را پانزده روز، و ابن اسحاق بیست و پنج روز ذکر کرده است.^۱

بنی قریظه با دیدن مسلمانان شروع به فحاشی و ناسزاگویی به مسلمانان کردند. رسول خدا ﷺ سپاه اسلام را در اطراف قلعه مستقر کرد و یهودیان بنی قریظه به محاصره مسلمانان درآمدند. آن حضرت، ابتدا، یهودیان را به اسلام دعوت کرد، اما آنان نپذیرفتند به ناچار، محاصره ادامه یافت و هر دو گروه به سوی یکدیگر تیراندازی کردند. پس از سه روز، نباش بن قیس - فرستاده یهودیان - بیرون آمد و درخواست کرد که پیامبر ﷺ با آنان نیز مانند یهود بنی نضیر برخورد کند و هر کدام به قدر یک بار شتر از اموالشان را برداشته و همراه زنان و فرزندانشان از مدینه بیرون روند؛ رسول خدا ﷺ نپذیرفت. او گفت: «خون ما محفوظ باشد و با زنان و فرزندان خارج شویم و ما را نیازی به بار شتر نیست»؛ رسول خدا ﷺ فرمود: «نه، باید به حکم من گردن نهید». نباش نزد یهودیان آمد و جریان را بازگفت.

۱. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۷۱۷؛ واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۴۹۶.

با ادامه محاصره، کار بر یهودیان سخت شد و خداوند نیز زرب و وحشت را بر قلوبشان مسلط کرد. آنها از رسول خدا ﷺ خواستند تا هم پیمان مسلمانان از قبیله اوس، یعنی ابولبابه، را نزد آنان بفرستد تا در کار خود با او مشورت کنند. کعب به ابولبابه گفت: «آیا به حکم محمد ﷺ گردن نهیم؟» ابولبابه گفت: «آری»، و با اشاره به گردن خود، تصمیم قاطع پیامبر ﷺ برای قتل مردان جنگی آنان را افشا کرد. اما وی بلافاصله متوجه شد که این کارش، افشای اسرار نظامی بوده و موجب مقاومت بیشتر یهود خواهد شد. بنابراین با پشیمانی، از راه دیگری در پشت قلعه‌ها، به مسجد نبوی رفت و خود را به یکی از ستون‌ها بست که بعدها به ستون ابی لبابه (یا توبه) معروف شد. وی شش یا هفت یا پانزده شبانه روز آنجا بود تا آنکه توبه‌اش پذیرفته و به گفته ابن اسحاق و واقدی^۱ آیه ۱۰۲ از سوره توبه،^۲ و به گفته ابن هشام،^۳ آیه ۲۷ از سوره انفال^۴ برای اعلام پذیرش توبه‌اش نازل شد.

در روزهای محاصره بنی قریظه، چند تن از آنان بیرون آمده و اسلام آوردند. دیگر یهودیان سرانجام پس از پانزده یا بیست و پنج روز محاصره، تسلیم شدند و سبب تسلیم شدنشان آن بود که روزی امیرالمؤمنین ع فریاد کشید: «به خدا سوگند، یا شربت‌تی که حمزه ع نوشید می‌نوشم یا قلعه آنان را می‌کشایم، در آن لحظه، یهودیان گفتند: «ای محمد! حکمیت سعد بن معاذ را می‌پذیریم» و رسول خدا ﷺ نیز پذیرفت. قبیله اوس توقع داشتند سعد درباره بنی قریظه به نرمی حکم دهد. اما او حکم به قتل مردان و اسارت زنان و کودکان و تقسیم اموالشان داد و رسول خدا ﷺ نیز آن را مطابق حکم خدا دانست.

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۳، ص ۷۱۹؛ واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۵۰۹.

۲. «وَأَخْرَجُوا عَتْرَتَهُمْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَأَخَّرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ».

۳. السیره النبویه، ج ۳، ص ۷۱۸.

۴. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرُّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ».

با حکم سعد بن معاذ - که مطابق حکم تورات نیز بود - بنا شد مردان بالغ و جنگی یهود کشته و زنان و فرزندان شان اسیر و اموال شان ضبط شود. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز ضمن تأیید این حکم و الهی خواندن آن، دستور اجرایش را صادر کرد. این برخورد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با یهودیان بنی قریظه، از سویی پاسخی به خیانت های آشکار و پنهان آنان بود که با وجود مشاهده رحمت و رأفت نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به دو قبیله بنی قینقاع و بنی نضیر، برای سومین بار خیانت خود را به صورت بدتری تکرار کردند؛ همچنین گویای این حقیقت بود که اسلام آنجا که لازم باشد، از ابراز خشونت برای ریشه کنی عوامل فساد گریزی ندارد. البته درباره تعداد مردان کشته شده از بنی قریظه در روایات اختلاف زیادی دیده می شود اما دیدگاه برخی محققان بر اساس شواهد موجود آن است که تعدادشان بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ مرد بوده است.

قرآن کریم در سوره احزاب بلافاصله پس از آیات ناظر به غزوه خندق، ضمن آیات ۲۶ و ۲۷ به جریان بنی قریظه اشاره کرده است: ﴿وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا * وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾.

﴿ظَاهَرُوهُمْ﴾ به معنای معاونت و یاری دادن است^۱ و ﴿صَيَاصِي﴾ جمع «صَيْصِيَّة» به معنای قلعه های محکم است، سپس به هروسیله دفاعی نیز اطلاق شده است؛ مانند شاخ گاو و شاخکی که در پای خروس است.^۲ از تعبیر: ﴿وَأَنْزَلَ﴾ نیز روشن می شود که یهود بنی قریظه قلعه های خود را در نقطه مرتفعی ساخته بودند و برفراز برج های آنها به دفاع از خویشان می پرداختند. جمله: ﴿وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾ نیز ناظر به امداد الهی القای رعب در قلوب آنان است و بالاخره جمله: ﴿فَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾

۱. طبری، جامع البیان، ج ۱۹، ص ۳۵.

۲. فراهیدی، العین، ج ۷، ص ۱۷۶؛ طریحی، مجمع البحرین، ج ۴، ص ۱۷۴.

وَتَأْسِرُونَ قَرِيبًا مؤید گزارش های تاریخی است که گویای اسارت برخی از آنان و قتل بعضی دیگر است.

۱۱. رخدادهای مباحله (مسجد الاجابة)

در تاریخ بیست و چهارم ذی الحجه سال نهم هجری رخداد بسیار مهم مباحله اتفاق افتاد. در این رخداد تعدادی از نصاری نجران به مدینه آمده و طی ملاقات و گفت و گو با رسول خدا ﷺ چون برابر اسلام تسلیم نشدند، به امر الهی از آنان دعوت به مباحله شد. نصاری نجران نیز از جمله کسانی بودند که رسول خدا ﷺ نامه دعوت به اسلام را برای آنان فرستاده بود.

در تاریخ آمده است، تعدادی از نصاری نجران^۱ با سرپرستی «ایهم»، «عاقب» و «سید» در حالی که ناقوسشان را نیز با خود آورده بودند، به مدینه آمده و (پس از نماز عصر همراه پیامبر ﷺ وارد مسجد شده) هنگام نمازشان، ناقوس را به صدا درآورده و برای نماز صف بستند رسول خدا ﷺ در واکنش به اعتراض اصحاب فرمودند: رهایشان کنید. پس از نمازشان (به سمت مشرق) نزد رسول خدا ﷺ آمده و پرسیدند: «به چه چیزی دعوت می کنی؟» فرمود: «به شهادت بر لا اله الا الله و اینکه من رسول خدایم و عیسی عَلَيْهِ السَّلَام بنده مخلوق خداست که خوردن و آشامیدن و رفتارهای انسان ها را داشت». گفتند: «پدرش که بود؟» در این هنگام، بر رسول خدا ﷺ وحی شد که از اینان پرس که: «درباره آدم عَلَيْهِ السَّلَام چه می گوئید؟ آیا بنده مخلوقی نبود که می خورد و می آشامید و ازدواج می کرد؟» آنان از پاسخ عاجز مانده و مبهوت و ساکت ماندند.

۱. شصت نفر سواره که چهارده نفر از اشراف در بینشان بود و در میان آنها سه نفرشان برتر بودند و ریاست داشتند: عاقب عبدالمسیح که امیرشان بود، و سید ایهم که قافله دار و ابوحارثه بن علقمه که اسقف و عالم بزرگ و صاحب مدراسشان بود؛ (طبری، جامع البیان، ج ۳، ص ۲۲۰؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۲۰).

در این هنگام آیات ذیل^۱ بر رسول خدا ﷺ نازل شد:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
* فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ۚ ثُمَّ نَبْتَهِلْ ۚ فَنَجْعَلْ
لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ * إِنَّ هَذَا لَهَوَ الْقَصَصِ الْحَقِّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ

۱. به نقل طبرسی، آیات اوائل سوره آل عمران تا بیش از هشتاد آیه بدین مناسبت نازل شد؛ (مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۳۵).

۲. همه مفسران و محدثان شیعه و غالب اهل تسنن تصریح کرده اند که آیه مباهله در حق اهل بیت پیامبر ﷺ نازل شده است و پیامبر ﷺ تنها کسانی را که همراه خود به میعادگاه برد فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام و دخترش فاطمه علیها السلام و امیر مؤمنان علی علیه السلام بودند؛ بنابراین، منظور از «ابناءنا» در آیه منحصر «حسن و حسین» علیهما السلام هستند، و منظور از «نساءنا» فاطمه علیها السلام، و منظور از «انفسنا» تنها علی علیه السلام بوده و احادیث فراوانی در این زمینه نقل شده است، ولی بعضی از مفسران اهل تسنن که کاملاً در اقلیت هستند کوشیده اند که ورود احادیث را در این زمینه انکار کنند؛ مثلاً نویسنده «المنار» در ذیل آیه می گوید: «این روایات، همگی از طرق شیعه و هدف آنها مشخص است، و آنها چنان در نشرو ترویج این احادیث کوشیده اند که موضوع را حتی بر بسیاری از دانشمندان اهل تسنن مشتبه ساخته اند!». اما مراجعه به منابع اصیل اهل تسنن نشان می دهد که علی رغم پندارهای تعصب آلود این نویسنده، بسیاری از طرق این احادیث به شیعه و کتب شیعه منتهی و محدود نمی شود، و اگر بنا باشد ورود این احادیث را از طرق اهل تسنن انکار کنیم سایر احادیث آنها و کتبشان نیز از درجه اعتبار خواهد افتاد؛ (مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۸۳؛ و رک: عاملی، الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۲۹، ص ۷).

۳. «مباهله» در اصل از ماده «بَهَل» (بروزن اهل) به معنی رها کردن و قید و بند را از چیزی برداشتن است؛ و «ابتهال» در دعا به معنی تضرع و واگذاری کار به خدا است. و اگر آن را گاهی به معنی هلاکت و لعن و دوری از خدا گرفته اند نیز به خاطر این است که رها کردن و واگذار کردن بنده به حال خود این نتایج را به دنبال می آورد. اما مفهوم متداول از این واژه، «نفرین کردن دو نفر به یکدیگر» است؛ بدین ترتیب افرادی که با هم درباره یک مسئله مهم مذهبی گفت و گو دارند در یک جا جمع شوند و به درگاه خدا تضرع کنند و از او بخواهند که دروغگوارا رسوا سازد و مجازات کند؛ (راغب، المفردات، ص ۱۴۹؛ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۷۸).

اللَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ»^۱.

با نزول این آیات، رسول خدا ﷺ فرمود: «با من مباحله کنید. اگر من راستگو باشم لعنت خدا بر شما، و الا بر من نازل خواهد شد». آنان پذیرفته و با یکدیگر گفتند: «اگر با قومش به مباحله آمد او پیامبر نیست، و اگر فقط با اهل و خانواده اش به مباحله آمد با او مباحله نمی‌کنیم». در صبحگاه ۲۴ ذی الحجه نصارا به محل مباحله آمدند^۲ و از این سو، رسول خدا ﷺ در حالی که او را علیؑ و فاطمهؑ و حسنینؑ همراهی می‌کردند^۳ در محل حاضر شد. آنان هنگامی که از نسبت همراهان با رسول خدا ﷺ آگاه شدند، از مباحله سرباز زده و بر پرداخت جزیه مصالحه کردند.^۵

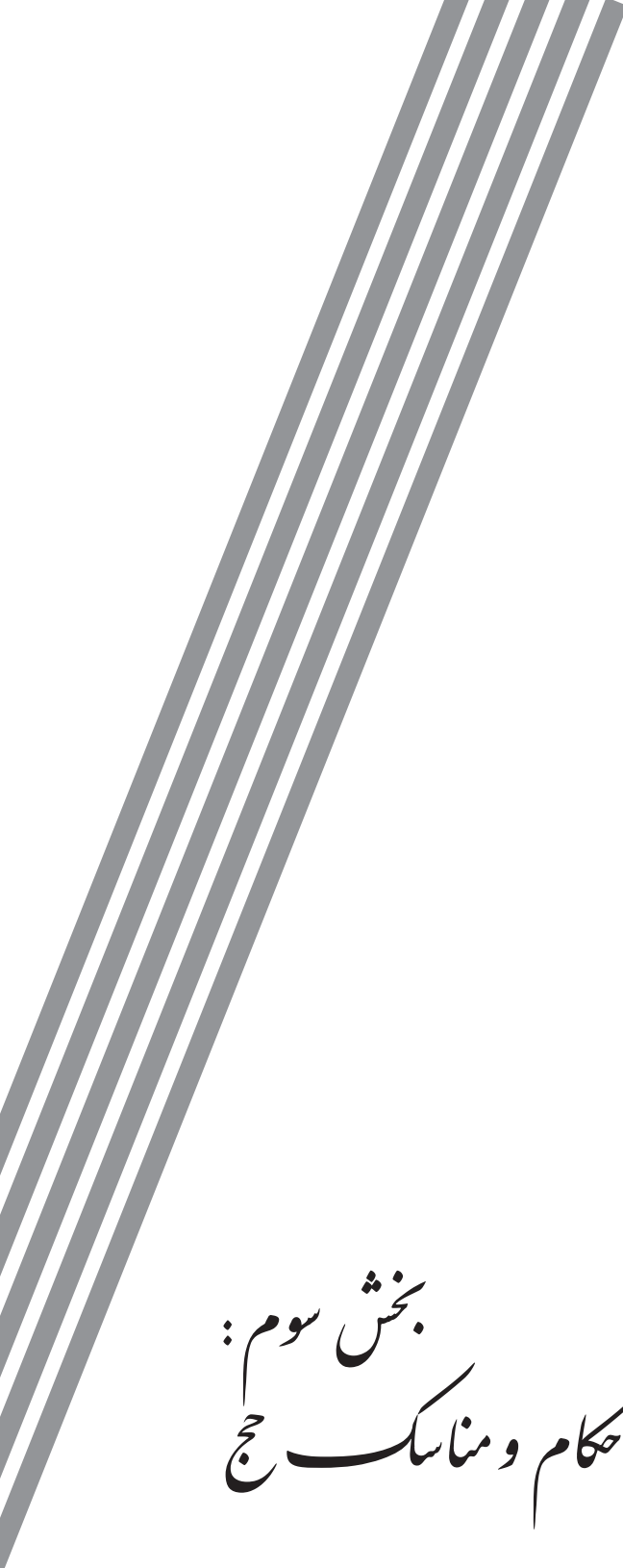
۱. آل عمران، ۵۹-۶۳.

۲. به نقل طبرسی، عاقب و سید با دو پسرشان آمدند؛ (طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۵۶).

۳. به نقل طبرسی، علیؑ پیشاپیش در حرکت بود و فاطمهؑ پشت سر پیامبر ﷺ، و دست حسنینؑ نیز در دستان پیامبر ﷺ بود؛ (همان). و به نقل او در مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۰۹ رسول خدا ﷺ دست علیؑ و حسنینؑ را گرفته بود.

۴. به نقل طبرسی در مجمع البیان، رسول خدا ﷺ، بر روی زانو نشست به گونه ای که ابوحارثه (از بزرگان نصارا) گفت: مانند پیامبران در حالت مباحله قرار گرفته است؛ (همان).

۵. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۰۴. و به نقل طبرسی در مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۰۹-۳۱۰ ابوحارثه گفت: چهره هایی را می بینم که اگر دعا کنند خداوند کوهی را جابه جا کند دعایشان رد نمی شود. می ترسم در سخن صادق باشد و سال به پایان نرسیده، هیچ نصرانی در دنیا باقی نماند؛ لذا بر اساس پرداخت دو هزار حُلّه که قیمت هریک، چهارصد درهم نیکو باشد توافق کردند. و افزون بر ۲۰۰۰ حله، باید در صورتی که در یمن کید و دشمنی بروز کند، با ضمانت رسول خدا ﷺ، سی زره و نیزه و اسب نیز عاریه می دادند. و قراردادی نیز نوشته شد.



بخش سوم:
آیات احکام و مناسک حج

بیان احکام هرچند همیشه ممکن و لازم است، اما موسم حج یکی از فرصت های استثنائی است که می توان به بیان احکام مکلفان پرداخت. به خصوص اینکه موسم حج، عینی ترین مصداق آشنایی با نیازهای علمی و عملی زائران است که می توان کنار بیان مناسک حج به تبیین احکام نیز مبادرت کرد؛ به ویژه اینکه بیان مناسک و احکام با نکات تفسیری نیز قرین باشد. در این بخش مجموعه آیات احکام و مناسک، در دو فصل تنظیم شده است.

فصل اول: آیات احکام فقهی مبتلابه

ایام فراغت در حج زمان مناسبی برای بیان برخی از احکام مبتلابه مکلفین است؛ احکامی که حج گزاران و عمره گزاران با مشاهده اعمال و رفتار اهل سنت ممکن است برایشان سؤال برانگیز باشد. بنابراین مناسب است بعضی از احکام در ضمن آیات قرآن و تفسیر مختصر آن بیان شود که در چند عنوان بررسی می شود.

۱. طهارت مسجد الحرام

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ ظَهْرًا بَيْنِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۱.

چشم انداز آیه

در این آیه خداوند سبحان، بعد از آنکه از قرار دادن بیت الله الحرام، به عنوان مثابه (محل بازگشت) ناس و محل امن و قرار دادن قدمگاه ابراهیم عليه السلام به عنوان مصلا خبر می دهد، به حضرت ابراهیم و اسماعیل عليهما السلام مأموریت می دهد تا خانه اش را تطهیر کنند. در آیه دیگر نیز فرمود: ﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي

شَيْئاً وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ^۱. فلسفه این تطهیر این است که طواف کنندگان، نمازگزاران، رکوع‌کنندگان و سجده‌کنندگان در محلی طاهر و مطهر به عبادت بپردازند. البته بنا به برخی تفاسیر مراد از قائمین، ساکنان مکه هستند.^۲

نکات فقهی و تفسیری

یک- خانه خدا یا خانه مردم: بیت ضمن اینکه بیت الله ﴿بَيْتِي﴾ است، مثابه برای ناس نیز است. اضافه بیت به ضمیر متکلم «یا»، حکایت از شرافت و عظمت فوق‌العاده این خانه، و منفعت داشتن آن برای مردم است.

دو- گونه‌های عبادت: ذکر طواف کنار اعتکاف، رکوع و سجود در آیه اول، و قیام، رکوع و سجده در آیه دوم، بیانگر این است که طواف عبادتی جدا از اعتکاف، نماز، رکوع و قیام در مسجد الحرام است.

سه- ارتباط رکوع و سجده: در هر دو آیه: $\text{﴿الرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾}$ ، بدون حرف عطف، آمده است این می‌تواند بیانگر آن باشد که دو عمل رکوع و سجود نوعاً ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند.

چهار- تطهیر: از محتوای این دسته از آیات استنباط می‌شود مسجد الحرام محل عبادت است و باید مطهر باشد؛ چنانکه برابر روایات اگر محل آن نجس شد باید فوراً تطهیر شود.

پنج- طهارت از نجس و نجس: مسجد الحرام، نه تنها باید از آلودگی‌های ظاهری، چون خون و دیگر نجاسات، پاک باشد، بلکه بر اساس آیه کریمه: $\text{﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ﴾}$ ،^۳ باید از لوث وجود پلیدی شرک و کفر

۱. حج: ۲۶.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۸.

۳. توبه: ۲۸.

نیز پاک باشد.^۱

شش - مأموران تطهیر: برابر این آیه مسئولیت تطهیر مسجد الحرام به دو پیامبر بزرگ و اسپار شده است و این بیانگر اهمیت مسجد الحرام است.

هفت - تطهیر درون و برون: بنا بر آیه سوره حج، برای عبد الهی هم تطهیر درون لازم است: ﴿لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا﴾ و هم تطهیر برون: ﴿وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ﴾.

۲. وضو

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾^۲.

محور اصلی این آیه با همه فقراتش، طهارت به عنوان شرط صحت نماز است. به طور کلی طهارت در شریعت اسلام، از اهمیت و جایگاه والایی برخوردار است؛ به گونه ای که در همه تار و پود زندگی فردی و اجتماعی انسان تنیده است؛ از جمله طهارت مولد (طهارت بنیادین) که شرط در امامت جمعه و جماعت و مرجعیت است؛ طهارت از خبث (طهارت جسمی)؛ طهارت روحی (پاک بودن فکراز خیالات و اوهام شرک آلود)؛ طهارت از حدث (وضو، غسل و تیمم)؛ طهارت اخلاقی (طهارت قلب از غیر خدا)؛ طهارت از معصیت (عصمت)؛ طهارت مالی (خمس و زکات)؛ طهارت در خوراک و پوشاک؛ طهارت در معاشرت (رعایت عفت)؛ طهارت در زناشویی (نفی زنا و سفاح)؛ طهارت در کسب؛ طهارت در عبادات (طهارت در نماز، روزه، حج، اعتکاف و طهارت در لمس قرآن). مجموع جلوه های طهارت در چند گونه اصلی خلاصه می شود:

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۸۴.

۲. ماده: ۶.

- الف) طهارت از خَبَث یا پاکی بدن و لباس و امور جسمانی: ﴿وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ﴾^۱ حداقل مراد از تطهیر با آب، طهارت از خبث است؛
- ب) طهارت از حَدَث؛ چنان‌که در پایان طهارت با آب و خاک فرمود: ﴿وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾^۲ و نیز در ادامه آیه قبل فرمود: ﴿وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ﴾^۳. منظور از، از بین بردن رجز شیطان، طهارت از حَدَث یا زوال وسوسه است؛^۴
- ج) طهارت مالی: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾^۵؛
- د) طهارت از معصیت: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۶ موارد اول تا سوم به عنوان شرط صحت نماز و مورد چهارم به عنوان شرط کمال یا قبولی نماز لازم است. ولی آنچه در اینجا بحث می‌شود تنها قسم دوم است.

چشم انداز آیه

قرآن کریم درباره وضومی فرماید: ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا﴾. «وُضُو» به ضم «واو» و «ضاد»، در اصل به معنای نیکویی و نظافت است و «وُضُو» به فتح «واو» و ضم «ضاد»، به معنای آبی است که از آن وضومی سازند.^۷ فقها معتقدند وُضُو، به ضم واو، اسم مصدر و مصدر آن تَوَضَّو است.^۸ مناسبت بین وَضُو به فتح و وُضُو به ضم، موجب شده تا شارع مقدس این نوع شستن را، که عامل نظافت ظاهر و باطن

۱. انفال: ۱۱.

۲. مائده: ۶.

۳. انفال: ۱۱.

۴. فاضل مقداد، کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۴۱.

۵. توبه: ۱۰۳.

۶. واقعه: ۷۹.

۷. فیومی، المصباح‌المنیر؛ ابن فارس، مقائیس اللغة، کلمه وضأ.

۸. شهید اول، اللمعة‌الدمشقیة، ج ۱، ص ۶۹.

است، به وضو نامگذاری کند. در آیه شریفه، به چهار عمل شستن صورت، شستن دو دست، مسح سر و مسح پا اشاره شده، که به مجموع آنها وضو گفته می شود.

نکات فقهی و تفسیری

یک- نامگذاری وضو: در قرآن کریم کلمه وضو و مشتقات آن به کار نرفته است؛ بلکه تنها افعال شستن صورت، شستن دست ها، مسح سر و مسح پاها بیان شده و این نامگذاری را پیامبر ﷺ انجام دادند: «إِنَّمَا أُمِرْتُ بِالْوُضُوءِ إِذَا قُمْتُ إِلَى الصَّلَاةِ»^۱ پس از آن این نامگذاری بین مؤمنان و مسلمانان رواج یافته است.

دو- وضو شرط نماز: از عبارت: «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا» استفاده می شود که وضو شرط صحت نماز است و باید قبل از ورود به نماز حاصل شود.

سه- اقسام قیام: قیام بردو قسم است: یکی «قیام للشیء» که از آن به اقدام و انجام تعبیر می شود و دیگری «قیام إلى الشیء» که از آن به عزم و اراده بر انجام کار تعبیر می شود.^۲ قیام در آیه شریفه که با (إلی) آمده است، به معنای قصد انجام نماز است.

چهار- دلالت امر بر وجوب: فعل امر: «اغسلوا» و «امسحوا» ظهور در وجوب دارد تا زمانی که دلیلی بر اراده دیگری در بین نباشد، باید به ظاهر عمل کرد و هر چهار عمل اصلی در وضو واجب است.

پنج- کفایت یک وضو برای چند نماز: اطلاق: «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» مفید این معناست که وضو گرفتن برای هر نمازی واجب است، خواه نماز گزار وضو داشته باشد یا خیر. اما روایات این اطلاق را مقید کرده اند به زمانی که نماز گزار محدث باشد؛ چنان که امام باقر علیه السلام در پاسخ به این پرسش که آیا کسی می تواند همه نمازهای شبانه روز را با

۱. نسائی، سنن النسائی، ج ۱، ص ۸۵.

۲. راغب، المفردات، کلمه قوم.

یک وضو بخواند فرمود: «نَعَمْ مَا لَمْ يُحَدِّثْ».^۱

شش - ترتیب اعمال وضو: نحوه بیان قرآن در اعمال چهارگانه بیانگرایین است که در وضو، نخست باید صورت را شست، بعد دستان، سپس مسح سر و در نهایت مسح پا، که از آن به عنوان افعال وضویاد می شود.

هفت - محدوده صورت: ممکن است بر همه آنچه از سر و صورت در مواجهه مشهود است اطلاق وجه شود. اما در روایات محدوده کمتری مراد است؛ چنان که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در پاسخ زراره می فرماید: «الْوَجْهُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ وَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِغَسْلِهِ ... مَا دَارَتْ عَلَيْهِ الْوُسْطَى وَالْإِهَامُ مِنَ قِصَاصِ شَعْرِ الرَّأْسِ إِلَى الذَّقَنِ».^۲ بنابراین، آنچه به عنوان صورت باید شسته شود، میان انگشت وسط و انگشت شست در عرض و از محل روییدن موی سر تا چانه در طول است.

هشت - تعیین محدوده شستن دست: فقره کریمه: «أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»، تنها بیانگر محدوده مغسول است؛ یعنی شرع مقدس در شستن دست، تا مرفق را اراده کرده است و دلالتی بر تعیین جهت غسل ندارد، تا واجب باشد برای شستن دست، از سر انگشتان آغاز و به مرفق ختم شود.

نه - مسح بخشی از سر: از آنجا که فعل «مسح» متعدی بنفسه است وجود باء در فقره: «امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ» مفید این معناست که مسح قسمتی از سر کافی است و لازم نیست همه سر مسح شود.

ده - مسح قسمتی از پا: فقره کریمه: «وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»، که عطف بر فقره: «بِرُؤُسِكُمْ» است، با توجه به نکته قبل، مبین این معناست که مسح قسمتی از پا هم کافی است و نیازی به مسح همه پا نیست. ضمن اینکه بدون عطف نیز به

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۷۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۴۰۳.

وسیله: ﴿إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ محدود شده است.

یازده- استخوان روی پا؛ نه دو طرف آن: برخی ارباب لغت گفته اند منظور از کعب، استخوان برآمده روی پا است^۱ و مفسران و فقهای شیعه بر این عقیده اند که در وضو باید تا برآمدگی روی پا مسح شود.^۲ با توجه به اینکه هر پا تنها یک کعب دارد، تعبیر به «کَعْبَيْنِ»، اشاره به مسح دو کعب در دو پا دارد.

دوازده- قصد قربت در انجام وضو: هر چند این آیه، تنها به عزم بر نماز به طور کلی اشاره می کند و از وضوبه عنوان مقدمه آن یاد کرده است، اما شکی نیست که وضو یک مأموریه عبادی است و باید با قصد قربت و امتثال امر خدا انجام شود.^۳

سیزده- نواقض وضو: تردیدی نیست تحصیل وضو، به عنوان طهارت شرط صلاة، مادامی مؤثر است که نقض نشده باشد؛ هر چند عوامل نقض وضوبه صراحت در آیه بیان نشده است، اما هنگامی که خداوند درباره تیمم، که بدل از وضو است، می فرماید: ﴿أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ﴾، به مهم ترین و رایج ترین عامل نقض وضو اشاره کرده است. روشن است بنای قرآن بیان همه فروع و جزئیات نیست؛ بلکه ممکن است تنها به بیان مصادیق بارز بسنده کند.

چهارده- تعبیر کنایی: اهل لغت می نویسند: غائط به زمین مطمئنی اطلاق می شود که انسان در آنجا به دور از چشم دیگران قضای حاجت کند. این کلمه مبدأ اشتقاق واژگانی چون تَغَوُّط و مَتَغَوِّط شده است.^۴ قرآن کریم با این تعبیر کنایی اشاره به نقض وضوبه تخریج کرده است. البته این مصداق بارز است و مصادیق دیگری نیز

۱. جوهری، صحاح اللغة، کعب.

۲. مفید، المقنعة، ص ۴۴؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۲، ص ۲۱۵.

۳. جواهر الکلام، ج ۲، ص ۷۵.

۴. فیومی، المصباح المنیر، کلمه غوط.

ملحق به آن است که در جای خود باید بررسی شود.

۳. غُسل جنابت

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا...﴾^۱

چشم انداز آیه

قرآن کریم در دو موضع به بیان غسل جنابت پرداخته است: اول در ادامه آیه وضو و با عطف برفقره ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ...﴾ که فرمود: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا...﴾؛ در این فقره با تعبیر تَطَهَّرُوا، وجوب غُسل جنابت بیان شد. دوم آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا﴾^۲ که با تعبیر اغتسال به این مسئله پرداخته است. سُکاری جمع سکران است و مراد از آن سکر از شراب یا سکر از نوم است.^۳ جُنُب، در لغت به معنای بعید و دور است و اگر به شخصی که آمیزش جنسی انجام داده، جنب می گویند، به این دلیل است که او را از نماز و مسجد و امثال آن دور می کند.^۴ جنب در اصطلاح فقهی عبارت است از آنچه موجب دوری از احکام پاکان می شود، مثل انزال یا آمیزشی که موجب غسل می شود.^۵ واژه غُسل، به ضم غین، کنار غُسل، به فتح غین و اغتسال معنای خاصی دارد و کاربرد فقهی و قرآنی آن بیش از بقیه واژگان است. واژه غُسل اسم مصدر از عمل اغتسال است و ابتدا در معنای «ریختن آب بر بدن انسان» به کار رفته، سپس به عرف شرعی و اصطلاح

۱. مائده: ۶.

۲. نساء: ۴۳.

۳. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۸.

۴. فیومی، المصباح المنیر؛ ابن فارس، مقایس اللغة، واژه جنب.

۵. نجفی، جواهر الکلام، ج ۳، ص ۳.

فقهی وارد شده است.^۱ بعضی نیز در تعریف غسل گفته اند: «استعمال آب پاک در همه اجزاء بدن به نحو مخصوص»^۲ که با قید همه بدن، وضو از مدار تعریف بیرون می‌رود. به هر صورت منظور از حصول طهارت در این بخش از آیه، غسل است؛ نه دیگر اقسام طهارت و این نوع کاربرد از قبیل اراده مصداق بارز از مفهوم کلی طهارت است.

نکات فقهی و تفسیری

یک- استقلال غسل یا تبعی بودن آن: جمله «وَأِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» اگر عطف بر «إِذَا قُمْتُمْ» باشد، عبادتی مستقل از نماز است؛ بدین معنا که قرآن خطاب به مؤمنان دو حکم مستقل را بیان می‌فرماید: «اگر می‌خواهید نماز بخوانید، قبل از آن وضو بسازید و اگر جنب هستید غسل کنید، خواه قصد نماز داشته باشید یا نداشته باشید». اما اگر عطف بر «فَاغْسِلُوا» باشد، معنایش چنین است: «ای مؤمنانی که قصد ادای نماز دارید اگر محدث به حدث اصغرید وضو بگیرید و اگر محدث به حدث اکبر، یعنی جنب هستید، باید غسل کنید». در نتیجه غسل نیز به تبع وجوب نماز مطلوب است؛ نه به تنهایی.

دو- حذف قید و افاده عموم: شارع مقدس وضوی صورت را با تعیین حدود در جهات چهارگانه: «مَا دَارَتْ عَلَيْهِ الْوُسطَى وَالْإِبْهَامُ مِنْ قُصَاصِ شَعْرِ الرَّأْسِ إِلَى الذَّقَنِ»، دستان را با «إِلَى الْمِرَافِقِ»، مسح سر را با «بِرُؤُوسِكُمْ» و مسح پا را با «إِلَى الْكَعْبَيْنِ» محدود کرد. اما در غسل، بدون هیچ حد و مرزی، فرمود: «فَاطَّهَّرُوا»، این اطلاق می‌تواند گویای این مطلب باشد که شستن همه بدن در غسل لازم است.

سه- حرمت ورود جنب به مسجد: یکی از احکام جنب این است که بر اساس مفاد

۱. نجفی، جواهر الکلام، ج ۳، ص ۲.

۲. جزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۱۰۵.

فقره ﴿وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ﴾ جنب حق ورود به مسجد را ندارد؛ مگر اینکه به صورت عبوری یعنی ورود از یک درب و خروج از درب دیگر باشد.

چهار- استثناء مسجدین از حکم عبور: هرچند در آیه شریفه به دلالت فقره ﴿وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ﴾ داخل شدن جنب در مساجد به صورت عبوری استثناء شده است، این قاعده کلی برای مسجد الحرام استثنای دیگری نیز دارد؛ یعنی جنب حق ورود به مسجد الحرام حتی به صورت عبوری را نیز ندارد. این حکم مستفاد از روایات اهل بیت علیهم السلام است؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «لِلْجُنْبِ أَنْ يَمْشِيَ فِي الْمَسَاجِدِ كُلِّهَا وَلَا يَجْلِسُ فِيهَا إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَمَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».^۱

۴. تیمم

قرآن کریم در دو موضع به مسئله تیمم پرداخته است؛ یکی فقراتی از آیه شریفه یادشده که فرمود: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۲ و دوم در آیه ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ﴾ که با همین فقرات، تنها بدون کلمه «منه»، در ﴿وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ﴾ آمده است.^۳ خداوند در هر دو آیه به دنبال اشتراط نماز به طهارت غسلی یا وضویی به مشکلات تحصیل طهارت با آب اشاره و به تشریح تیمم پرداخته است. با توجه به اینکه تیمم به عنوان طهارت با خاک بدل از طهارت مائیه غسل و وضو است، در این دو آیه به چند امر مهم اشاره شده است:

الف) مکان و زمان بروز مشکل استفاده از آب برای غسل و وضو؛

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۲۰۶.

۲. مائده: ۶.

۳. نساء: ۴۳.

ب) عوامل نقض طهارت مائیه چون وضو و غسل؛

ج) تشریح تیمم به عنوان جایگزین غسل و وضو؛

د) کیفیت انجام تیمم و افعال آن؛

ه) بیان فلسفه جایگزینی تیمم.

تیمم در لغت به معنای قصد است؛^۱ یعنی در تیمم، زمین مقصد و تیمم به کارگرفتن آن است که به «صَرَبُ الْيَدِ عَلَى الْأَرْضِ» تعبیر می‌شود. از این رو تیمم در اصطلاح شرعی و فقهی به «بهره‌گیری از زمین به نحو مخصوص» تعریف شده است.^۲ به هر صورت بر اساس «فَتَيَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً» تیمم بانیت تیمم به سمت زمین رفته و دستان خود را بر آن می‌زند. واژه صعید به معنای «وجه الارض» است؛ خواه دارای خاک باشد یا نباشد. گرچه برخی اهل لغت آن را به خاک معنا کرده‌اند.^۳ دلیل نامگذاری به صعید بدین جهت است که از سمت درون زمین، بالاترین نقطه است.

پس از آن بر اساس فقره «فَامَسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ» باید دو دست را بر صورت کشید. اما لازم نیست تمام صورت مسح شود؛ زیرا وجود کلمه باء در «وُجُوهِكُمْ» بیان می‌کند که مسح بخشی از صورت کفایت می‌کند و آن محدوده پیشانی است؛ زیرا بعد از کفایت بعضی، مسح طبیعی و عرفی از بالا به پایین صورت می‌گیرد. بعد از مسح کردن صورت بر اساس «وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ» مسح دو دست است که طبق مسح متعارف، کشیدن کف یک دست بردست دیگر و به عکس است. نکته قابل توجه در اینجا عطف «أیدی» بر «وجه» است که مفید حکم کفایت بخشی از دستان است. کاربرد کلمه ید در زبان عرب، گرچه از سرانگشت تا کتف را شامل

۱. جوهری، صحاح اللغة؛ فیومی، المصباح المنیر؛ ابن فارس، مقاییس اللغة، واژه یمم.

۲. نجفی، جواهر الکلام، ج ۵، ص ۷۳.

۳. صحاح اللغة؛ مقاییس اللغة، کلمه صعد.

می شود، اما مطابق عرف، کاربرد اکثری آن در محدوده سرانگشتان تا مچ است که در دست دادن و دست شستن ظهور دارد.

نکات فقهی و تفسیری

یک- نقش سفرو بیماری: گرچه در حالات مختلفی ممکن است برای غسل و وضو مشکلاتی بروز کند، ولی در حین سفرو بیماری بیشتر پیش می آید. بنابراین بیان دو حالت سفرو بیماری در آیه به عنوان دو نمونه بارز است نه بیان تمام موارد.

دو- مسوغات تیمم: در آیه شریفه با عطف «أو» به چهار مورد از مواردی که می توان تیمم کرد، اشاره شده است:

الف) مریضی: ﴿إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى﴾؛

ب) سفر: ﴿أَوْ عَلَى سَفَرٍ﴾؛

ج) تخلی: ﴿أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ﴾؛

د) آمیزش: ﴿أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ﴾. بنابراین معنای آیه چنین می شود: در هر یک از این حالات و شرایط اگر فردی نیاز به غسل یا وضو پیدا کرد در صورت نبود آب باید تیمم کند.

سه- تقیید اطلاق مَرَضَى: بی تردید بیماری که در آیه شریفه آمده به صورت مطلق مد نظر نیست؛ بلکه شرایطی دارد؛ از جمله اینکه بیماری باید به گونه ای باشد که آب برای آن ضرر داشته باشد؛ یا اینکه آب موجب تشدید بیماری شود؛ یا اینکه بر اثر بیماری قادر به استعمال آب نباشد. این شرایط در روایات بیان شده است.

چهار- مجیء غائط و ملامسه نساء: معنای حقیقی ﴿أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ﴾ رفتن به مکان گود مطمئن و کنایه از محل قضای حاجت و در نهایت تخلی کردن است. برابر روایات منظور واقعی از تعبیر ﴿أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ﴾ آمیزش جنسی با زنان

است. از این رو مَسَّ و لَمَس به معنای لغوی آن، موجب وضو و غسل نمی شود؛ چنان که بعضی پنداشته اند که مَسَّ و لَمَس^۱ بدن انسان، وضورا باطل می کند.^۲

پنج- در جست وجوی آب: وقتی خداوند می فرماید: ﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا﴾ مقتضی این است که باید در جستجوی آب بود تا نیافتن صدق کند. بنابراین باید در حد متعارف تلاش کرد و اگر آبی پیدا نشد تیمم کرد. امام صادق علیه السلام این حد را معین کرده و فرموده است: «يُطَلَّبُ الْمَاءُ فِي السَّفَرِ إِنْ كَانَتِ الْحُزُونَةُ فَعَلْوَةً وَإِنْ كَانَتْ سُهُولَةً فَعَلْوَتَيْنِ لَا يُطَلَّبُ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ».^۳ عُلْوَهُ، اندازه پرتاب یک تیر (تقریباً ۱۵۰ متر) است. بنابراین طبق فرمایش امام علیه السلام در زمین ناهموار به مقدار ۱۵۰ متر و در زمین هموار به مقدار ۳۰۰ متر باید جست و جو شود.

شش- یافتن آب و نقض تیمم: اقتضای ﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً﴾ این است که هرگاه آب یافت شد، تیمم نسبت به اعمال بعدی بی اثر می شود؛ چراکه فقدان آب مجوز تیمم است و با انتفاء شرط، مشروط نیز منتفی می شود. به عبارت دیگر یافتن آب جزء نواقض تیمم است.

هفت- کارایی تیمم: تیمم بدل از غسل رافع جنابت نیست. بنابراین تنها مبیح نماز است، لذا به محض یافتن آب و قدرت بر غسل باید غسل کرد. مفاد کریمه ﴿وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا﴾^۴ که عبور و رفع جنابت را مغمیا به غسل کرده است، می تواند شاهی برای این مطلب باشد.

هشت- پاک و مباح بودن زمین و خاک تیمم: وصف طَيِّبٌ در ﴿صَاعِدًا طَيِّبًا﴾ مبین این

۱. در تفاوت مس و لمس و جوهی گفته شده است؛ از جمله اینکه: مس ممکن است بین دو جماد باشد، در حالی که لمس تنها بین دو چیز زنده است. رک: جزائری، فروق اللغات، ۱۳۶۷: ص ۲۰۴.

۲. صابونی، تفسیر آیات الاحکام من القرآن، ج ۱، ص ۵۳۷.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۴۱.

۴. نساء: ۴۳.

است که زمین و خاک در تیمم باید افزون بر پاک بودن، غصبی نباشد؛ زیرا طیب برابر خبیث، به معنای لذیذ، حلال و پاک است.^۱ بدیهی است معنای اول در اینجا مفهومی ندارد؛ بلکه معنای دوم یا سوم مراد است و چون جمع بین هر دو معنا ممکن است، می‌توان گفت صعید طیب، زمینی است که هم مباح باشد و هم پاک.

نه- فلسفه تیمم: خداوند سبحان نماز را به عنوان یک عبادت مشروط به طهارت تشریح کرد. برای تحقق این طهارت، نخست حدث اصغرا با وضو رفع کرد و فرمود: ﴿فَاغْسِلُوا﴾ و حدث اکبرا با غسل برداشت و فرمود: ﴿فَاطَهَّرُوا﴾. اینک با نبود آب، نه به سخت‌گیری مشقت آور برای تحصیل آب به هر قیمت روی آورد؛ و نه اجازه تعطیلی نماز را داد؛ بلکه راه میانه‌ای به نام تیمم را جایگزین کرد. از این رو در انتهای آیه با نفی حرج فرمود: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾ و با صراحت بیشتر فرمود: ﴿وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾. پس اراده الهی طهارت همه جانبه انسان در ابدان و قلوب و اعمال است. خداوند در ادامه افزود: ﴿وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛ منظور از نعمت، تشریح احکام طهارت است که در بدن، قلب و عمل تجلی می‌یابد تا شکر الهی که همان عبادت است به درستی انجام شود.^۲

قواعد

یک- بیان مصداق بارز: آنچه در آیه شریفه، از بیماری، مسافرت، مجیء غائط و ملامسه نساء، بیان شده است همه مصادیق نقض طهارت نیست؛ بلکه مجیء غائط مصداق بارز یا غالب در حدث اصغراست؛ چراکه خروج بول، ریح و خواب نیز موجب حدث اصغری می‌شود. همان‌طور که ملامسه (آمیزش) نیز مصداق بارز است؛ زیرا هر نوع وطی و خروج منی و احتلام نیز موجب حدث اکبری می‌شود.

۱. فیومی، المصباح المنیر، طیب.

۲. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۸.

دو- قاعده نفی عُسْر و حَرَج: در بخش انتهایی آیه با بیان فقره کریمه ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾ به بیان قاعده کلی نفی عُسْر و حَرَج پرداخت و با انشا به لسان إخبار، صدور هرگونه حکم حرجی را در سراسر فقه و حقوق منتفی دانست. به این قاعده، ذیل احکام صوم نیز اشاره شده است: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾^۱. درباره حج و جهاد نیز آمده است: ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾^۲.

۵. اوقات نماز

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنِ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾^۳.

چشم انداز آیه

درباره اوقات نماز، آیات چندی وجود دارد که حسب ترتیب نزول، آیه کریمه ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ﴾ * فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ^۴ اولین آیه است. آناء، جمع انی، به معنای ساعات و قطعاتی از شب است.^۵ این آیه در واقع با تعابیر قبل از طلوع، قبل از غروب، ساعات شب و اطراف روز، به پنج نماز یومیه اشاره کرده است. آیه مطرح در عنوان که به آیه ذُلُوك نامبردار است، دومین آیه نازل شده و جامع ترین آیه در زمینه اوقات نماز است. این آیه با کاربرست واژه ذُلُوك و غَسَق بر وزن عسل، اوقات چند نماز را بیان کرده است. اهل لغت

۱. بقره: ۱۸۵.

۲. حج: ۷۸.

۳. اسراء: ۷۸.

۴. طه: ۱۳۰.

۵. راغب، المفردات؛ جوهری، صحاح اللغة، غسق.

می‌گویند: دُلُوك به معنای میل خورشید از استواست.^۱ مفسران نیز گفته‌اند دُلُوك بر وزن سُلوک به معنای زمان زوال تا غروب است.^۲ واژه غسق در اصل به معنای شدت و در اینجا به معنای شدت تاریکی است.^۳

پس از آن در ترتیب نزول، آیه «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلَّذِينَ كَرِهُوا»^۴ قرار دارد. در این آیه دو واژه طَرَف و زُلْف به چشم می‌خورد. طَرَف، بر وزن طَرَب، به معنای سَمَت و کنار است که هم در اجسام کاربرد دارد و هم در اوقات^۵ و در آیه شریفه با توجه به تشبیه بودن آن، به معنای زمان اول و آخر روز است. زُلْف، بر وزن کُمک، به معنای نزدیک و جمع است.^۶ بعضی از ارباب لغت گفته‌اند: «زلف، به معنای پیشی گرفتن در قُرب به چیزی است و از همین باب است «الزلف من الليل»؛ یعنی قطعاتی از شب؛ چراکه قطعات نزدیک به هم هستند».^۷ در نتیجه این آیه نیز دست کم به سه نماز صبح، مغرب و عشا اشاره دارد.

نکات فقهی و تفسیری

یک- تفسیر روایی دُلُوك الشمس و غَسَق الليل: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ»، می‌فرماید: «دُلُوكِ الشَّمْسِ زَوَالُهَا وَغَسَقُ اللَّيْلِ اِنْتِصَافُهُ».^۸

۱. جوهری، صحاح اللغة؛ فیومی، المصباح المنیر، کلمه دلک.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۳۳.

۳. راغب، المفردات صحاح اللغة، واژه غسق.

۴. هود: ۱۱۴.

۵. المفردات؛ واژه طرف.

۶. المصباح المنیر؛ واژه زلف.

۷. ابن فارس، مقاییس اللغة، زلف.

۸. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۵۹.

همچنین می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ أَرْبَعَ صَلَوَاتٍ أَوَّلُ وَقْتِهَا زَوَالُ الشَّمْسِ إِلَى انْتِصَافِ اللَّيْلِ، مِنْهَا صَلَاتَانِ أَوَّلُ وَقْتِهَا مِنْ عِنْدِ زَوَالِ الشَّمْسِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، ... وَمِنْهَا صَلَاتَانِ أَوَّلُ وَقْتِهَا مِنْ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَى انْتِصَافِ اللَّيْلِ...»^۱ بنا براین امام دلوک شمس را به ظهر، غسق الیلیل را به نیمه شب تفسیر، و چهار نماز ظهر، عصر، مغرب و عشا را در این بازه زمانی ترسیم فرمود. همچنین برای نماز پنجم فرمود: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا، فَهَذِهِ الخَامِسَةُ».

دو- تفسیر روایی طرفی النهار: امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فرمودند: «أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيْ النَّهَارِ وَطَرَفَاهُ الْمُغْرِبُ وَالْعُدَاةُ وَزَلْفًا مِنَ اللَّيْلِ وَهِيَ صَلَاةُ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ».^۲ طبق این بیان دو طرف روز، یعنی صبح و مغرب.

سه- معنای لام در لُدُلُوك: در فقره «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ» لام به کار رفته است. به نظر می رسد لام در اینجا به قرینه مقابله با «إِلَى» در «إِلَى عَسَقِ اللَّيْلِ» به معنای «من» باشد؛ یعنی از هنگام دلوک شمس تا تاریکی آن. روایات نیز همین معنا را تأیید می کند.^۳

چهار- معنی قرآن الفجر: در قرآن نزدیک به هفتاد بار کلمه قرآن به کار رفته است. که همه جا منظور قرآن است؛ مگر دو مورد. در آیه: «قُرْآنَ الْفَجْرِ، إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» به قرینه متصل داخلی آیه، یعنی عطف بر «أَقِمِ الصَّلَاةَ» و قرینه منفصل روایی مراد از آن نماز صبح است؛ یعنی اقم صلاة الظهر و اقم صلاة الصبح.

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۵۷.

۲. همان، ص ۱۱.

۳. بعضی از اهل ادب لام را برای تعلیل دانسته اند؛ یعنی لأجل دلوک الشمس، چون زوال شمس صورت گرفت نماز واجب شد. (درویش، اعراب القرآن، ج ۵، ص ۴۸۶). بعضی لام را به معنی بعد گرفته اند، یعنی بعد زوال خورشید. (ابن هشام، مغنی، ج ۱، ص ۲۱۳). بعضی از مفسران لام را به معنی عند دانسته اند. (طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۶۸).

پنج- وسعت در وقت نماز: ظاهر آیه این است که از ظهر تا غروب، وقت مشترک نماز ظهر و عصر، از غروب تا نصف شب، وقت مشترک نماز مغرب و عشا و از طلوع فجر تا طلوع خورشید، وقت نماز صبح است. امام صادق علیه السلام فرموده است: «أَوَّلُ الْوَقْتِ رِضْوَانُ اللَّهِ، وَآخِرُهُ عَفْوُ اللَّهِ، وَالْعَفْوُ لَا يَكُونُ إِلَّا مِنْ ذَنْبٍ»^۱.

شش- پاک سازی از گناهان: در انتهای دومین آیه چنین آمده است: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ». مقصود از حسنات، نمازهای پنج گانه است که همانند کریمه «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۲ بیانگر آن است که نماز انسان را از گناه دور می کند یا اینکه باعث می شود خداوند به خاطر نمازها، از برخی از سیئات بگذرد.^۳

۶. قبله

«قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ»^۴.

چشم انداز آیه و مسئله قبله

شناخت قبله یکی از مقدمات نماز و استقبال قبله، حکمی و جویی برای ذبح شرعی، احتضار، دفن اموات و... و حکمی استحبابی برای ذکر، دعا و قرائت قرآن و... است. مسئله قبله به لحاظ تاریخی به قبل از هجرت برمی گردد که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان سیزده سال به سوی بیت المقدس نماز می گزاردند^۵ و به لحاظ قرآن پژوهی

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲. عنکبوت: ۴۵.

۳. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۷۳.

۴. بقره: ۱۴۴.

۵. کنز العرفان، ج ۱، ص ۷۹.

نیز به سوره‌های مدنی و لزوماً سوره بقره باز می‌گردد که پس از مدتی، تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه رخ داد. در اولین آیه از آیات قبله به عمومیت وجه الله در همه جهات اشاره کرده است: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَسِيعُ عَلِيمٌ﴾^۱. این در زمانی بود که مسلمین به پیروی از سنت پیامبر ﷺ به سمت بیت المقدس نماز می‌خواندند.

پس از آنکه یهودیان مسلمین را به خاطر قبله مشترک سرزنش کردند و گفتند شما قبله مستقلی ندارید، خداوند ضمن وعده تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه در آینده، از موضع‌گیری منفی یهود به این تغییر خبر داد و فرمود: ﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾^۲. در ادامه به فلسفه این تغییر که آزمون پیروی مردم از پیامبر ﷺ است اشاره فرمود: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ﴾^۳. واژه قبله در اصل به معنای جهت و چیزی است که در برابر انسان قرار دارد و سپس برای مکانی که نمازگزار روبروی آن می‌ایستد علم شده است.^۴

به هر صورت در اندیشه پیامبر ﷺ، قبله‌ای غیر از بیت المقدس وجود داشت. از این رو ایشان با نگاه‌های معنادار به آسمان، آرزوی خود را ابراز می‌داشت. خداوند در ترسیم این صحنه و اجابت خواسته پیامبر ﷺ فرمود: ﴿قَدْ تَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا﴾. این گونه بود که پس از سال‌ها، قبله مسلمین به سمت کعبه تغییر یافت. واژه تَقَلُّبُ به معنای تحول و دگرگونی است و در اینجا به

۱. بقره: ۱۱۵.

۲. بقره: ۱۴۲.

۳. بقره: ۱۴۳.

۴. فیومی، المصباح المنیر، کلمه قبل.

دلیل اضافه شدن آن به وجه، به معنای گرداندن صورت است؛ یعنی پیامبر ﷺ با امید به خدا به آسمان می نگرست و خواسته قلبی خود را مبنی بر تغییر قبله تقاضا می کرد و با اجابت درخواست آن حضرت، قبله عوض شد. البته یهود و نصارا که همواره دنبال بهانه بودند، حقانیت پیامبر ﷺ و تغییر قبله را نپذیرفتند و با طرح این شبهه که احکام دین قابل نسخ نیست، از پذیرش حق خودداری کردند. قرآن در ادامه فرمود: ﴿وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾.^۲

در پایان خداوند با تأکید بر قبله جدید دو بار خطاب به پیامبر ﷺ فرمود: ﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾^۳ و خطاب به مؤمنین نیز فرمود: ﴿وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾.^۴ در آیه شریفه تعبیر (ولو) به کار رفته است. این واژه که از مصدر تولیه و از ریشه ولی است، به معنای قراردادن چیزی پشت سر چیزی است؛ به نحوی که میان آنها ارتباط برقرار باشد^۵ و در اینجا به معنای اقبال و روی کردن به مکانی معین، یعنی کعبه، است. تعبیر مهم دیگری که در آیه به کار رفته، شطره است. واژه شطر، دارای دو معناست: یکی بخشی از چیزی و دیگری جهت و سمت^۶ که هر دو معنا ممکن است مراد باشد و بعداً بدان اشاره خواهد شد.

۱. طریحی، مجمع البحرین، کلمه قلب.

۲. بقره: ۱۴۵.

۳. بقره: ۱۴۹ و ۱۵۰.

۴. بقره: ۱۵۰.

۵. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، ولی.

۶. ابن فارس، مقایس اللغه، واژه شطر.

نکات فقهی و تفسیری

یک- انتظار نزول وحی: تعبیر **تَقَلَّبَ وَجْهَكَ** که خطاب به پیامبر ﷺ است بیانگر این است که آن حضرت قبل از نزول آیه قبله با نظری خاص به سوی آسمان خواستار تغییر قبله بود و انتظار داشت تا درباره قبله، وحی نازل شود. خداوند نیز بر اساس تکریمی که به پیامبرش داشت، به خواسته آن حضرت پاسخ مثبت داد و فرمود: **فَلَنُؤْتِيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا**.

دو- قبله مرضی پیامبر ﷺ: قرآن از قبله جدید مسلمانان با تعبیر **قِبْلَةً تَرْضَاهَا** یاد می‌کند. ظاهراً عبارت موهوم آن است که پیامبر ﷺ از قبله سابق ناراضی بوده، در حالی که رضایت به چیزی مستلزم خشم از مخالف آن نیست؛^۱ به ویژه اینکه پیامبر ﷺ چیزی جز اطاعت خدا نمی‌خواهد. بنابراین تغییر قبله به کعبه تنها برای رهایی از عیب‌گیری و تفاخر مخالفان بوده است.

سه- تشریح و اقدام: خداوند به دنبال خواست پیامبر ﷺ و امضای خود بر تغییر قبله فرمود: **فَلَنُؤْتِيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا**. در این تعبیر افزون بر تشریح قولی در تغییر قبله، اقدام عملی نیز وجود دارد؛ بدین معنا که جمله **فَلَنُؤْتِيَنَّكَ** که مرکب از فعل، فاعل و مفعول است، مفید این معناست که تو را به سمت قبله مرضیه گردانیم. از این رو مفسران با الفاظی چون: **فَلَنَحْوِلَنَّكَ**، **فَلَنَصْرِفَنَّكَ** و **فَلَنَجْعَلَنَّكَ** آن را تفسیر کرده‌اند. بنابراین مشهور این اقدام عملی در مسجد بنی‌سلیم مدینه هنگام نماز ظهر روی داد و این مسجد بعدها مسجد قبلتین نامیده شد.^۲

چهار- کعبه، شطر مسجد الحرام: شطر هم به معنای سمت چیزی است و هم بخشی از چیزی. بسیاری از مفسران معنای نخست را پسندیده‌اند. اما علامه طباطبایی رحمته الله

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۷۵؛ المیزان، ج ۱، ص ۳۳۴.

معتقد است که معنای دوم مراد است و منظور از شطر مسجد الحرام، کعبه است، که به ازای صخره، که شطر بیت المقدس است، قرار داد.^۱

پنج- توسعه در کمیت قبله: هرچند به تصریح قرآن، کعبه یا مسجد الحرام قبله است، اما گستره قبله به نسبت قرب و بُعد از مکه متفاوت است؛ چنان که امام صادق علیه السلام در روایتی فرمود: «الْبَيْتُ قِبْلَةٌ لِأَهْلِ الْمَسْجِدِ، وَالْمَسْجِدُ قِبْلَةٌ لِأَهْلِ الْحَرَمِ، وَالْحَرَمُ قِبْلَةٌ لِلنَّاسِ جَمِيعاً».^۲

شش- قبله نمازهای نافله: بر اساس «فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» رعایت قبله در نمازهای واجب، شرط صحت نماز است. اما در نوافل بر اساس روایات، فقره «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» نماز خواندن به هر سمت، هرچند پشت به کعبه رواست. در روایتی امام باقر علیه السلام فرمود: «أَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ فِي التَّطَوُّعِ خَاصَّةً، «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»». سپس حضرت به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می کند: «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِيمَاءً عَلَى رَاحِلَتِهِ أَيْنَمَا تَوَجَّهَتْ بِهِ حَيْثُ خَرَجَ إِلَى خَيْبَرَ، وَحِينَ رَجَعَ مِنْ مَكَّةَ وَجَعَلَ الْكَعْبَةَ خَلْفَ ظَهْرِهِ».^۳

هفت- وجه الله یا جهة الله؟ تعیین قبله از نظر فقهی امری لازم و واجب است؛ اما هرگز به معنای تعیین سمت و جهت برای ذات مقدس الهی نیست؛ بلکه به این معناست که نشان قبله، به عنوان جهت واحد برای نماز گزاردن یا امور دیگر، امری قراردادی است تا همه مسلمین به یک سمت رو کنند.

قواعد

یک- نسخ احکام: از اینکه نخست بیت المقدس قبله قرار داده شد و سپس به سمت کعبه تغییر کرد، معلوم می شود که نسخ احکام و تغییر آن با شرایط خاص

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۳۰۴.

۳. همان، ص ۳۳۳.

امکان پذیر است.

دو- انشابه صورت خبر: بعضی مفسران معتقدند که فقره شریفه ﴿مَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قَبْلَتَهُمْ﴾ از قبیل انشابه زبان خبر است؛ معنای این قاعده این است که آیه یاد شده هرچند درصدد خبر دادن از عدم پیروی از قبله آنان است، درحقیقت نهی از پیروی آنان است. ^۱ فقره شریفه ﴿وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ مؤید این نظر است.

۷. اذان

﴿وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾.^۲

چشم انداز آیه

این آیه شریفه تنها آیه مربوط به اذان است که پس از دو دسته از آیات وارد شده است: دسته اول آیات مربوط به تبری از یهود و نصارا است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.^۳

نیز آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.^۴

دسته دوم آیات مربوط به تولی اولیاء الله است: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۲۶.

۲. مائده: ۵۸.

۳. مائده: ۵۱.

۴. مائده: ۵۷.

آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ^۱.

در این آیات ضمن معرفی یهود و نصارا و کفار به عنوان کسانی که دین اسلام را به سُخره و بازی می‌گیرند، از طرح دوستی با آنان نهی شده است. در دسته دوم: کسانی که لایق ولایت‌پذیری هستند معرفی شده و در قالب انشاء به لسان اِخبار، امر به تولی به آنان شده است. در پس این امر و نهی، یادآوری می‌شود که یکی از نشانه‌های استهزاء دشمنان دین، این است که وقتی ندای نماز داده می‌شود، نماز و اذان و به تبع آن مؤذن را به تمسخر گرفته و آن را کاری غیرعقلایی می‌دانند؛ زیرا ضمیر در (اتَّخَذُوها) یا به صلاة برمی‌گردد یا به مُنادای مستفاد از نَادَيْتُمْ^۲. کلمه نِداء به معنای دعوت و فراخواندن به چیزی است.^۳ برخی مفسران کلمه نداء را به صدازدن با صدای بلند معنا کرده‌اند.^۴ به هر صورت در اینجا، با توجه به تعلق آن به صلاة، به معنای اذان است. واژه هُزء و استهزاء به معنای مسخره کردن،^۵ و لَعِب به معنای سخن یا عملی است که مقصود عقلایی و سودمند نداشته باشد؛ به گونه‌ای که عاقل رغبتی به انجام آن ندارد.^۶

سپس قرآن این موضع‌گیری و عمل دشمنان را، به بی‌خردی و دوری از درک حقایق تعلیل می‌کند. برخی مفسران در تبیین بی‌خردی دو دیدگاه را بیان داشته‌اند: یکی درک نکردن اجابت ثواب صلاة و استحقاق عقاب استهزاء و دوم نبود عاملی

۱. مائده: ۵۵-۵۶.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۶، ص ۲۸.

۳. فیومی، المصباح المنیر، کلمه ندی.

۴. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲۹.

۵. ابن فارس، مقاییس اللغة، کلمه هزء.

۶. مصطفوی، التحقیق، کلمه لعب.

«لَمَّا هَبَطَ جَبْرَائِيلُ بِالْأَذَانِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ رَأْسُهُ فِي حِجْرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَأَذَّنَ جَبْرَائِيلُ وَأَقَامَ، فَلَمَّا انْتَبَهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ يَا عَلِيُّ سَمِعْتَ؟ قَالَ نَعَمْ، قَالَ حَفِظْتَ؟ قَالَ نَعَمْ، قَالَ ادْعُ بِإِلَهِكَ، فَدَعَا عَلِيُّ بِإِلَهِ بِلَالٍ فَأَعْلَمَهُ».^۱

چهار- استفاده از موقعیت اذان: طبق روایات هنگامی که اذان گفته می شود، این زمان از فرصت های طلایی برای استجابت دعا است؛ چنان که امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «اغْتَنِمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ أَرْبَعٍ: عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَعِنْدَ الْأَذَانِ وَعِنْدَ نُزُولِ الْغَيْثِ وَعِنْدَ التِّقَاءِ الصَّغِيرِ لِلشَّهَادَةِ».^۲

۸. نماز مسافر

﴿وَإِذَا صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا﴾.^۳

چشم انداز آیه

یکی از مسائل مهم، احکام سفر است که برای هر انسان مؤمنی معمولاً رخ می دهد. از این رو قرآن نیز بر اساس احکام غالب بدان پرداخته است. قرآن از مسافرت به دو شکل تعبیر کرده است: یکی با تعبیر ﴿عَلَى سَفَرٍ﴾ که در مسئله غسل^۴ و وضو^۵ و روزه^۶ آمده است و دیگری تعبیر ﴿صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ که درباره نماز مسافر به کار رفته است. این کاربرد برگرفته از ادبیات عرب است که از مسافرت به «صَرَب

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۳۶۹.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۷۷.

۳. نساء: ۱۰۱.

۴. نساء: ۴۳.

۵. مائده: ۶.

۶. بقره: ۱۸۴.

في الأرض» تعبیر می‌کند؛ چراکه مسافر در حقیقت، زمین را با پای خود می‌زند.^۱ قرآن با تعبیر نفی جناح به تشریح نماز مسافر پرداخته و با شرط خوف و فتنه اجازه داده که نمازها قصر شود. واژه جناح به گناه معنا شده است.^۲ مراد این است که اگر در سفر، نماز را به قصر بخوانید، گناهی بر شما نیست. منظور از قصر، کوتاه برابر طولانی است^۳ و مقصود از خوف انتظار ناگواری با نشانه ظنی یا یقینی است.^۴

در آیه شریفه، قصر، مشروط به وقوع در فتنه شده است. این واژه در اصل به معنای قراردادن طلا در آتش برای مشخص شدن میزان خالصی آن است و سپس در مطلق قرار گرفتن انسان در بلا و گرفتاری به کار رفته است.^۵ در آیه شریفه نیز همین معنا مراد است.

نکات فقهی و تفسیری

یک- مشروعیت قصر در نماز: قرآن با تعبیر ﴿أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ﴾ اصل قصر و کوتاه کردن نماز در مسافرت را تشریح کرد. شیخ طوسی معتقد است که نماز مسافر از ابتدا با کمیت خاص تشریح شده است.^۶

دو- اشتراط قصر به سفر یا خوف: از ظاهر آیه چنین برمی‌آید که نماز با دو شرط سفر و خوف قصر می‌شود و سفر به تنهایی نمی‌تواند موجب قصر شود. اما با قرائن متصله و منفصله می‌توان گفت این دو، به صورت جمعی شرط قصر نیستند؛ بلکه هر کدام

۱. فیومی، المصباح المنیر؛ کلمه ضرب.

۲. همان، کلمه جُنح.

۳. راغب، المفردات، کلمه قصر.

۴. همان، کلمه خوف.

۵. المصباح المنیر؛ المفردات، کلمه فتن.

۶. طوسی، کتاب الخلاف، ج ۱، ص ۵۷۱.

به تنهایی سبب قصرند؛ چنان که درباره روزه نیز آمده است: ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾.^۱ این بدان معناست که سفر به تنهایی عامل تخفیف عبادت است و در این مسئله تفاوتی بین نماز و روزه نیست. زراره می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم که آیا نماز خوف و نماز در سفر موجب قصر است؟ امام فرمود: «نعم، وَصَلَاةُ الْخَوْفِ أَحَقُّ أَنْ تُقَصِّرَ مِنْ صَلَاةِ السَّفَرِ، لِأَنَّ فِيهَا خَوْفًا».^۲ در حقیقت تعبیر آیه بر این مبناست که غالباً در سفرها خوف وجود دارد. در نتیجه نماز در سفر خوفی، به دلالت مطابقی قصر است. از این رو نماز در حضر امنی، تخصصاً خارج است و قصر نماز در سفر امن و در حضر خوفی از قید غالبی مستفاد است.

سه- گستره سفر: اطلاق ﴿إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ شامل هر سفری می شود و سفرهای کوتاه یا طولانی، سفر مباح یا حرام، سفر جهادی یا تجاری، سفر علمی یا عبادی و سفر سیاحتی یا زیارتی را در بر می گیرد اما سفرهای کوتاه و حرام به دلیل روایی استثنا شده است؛ چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَنْ سَافَرَ قَصْرًا وَأَفْطَرَ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَجُلًا سَفَرَهُ إِلَى صَيْدٍ أَوْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ أَوْ رَسُولًا لِمَنْ يَعِصِي اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، أَوْ فِي طَلَبِ عَدُوِّ شَحْنَاءٍ أَوْ سَعَايَةٍ أَوْ ضَرَّرَ عَلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ».^۳

چهار- استثناء برخی امکنه: اطلاق آیه قصر همه مکان ها را در بر می گیرد؛ اما طبق روایات، قصر نماز مسافر در چهار موضع استثنا شده است که عبارتند از: مسجد الحرام در مکه، مسجد النبی در مدینه، مسجد کوفه و حائر حسینی در کربلا که هر چند مسافر در قصر و اتمام مخیر است، اما فقها تمام را افضل می دانند.^۴

۱. بقره: ۱۸۵.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۳۳.

۳. همان، ص ۴۷۶.

۴. نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۴، ص ۳۲۹.

روایات فراوان بر این مسئله دلالت دارد؛ از جمله روایت امام صادق علیه السلام: «مَنْ حَزُونٍ عِلْمِ اللَّهِ الْإِيْتَامُ فِي أَرْبَعَةِ مَوَاطِنَ: حَرَمِ اللَّهِ، وَحَرَمِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَحَرَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام وَحَرَمِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام».^۱

پنج- قصر در نماز، رخصت یا عزیمت؟ تعبیر قرآن کریم درباره نماز مسافر كَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ است که ظهور اولی آن رخصت است؛ نه عزیمت؛ زیرا اگر مراد وجوب قصر بود باید گفته می شد: «عَلَيْكُمْ». از این رو بعضی فقهای اسلامی به آن فتوا داده اند.^۲ اما مفسران و فقهای شیعه معتقدند که قصر در سفر عزیمت است؛^۳ زیرا آیه در مقام تشریح حکم قصر است و در این مقام لازم نیست همه جزئیات را بیان کند.^۴

چنان که در تشریح سعی صفا و مروه نیز همین تعبیر به کار رفته است: «إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا».^۵ ضمن اینکه امام باقر علیه السلام در روایتی از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «مَنْ صَلَّى فِي السَّفَرِ أَرْبَعًا فَأَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُ بِرِيٍّ».^۶

۹. نماز جماعت

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكُعُوا مَعَ الرَّاِكِعِينَ﴾.^۷

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۲۴.

۲. جزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۴۷۱.

۳. طوسی، کتاب الخلاف، ج ۱، ص ۵۶۹؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۴، ص ۲۰۶.

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۶۱.

۵. بقره: ۱۵۸.

۶. وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۱۸.

۷. بقره: ۴۳.

چشم انداز آیه

این آیه شریفه در ادامه آیات مربوط به اهل کتاب است که قبل از آن بیش از ده دستور مهم در عرصه های مختلف، خطاب به آنها صادر شده است. در عرصه خداشناسی آمده است: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾^۱، در عرصه نبوت فرمود: ﴿وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ﴾^۲ و در رفتار اجتماعی فرمود: ﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۳. در اینجا خداوند اهل کتاب را دعوت به عبادت و مأمور به اقامه نماز، ایتاء زکات و انجام رکوع همراه راکعان کرد. رکوع در لغت به معنای انحنا و خضوع^۴، در شرع به معنای انحنای مخصوص^۵، و در آیه به معنای جزء مهم و رکنی نماز است.

نکات فقهی و تفسیری

یک- معنای اقامه صلاة: در این آیه شریفه تعبیر ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ آمده است. آیا بین اقامه نماز و خواندن آن تفاوت است یا مترادفند؟ اجمالاً می توان گفت خواندن نماز امری مقطعی، ولی اقامه نماز امری مستمر است. برخی گفته اند اقامه به معنای ادامه انجام این فریضه است^۶ یا اینکه مراد از اقامه، ادای نماز با شرایط صحت و قبول و کمال است. البته ممکن است مراد از اقامه، برپا نگه داشتن نماز باشد؛ نه صرف خواندن. از این رو در زیارت ائمه علیهم السلام می گوئیم: «فَدَأَمَّتِ الصَّلَاةَ»؛ نه «فَدَ صَلَّيْتُ».

۱. بقره: ۴۰.

۲. بقره: ۴۱.

۳. بقره: ۴۲.

۴. فیومی، المصباح المنیر؛ مصطفوی، التحقیق، کلمه رکع.

۵. نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۲۲۰.

۶. همان، ج ۵، ص ۲۴۱.

دو- قاعده اولویت تأسیس: در معنای ﴿وَأَزْكَوْا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ﴾، برخی آن را کنایه از کل نماز دانسته اند؛ همان گونه که به اعتبار وجود قرائت در نماز آمده است: ﴿قُرْآنَ الْفَجْرِ﴾ یا به اعتبار قیام آمده است: (القائمین) بنابراین مراد از راکعین نیز تأکید همان مصلین در ﴿أَقِيْمُوا الصَّلَاةَ﴾ است. اما بر اساس قاعده اولویت تأسیس بر تأکید، مراد از راکعین، مصلین با خصیصه رکوع است؛ نه مترادف با مصلین؛ بنابراین نباید راکعین را به مصلین تفسیر کرد. اما چرا از میان اجزای نماز به رکوع اشاره شده است؟ برخی گفته اند به این دلیل است که نماز یهود رکوع ندارد.^۱ از این رو با اشاره به جزء اختصاصی، نماز مسلمانان را مأمور به قرار داده است.^۲

سه- اهمیت رکوع: رکوع در نماز اهمیت زیادی دارد؛ زیرا از یک سو به عنوان یکی از ارکان نماز است که ترک عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند و از سوی دیگر در رکعت در نماز به درک رکوع است^۳؛ نه به قیام یا سجود یا ذکر.

چهار- مطلوبیت نماز جماعت: از آیه ﴿وَأَزْكَوْا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ﴾ معلوم می شود که نماز جماعت مطلوب است؛ زیرا در راکعین خصیصه جمعی لحاظ شده است. این جمع به اعتبار مجموع نمازگزاران نیست؛ بلکه به اعتبار جمع نمازگزاران است، یعنی نماز گروهی و جماعت، مراد است. فقهای مفسرنیز این دیدگاه را پسندیده و گفته اند: «اولی این است که آیه حمل بر نماز جماعت شود».^۴

قاعده اشتراک

آیه رکوع و آیات ماقبل و مابعد آن متوجه قوم بنی اسرائیل به ویژه یهود است. این

۱. فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۹۵.

۳. جواهرالکلام، ج ۱۲، ص ۲۸۲.

۴. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۱۴؛ کنزالعرفان، ج ۱، ص ۱۹۴.

گویای اشتراک کفار با مؤمنان در تکالیف است که از آن به «الکُفَّارُ مُكَلَّفُونَ بِالْفُرُوعِ كَمَا يَكُلَّفُونَ بِالْأَصُولِ» تعبیر می‌شود. این بدان معناست که کفار همان طور که بر اساس کریمه ﴿آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا﴾^۱ مکلف به ایمان به پیامبر اسلام ﷺ هستند، بر اساس کریمه ﴿اقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾^۲ موظف به ادای نماز و زکات نیز هستند.

۱۰. نماز جمعه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۳

چشم انداز آیه

آیه بالا همراه دو آیه ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾* و ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾^۴، که مربوط به نماز جمعه است، در سوره ای به همین نام قرار دارد. در این دسته از آیات به اصل تشریح نماز جمعه و برخی احکام متعلق به آن، از جمله تعطیلی داد و ستد هنگام برپایی نماز جمعه، پرداختن به کسب و کار بعد از ادای نماز جمعه، لزوم حضور نمازگزاران هنگام ایراد خطبه و استماع آن پرداخته شده است.

در شأن نزول این آیات به ویژه آیه ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا﴾، از جابر بن عبد الله روایت شده است: «همراه پیامبر ﷺ در حال نماز جمعه بودیم که قافله ای از راه رسید و مردم نماز و پیامبر ﷺ را رها کرده، به سوی قافله دویدند و فقط دوازده نفر

۱. بقره: ۴۱.

۲. بقره: ۴۳.

۳. جمعه: ۹.

۴. جمعه: ۱۰-۱۱.

باقی ماندند که این آیه نازل شد.^۱

«نُودَى» مشتق از ندا^۲، به معنای فراخواندن با صدای بلند است^۳ و در آیه شریفه به معنای اعلام نماز یا همان اذان ظهر جمعه است. سعی، نوعی راه رفتن بین دویدن و کند رفتن است.^۴ لهُودر لغت به معنای چیزی است که انسان بدون توجه به نتیجه آن، بدان تمایل دارد^۵ یا کار غیر مهمی که انسان را به خود مشغول می‌کند و او را از امور مهم باز می‌دارد.^۶ در این آیات، نماز جمعه را ذکر الهی قلمداد کرده و طبل و شیپور برای کالای تجاری، لغو نامیده شده است.^۷

نکات فقهی و تفسیری

یک- اهتمام نسبت به نماز جمعه: تعبیر «اسْعَوْا» به جای «امشوا»، «اذهبوا»، «امضوا» و امثال آن، اشاره به سرعت و اهتمام در رفتن است و به این معناست که باید برای رفتن به نماز جمعه اهتمام داشت.

دو- تعبیر به ذکر به جای نماز جمعه: در آیه شریفه فرمود: «فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ»؛ در حالی که باید می‌گفت: «فَاسْعَوْا إِلَىٰ صَلَاةِ الْجُمُعَةِ». راز این تعبیر ممکن است این باشد که حقیقت نماز، همان ذکر و یاد خداست.

سه- تعطیلی داد و ستد: پس از امر به رفتن به نماز جمعه، خداوند فرمود: «ذَرُّوا

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۳.

۲. فرق ندا با نجوا و دعا این است که ندا، صدای آشکار و بلند و نجوا صدای خفی است و دعا ممکن است خفی باشد یا علنی و جهری.

۳. راغب، المفردات؛ فیومی، المصباح المنیر، کلمه ندی.

۴. همان، کلمه سعی.

۵. همان، کلمه لهی.

۶. مصطفوی، التحقیق، کلمه لهی.

۷. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۶.

الْبَيْعِ. این تعبیر گرچه امر به وانهادن معاملات و بیع و خرید و فروش است، در واقع نهی از کسب و کار هنگام نماز است.

چهار- ذکر الهی بعد از نماز جمعه: در ادامه توصیه های بعد از نماز جمعه می فرماید: ﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾، مراد از این ذکر ممکن است اشاره به مطلق ذکر باشد، که هم شامل یاد خدا، یعنی ذکر قلبی می شود و هم ذکر زبانی، یعنی نام خدا را در بر می گیرد؛ ممکن است اشاره به یاد خدا هنگام تجارت و معامله باشد.^۱ پنج- بی اعتنایی به پیامبر ﷺ: جمله ﴿تَرْكُوكَ قَائِمًا﴾ اشاره به حال ایراد خطبه است که جمع زیادی از مردم با شنیدن صدای طبل، نماز جمعه را رها کرده و به دنبال آن رفتند. از تعبیر «قائماً» قیام امام جمعه هنگام ایراد خطبه نماز جمعه، استفاده می شود.

شش- خطبه های نماز جمعه: جمله ﴿تَرْكُوكَ قَائِمًا﴾ مفید این معناست که نماز جمعه افزون بر تعداد رکعات نماز، دارای خطبه نیز است. خطبه ای که امام رضا علیه السلام در فلسفه اش فرمود:

إِنَّمَا جُعِلَتِ الْخُطْبَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، لِأَنَّ الْجُمُعَةَ مَشْهُدٌ عَامٌّ فَأَرَادَ أَنْ يَكُونَ لِلْأَمِيرِ سَبَبٌ إِلَى مَوْعِظَتِهِمْ وَتَرْغِيبِهِمْ فِي الطَّاعَةِ وَتَرْهِيْبِهِمْ مِنَ الْمَعْصِيَةِ وَتَوْقِيفِهِمْ عَلَى مَا أَرَادَ مِنْ مَصْلَحَةِ دِينِهِمْ وَدُنْيَاهُمْ وَيُخْبِرُهُمْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأَفَاقِ مِنَ الْأَهْوَالِ الَّتِي لَهُمْ فِيهَا الْمَصْرَةُ وَالْمُنْفَعَةُ وَلَا يَكُونُ الصَّابِرُ فِي الصَّلَاةِ مُنْفَصِلًا وَلَا يَسُ بِفَاعِلٍ غَيْرُهُ مِمَّنْ يَوْمُ النَّاسِ فِي غَيْرِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ، وَإِنَّمَا جُعِلَتْ خُطْبَتَيْنِ لِيَكُونَ وَاحِدَةً لِلتَّنَائِ عَلَى اللَّهِ وَالتَّمَجِيدِ وَالتَّقْدِيسِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْأُخْرَى لِلْحَوَائِجِ وَالْإِغْذَارِ وَالْإِنْذَارِ وَالِدُّعَاءِ وَ لِمَا يُرِيدُ أَنْ يَعْلَمَهُمْ مِنْ أَمْرِهِ وَمَهْيِهِ مَا فِيهِ الصَّلَاحُ وَالْفَسَادُ.^۲

۱. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۱۷۲.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۰۰.

قواعد

یک- توسعه مصداقی: گرچه در آیه شریفه فرموده است: ﴿ذَرُوا الْبَيْعَ﴾، بر اساس مناط و ملاکی که وجود دارد منحصر به آن نیست؛ بلکه هرگونه اشتغال که مانع از ادای نماز جمعه شود را در برمی گیرد، خواه بیع باشد یا کار دیگر. بیان بیع به عنوان مصداق بارز و اظهر است.^۱

دو- امر بعد از نهی: در آیات مربوط به نماز جمعه، در ادامه آمده است: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾.^۲ در این آیه دو امر وجود دارد که یکی بیانگر انتشار و پراکنده شدن بعد از نماز جمعه است و دیگری درباره طلب روزی و دنبال کسب و کار رفتن است. با توجه به اینکه این دو امر بعد از منع و نهی واقع شده اند، تنها مفید اباحه به معنای اخص می باشند و دلالتی بر وجوب ندارند و تنها منع قبل از آن را برمی دارند.

سه- تعیین؛ نه تفضیل: در انتهای آیه سوم، فقره شریفه ﴿قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التَّجَارَةِ﴾ بدان معنا نیست که لهو و تجارت خوب است و نماز جمعه و خطبه از آن خوب تر است؛ بلکه در امثال این گونه موارد به معنای تعیین است؛ نه تفضیل.

۱۱. قرائت قرآن

﴿فَأَقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ... فَأَقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ﴾.^۳

چشم انداز آیه

طبق آیات نخستین سوره مُزَّمِّل که می فرماید: ﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۸۸؛ فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۱۶۹؛ طباطبائی، المیزان، ج ۱۹، ص ۲۷۳.

۲. جمعه: ۱۰.

۳. مزمل: ۲۰.

مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْزِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا^۱، اقیام لیل و تلاوت قرآن بر پیامبر ﷺ واجب بود. برخی مؤمنان نیز طبق آخرین آیه این سوره یعنی فقره کریمه ﴿وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ﴾^۲ داوطلبانه در قیام لیل با پیامبر ﷺ همراهی داشتند. خداوند با انشاء امر ﴿فَاقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾ قرائت قرآن را به قدر میسور، دستور داد؛ یعنی به مخاطبان خود اعلام کرد که به جای نمازهای طولانی در طول شب، قدری قرآن نیز بخوانند. مراد از قرائت قرآن همین تلاوت و خواندن قرآن است: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۳.

کلمه تیسر، از ریشه یسر برابر عسر، به معنای قلت و سهولت است؛^۴ چنان که در قرآن نیز به همین معانی آمده است: ﴿ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ﴾^۵ و ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾^۶ که در آیه مورد بحث معنای دوم مراد است و در نتیجه منظور از ﴿مَا تيسَّرَ﴾، مقدار ممکن است؛ در حقیقت مفاد این دو فقره همانند استیسار در قربانی حج تمتع است: ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتيسَّرَ مِنَ الْهُدْيِ﴾^۷. جمله ﴿مَا اسْتيسَّرَ مِنَ الْهُدْيِ﴾ در روایات به کفایت گوسفند تفسیر شده است؛ هر چند شتر و گاو افضل است. در نتیجه شایسته است مؤمنین هر مقدار که میسور است از قرآن قرائت کنند.

نکات فقهی و تفسیری

یک- اقتضای فعل امر: جمله ﴿اقْرَأْ﴾ فعل امر است، همانند دیگر خطاب های

۱. مزمل: ۴-۲.

۲. مزمل: ۲۰.

۳. اعراف: ۲۰۴.

۴. ابن فارس، مقاییس اللغة؛ مصطفىوی، التحقیق، کلمه یسر.

۵. یوسف: ۶۵.

۶. شرح: ۵.

۷. بقره: ۱۹۶.

قرآنی، همه انسان‌های دارای شرایط تکلیف را مخاطب قرار داده و قرائت را از آنان خواسته است.

دو- مراد از قرآن: برخی مفسران براین باورند که مراد از قرآن در اینجا نماز شب است^۱ اما باید گفت گرچه واژه قرآن در خود قرآن به معنای نماز، مثل کریمه ﴿قُرْآنَ الْفَجْرِ﴾^۲ یا به معنای قرائت مانند شریفه ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾^۳ آمده است، ولی این به خاطر وجود قرینه است. اما آنجا که قرینه‌ای نباشد مثل آیه مورد بحث، مراد از قرآن همین مصحف شریف است که به عنوان معجزه خالده نبوی، در مکه و مدینه، بر پیامبر ﷺ نازل شده و آن حضرت بر مردم عرضه کرده است.

سه- اهتمام به قرائت قرآن: امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

عَلَيْكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ، فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُقَالُ لِقَارِي الْقُرْآنِ، اقْرَأْ وَارْقُ فَكُلَّمَا قَرَأَ آيَةً يَرْقَى دَرَجَةً^۴.

بر شما باد بر تلاوت قرآن بدرستی که درجات بهشت بر اساس عدد آیات قرآن است. هنگامی که روز قیامت برپا شود به قاری قرآن گفته می‌شود بخوان و بالا برو. پس هر زمان که آیه‌ای را تلاوت کند درجه‌ای بالا می‌رود.

چهار- مقدار میسور در قرائت: با مراجعه به روایات صحیح معلوم می‌شود که حداقل ﴿مَا تَيْسَّرَ﴾ بر پنجاه آیه تطبیق شده است. امام امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیتش به محمد ابن حنفیه می‌فرماید:

﴿عَلَيْكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَالْعَمَلِ بِمَا فِيهِ وَتُرُومِ فَرَائِضِهِ وَشَرَائِعِهِ وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ وَ

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۷۶؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲۰، ص ۷۴.

۲. اسراء: ۷۸.

۳. قیامت: ۱۷.

۴. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۹۰.

أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَالتَّهَجُّدِ بِهِ وَتِلَاوَتِهِ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ، فَإِنَّهُ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى خَلْقِهِ فَهُوَ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَنْظُرَ كُلَّ يَوْمٍ فِي عَهْدِهِ وَلَوْ خَمْسِينَ آيَةً».^۱

بر توباد به تلاوت قرآن و عمل به آنچه در آن است و لزوم واجبات و شرایع آن و حلال و حرام آن و امر و نهی آن و تهجد به آن و تلاوت آن در شب و روزت. بدرستی که این عهدهی است از جانب پروردگار به خلقش. پس بر هر مسلمانی واجب است که هر روز به عهده خود نظر کند اگر چه ۵۰ آیه تلاوت کند.

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی می فرماید: «الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ فَقَدْ يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي عَهْدِهِ وَأَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً».^۲

پنج- ارتباط دو فقره: در این آیه دو فقره ﴿فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾ و ﴿فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ﴾ وجود دارد. برخی گفته اند مراد از فقره نخست، نماز شب و مراد از قرائت در فقره دوم، قرآن در غیر نماز با حکم استحبابی است،^۳ محتمل است که در فقره اول، قرائت شبانه منظور باشد و در فقره دوم، چون امر مستقلى کنار صلوات، زکات و قرض است، قرائت روزانه مد نظر باشد.^۴

شش- قرائت بعد از نماز صبح: هر چند قرائت روزانه قرآن در هر ساعتی از شبانه روز رواست، طبق برخی روایات قرائت قرآن بعد از نماز صبح به صورت ویژه سفارش شده است؛ چنان که امام رضا علیه السلام فرمود: «يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ إِذَا أَصْبَحَ أَنْ يَقْرَأَ بَعْدَ التَّعْقِيبِ خَمْسِينَ آيَةً».^۵

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۲۸؛ فیض کاشانی، وافی، ج ۹، ص ۱۷۰۴.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۰۹.

۳. کاشفی، مواهب علیه، ص ۱۳۱۰.

۴. صادقی، الفرقان، ج ۲۹، ص ۲۲۹.

۵. طوسی، التبیان، ج ۲، ص ۱۳۸؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۹۶.

نظر صریح برخی مفسران نیز پنجاه آیه است.^۱

۱۲. صلوات

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ
وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾.^۲

چشم انداز آیه

آیه شریفه صلوات از جمله غر آیات قرآن کریم است که کنار دیگر آیات سوره احزاب، به جایگاه بی بدیل پیامبر ﷺ و وظیفه مؤمنان در قبال آن جایگاه رفیع پرداخته است. در این آیه کریمه دو امر مهم صادر شده است: یکی صلوات بر پیامبر که فعل مشترک خدا، فرشتگان و انسان هاست و دیگری فعل اختصاصی مؤمنان که تسلیم بودن در برابر او امر و اراده نبوی ﷺ است.

صلوات در زبان عرب جمع صلوات و به معنای ادعیه متعدده است. البته واژه صلوات در آیه شریفه ﴿لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا لَهَدَمَتِ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا﴾^۳ به معنای معابد و کنیسه های یهود است؛ چنان که صومعه معبد نصارا و بیع به کسرباء از آن هردو است.^۴ برخی اهل لغت معتقدند صلوات در زبان عرب در اصل به معنای دعا است.^۵ این واژه بعداً در معنای عبادت مخصوص، که ترکیبی از قرائت، رکوع، سجود و دیگر اجزاست، به کار رفت؛ به نحوی که در صلوات مشهور، یعنی نماز، حقیقت شرعیه شد و صلوات

۱. سبزواری، الجدید، ج ۷، ص ۲۶۲.

۲. احزاب: ۵۶.

۳. حج: ۴۰.

۴. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۰۰.

۵. فراهیدی، کتاب العین، کلمه صلوات و بیع.

به معنای دعا به معنای مجازی تبدیل شد. به هر صورت در قرآن کریم کاربست هر دو معنا را شاهدیم. خداوند در صلوات به معنای دعا می فرماید: ﴿صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾^۱ و در صلوات به معنای عبادت مخصوص می فرماید: ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ﴾^۲. بعضی نیز ابراز داشته اند که صلوات مشترک بین دعا، تعظیم، رحمت و برکت است.^۳ برخی از لغت پژوهان قرآنی بر این باورند که واژه صلوات در زبان عرب به معنای ثنای جمیل و جامعی است که هر نوع تحیت را در برمی گیرد.^۴

علامه طباطبایی^۵ نیز معتقد است که کلمه صلوات در قرآن معنای جامعی دارد و کاربرد آن به اختلاف موارد متفاوت است؛ بدین معنا که صلوات از جانب خدا به معنای رحمت خاصه به مؤمنان است، از سوی فرشتگان به معنی استغفار و از مردم به معنای دعاست.^۵

به نظر می رسد آنچه قطعی است آن است که در قرآن واژه صلوات در معانی مختلفی آمده است:

الف) صلوات مشترک خدا و فرشتگان: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾^۶، که صلوات مناسب برای برون رفت از ظلمات، رحمت خاصه به مؤمنان است؛

ب) صلوات پیامبر^۷ بر مردم: ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾^۷ که دعای آن حضرت برای مردم است؛

۱. توبه: ۱۰۳.

۲. مائده: ۷.

۳. فیومی، المصباح المنیر، کلمه صلوات.

۴. مصطفوی، التحقیق، کلمه صلی.

۵. طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲۹.

۶. احزاب: ۴۳.

۷. توبه: ۱۰۳.

ج) صلوات خدا بر مردم: ﴿أُولَئِكَ عَلَيْكُمْ صَلَوَاتُ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ﴾^۱ که صلوات خدا بر صابرين به معنای، مغفرت یا برکت است؛

د) صلوات مشترک ماسوی الله اعم از فرشته، انسان، جن، حیوان، نبات و جماد: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾^۲ که یا صلوات تکوینی مراد است یا تشریحی و یا افزون بر صلوات همگانی موجودات، صلوات ویژه انسانی نیز باشد؛

ه) صلوات مردم بر پیامبر ﷺ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ﴾. که این صلوات تنها صلواتی است که به صورت انشا بیان شده است.

در بخش پایانی آیه آمده است: ﴿وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾. واژه تسلیم از ریشه سلام به معنای سلامتی است. وقتی گفته شود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» یعنی «السَّلَامَةُ مِنَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»^۳. اما در این آیه شریفه ممکن است به معنای تسلیم و انقیاد یا به معنای سلام قولی باشد که به صورت «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» آمده است.^۴ به نظر می‌رسد دیدگاه نخست صحیح تر باشد؛ زیرا در چند آیه قبل، بعد از مشاهده صدق وعده الهی و نبوی به مفهوم تسلیم اشاره کرده و فرموده است: ﴿وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾^۵. چنان که در جای دیگر، تسلیم را نشانه ایمان واقعی دانسته و فرموده است: ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَرُسُلُهُمْ تَسْلِيمًا﴾^۶. روایات نیز مؤید این سخن است؛ چنان که امام صادق عليه السلام می‌فرماید: «أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ ﴿وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ فَإِنَّهُ يَعْني

۱. بقره: ۱۵۷.

۲. نوز: ۴۱.

۳. فراهیدی، کتاب العین، کلمه سلم.

۴. طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۷۹.

۵. احزاب: ۲۲.

۶. نساء: ۶۵.

التَّسْلِيمَ لَهُ فِي مَا وَرَدَ عَنْهُ»^۱.

نکات تفسیری و فقهی

یک- جایگاه پیامبر ﷺ: آیه صلوات به نوعی می‌تواند بیان علت و سرّ فرستادن درود بر پیامبر ﷺ باشد؛ زیرا خداوند در آیات پیشین از همین سوره با تعبیر «التَّيِّبِ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۲ ولایت پیامبر ﷺ را بر مؤمنان اعلام کرد. در آیه دیگر ایشان را اسوه نامید: «قَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۳ و در ادامه ایشان را به رسول خاتم ملقب فرمود: «لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»^۴. خدا با ترسیم این جایگاه امر می‌کند که مؤمنان باید بر چنین کسی درود بفرستند.

دو- وظایف مردم برابر پیامبر ﷺ: قرآن در همین سوره احزاب، افزون بر تصویر جایگاه پیامبر ﷺ، وظایفی را برای مؤمنان بیان کرده است. ابتدا در قبال حکم نبوی از مؤمنان سلب اختیار کرد و فرمود: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»^۵ درباره رعایت ادب ورود بر پیامبر ﷺ فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنَاهُ»^۶ و بالآخره مؤمنان را از آزار آن حضرت نهی کرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا»^۷. نهایتاً در آیه صلوات اعلام کرد کنار وظایف مذکور، فرستادن درود نیز یکی از تکالیف است.

۱. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۳۶۸.

۲. احزاب: ۶.

۳. احزاب: ۲۱.

۴. احزاب: ۴۰.

۵. احزاب: ۳۶.

۶. احزاب: ۵۳.

۷. احزاب: ۶۹.

سه - سلام بر انبیا و صلوات بر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: قرآن بر انبیا عموماً سلام می فرستد: ﴿سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ﴾^۱ و بر برخی از انبیا خصوصاً سلام فرستاده است؛ سلام بر یحیی^۲، سلام بر ابراهیم^۳، سلام بر نوح^۴، سلام بر موسی و هارون^۵؛ اما در مورد پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جای سلام، به مؤمنان دستور می دهد همانند خدا و فرشتگان بر او صلوات بفرستند. سلام، دعای سلامتی است؛ اما صلوات ارسال رحمت و مغفرت و برکت است.

چهار - تفسیر روایی صلوات سه گانه: در روایتی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: «الصَّلَاةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ رَحْمَةٌ، وَمِنَ الْمَلَائِكَةِ تَزْكِيَةٌ، وَمِنَ النَّاسِ دُعَاءٌ».^۶ پنج - استمرار صلوات: کاریست فعل مضارع در ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ بیانگر این است که فعل خدا و ملائکه همواره ادامه دارد. امر ﴿صَلُّوا عَلَيْهِ﴾ در فقره دوم آیه که از باب قضیه حقیقه است در واقع همه مؤمنان از گذشته تا آینده را شامل می شود.

شش - وجوب یا استحباب صلوات: بر اساس قواعد اصولی، ﴿صَلُّوا﴾ در فقره ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ﴾ فعل امر است و ظهور در وجوب دارد؛ مگر قرینه ای بر خلاف آن وجود داشته باشد. حکم این مسئله سه صورت دارد:

الف) بنا بر فقه شیعه صلوات در تشهد نماز واجب است؛

ب) برای امتثال امر الهی، حداقل یک بار برای هر مؤمنی در غیر نماز واجب

است؛ هر چند روح حاکم بر او امر الهی بیش از این حد است؛

۱. صافات: ۱۸۱.

۲. مریم: ۱۵.

۳. صافات: ۱۰۹.

۴. صافات: ۷۹.

۵. صافات: ۱۲۰.

۶. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۳۶۸.

ج) هنگام گفتن یا شنیدن نام آن حضرت صلوات واجب است؛ چراکه قرآن می‌فرماید: ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾^۱. به این بیان که یکسان‌انگاری نام حضرت با دیگر نام‌ها منهی است؛^۲

د) فرستادن صلوات در غیرنماز مطلقاً حتی بدون بردن نام حضرت مستحب مؤکد است؛ چون آثار عظیمی دارد؛ چنان‌که امام رضا علیه السلام فرمود: «مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يُكْفِرُ بِهِ ذُنُوبَهُ، فَلْيُكْثِرْ مِنَ الصَّلَوَاتِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا» و نیز فرمود: «الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ التَّسْبِيحَ وَالتَّمْلِيلَ وَالتَّكْبِيرَ».^۳

هفت- الفاظ صلوات مردم بر پیامبر صلی الله علیه و آله: امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون فرمود: «يَقُولُ اللَّهُ: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ... لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: قَدْ عَرَفْنَا التَّسْلِيمَ عَلَيْكَ، فَكَيْفَ الصَّلَاةَ عَلَيْكَ؟ فَقَالَ تَقُولُونَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».^۴

هشت- صلاة بترأ یا کامل: در فقره مبارکه ﴿صَلُّوا عَلَيْهِ﴾ مرجع ضمیر ﴿النَّبِيِّ﴾ است؛ یعنی طبق بیان لفظی، فرستادن درود تنها بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب یا مستحب است. اما براساس مفاد روایات فریقین، آل محمد نیز مشمول این فضیلت هستند؛ چنان‌که در روایت رضوی فرمود این‌گونه بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»؛ لازم به ذکر است که اگر صلوات مقرون به آل محمد نباشد بترأ، یعنی ناقص، خواهد بود.^۵ در منابع اهل سنت نیز آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ راوی که می‌پرسد چگونه صلوات بفرستیم فرمود: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ،

۱. نوز: ۶۳.

۲. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۱۳۳.

۳. طوسی، الأمالی، ص ۷۳.

۴. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۴۳۳.

۵. مظفر، دلائل الصدق، ج ۲، ص ۳۱.

وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ...»^۱.

نه - صلوات دعای مستجاب: ممکن است برخی از دعاها به هر دلیلی مستجاب نشود. اما صلوات دعایی است که مستجاب می شود و لذا مناسب است برای اجابت دعاهای دیگر صلوات را به آن ها ضمیمه کرد؛ آن گونه که امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام بیش از صد بار در صحیفه شریفه خود، صلوات را ضمیمه دعاهای دیگر کرده است؛ از باب نمونه می توان به این دعا اشاره کرد: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ سَلَامَةَ قُلُوبِنَا فِي ذِكْرِ عَظَمَتِكَ، وَفَرَاغَ أَبْدَانِنَا فِي شُكْرِ نِعْمَتِكَ، وَانْطِلَاقَ أَلْسِنَتِنَا فِي وَصْفِ مِثَّتِكَ»^۲.

ده - صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا لَهُ: در قرآن کریم واژه صلوات زیاد به کار رفته است؛ آنجا که با «عَلَى» آمده است به معنای دعاست و اگر بدون «عَلَى» باشد به معنای خواندن نماز است. در کاربرد واژه سلام نیز آنجا که با «عَلَى» باشد به معنای سلام قولی است و اگر بدون «عَلَى» یا با «لام» باشد به معنای تسلیم است. در آیه صلوات، «صَلُّوا» با «عَلَى» و «سَلِّمُوا» بدون «لام» آمده است.

یازده - صلوات مخصوص تعقیب: طبق روایتی این آیه شریفه و صلوات مخصوص آن از تعقیبات نماز صبح و مغرب با آثار زیاد است. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: «مَنْ قَالَ بَعْدَ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَبَعْدَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ قَبْلَ أَنْ يَشِيَّ رِجْلَهُ أَوْ يُكَلِّمَ أَحَدًا؛ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَعَلَي ذُرِّيَّتِهِ وَعَلَي أَهْلِ بَيْتِهِ مَرَّةً وَاحِدَةً قَضَى اللَّهُ تَعَالَى لَهُ مِائَةٌ حَاجَةٍ سَبْعُونَ مِنْهَا لِلدُّنْيَا وَثَلَاثُونَ لِلْآخِرَةِ»^۳.

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۴۶.

۲. علی بن حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام، صحیفه سجادیه، دعای پنجم، ص ۴۶.

۳. ابن طاووس، فلاح السائل، ص ۲۳۰.

۱۳. روزه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ* أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَآن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ* شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِيُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِيُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۱

چشم انداز آیه

آیات مربوط به روزه ماه رمضان در قالب این سه آیه در قرآن بیان شده است. آیه نخست با ندای تلطیفی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ همه مؤمنان را مورد خطاب قرار داده است. معمولاً در قرآن در پس هر ندایی یک دستور قرار دارد که در اینجا با تعبیر ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾ به زبان خبر به بیان امر (انشاء بلسان اخبار) به تشریح روزه پرداخته است. تعلیق صیام به ایمان اشاره به این معناست که ایمان شرط صحت این عبادت است؛ نه شرط وجوب آن. در ادامه آیه برای سهولت در پذیرش، امر به روزه همگونی شرایع پیشین در وجوب و وجود روزه را یادآور شده است: ﴿كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ﴾. در انتها حکمت این حکم الهی را یادآور شده که منافع این عمل عبادی از آن خودتان است: ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾.

واژه صوم به معنای مطلق امساک است؛ اعم از گفتن، خوردن و رفتن.^۲ همچنین

۱. بقره: ۱۸۳-۱۸۵.

۲. فیومی، المصباح المنیر؛ ابن فارس، مقایس اللغة، کلمه صوم.

به کارنکردن و خودداری اسب از خوردن علف نیز صوم گفته می‌شود.^۱ در اصطلاح فقهی روزه عبارت است از: «خودداری مخصوص از افراد مخصوص به نحو خاص و در زمان خاص».^۲ صاحب جواهر صوم را به خودداری از مفطرات همراه نیت تعریف کرده است.^۳ قید نیت برای بیرون کردن امساک‌هایی است که بدون نیت قربت یا خارج کردن نیت‌های غیرالهی صورت می‌گیرد؛ مثل روزه‌های سیاسی.

احکام صوم: در آیه بعدی ابتدا در مقام تسلی مؤمنان یادآور می‌شود که این تکلیف به ظاهر سخت در همه روزهای سال نیست؛ بلکه تنها چند روز ﴿أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ﴾ است. از سوی دیگر چون ظاهر ﴿كُتِبَ عَلَيْكُم﴾ این است که همه مؤمنان مکلف به گرفتن روزه هستند؛ پس از سهولت زمانی، چند طائفه را استثنا کرد و فرمود: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾. البته اینان به طور کامل معاف نشدند، بلکه روزه این دو طائفه به زمانی دیگر، یعنی زمان سلامتی و زمان حَضَر، موکول شده است: ﴿فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾. از آنجایی که ممکن است گروه سومی نیز باشند که بیمار و مسافر نباشند، اما توان گرفتن روزه را نداشته باشند، مانند، زن باردار، زن شیرده و پیرمرد و پیرزنی که ناتوانند، بنابراین در ادامه آمده است: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ﴾. منظور از (يُطِيقُونَهُ) این است که طاقتشان به انتها برسد.^۴ علامه طباطبایی نیز می‌نویسد: «اطاقه یعنی به‌کارگیری همه طاقت و توانایی که مشقت لازمه آن است.^۵ در نتیجه معنای آیه این است: آنان که روزه برای آنها طاقت فرساست از انجام آن معافند؛ لیکن باید به ازای آن فدیة بدهند.

۱. فراهیدی، کتاب العین، کلمه صوم.

۲. علامه حلی، مختلف الشیعة، ج ۳، ص ۲۲۹.

۳. نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۱۸۴.

۴. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۰۱.

۵. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۱۱.

در انتهای آیه آمده است: ﴿فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾. تطوع از ریشه طوع، به معنای انقیاد و پذیرش است و در باب تفعل به معنای به جای آوردن کاری بدون درخواست اجر و مزد است.^۱

در آیه سوم به زمان این وظیفه الهی اشاره شده است: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ﴾. قرآن زمان روزه را ماه مبارک رمضان می‌داند؛ ماهی که ظرف زمانی نزول قرآن، این کتاب هدایت و فرقان است. در این ماه مبارک هرکس حاضر در وطن است باید روزه بگیرد: ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾. در ادامه دوباره تأکید شده است که روزه رمضان برای افراد سالم و حاضر است: ﴿وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾.

در پایان این آیه به چند مطلب مهم پرداخته می‌شود: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾. این عبارت مبین قاعده فقهی نفی عُسر و حرج است قاعده‌ای کلی که در همه احکام جاری است. از سوی دیگر روزه رمضان نیز نباید ناتمام بماند. از این رو با تعبیر ﴿فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾، بر تکمیل روزه ماه رمضان تأکید شده است. در حقیقت بین نفی حرج و نفی بی تفاوتی در انجام روزه رمضان جمع شده است.

نکات تفسیری و فقهی

یک- خطاب با ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾: این خطاب مُشعر به این است که از یک سو، اهل ایمان باید به این تکلیف عمل کنند و از سوی دیگر اگر کسی بدون هیچ عذری این تکلیف را وانهاد، بیانگر ضعف یا نبود ایمان اوست.

دو- مقصود از ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾: وقتی خداوند فرمود روزه بگیرید بی تردید دارای

۱. راغب، المفردات، کلمه طوع.

مصلحت است؛ پس تعبیر لعل بیانگر تردید از سوی خدا نیست بلکه گویای این حقیقت است که روزه علت تامه برای تقوا نیست، بلکه کنار آن شرایط دیگر و مشیت خدا نیز دخیل است.

سه- تقوا حاصل روزه: اثر روزه در فرهنگ قرآن تقواست که به خود روزه دار برمی گردد. بنا بر قانون کلی قرآن اثر هر کاری به خود عامل و فاعل برمی گردد: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾^۱.

چهار- معنای فدیة طعام: اگر کسی به دلیل طاقت فرسایی و ناتوانی نتوانست روزه بگیرد، طبق کریمه ﴿فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ﴾ باید فدیة بدهد. مقصود این است که به ازای هر روز، یک مُد طعام، یعنی حدود ۷۵۰ گرم گندم، برنج، خرما، آرد و امثال آن بدهد.^۲ در روایات، تفسیر فقهی این آیه بیان شده است؛ امام باقر (ع) می فرماید: «الْشَّيْخُ الْكَبِيرُ الَّذِي بِهِ الْعَطَاشُ لَأَحْرَجَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُفْطِرَا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، وَيَتَصَدَّقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي كُلِّ يَوْمٍ بِمُدٍّ مِنْ طَعَامٍ وَلَا قِضَاءَ عَلَيْهِمَا، وَإِنْ لَمْ يَقْدِرَا فَلَأَشْيَى عَلَيْهِمَا».^۳ از جمله اخیر امام که فرمود: «وَإِنْ لَمْ يَقْدِرَا فَلَأَشْيَى عَلَيْهِمَا» استفاده می شود و جوب فدیة در صورتی است که ناتوان قادر به پرداخت فدیة باشد.

پنج- خیریت تطوع و صوم: «خیر» در هر دو آیه ﴿فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ﴾ و ﴿أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾، به معنای تعیین است؛ نه افضلیت.

شش- فضیلت مسلمین بر دیگر امت ها: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ﴾ بیانگر خصیصه روزه مسلمین و دین اسلام است؛ زیرا تنها روزه مسلمین است که در ماه مبارک رمضان انجام می شود. امام صادق (ع) در این باره می فرماید: ﴿إِنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ لَمْ يَفْرِضِ اللَّهُ صِيَامَهُ عَلَى

۱. اسراء: ۷.

۲. نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۱۴۴.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۱۰.

أَحَدٍ مِنَ الْأُمَّمِ قَبْلَنَا».^۱

هفت- رمضان شهر الله و ماه قرآن: رمضان به صراحت قرآن که فرمود: ﴿أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾ ماه نزول قرآن است. طبق روایتی از امام رضا علیه السلام روزه در ماه رمضان به خاطر نزول قرآن است: «إِنَّمَا جُعِلَ الصَّوْمُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ خَاصَّةً دُونَ سَائِرِ الشُّهُورِ لِأَنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ»؛^۲ در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام این ماه را افضل، اکرم و اشرف ماه ها و ماه خدا معرفی فرمود: «فَعَزَّةُ الشُّهُورِ شَهْرُ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ، وَهُوَ شَهْرُ رَمَضَانَ، وَقَلْبُ شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ».^۳

هشت- نزول دفعی قرآن: بنا بر نظر علامه طباطبایی رحمته الله منظور از ﴿أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾ و: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ﴾^۴ و ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۵ که به قرینه قید زمان و کار بست باب افعالی انزال نزول دفعی قرآن است.^۶

نه- شهود شهر رمضان: خداوند بعد از معرفی رمضان به عنوان ماه روزه فرمود: ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾. ﴿شَهِدَ﴾ در اینجا به معنای حضراست و مراد از شاهد شهر بودن آن است که در ماه رمضان، مسافر نباشد.^۷

ده- تکبیر، تکمیل فلسفه روزه: در انتهای آیه سوم آمده است: ﴿وَلِيُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾. گرچه برخی مفسران این تکبیر را اشاره به تکبیر عید

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۴۰.

۲. همان، ص ۲۱۰.

۳. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۳۷۹.

۴. دخان: ۳.

۵. قدر: ۱.

۶. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۲۴.

۷. فیومی، المصباح المنیر، واژه شهد.

فطر دانسته اند، اما بنا به نظر علامه طباطبایی رحمته الله علیه این تکبیر و شکر، فلسفه اصلی روزه است؛^۱ نه عید فطر. درحقیقت سه غایت برای روزه بیان شده است: حصول تقوا، تعظیم الهی و شکر خدا بر نعمت هدایت.

قاعده نفی عسرو حرج

چنانکه سابق بر این گذشت فقره کریمه **﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ﴾**، کنار موارد دیگر، که نافی عسرو حرج است، از جمله وضو و غسل: **﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾** و جهاد: **﴿لَيْسَ عَلَى الضَّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ﴾**^۲، بیانگر این است که خداوند رحمان و رحیم، برای تسهیل و تیسیر امر بندگان، از یک سو تبدیل تکالیف اولیه و عمل به مراتب اسهل را در مواردی تشریح و از سوی دیگر وضع هرگونه قانون حرجی و مشقت آور را نفی کرده است، که از آن به قاعده نفی عسرو حرج یاد می شود.

۱۴. اعتکاف

﴿أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾^۳

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۲۴.

۲. انفال: ۹۱.

۳. بقره: ۱۸۷.

چشم انداز آیه

این آیه شریفه در ادامه آیات روزه است. از این رو ابتدا به احکام شب های روزه پرداخته، اموری چون امور زناشویی، خوردن و آشامیدن را مجاز اعلام می کند و در حقیقت محدودیت تمتعات شبانه روز در ماه صیام را از زمان عشا تا مغرب به فجر تا مغرب کاهش می دهد. پس از آن برای اینکه تصور نشود شب های اعتکاف با شب های روزه یکسان است، در ادامه آیه آمده است هنگامی که در مساجد معتکف هستید از مباشرت با زنان خودداری کنید.

قرآن با عبارت ﴿أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾ رَفَث را در شب های روزه حلال فرمود. رَفَث، بروزن رقم، در لغت به معنای امور ناروا یا تصریح کردن امور کنایه است. در واقع رفث کنایه از جماع است^۱ و آیه با این بیان جواز آمیزش شب های روزه را صادر کرده است؛ چنان که در خلال همین آیه با صراحت بیشتر آمده است: ﴿فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾.

همچنین در جواز خوردن و آشامیدن تا طلوع فجر آمده است: ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾؛ واژه خیط در لغت به معنای نخ است که با آن دو قطعه را به هم می دوزند. و مراد از (خیط ابيض) در آیه شریفه طلوع فجر است.^۲ فجر به معنای شکافتن وسیع است و از آنجا که نور صبح، تاریکی شب را می شکافد، از آن تعبیر به فجر شده است. فجر دو گونه است: فجر کاذب، که به صورت عمودی در سمت مشرق ظاهر می شود، و فجر صادق که به صورت افقی آشکار می شود.^۳

۱. فیومی، المصباح المنیر؛ طریحی، مجمع البحرین، کلمه رفث.

۲. المصباح المنیر؛ راغب، المفردات، کلمه خیط.

۳. همان، کلمه فجر.

اعتکاف، از ریشه عُكُوف برون و وَقُوف، به معنای ملازم چیزی بودن است.^۱ برخی نیز می‌نویسند: «عَكْف برون عکس، به معنای حبس کردن چیزی است؛ به گونه‌ای که چشم از آن برداشته نشود». ^۲ از کاربرد مشتقات این واژه در قرآن مثل ﴿يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَضْنَامٍ لَهُمْ﴾^۳، ﴿سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ﴾^۴، ﴿الْهُدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ﴾^۵ و آیه یادشده: ﴿أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾، می‌توان گفت این واژه به معنای اقامت‌گزینی کنار چیزی است.

تعریف فقهی اعتکاف با معانی لغوی آن چندان تفاوتی ندارد؛ مگر با افزودن برخی از قیود. بنابراین فقها در تعریف اعتکاف گفته‌اند: «ماندن طولانی در مسجد برای عبادت»^۶ یا «ماندن در مسجد جامع، مشروط به اینکه با روزه آغاز شود».^۷ به هر صورت قرآن در این آیه به تشریح اعتکاف پرداخته است: ﴿وَلَا تَبَايَسُوا رُؤُوسَهُمْ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾^۸ و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾.^۹ از دو تعبیر ﴿أَنْتُمْ عَاكِفُونَ﴾ و ﴿الْعَاكِفِينَ﴾ به خوبی روشن می‌شود که شارع مقدس بر آنچه به عنوان اعتکاف در مساجد به ویژه مسجد الحرام صورت می‌گرفت مهر تأیید زد؛ گرچه به اقتضای تشریح جدید نسبت به شرایط آن تصرفاتی

۱. المصباح المنیر، کلمه عکف.

۲. فراهیدی، کتاب العین؛ ابن فارس، مقاییس اللغة، کلمه عکف.

۳. اعراف: ۱۳۸.

۴. حج: ۲۵.

۵. فتح: ۲۵.

۶. محقق حلی، شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۲۱۵.

۷. موسوی عاملی، مدارک الاحکام، ج ۶، ص ۳۰۸.

۸. بقره: ۱۸۷.

۹. بقره: ۱۲۵.

کرده است. در پایان نیز با تعبیری چون: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ﴾، ﴿فَلَا تَقْرُبُوهَا﴾، ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ﴾ و ﴿لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ اهمیت این عبادت را یادآور شده است.

نکات تفسیری و فقهی

الف) نکات تفسیری و فقهی روزه

یک- شأن نزول آیه: یکی از اصحاب پیامبر ﷺ به نام مُطْعَم بن جُبَيْر، که پیرو سالخورده بود، هنگام حفر خندق در جنگ احزاب بی حال شد. از سوی دیگر برخی جوانان با وجود نهي از مباشرت در آن زمان، شبانه با همسرانشان نزدیکی داشتند که خداوند آیه ﴿الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ﴾ را نازل کرد.^۱ به تعبیر روایت علوی در این وضعیت، پیامبر ﷺ از خدا درخواست [حکم دیگری] کرد، که آیه نازل شد.

دو- قرآن و روایات مؤید تغییر حکم: در آیه شریفه آمده است: ﴿عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ﴾؛ این فقره کریمه بیانگر آن است که برخی برخلاف حکم موجود برای روزه، شب هنگام مرتکب آمیزش شدند و خداوند بر اساس ﴿فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ﴾ به آنها عنایت کرد و افزون بر عفو از خطا، حکم را به طور کلی تغییر داد. در روایت علوی نیز می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ لَمَّا فَرَضَ الصِّيَامَ، فَرَضَ أَنْ لَا يَنْكِحَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَا بِاللَّيْلِ وَلَا بِالنَّهَارِ عَلَىٰ مَعْنَىٰ صَوْمِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي التَّوْرَةِ، فَكَانَ ذَلِكَ مُحَرَّمًا عَلَىٰ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَكَانَ الرَّجُلُ إِذَا نَامَ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ قَبْلَ أَنْ يُفْطِرَ حَرَّمَ عَلَيْهِ الْأَكْلَ بَعْدَ التَّوْمِ أَفْطَرًا أَوْ لَمْ يُفْطِرْ».^۲

سه- کنایه بودن رفت: قرآن کریم، صنعت کنایه را بسیار به کار برده است؛ به ویژه در امور زناشویی. واژه رفت کنایه از اموری است که صراحت در آن قباحت دارد و موارد کاربست آن نیز با توجه به اعضای بدن متفاوت است، رفت بالعين، یعنی

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۰۳؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۱۴.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۱۴.

غَمَزَ، رفت بالید، یعنی لَمَسَ. رفت بالكلام، یعنی سخنان قبیح، رَفَثَ إِلَى إِمْرَاتِهِ، یعنی آمیزش.

چهار- زن و مرد لباس یکدیگر: این تعبیر لطیف قرآن که: ﴿هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾، درحقیقت استعاره ای است که خداوند درباره زن و شوهر به کار برده است؛ زیرا همان طور که لباس افزون برپوشش بودن، ابزار نماندن عیوب و حفاظت از سرما و گرماست. زن و مرد نیز نسبت به یکدیگر چنینند؛ زیرا هریک دیگری را از فجور و ناشایستگی محافظت می کنند. به لحاظ فقهی نیز بر زن و شوهر است، که برای یکدیگر این گونه باشند؛ و گرنه از حدود و وظایف خود خارج می شوند.

پنج- کنایی بودن باشروهن: تعبیر مباشرت، همانند معاشرت، در فرهنگ قرآن کنایه از آمیزش با زنان است؛ زیرا هنگام مباشرت، تماس با بشره صورت می گیرد.

شش- فرزندخواهی: آیه شریفه با تعبیر ﴿ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ به یکی دیگر از مباحات شب های رمضان اشاره دارد. ابتغا به معنای طلب است و مراد از ﴿ما كَتَبَ﴾، به قرینه قرار گرفتن بعد از ﴿بِأَشْرُوهُنَّ﴾، طلب فرزند است. چنانکه منظور از ﴿ما كَتَبَ﴾ نیز بیان امری تکوینی و حقی طبیعی است که در درون انسان ها قرار داده شد.^۱

هفت- مفطرات روزه: هرچند به صراحت سخنی از مفطرات روزه به میان نیامده است، ولی به دلالت التزامی فقره کریمه ﴿بِأَشْرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ...﴾ که آمیزش، خوردن و آشامیدن را مغتیا به تبیین خیط ابیض کرده است، بر مفطر بودن امور مذکور دلالت دارد.

هشت- اتمام روزه تا آخر: در قرآن کریم برای سه عبادت تعبیر ﴿اتِمُّوا﴾ به کار رفته است؛ درباره حج و عمره: ﴿اتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ و درباره روزه: ﴿اتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۴۷.

اللَّيْلِ». مفاد این تعبیر ممکن است این باشد که عبادت باید با تمام اجزا و شرایط به جای آورده شود. برخی از فقها با توجه به این تعبیر بر لزوم اتمام این عبادت های آغاز شده استدلال کرده و گفته اند: «حج، عمره و روزه ای که بنا به دلیلی باطل و فاسد شود نیز باید به اتمام برسد و فساد عمل مجوزها کردن آن نمی باشد، بلکه موجب قضای آن می شود».^۱

نه- غایت صیام: فقره «أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ» بیانگر مغبیا بودن روزه به لیل است و این بدان معناست که حکم مابعد لیل با ماقبل آن تفاوت دارد. درباره ابتدای لیل، برخی با توجه به مفاد روایت امام صادق ع: «وَقْتُ الْمَغْرِبِ إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ فَغَابَ قُرْصُهَا»^۲ غروب خورشید را ابتدای شب می دانند؛ بعضی دیگر با استناد به روایتی از امام باقر ع: «حِينَ يَبْدُو ثَلَاثَةُ أَنْجُمٍ»^۳ تحقق لیل را بعد از ذهاب حمرة مشرقیه می دانند.^۴

ده- ممنوعیت روزه وصال: وجوب صیام در روز و مغبیا بودن آن به لیل، مستلزم ممنوعیت صیام در لیل و صیام وصال است؛ صیام وصال یعنی صائم دوروز را با یک نیت و بدون افطار روزه بگیرد. یا اینکه افطاری خود را سحری قرار دهد.^۵

ب) نکات تفسیری و فقهی اعتکاف

یک- تشریح اعتکاف: تشریح اعتکاف از نوع امضایی است؛ زیرا سابق بر این هم

۱. فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۱، ص ۲۱۶ و ۲۷۲.

۲. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۷۸.

۳. همان، ج ۱۰، ص ۱۲۴.

۴. از گروه اول: شیخ صدوق، ابن ابی عقیل، سید مرتضی، صاحب مدارک، سبزواری، نراقی، محدث کاشانی، سلار و قاضی و از گروه دوم: علامه حلی، محقق حلی، ابن ادریس، شهید دوم، صاحب ریاض و صاحب جواهر؛ کنزالعرفان، ج ۱، ص ۲۱۶؛ نجفی، جواهرالکلام، ج ۷، ص ۱۰۶ و ۱۰۹.

۵. شهید اول، اللمعة الدمشقیة، ج ۲، ص ۱۴۱.

بود و در آیه: ﴿وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾، درحقیقت اصل عکوفی که انجام می شده امضا شده و به برخی از جزئیات آن اشاره شده است.

دو- اشتراط اعتکاف به روزه: فقره ﴿وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾ مطلق است و اعتکاف را مقید به صوم نکرده است؛ اما روایات این اطلاق را قید زده اند. امام صادق علیه السلام می فرماید: «لَا اِعْتِكَافَ اِلَّا بِصَوْمٍ».^۱ همچنین می فرماید: «اِذَا عَتَكْتَ الْعَبْدُ فَلْيَصُمْ».^۲

سه- مکان اعتکاف: به صراحت فقره شریفه ﴿وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾ اعتکاف باید منحصرراً در مساجد باشد. به لحاظ قواعد ادبی، چنانچه «ال» در (المساجد) را عهد بدانیم، تنها شامل مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله می شود؛ ولی اگر آن را جنس و استغراق بدانیم، همه مساجد را شامل می شود. برابر روایت امام صادق علیه السلام اعتکاف تنها در مسجد الحرام و مسجد النبی و مساجد جامع، صحیح باشد؛ امام می فرماید: «لَا يَصْلِحُ الْعُكُوفُ فِي غَيْرِهَا، يَعْنِي غَيْرَ مَكَّةَ اِلَّا اَنْ يَكُونَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ اَوْ مَسْجِدٍ مِنْ مَسَاجِدِ الْجَمَاعَةِ».^۳

چهار- مقدار زمان اعتکاف: فقره کریمه ﴿وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾، مطلق است و زمان خاصی برای اعتکاف شرط نیست و شامل زمان کوتاه و طولانی می شود. در روایت امام صادق علیه السلام آمده است: «لَا يَكُونُ الْاِعْتِكَافُ اَقَلَّ مِنْ ثَلَاثَةِ اَيَّامٍ».^۴ براساس این گونه روایات، فقه شیعه اعتکاف را در کمترین سه روز محقق نمی داند.^۵

پنج- نهی از نزدیکی و جماع در اعتکاف: فقره ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ﴾ بیانگر آن است که

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۵۳۶.

۲. همان، ج ۷، ص ۹۷.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۵۳۹.

۴. همان، ص ۵۴۴.

۵. نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۱۶۶.

احکام اعتکاف از حدود الهی است و فقره ﴿وَلَا تُبَايِعُوا مَن﴾ و ﴿فَلَا تُقْرَبُوهَا﴾ اشاره به این است که نباید در حال اعتکاف مباشرت کرد.^۱

قواعد

یک- نسخ سنت به قرآن: فقره ﴿أَجَلٌ لَّكُمْ﴾ بیانگر این است که پیش تررفت شبانه حرام بوده و با نزول آیه، حلیت آن اعلام شده است. آن حرمت، خواه به صورت تأسیسی یا امضایی، در سنت نبوی وجود داشته است و این از سنخ نسخ سنت نبوی به وسیله قرآن است.^۲

دو- امر بعد از حظر: کاربرد چهار فعل امر ﴿بَايِعُوا مَن﴾، ﴿ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾، ﴿كُلُوا﴾ و ﴿اشْرَبُوا﴾، که بعد از نهی مستفاد از ملازمه ﴿أَحَلَّ﴾ آمده است، تنها دلالت بر اباحه می‌کند و با اینکه فعل امر است دلالت بر وجوب ندارد.

سه- صنعت التفات و رازان: از اینکه در انتهای آیه آمده است: ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ و در آن از مؤمنان به ناس و از افعال و ضمائر خطاب به غیاب روی آورد شده: ﴿لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾، بیانگر آن است که رعایت تقوا نه فقط از مؤمنان، بلکه از همه مردم خواسته شده است.

۱۵. خمس

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا
يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.^۳

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۰۵؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۴۹.

۲. المیزان، ج ۲، ص ۴۶.

۳. انفال: ۴۱.

چشم انداز آیه

بحث ویژه خمس تنها یک بار در قرآن آمده است؛ گرچه در جای دیگر درباره فیء، که مصرف مشترک با خمس دارد، نیز آمده است: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۱ لیکن فیء از غنیمت و خمس جداست؛ زیرا فیء تماماً از آن سهم بران ششگانه است؛ در حالی که در خمس یک پنجم غنیمت از آن سهم بران و بقیه از آن جنگجویان است.

از سیاق آیه و آیات قبل و بعد به دست می آید که نزول آیه در پی مشاجره و منازعه بر سر تقسیم غنائم جنگ بدر بوده است. برخی مفسران می نویسند: «ارتباط آیات در سوره و تصریح آن به جنگ بدر، کاشف از این است که همه سوره و از جمله آیه غنیمت درباره واقعه بدر و حوادث پس از آن نازل شده است.^۲ البته به عقیده علامه طباطبایی رحمته الله علیه آیه خمس بعد از آیه ﴿فَكُلُوا مِمَّا عَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا﴾^۳ نازل شده است. به هر صورت آیه خمس ابتدا با تعبیر ﴿أَنَّمَا عَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ اعلام می کند که هر آنچه به غنیمت می گیرید، یک پنجم آن باید به عنوان سهام شش گانه تقسیم شود؛ پس از آن سهام بران خمس را به ترتیب: خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ذوی القربی، یتیمان، مساکین و ابن السبیل معرفی می کند. سپس انجام این تکلیف را نشانه ایمان به خدا، قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می داند.

بدون تردید فقره ﴿مَا عَنِمْتُمْ﴾ درباره جنگ بدر و تقسیم غنائم آن است. از این رو

۱. حشر: ۷.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۹.

۳. انفال: ۶۹.

غیرشیعه بر این باور است که تنها غنائم جنگی مراد است. ولی شیعه معتقد است غنیمت در این آیه فراتر از غنیمت جنگی است و از این رو ارباح مکاسب و امور دیگری را نیز شامل می‌شود؛^۱ با این استدلال که در مفهوم واژه «عُنْم»، خصوصیت قتال و حرب لحاظ نشده است، چنان‌که «مغانم» نیز، که مشتق از همین کلمه است، منحصر به غنیمت جنگی نیست: ﴿فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ﴾؛^۲ زیرا واژه مغانم در ربیح و سودهای غیرجنگی و بلکه سودهای اخروی نیز کاربرد دارد.

درباره تقسیم خمس، هرچند آیه شریفه تصریح به مالکان یا مخصوصان به خمس کرده است، در تقسیم و تخصیص سهام خمس، غیرشیعه آرای مختلفی دارد.^۳ شیعه معتقد است خمس شش قسمت می‌شود: سهم خدا، سهم پیامبر ﷺ و سهم ذوی القربی، در اختیار پیامبر ﷺ است و سه سهم دیگر، یعنی سهم یتیمان، مساکین و ابن السبیل برای فرزندان عبدالمطلب است؛^۴ چنان‌که امام صادق علیه السلام

۱. نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۹.

۲. نساء: ۹۴.

۳. ابوحنیفه پیشوای مذهب حنفیه می‌گوید: خمس به سه قسم تقسیم می‌شود: یک قسم برای یتیمان، یک قسم برای مساکین و قسم سوم برای ابن السبیل. برای اینکه سهم پیامبر و ذوی القربی با مرگ آن حضرت منتفی است. (قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۸، ص ۳). فخر رازی از مفسران شافعی معتقد است خدا سهم واقعی ندارد و لذا خمس پنج قسمت می‌شود، که یک سهم از آن پیامبر ﷺ، و یک سهم برای اقربای آن حضرت از بنی هاشم، سه سهم نیز برای یتیمان، مساکین و ابناء السبیل. (فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۵، ص ۴۸۵). برخی دیگر معتقدند که پیامبر ﷺ اصلاً سهمی ندارد و نام مبارکش مانند نام خدا تشریفی است و لذا خمس چهار قسمت می‌شود. در مقابل این دیدگاه برخی از اهل تسنن بر این باورند که همه غنیمت در اختیار پیامبر ﷺ است، به هر نحو که بخواهد مصرف می‌کند؛ اگر خواست تقسیم می‌کند و اگر نخواست تقسیم نمی‌کند. بعضی دیگر قائل به شش سهم مصرّحند با این تفاوت که سهم خدا باید در امور کعبه هزینه شود. (قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۸، ص ۳).

۴. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۵۰. مراد از فرزندان عبدالمطلب، منسوبان به هاشم بن عبدمنافند. چون بنی هاشم تنها از طریق عبدالمطلب تکثیر شدند، لذا این دو با هم منطبقند. هاشم (عمرو) بن

فرمود: «خُمْسُ اللَّهِ لِلْإِمَامِ، وَخُمْسُ الرَّسُولِ لِلْإِمَامِ وَخُمْسُ ذَوِي الْقُرْبَىٰ لِقَرَابَةِ الرَّسُولِ الْإِمَامِ، وَالْيَتَامَىٰ يَتَامَىٰ آلِ الرَّسُولِ وَالْمَسَاكِينَ مِنْهُمْ وَأَبْنَاءَ السَّبِيلِ مِنْهُمْ، فَلَا يُخْرَجُ مِنْهُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِمْ».^۱ درحقیقت سه سهم برای امام و سه سهم برای سادات است و این مسئله تا به امروز نیز جاری و در دست فقیه جامع الشرایط است.

یتیم در لغت کسی است که پدرش را از دست داده باشد.^۲ اما در شرع، فردی است که پدر را از دست داده و به بلوغ و رشد نرسیده باشد؛ چنان که راوی از امام کاظم علیه السلام می پرسد: «مَتَىٰ يَنْقَطِعُ يَتِيمُهُ؟» آن حضرت فرمود: «إِذَا اخْتَلَمَ وَعَرَفَ الْأَخْذَ وَالْعَطَاءَ».^۳ مقصود از مسکین، نیازمند است و به وی مسکین گفته می شود؛ زیرا نزد مردم ساکن و بی حرکت است.^۴ مراد از ابن سبیل شخص درراه مانده است و به قرینه تقابل با مسکین، فقر در وطن شرط نیست؛ بلکه نیاز در محل تسلیم کفایت می کند.

نکات تفسیری و فقهی

یک- پیوند خمس با ایمان به خدا؛ این آیه شریفه ادای خمس را به ایمان به خدا و

⇒ عبد مناف سرسلسله هاشمیون چهار فرزند پسر به نام های شیبه (عبد المطلب)، اسد (پدر فاطمه بنت اسد)، نضله و صیفی داشته است که تنها از عبدالمطلب فرزندان پسر باقی مانده است و عبارتند از: عبدالله، ابوطالب، ابولهب (عبدالعزی)، عباس، حمزه، حارث، ضرار، زبیر، مقوم، حجل و غیداق. از بین فرزندان عبدالمطلب تنها از ابوطالب و عباس فرزند پسر باقی مانده است. (نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۹۰). بنابراین کسانی که سلسله اجدادشان به عباس (عبدالله بن عباس و عبیدالله بن عباس) و ابوطالب (علی، جعفر و عقیل) منتهی شود، هاشمی هستند.

۱. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۱۰.

۲. فیومی، المصباح المنیر، کلمه یتیم. در مقابل عتبی که به معنی مادر از دست داده است، و اگر هر دوی پدر و مادر از دست داده باشد، به او لطمیم گفته می شود.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۴.

۴. المصباح المنیر، کلمه سکن.

قرآن پیوند زده است: ﴿إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّحْيِ الْجُمُعَانِ﴾؛ یعنی اگر خمس اموال را پرداخت کردید، معلوم است که ایمان دارید و اگر در آن سستی کردید، باید در ایمان خود تردید کنید.

دو- خمس در عوض زکات: در قرآن کریم مکرراً زکات به عنوان کمک مالی به فقرا یاد شده است: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱. در این آیه هشت گروه از نیازمندان ذکر شده اند. به ازای این دستور، خمس برای نیازمندان هاشمی تشریح شده است؛ امام کاظم علیه السلام می فرماید: «انما جعل الله هذا الخمس خاصة لهم يعني بني عبدالمطلب، عوضاً لهم من صدقات الناس»^۲.

بنا بر این هر چند فقره مبارکه ﴿وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ به حسب ظاهر عام است ولی به وسیله روایات به هاشمیان تخصیص خورده است. سه- فرق مسکین با فقیر: فقیر کسی است که بخشی از زندگی اش اداره می شود. اما مسکین یعنی کسی که اصلاً نمی تواند زندگی خود را اداره کند یا اینکه فقیر درخواست نمی کند، ولی مسکین درخواست می کند.^۳ از این رو می گویند حال فقیر از مسکین بهتر است. از کاربرد این دو واژه در قرآن نیز همین معنا مستفاد است؛ مثل ﴿إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا﴾^۴ و ﴿إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ﴾^۵. طبیعی است فقیر کنار غنی به کار رفته و طعام مصرف روزانه است. مؤید تفاوت کاربرد عطفی مسکین

۱. توبه: ۶۰.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۲۷۴.

۳. فیومی، المصباح المنیر، کلمه سکن؛ فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۳۵.

۴. نساء: ۱۳۵.

۵. مائده: ۸۹.

بر فقیر در این آیه است: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ﴾.^۱ در نتیجه می توان گفت وضع مسکین از فقیر بدتر و نیازش بیشتر است.

۱۶. امر به معروف

﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.^۲

چشم انداز آیه

در جای جای قرآن کریم بیش از بیست بار به موضوع امر به معروف و نهی از منکر اشاره شده است و در هر کدام، از زاویه مختلفی به این مسئله توجه شده است. آیه یاد شده که در سوره آل عمران، چهارمین سوره نازل شده در مدینه، آمده است میان توصیه های اخلاقی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۳ و اجتماعی ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾^۴ واقع شده است. سپس در آیه دیگر امر به معروف و نهی از منکر به عنوان ملاک خیریت امت مطرح شد: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾.^۵ به هر صورت آیه یاد شده بیانگر این است که در جامعه اسلامی باید گروهی نخبه انتخاب شوند تا مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر را بر عهده بگیرند. اصل تکلیف انتخاب گروه یا گروه های منتخب بر عهده کل جامعه ایمانی یا دولت اسلامی است؛ زیرا خداوند می فرماید: ﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ﴾

۱. توبه: ۶۰.

۲. آل عمران: ۱۰۴.

۳. آل عمران: ۱۰۲.

۴. آل عمران: ۱۰۵.

۵. آل عمران: ۱۱۰.

این خطاب متوجه مؤمنان است؛ ولی به دلیل «من» تبعیضیه گروه انتخابی بخشی از مؤمنانند و همین افراد مأمور به امر به معروف و نهی از منکرند.

واژه امت، از ریشه امم، معانی متعددی چون اصل، مرجع، دین و جماعت دارد^۱ و در اینجا معنای اخیر مراد است. برخی مفسران معنای اصلی این واژه را قصد می‌دانند و می‌افزایند که چون جماعت یک مقصد را دنبال می‌کند، امت نامیده شده است.^۲ خیر در اصل به معنای عطف و میل است؛ زیرا هر کسی بدان میل دارد^۳ یا اینکه همگان به آن رغبت دارند؛ مثل عقل، عدل، فضل.^۴ کلمه خیر دو کاربرد تفضیلی و تعیینی دارد. تفضیلی یعنی این از آن بهتر است و تعیینی یعنی خوب.^۵ در این آیه معنای دوم منظور است.

به نظر برخی مفسران، معنای امت، گروه، منظور از خیر، دین، مقصود از معروف، طاعت و مراد از منکر، معصیت است.^۶ علامه طباطبایی رحمته الله علیه می‌نویسد:

هر جامعه صالح که علمی نافع و عملی صالح داشته باشد، تلاش می‌کند تا آن را با تمام نیرو حفظ کند. اگر افراد آن جامعه فردی را ببینند که از آن علم تخلف می‌کند، او را به سوی آن علم برمی‌گردانند و نمی‌گذارند تا شخصی که از راه خیر و معروف منحرف شده در پرتگاه منکر سقوط کند و در مهلکه شروفساد بیفتد؛ بلکه هریک از افراد آن جامعه که به شخص منحرف برخورد کند، او را از انحراف نهی می‌کند. این همان دعوت به فراگیری و

۱. ابن فارس، مقاییس اللغة، کلمه أمم.

۲. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۴۸.

۳. مقاییس اللغة، کلمه خیر.

۴. راغب، المفردات، کلمه خیر.

۵. فیومی، المصباح المنیر، کلمه خیر.

۶. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۰۷.

تشخیص معروف از منکر و امر به معروف و نهی از منکر است و همان است

که فرمود: ﴿يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ...﴾^۱

معروف مشتق از عرف و به معنای شناخته شده است^۲ و در اصطلاح شرع عبارت است از هر کار خوبی که مشتمل بر وصف رجحان باشد و انجام دهنده حُسن آن را بداند.^۳ منظور از وصف رجحان این است که معروف شامل امور مباح نمی شود؛ هرچند کار خوبی باشد و همچنین شامل مکروه نمی شود؛ هرچند مجاز باشد.

منکر از ریشه انکار و نُکر، برابر معروف و به معنای ناشناخته است.^۴ منکر به نظر برخی مفسران چیزی است که جامعه اسلامی به دلیل زشتی آن را نمی پسندد؛ مثل برهنگی و کشف عورت در منظر عمومی.^۵ بنابراین معنای معروف، کارهای خوب و مراد از منکر، کارهای زشت نزد شریعت است.

در پایان آیه آمده است: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ (اولئک) ممکن است اشاره به جامعه ایمانی باشد و ممکن است اشاره به گروه آمران به معروف و ناهیان از منکر باشد که به حسب ظاهر دومی اولی است؛ به ویژه اینکه به صورت غیاب آمده است و گرنه می فرمود: «أنتم مفلحون».

نکات تفسیری و فقهی

یک- تشریح امر به معروف: این آیه به صراحت، جامعه ایمانی را مأمور می کند تا جمعی را برای انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر تعیین کنند.

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۸.

۲. فیومی، المصباح المنیر، کلمه عرف.

۳. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۴۰۴؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۵۶.

۴. المصباح المنیر، کلمه نکر.

۵. المیزان، ج ۱۲، ص ۳۳۳.

دو- وجوب کفایی یا عینی؟ تبعیضیه بودن کلمه «مِنْ» در آیه مشعر به وجوب کفایی فریضه امر به معروف است.^۱ بنا به نظر بعضی از مفسران اگر «مِنْ» بیانیه هم باشد باز کفایی خواهد بود؛^۲ زیرا طبیعت دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر اقتضای کفایی بودن دارد؛ چراکه غرض اقدام به این امور و حصول آن است و وقتی به وسیله عده‌ای محقق شد از بقیه ساقط است.^۳ روایات نیز مؤید همین معناست؛ چنان که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فرمود: «فَهَذَا خَاصٌّ غَيْرُ عَامٍّ».^۴

سه- اختلاف موارد فریضه: درباره امر به معروف و نهی منکر، برخلاف دیگر احکام، موارد مختلف است؛ بدین معنا که در فضای عمومی و اجتماعی، می‌توان یا باید به صورت تشکیلاتی عمل کرد. اما در فضای خصوصی حتی در جمع دونفره، اگر کسی مرتکب منکری یا ترک واجبی شود، بر فرد دوم که شاهد منکر است باید اقدام نماید. چهار- حکم مشترک: فریضه امر به معروف و نهی از منکر، اختصاصی به دین اسلام ندارد؛ بلکه در جوامع و شرایع دیگر نیز وجود داشته است؛ قرآن در وصایای لقمان می‌فرماید: «يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۵ و درباره شریعت موسی علیه السلام نیز می‌فرماید: «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ»^۶ یعنی آنها چنین می‌کردند چون از صالحان بودند: «أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ».

۱. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۴۰۶؛ مقدس اردبیلی، زیادة البيان، ص ۴۱۱. و از اهل سنت: زمخشری، تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۳۹۶؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۶۵.

۲. تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۳۹۷؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۶۵؛ طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۳۷۳.

۳. المیزان، ج ۳، ص ۳۷۳.

۴. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۲۶.

۵. لقمان: ۱۷.

۶. آل عمران: ۱۱۴.

پنج- حکمی فوق فراگیر: اهمیت مسئله امر به معروف و نهی از منکر به حدی است که خلاف دیگر مسائل و موضوعات فقهی، شامل خودش نیز می شود؛ یعنی اگر کسی امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند، می توان او را نسبت به این وظیفه امریانه نهی کرد و درحقیقت امر به معروف و نهی از منکر ضامن بقای همه عقاید و موجب اجرای همه احکام و تحقق همه ارزش های اخلاقی است؛ چنان که امام باقر علیه السلام می فرماید: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ»^۱.

شش- لزوم آگاهی از شرایط و احکام: دلالت مطابقی فقره کریمه ﴿وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ انجام دادن امر به معروف و نهی از منکر است. اما به دلالت التزامی، آموختن باید آگاهی های لازم را در نظر و عمل داشته باشند؛ و گرنه ممکن است خود، مرتکب منکریا ترک معروف شوند.

هفت- تفاوت ارشاد، تبلیغ و امر به معروف: این سه مفهوم با همه اشتراکی که در رساندن پیام الهی دارند، در عین حال از یکدیگر متمایزند؛ زیرا از مجموع ادله استفاده می شود که تبلیغ مطلق رساندن پیام الهی به مخاطبان است؛ خواه مخاطب آگاه باشد یا نباشد. چه بسا آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾^۲ بر این امر دلالت کند؛ زیرا در این تبلیغ، مفهوماً و مصداقاً، افرادی از مفاد پیام الهی آگاه بودند، اما ارشاد به معنای آگاهی دادن به افراد جاهل و هشیار کردن غافل نسبت به احکام الهی است. آیاتی از قرآن، از جمله کریمه ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۳ بر این امر دلالت می کند. اما در امر به

۱. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۱۹.

۲. مائده: ۶۷.

۳. نحل: ۲۵.

معروف، عنصر آگاهی از حقیقت فعل از سوی تارک معروف و مرتکب منکر و اصرار بر آن شرط است. البته آیه شریفه «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ»^۱ با معنای وسیع حق، هم شامل ارشاد می‌شود، هم امر به معروف و نهی از منکر را در بر می‌گیرد و هم شامل ارشاد جاهل می‌شود.^۲

۱. عصر: ۳.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۷؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۰۲.

فصل دوم: آیات مناسک حج

در آیات قرآن اهتمام زیادی به بیان مناسک حج شده است؛ به گونه ای که می توان گفت قرآن به همه مناسک اصلی اشاره کرده است و تنها منسکی که آیه خاص ندارد رمی جمرات است. به هر صورت روحانی کاروان حج می تواند در سرزمین وحی، مناسک حج را توأم با آیات الهی بیان کند و در فرصت مناسب به تفسیر آن بپردازد. آیات مناسک حج به ترتیب ادای مناسک عبارت است از:

۱. مناسک خانه خدا

﴿وَأْتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^۱

چشم انداز آیه

این فقره که بخشی از آیه نسبتاً جامع و طولانی حج است، به باور علامه طباطبایی رحمته الله علیه در مقام تشریح حج تمتع است.^۲ این فقره شریفه به دو موضوع مهم اشاره کرده است: یکی تقسیم مناسک خانه خدا به حج و عمره و دوم لزوم به اتمام رساندن اعمال حج و عمره. باید توجه داشت که مجموع مناسک حج در پنج سوره

۱. بقره: ۱۹۶.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۵.

بقره، آل عمران، حج، فتح و مائده بیان شده است. این آیه، اولین آیه ای است که به مسائل حج پرداخته است.

حج به معنای قصد است.^۱ این معنا در ابتدا در هر قصدی کاربرد داشته است؛ اما بعد از آن درباره قصد بیت الله الحرام و برای انجام مناسک به کار رفته است.^۲ در قرآن نیز در همه کاربردهای این واژه، سفر به خانه خدا منظور است.^۳ فقها در تعریف حج گفته اند: «مجموعه مناسکی است که در مشاعر مخصوص انجام می شود».^۴ اما واژه عمره به معنای بقا و امتداد زمان است و عمرانسان نیز از همین معناست.^۵ بعضی معتقدند کلمه عمره برگرفته از اعمار به معنی زیارت است.^۶ به نظر می رسد وجه نامگذاری عمره به زیارت خانه خدا به این جهت باشد که زائر با زیارت خود باعث دوام آبادانی و عمران خانه خدا می شود.

لازم به ذکر است که حج پیش از اسلام نیز وجود داشته و به عنوان بخشی از فرهنگ عرب به شمار می رفته است؛ زیرا این برنامه ریشه در تاریخ ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام و تجدید بنای کعبه دارد. البته مناسکی که ابراهیم علیه السلام برای مردم به جای گذارد، عاری از تغییرها و بدعت هایی بوده که عرب پیش از اسلام به وجود آورده بود؛ چراکه آنان این عبادت عظیم را با شرک و بت پرستی درآمیخته و برخی مناسک آن را تغییر داده بودند.^۷

۱. جوهری، صحاح اللغة؛ فیومی، المصباح المنیر؛ ابن منظور، لسان العرب، کلمه حج.

۲. ابن فارس، مقاییس اللغة، کلمه حج.

۳. از جمله: بقره: ۱۵۸، ۱۸۹، ۱۹۷؛ آل عمران: ۹۷؛ توبه: ۳؛ حج: ۲۷.

۴. نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۲۲۰.

۵. مقاییس اللغة، واژه عمر.

۶. صحاح اللغة؛ المصباح المنیر، کلمه عمر.

۷. خضری بک، تاریخ التشیع الاسلامی، ص ۳۶.

نکات فقهی و تفسیری

یک- امضای حج: شارع مقدس، حج را، که از پیش سابقه داشته و جزئی از فرهنگ و آداب عرب بوده است، امضا و تأیید کرده، و به اصلاح موارد انحرافی و تأسیس برخی از جزئیات آن پرداخته است.

دو- حج و عمره: از عطف عمره بر حج استنباط می‌شود که حج و عمره هرچند در برخی از مناسک به هم شباهت دارند، اما دو عمل مستقل هستند و هرکدام از احکام خاص خود برخوردارند. افزون بر آیه یادشده در جای دیگر نیز آمده است: ﴿إِنَّ الصَّافَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ﴾^۱ در روایات نیز همین معنا آمده است؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام فرمود: «الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ سُوقَانِ مِنَ أَسْوَاقِ الْآخِرَةِ، وَالْعَامِلُ بِهِمَا فِي جَوَارِ اللَّهِ»^۲ در ضمن باید توجه داشت که حج به تمتع و قران و افراد، و عمره نیز به تمتع و مفرده تفسیم می‌شود و هرکدام احکام خاص خود را دارد.

سه- وجوب اتمام: تعبیر ﴿أَتَمُّوا﴾ در آیه فعل امر است و ظهور در وجوب دارد و به عقیده مفسران بدین معناست که باید همه مناسک و حدود حج و عمره به جای آورده شود یا اینکه تا آخر آن باید انجام شود.^۳ اطلاق آیه نیز بدین معناست که هرکدام از حج و عمره وقتی شروع شد باید به اتمام برسد.^۴ همچنین این اطلاق حج و عمره واجب و مستحب را در برمی‌گیرد؛ بدین معنا که هرچند ممکن است حج و عمره قبل از احرام واجب نباشد، اما با بستن احرام واجب است به اتمام برسد و تفاوتی میان حج و عمره مستحب نیست.^۵

۱. بقره: ۱۵۸.

۲. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۰۲.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۰.

۴. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۱۶ و ۲۷۲.

۵. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۳۵.

در روایات به بُعد دیگری از اتمام حج و عمره اشاره شده است. امام صادق ع در تفسیر این آیه می‌فرماید: «يَعْنِي بِتَمَامِهِمَا أَدَاءَهُمَا وَاتِّقَاءَ مَا يَتَّقِي الْمُحْرِمُ فِيهِمَا».^۱ در این روایت هم به اتمام ظاهری و هم به اتمام معنوی حج و عمره اشاره شده است. در ظاهر باید آن را ادا کند و در معنا، کسی که محرم شد باید خود را از محرمات حفظ کند. در حقیقت به کمال آن اشاره شده است.

چهار- اخلاص در حج: تعبیر لِلَّهِ بیانگر آن است که همه اعمال حج و عمره باید با قصد قربت و تنها برای خدا باشد. قرآن کریم درباره عبادات و از جمله حج و عمره می‌فرماید: «وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ»^۲ یعنی تمام عبادات واجب باید از روی اخلاص انجام شود.

۲. وجوب حج

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۳

چشم انداز آیه

قرآن کریم پیش از این آیه فرموده است: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»^۴. در این آیه کریمه پس از معرفی بیت الله الحرام، به عنوان خانه نخستین، خانه مبارک، خانه هدایت، خانه آیات و خانه امن که اشاره شد، به تکالیف و وظائف مردم در قبال آن بنای مکرم و معظم پرداخته و می‌فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» که در بردارنده احکامی ویژه

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۱۲.

۲. بینه: ۵.

۳. آل عمران: ۹۷.

۴. آل عمران: ۹۶-۹۷.

است. در انتهای آیه هشدار می دهد گمان نکنید انجام حج برای خدا سودی دارد؛ زیرا خدا غنی مطلق است و با ترک حج تنها خودتان دچار مشکل می شوید.

نکات فقهی و تفسیری

یک- حکم حج: تعبیر ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾ مفید معنای ایجاب و الزام مؤکد و بیانگر حقی برای خدا بر عهده مردم است. این نوع تأکید در ادبیات عرب بالاترین درجه تأکید و بلیغ ترین رتبه بلاغت در الفاظ را می رساند و به خاطر توجه به حج و تعظیم حرمت آن است. ^۱ تعبیر ﴿لِلَّهِ﴾ در حقیقت حق محوری است؛ در مقابل تعبیر «علیکم وعلیک» که تکلیف محوری است؛ چنان که فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾ ^۲ و نیز فرمود: ﴿إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾ ^۳ بنابراین حج از یک زاویه حق الله و از زاویه دیگر تکلیف مردم است. افزون بر دلالت آیه یادشده بر وجوب حج، آیه ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ ^۴ نیز بر وجوب حج دلالت دارد؛ چراکه خداوند به پیامبر ﷺ دستور می دهد تا به مردم اعلام کند که به حج بیایند.

دو- محل انجام حج: انجام عبادت حج، خلاف دیگر عبادات چون وضو، غسل، نماز، روزه و اعتکاف، که رها از قید زمان یا مکان هستند، باید در زمان و مکان خاص صورت گیرد، تعبیر ﴿حِجُّ الْبَيْتِ﴾ بیانگر این است که محل انجام مناسک حج، چه واجب یا مستحب، چه ادا یا قضا و چه اصالت یا نیابت و وصایت، همه باید در محل خاصی به نام بیت الله انجام شود و به هیچ وجه مکان جایگزین ندارد؛

۱. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۴۲.

۲. مائده: ۱۰۵.

۳. شوری: ۴۸.

۴. حج: ۲۷.

بیتی که در جای دیگر از آن به کعبه یاد شده و فرموده است: ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾^۱.

سه- شرط استطاعت: تعبیر ﴿مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ مفید این معناست که وجوب حج مشروط به حصول استطاعت است. استطاعت در لغت به معنای قدرت و طاقت است.^۲ مفسران حصول استطاعت را به بدن سالم، باز بودن راه، تأمین بودن توشه راه، مرکب سواری و رجوع به کفایت به وسیله مال، کالا یا شغل تفسیر کرده‌اند.^۳

آیه شریفه به اصل استطاعت اشاره کرده، اما به جزئیات آن نپرداخته است و تنها در جای دیگر فرموده است: ﴿يَأْتُوكَ رِجَالًا وَ عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾؛^۴ یعنی باید پیاده و سواره، با مرکب لاغرو کندرو یا چابک و تندرو و از راه دور و نزدیک به حج بیایند. از این رو برای دسترسی به تفسیر درست استطاعت باید سراغ روایات رفت؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ كَانَ صَحِيحًا فِي بَدَنِهِ، مُخْلِئًا سَرْبُهُ، لَهُ زَادٌ وَ رَاحِلَةٌ».^۵

بر اساس روایت فوق استطاعت لازم برای حج در سه مقوله تجلی می‌یابد:

الف) استطاعت بدنی؛ یعنی بدنی سالم داشته باشد؛ به گونه‌ای که بتواند اعمال و مناسک حج را به جای آورد؛

ب) استطاعت طریقی؛ یعنی مسیر سفر باز باشد، دشمن یا مأموران حکومت در مبدأ، مسیر یا مقصد مانع از انجام سفر نباشند؛

۱. مائده: ۹۷.

۲. جوهری، صحاح اللغة؛ فیومی، المصباح المنیر، کلمه طوع.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۷۸؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۶۴.

۴. حج: ۲۷.

۵. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۲۳.

ج) استطاعت مالی؛ یعنی مال و ثروتش به اندازه‌ای باشد که بتواند هزینه سفر حج و هزینه‌های جاری زندگی خانواده در حین سفر و پس از بازگشت را تأمین نماید. چهار- یک بار در عمر: برخی از مفسران از اطلاق ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾، استنتاج کرده‌اند که حج در طول عمر بیش از یک بار واجب نیست.^۱ فقها نیز با توجه به اقتضای اطلاق امر در قرآن و سنت همین معنا را استنباط کرده‌اند.^۲ مؤید این حکم خبر مروی از ابن عباس است که می‌گوید: «به هنگام اعلام وجوب حج و ابلاغ این آیه توسط پیامبر ﷺ، کسی از آن حضرت پرسید: «آیا هر سال حج بر ما واجب است؟» پیامبر ﷺ فرمود: «لَوْ قُلْتُهَا لَوَجِبَتْ، وَلَوْ وَجِبَتْ لَمْ تَعْمَلُوا بِهَا، الْحَجُّ مَرَّةً فَمَنْ زَادَ التَّطَوُّعُ».^۳

پنج- حکم ترک حج: ﴿وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾. در این فقره با تعبیر کفر به مذمت تارک حج پرداخته است که نشان از اهمیت مسئله حج دارد. کفر به معنای پوشاندن چیزی است.^۴ برخی معتقدند معنای اصلی کفر، رد کردن و بی‌توجهی به چیزی است.^۵ این معنا مناسب با آیه شریفه است. درباره ارتباط این جمله با موضوع حج باید گفت اطلاق فقره شرطیه مفید این قاعده کلی است که هر کس در هر امری کفر بورزد، سود و زیانی متوجه ذات اقدس اله نخواهد شد. اما با توجه به اقتران آن با برنامه حج، متعلق این کفر تنها حج است.^۶

۱. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۶؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۶۴.

۲. نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۲۲۰.

۳. علامه حلی، تذکره الفقها، ج ۷، ص ۹۰؛ التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۶۴.

۴. فیومی، المصباح المنیر؛ جوهری، الصحاح اللغة، کلمه کفر.

۵. مصطفوی، التحقیق، کلمه کفر.

۶. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۷۶؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۵۳؛ طباطبایی،

المیزان، ج ۳، ص ۳۵۵؛ تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۸.

۳. فراگیری مناسک حج

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۱

چشم انداز آیه

یکی از مسائل مهم حج، انجام صحیح اعمال و مناسک آن است. بدیهی است تحقق این مهم در گرو آگاهی کامل بر مناسک است. اهمیت این مسئله تا بدان حد است که ابراهیم علیه السلام از خداوند تقاضای ارائه مناسک کرد. قرآن از زبان ابراهیم علیه السلام، در خلال درخواست مقام تسلیم برای خود و فرزندانش و پذیرش توبه و مبعوث کردن پیامبر در میان ذریه اش، عرضه می‌دارد: ﴿وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا﴾. و طبق روایات، خداوند جبرئیل را برای تعلیم فرستاد.^۲

واژه مناسک جمع «مَنَسَك» به معنای عبادت است. از این رو به ناسک و نُسَاک، عابد و عباد گفته می‌شود. البته در معنای خاص آن، نَسِیْکَه به معنای ذبیحه و نُسُک به معنای قربانی است.^۳ در کاربست قرآنی مناسک، سه معنای عام، خاص و خاص الخاص به چشم می‌خورد: اولی همه آموزه‌ها و برنامه‌های دینی است که فرمود: ﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُونَكَ فِي الْأَمْرِ﴾.^۴ دوم مجموع اعمال حج از احرام تا نَفْرَازِ مَنَاسِكِ که فرمود: ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾.^۵ سوم درباره قربانی که فرمود: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِيَذْكُرُوا

۱. بقره: ۱۲۸.

۲. سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۳۷.

۳. فیومی، المصباح المنیر، کلمه نسک.

۴. حج: ۶۷.

۵. بقره: ۲۰۰.

اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ^۱.

به لحاظ تفسیری در آیه مورد بحث معنای دوم مراد است. درباره ارائه مناسک دو دیدگاه وجود دارد: یکی آموزش مناسک حج و^۲ دیگری مشاهده حقیقت اعمال و افعال عبادی؛ چرا که با «أرنا» خواستند حقیقت اعمال به آنها نشان داده شود؛ چنان که در جای دیگر فرمود: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾^۳، که وحی تسدید است، یعنی توفیق بر انجام؛ نه وحی تشریحی.^۴ این وجه دوم سخن متینی است؛ اما نافی تعلیم مناسک نیست؛ زیرا ابراهیم عليه السلام کمیت و کیفیت مناسک را از مبدأ وحی دریافت و حقیقت آن را با عمل خود محقق می‌کرد.

نکات فقهی و تفسیری

یک- تشریح مناسک: از تعبیر ﴿أرنا مناسکنا﴾، استفاده می‌شود، خانه خدا خانه‌ای معمولی نیست؛ بلکه دارای اعمال مخصوص است که هر واردی به این خانه باید رعایت کند. این خصیصه در زمان انبیای گذشته نیز وجود داشته و در حقیقت از احکام امضایی است.

دو- احادیث مبین آیات: هر چند قرآن کریم به بیان اصل مناسک حج و عمره اشاره کرده است، ولی در جزئیات آن نیازمند بیان معصوم است؛ چنان که ابن ادریس می‌نویسد: «حج در قرآن مجمل است و فعل پیامبر صلی الله علیه و آله همانند سخنش مبین مجملات است». از این رو فرمود: «خُدُّوا عَنِّي مَنَاسِكُمْ».^۵ در روایتی امام صادق علیه السلام نیز

۱. حج: ۳۴.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۱۰؛ ابوالفتوح رازی، رُوح الجنان و روض الجنان، ج ۱، ص ۲۰۱؛ میبدی، کشف الاسرار، ج ۱، ص ۳۶۰؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۵۵.

۳. انبیاء: ۷۳.

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۴. و ج ۱۷، ص ۳۰۵.

۵. ابن ادریس، السرائر، ج ۱، ص ۶۰۷.

فرمود: «كَانَتِ الشَّيْعَةُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَحَالَ لَهُمْ وَحَرَامَهُمْ حَتَّى كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَفَتَحَ لَهُمْ وَبَيَّنَّ لَهُمْ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَحَالَ لَهُمْ وَحَرَامَهُمْ».^۱

۴. گونه های حج

﴿وَأْتُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.^۲

چشم انداز آیه

آیه مبارکه پس از امر به لزوم تمام کردن حج، به مهم ترین مباحث حج می پردازد. با توجه به ضرورت به اتمام رساندن مناسک حج پس از بستن احرام، ممکن است حاجی در مسیر رسیدن به مواقف حج یا حین انجام مناسک به مشکل برخورد کند. از این رو ابتدا به بیان راهکار حصر - ممنوع شدن از سفر به خاطر دشمن -، و صد - وجود مانع درونی چون بیماری -^۳ و مسائل آن دوازده جمله هدی و فدی می پردازد. هدی به معنی هدیه مخصوص خانه خدا^۴ و فدی به معنی پرداخت بدل رهایی اسیر و نیز جریمه مکلف به خاطر تقصیر و قصور در عبادت است.^۵ پس از آن به

۱. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۵۹.

۲. بقره: ۱۹۶.

۳. جوهری، صحاح اللغة؛ فیومی، المصباح المنیر، کلمه حصر.

۴. صحاح اللغة؛ ابن منظور، لسان العرب؛ راغب، المفردات، کلمه هدی.

۵. المصباح المنیر؛ لسان العرب؛ المفردات، کلمه فدی.

بیان حج تمتع برای اشخاص دور از مکه، و حج قرآن و افراد برای ساکنان مکه، و لزوم قربانی در حج تمتع به میزان استیسار و بدل از آن می پردازد. استیسار و یسر، به معنای آسانی و قدر امکان است.^۱ در انتهای آیه به ضرورت لزوم تقوا اشاره کرده و به شدت عذاب الهی هشدار می دهد.

هرچند اهل لغت حصر را به ممنوعیت به خاطر دشمن و مانعیت بیماری معنا کرده اند، طبق روایت امام صادق علیه السلام که فرمود: «المحصور غیر المتصدود، المحصور هو المریض، و المتصدود هو الذي یُرَدُّه المشركون»،^۲ معلوم می شود که مراد از حصر مانع درونی، یعنی مریضی، و مقصود از صد، مانع بیرونی یعنی دشمن است. فقیهان شیعه نیز بر اساس همین روایت احصار را مختص بیماری و مصدود را مختص دشمن دانسته اند.^۳

نکات فقهی و تفسیری

این آیه شریفه که طولانی ترین آیه حج به شمار می رود، بیانگر احکام متعدد مناسک حج است:

یک- حکم حج در حال امنیت: عطف جمله «فَإِذَا أَمِنْتُمْ»، بر جمله «فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ» که دوشق امن و حصر را بیان می کند،^۴ مفید این معناست که مُحرمی که در امنیت و آسایش و بدون هیچ مانع درونی و بیرونی است باید همه اعمال را انجام دهد.

دو- حکم مصدود: محرم اگر با مانع بیرونی، چون دشمن یا راهزن یا مأموران دولت مبدأ یا مقصد، روبروست و قادر نیست اعمال را انجام دهد، مطابق «فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ

۱. جوهری، صحاح اللغة؛ راغب، المفردات؛ ابن منظور، لسان العرب، کلمه یسر.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۱۷۷.

۳. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۸۷؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۱۱۱.

۴. همان؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۶؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۷۲.

فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ﴿۱﴾ وظیفه اش قربانی و برون رفت از احرام است.

سه- حکم محصور: جمله ﴿فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ﴾ مبین دو وضعیت امن و حصر در ادای حج است؛ یعنی محرمی که در امنیت است باید همه اعمال را انجام دهد و محرمی که با مانع درونی، مثل بیماری روبروست و نمی تواند اعمال را به جای آورد، به حکم اینکه محصور است، طبق فقره ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا﴾ باید برای احلال فدیة بدهد.

چهار- محل قربانی مصدود و محصور: محل قربانی برای شخصی که به وسیله دشمن مصدود شده است، همان محل بروز صدّا است؛ چنان که پیامبر ﷺ در حدیبیه چنین عمل کرد. مکان قربانی برای کسی که با بیماری محصور شده است، اگر در عمره باشد مکه و اگر در حج باشد مناست؛ چراکه فرمود: ﴿حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ﴾^۲. درباره قربانی، تقییدات و شرایطی است که در فقه بیان شده است.

پنج- منع تراشیدن سز: زائر خانه خدا، بعد از بستن احرام باید اموری را رعایت کند که از جمله آن ها تراشیدن سراسر است: ﴿لَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ﴾؛ نهی ﴿لَا تَحْلِقُوا﴾، اگر خطاب به مُحْرِم باشد، به عنوان یکی از محرمات احرام تا انجام قربانی در منا باید رعایت شود و بعد از انجام قربانی به عنوان یکی از مناسک حج صورت می گیرد. اما اگر خطاب به مُحْصَرِّین یعنی مصدودین و محصورین باشد، معنایش این است که اصل تراشیدن سر در حال احرام و استثناء آن در زمان بحرانی مفروغ عنه گرفته شده و تنها بیانگر شرایط است.

شش- وظیفه مُحْرِم بیمار: گرچه قرآن مُحْرِم را از تراشیدن سر منع کرده، اما موارد اضطرار را نیز استثناء کرده است و به بیمار و نیز کسی که دچار مشکلی در ناحیه

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۰؛ المیزان، ج ۲، ص ۷۶؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۶.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۰.

سرمی باشد اجازه داده تا سر را بتراشد. از این رو می‌افزاید: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ﴾.

هفت- فدیة حلق: شخص محرم وقتی دچار مشکل شد، مجاز به تراشیدن سر است؛ اما باید فدیة بدهد که طبق فقه: ﴿فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾ عبارت است از: روزه، صدقه یا قربانی. این امور طبق روایتی از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «فَالصَّيَامُ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ وَالصَّدَقَةُ عَلَى عَشْرَةِ مَسَاكِينَ يُشْبِعُهُمْ مِنَ الطَّعَامِ وَالتُّسُكُ شَاةٌ يَذْبَحُهَا فَيَأْكُلُ وَيُطْعِمُ».^۱ فقهاء نیز گفته‌اند: «مقدار روزه سه روز، میزان صدقه، اطعام ده مسکین و مراد از نُسک ذبح گوسفند است».^۲

هشت- حج تمتع: تعبیر ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ﴾ مفید بیان گونه خاصی از حج است که به حج تمتع نامبردار است.^۳ در تمتع بعد از انجام مناسک عمره و خروج از احرام، عمده تمتعات قبل از احرام بر حج گزار حلال می‌شود؛ سپس با فرارسیدن احرام حج، دوباره در مکه محرم شده و اعمال آن را انجام می‌دهد.^۴ برخی در دلیل نامگذاری حج تمتع گفته‌اند چون شخص حج گزار به جای دو سفر مشقت آور و دو منسک یک سفر صورت می‌دهد؛^۵ زیرا به طور طبیعی باید برای هر یک از حج و عمره سفر

۱. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۱۶۷.

۲. نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۴۰۷.

۳. اعمال حج تمتع به ترتیب، عبارت است از: ۱. احرام در مکه. ۲. وقوف در عرفات. ۳. وقوف در مشعر.

۴. رمی جمره عقبه. ۵. قربانی در منا. ۶. حلق یا تقصیر. ۷. طواف. ۸. نماز طواف. ۹. سعی. ۱۰. طواف

نساء. ۱۱. نماز طواف نساء. ۱۲. بیتوته در منا در شب‌های یازدهم و دوازدهم. ۱۳. رمی جمرات سه‌گانه در

روز یازدهم و دوازدهم. (فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۷۵). اعمال عمره تمتع نیز هفت عمل است:

۱. احرام از میقات. ۲. طواف. ۳. نماز طواف. ۴. سعی. ۵. تقصیر. ۶. طواف نساء. ۷. نماز طواف نساء.

۴. طوسی، التبیان، ج ۲، ص ۱۵۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۱؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۶؛

جواهر الکلام، ج ۱۸، ص ۳.

۵. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۹۵.

مستقلی انجام داد. البته وجه اول بهتر و مشهورتر است.

نه - قربانی در حج تمتع: اینکه آمده: ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾، بیانگر این است که یکی از اعمال حج تمتع انجام قربانی است. در این فقره به اصل لزوم قربانی بسنده شده است و بیان قیود و تخصیص های آن در روایات است.

ده - تعیین تمتع بر نائی^۱: عبارت ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ﴾ به حسب ظاهر آیه مفید اختیار در حج تمتع است. اما به دلیل روایی که به عنوان قرینه منفصل در تفسیر آیه به شمار می آید، آن را بر نائی افضل، بلکه متعین کرده است.^۲ البته فقره ﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ حج تمتع را از ساکنان حرم برداشته است؛ اما در این خصوص که نائی لزوماً باید تمتع را انجام دهد یا مخیر است، ساکت است.

یازده - بدل قربانی: فقره: ﴿فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامًا﴾؛ یعنی کسانی که قادر به انجام قربانی نیستند، باید به جای قربانی ده روز روزه بگیرند.

دوازده - زمان صوم بدل قربانی: فقره ﴿فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ﴾، بیانگر این است که در مسئله روزه جایگزین قربانی، سه روز باید در ایام حج و هفت روز هم پس از بازگشت، در وطن باید روزه بگیرد. ÷

سیزده - حج قران و افراد: عبارت ﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ بیانگر این است که حج اقسامی دارد؛ قسمی برای ساکنان خارج از مکه است که حج تمتع نامیده می شود و قسمی برای ساکنان مکه تا محدوده خاصی است که قران و افراد نام دارد. ﴿ذَلِكَ﴾ اشاره به حج تمتع است که در آیه آمده است و نتیجه آن

۱. نائی: یا آفاقی به شخصی که دور از مکه ساکن است گفته می شود. بنابر دیدگاه منسوب به مشهور مقدار مسافت شانزده فرسنگ (چهل و هشت میل) و بنابر دیدگاه دیگر دوازده میل در تحقق عنوان نائی معتبر است (دوفصلنامه علمی - پژوهشی پژوهشهای فقهی تا اجتهاد، سال ۴، شماره ۸، ص ۹).

۲. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۴۷.

این است که حج تمتع مخصوص غیر اهل حرم است.^۱ نکته قابل توجه این است که ظاهر آیه دو گونه حج را بیان کرده است. اما از روایات استفاده می شود که حج اهل حرم خود دو نوع است؛ چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: «الحجُّ ثلاثَةٌ أصنافٍ: حجٌّ مُفْرَدٌ، وقرانٍ و تمتُّعٍ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ».^۲

چهارده- تعبیر به ﴿لَمْ يَجِدْ﴾: گرچه ظهور در نبود قربانی دارد، لیکن باید توجه داشت که فقدان قربانی بیان یک مصداق است و این تعبیر شامل همه مصداقیق، اعم از مصداقیق سلبی مثل پیدا نشدن قربانی و مصداقیق ایجابی مثل وجود قربانی ولی نبود قدرت بر خرید نیز می شود.^۳

۵. زمان و مکان حج

﴿الْحُجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحُجَّ فَلَا رَفْعَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحُجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾.^۴

در آیه قبلی مهم ترین مسائل حج گفته شد. در این آیه به برخی مسائل جزئی اشاره و سه بار کلمه حج تکرار شده است. به بیان علامه طباطبایی رحمته الله علیه مراد از حج اول، زمان حج، مراد از حج دوم، عمل حج و مراد از حج سوم، زمان و مکان حج است.^۵ به هر صورت آیه به بیان برخی از مسائل حج، چون زمان، وجوب، گوشه ای

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۱؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۶؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۷.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۱.

۳. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۹.

۴. بقره: ۱۹۷.

۵. المیزان، ج ۲، ص ۷۹.

از آداب حج و یادآوری تقوا و تأکید بر آن پرداخته است.

نکات فقهی و تفسیری

یک- زمان ادای حج: برخی عبادات در اسلام، در مطلق مکان و زمان انجام می شود. نماز از جمله عباداتی است که در مطلق زمان و مکان، انجام می شود. روزه هرچند عاری از مکان خاص است، اما زمان خاصی دارد، که ماه مبارک رمضان است. اعتکاف هرچند زمان معین ندارد، اما در مکان خاص، یعنی مسجد جامع صورت می گیرد. میان عبادات، حج هم مکان خاص دارد و هم زمان خاص. فقره «الْحُجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ»^۱ به این مهم اشاره دارد که موسم حج، تنها در ماه های مخصوص حج صورت می گیرد^۱ و در هیچ زمان دیگری صحیح نیست.

دو- ماه های حج: همه اعمال و مناسک حج اگر در حالت عادی برگزار شود، از هشتم ذی الحجه تا دوازدهم انجام می شود. اما احرام حج قران و افراد و نیز عمره تمتع قبل از این پنج روز نیز می تواند انجام شود؛ بازه زمانی «أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ»^۲ در قرآن با توجه به کاربست ساختار جمعی آن سه ماه است و براساس روایات شوال، ذوالقعدة و ذوالحجه است؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «أَشْهُرُ الْحُجِّ شَوَّالٌ وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ»^۳.^۲ بنابراین حج گزار اگر روز عید فطر، که اول شوال است، در مسیر حج و عبور از میقات باشد، باید محرم به احرام حج افراد یا قران یا عمره تمتع شود.

سه- فرض حج: کلمه فرض به معنای قطع، ابرام و احکام است.^۳ بی شک آن کسی که حج را بر انسان واجب می کند، شارع مقدس است. اما در این آیه با تعبیر

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۳؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۴۰۵؛ طباطبایی،

المیزان، ج ۲، ص ۷۸؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۷.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۷۰.

۳. فیومی، المصباح المنیر، کلمه فرض.

«فرض»، حج واجب شده را به شخص انسان نسبت داده و فرموده است: ﴿فَمَنْ قَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ﴾؛ معنای این تعبیر این نیست که تکلیف حج به دلخواه انسان باشد که اگر خواست بر خود واجب کند و اگر نخواست نکند؛ بلکه به این معناست که پس از حصول شرایط از جمله استطاعت و حضور در میقات و محرم شدن، که در حقیقت شروع در عملیات حج است،^۱ حج گزار دو وظیفه بر عهده دارد که باید به انجام برساند: یکی به اتمام رساندن آن و دوم رعایت ادب و آداب و احکام حج.

۶. احرام

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحْيِي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾^۲

چشم انداز آیه

آیه ابتدا خطاب به مؤمنان می فرماید: ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾. کلمه عقود، به اصطلاح، دارای الف و لام و مفید عموم است و همه عقود و عهود، اعم از عهدهای انسان با انسان و عهدهای انسان با خدا مبنی بر اطاعت و به ویژه احکام الهی را شامل می شود. یکی از مصادیق این عهد رعایت حرمت و حلیت حیوانات است. حلال بودن حیوانات حلال گوشت در صورتی است که مطابق دستور شرع و در زمان احلال، صید و ذبح شود.

نکات فقهی و تفسیری

یک- مُحْرَم شدن: تعبیر قرآن درباره احرام این است که می فرماید: ﴿وَأَنْتُمْ حُرْمٌ﴾.

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۴؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۱۷۸؛ قرطبی، الجامع لاحکام

القرآن، ج ۲، ص ۴۰۶؛ المیزان، ج ۲، ص ۷۹؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۹.

۲. مائده: ۱.

کلمه حُرْم جمع حرام است^۱ که به اشتراک لفظی از طرفی شامل زمان و ماه‌های حرام می‌شود: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ﴾^۲، که ذوالقعدة و ذوالحجه جزء این چهار ماه است؛ از طرفی شامل مکان حرام چون «المسجد الحرام»: ﴿وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ﴾^۳ است. بنابراین مقاتله در مسجد الحرام حتی در غیر حج نیز حرام است؛ چه برسد در حال إحرام؛ یعنی این حکم وضعیت احرام را نیز در برمی‌گیرد که فرمود: ﴿إِلَّا مَا يُنْتَلَىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ﴾^۴. بدیهی است محرم بودن فرع بر محرم شدن است که با اعمال خاص، از جمله گفتن تلبیه «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» و پوشیدن لباس احرام در مکان و زمان مخصوص انجام می‌شود. احرام بستن برای انجام مناسک حج، درحقیقت از آداب و مقدمات ورود به حرم و حریم الهی است.

دو- محل احرام: قرآن به محل احرام اشاره‌ای نکرده است. اما از برخی تعبیرقرآنی برمی‌آید که در مکانی قبل از حرم و مسجد الحرام باید احرام بسته شود؛ زیرا از آیه: ﴿وَلَا تَخْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ﴾^۵ و آیه ﴿هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ﴾^۶ معلوم می‌شود منع و نهی از حلق در مسیر و مکانی بوده که هنوز به مکه و مناسیده است.

سه- محرّمات احرام: وقتی سخن از محرّمات احرام می‌شود، بدین معناست که با

۱. فیومی، المصباح المنیر، کلمه حرم.

۲. توبه: ۳۶.

۳. بقره: ۱۹۱.

۴. مائده: ۱.

۵. بقره: ۱۹۶.

۶. فتح: ۲۵.

بستن احرام، اموری بر انسان حرام می شود و درحقیقت مانند تکبیره الاحرام در نماز است که بعد از آن باید به نماز پردازد و از اموری پرهیز کند. قرآن کریم به برخی از محرّمات اشاره کرده است:

الف) امور زناشویی، دروغ و مجادله: خداوند در قرآن فرمود: ﴿فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾^۱ مراد از رفث مباشرت با زنان است؛ چنان که در آیات صوم فرمود: ﴿أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾^۲ مقدمات نکاح نیز ممنوع است. فسق و فسوق به معنای خروج از طاعت است^۳. از این رو گفته شده تمام معاصی، به صورت عام، مقصود است^۴. همچنین کار بستن القاب زشت و ناپسند، به صورت خاص، مقصود است که فرمود: ﴿وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ﴾^۵ اما مفسران شیعه معتقدند مقصود از فسوق در اینجا به معنای کذب است^۶. جدال در لغت به معنی منازعه و مغالبه است^۷ و منظور از آن در اینجا، قسم خوردن و گفتن «لا والله» و «بلی والله» است^۸. این تفسیر برگرفته از روایات است؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «فَالرَّفَثُ الْجَمَاعُ، وَالْفُسُوقُ الْكَذِبُ وَالسَّبَابُ، وَالْجِدَالُ قَوْلُ الرَّجُلِ لَا وَاللَّهِ وَبَلَى وَاللَّهُ»^۹.

۱. بقره: ۱۹۷.

۲. بقره: ۱۸۷.

۳. فیومی، المصباح المنیر، کلمه فسق.

۴. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۴۰۸.

۵. حجرات: ۱۱.

۶. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۴؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۹.

۷. المصباح المنیر؛ ابن فارس، مقاییس اللغة، کلمه طوف.

۸. المیزان، ج ۲، ص ۷۹.

۹. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۱۰۸.

ب) صید: قرآن می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ﴾.^۱ طبق این آیه صید در حال احرام حرام است. البته طبق قاعده حمل عام بر خاص مراد صید در خشکی است؛ زیرا در ادامه فرمود: ﴿حُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا﴾.^۲

ج) حلق یا تراشیدن سر: یکی از محرمات احرام که در قرآن به آن تصریح شده تراشیدن سر است؛ چنان‌که فرمود: ﴿لَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ﴾.^۳ البته حالت ضرر و اضطرار یا صد و حصر استثناست. به هر صورت این ممنوعیت مَغْبَاً به رسیدن قربانی به قربانگاه است که فرمود: ﴿حَسْبِيَ يَبْلُغُ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ﴾. درحقیقت انجام دادن حلق در روز عید قربان و بعد از انجام قربانی، نه تنها جایز، بلکه به عنوان یکی از مناسک، به نوعی واجب است.

چهار- کفاره احرام: یکی از مسائل احرام، کفاره ارتکاب محرمات است که قرآن به چند نمونه بارز آن اشاره کرده است؛ از جمله شکار: ﴿وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ﴾.^۴ این آیه ضمن آنکه اصل کفاره محرمات را تشریح می‌کند، به مسائلی چون نوع کفاره، جایگزین کفاره، محل انجام هدی و فلسفه کفاره می‌پردازد.

پنج- کفاره صید: در صورتی که محرم عمداً مرتکب صید بری شود، باید کفاره‌ای معادل آن از چهارپایان بدهد: ﴿وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ﴾؛ کفاره‌ای که دو نفر عادل بر معادل بودن آن شهادت بدهند. این کفاره باید به صورت

۱. مائده: ۹۵.

۲. مائده: ۹۶.

۳. بقره: ۱۹۶.

۴. مائده: ۹۵.

قربانی به کعبه رسانده شود یا اطعام مستمندان شود و در صورت عذر معادل آن روزه گرفته شود؛ چنان که در جای دیگر فرمود: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾^۱ که عوامل اضطرار و جریمه نابخشودنی آن بیان شده است.

۷. وقوف در عرفات و مشعر الحرام

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ﴾^۲

چشم انداز آیه

فقره کریمه ﴿تَزُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ در آیه پیش که متضمن سفارش به تقوا و تحصیل زاد معنوی بود، موهم این معناست که در ایام حج تنها باید به امور معنوی پرداخت و از تلاش برای امور دنیوی پرهیز شود. از این رو این آیه برای رفع این شبهه فرمود: ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ﴾. در حقیقت ارتباط دو آیه به خوبی روشن است. برخی مفسران نوشته اند مردم مکه در موسم حج، تجارت را نوعی گناه می دانستند و حتی می گفتند در حج باید در خدمت خدا بود؛ در حالی که تجارت در خدمت خود بودن است. آنان به کسی که در حج تجارت می کرد داج می گفتند؛ یعنی کسی که به دنبال جمع کردن دانه است؛^۳ تاجر در حج داج است؛ نه حاج. از سوی دیگر بعضی معتقد بودند کسانی که مرکب خود را کرایه می دهند یا افرادی که در موسم حج کار

۱. بقره: ۱۹۶.

۲. بقره: ۱۹۸.

۳. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۱۸۶؛ میبیدی، کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۳۲.

می‌کنند حجشان درست نیست. خداوند با نزول این آیه، خط بطلان بر این عقاید غلط کشید و صراحتاً اجازه تجارت و کارکردن در ایام حج را صادر فرمود.^۱

ابتغاء به معنای جست و جو و طلب^۲ و فضل به معنای فزونی است.^۳ فضل در این آیه به معنای خرید و فروش، تجارت و کار است؛ چنان که در جای دیگر فرمود:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾.^۴ افاضه به معنای زیاد شدن آب در ظرف و سرریز شدن آن است^۵ و در این جا به معنای خروج دفعی و جمعی از عرفات است؛ گویا ظرف زمانی عرفه و ظرف مکانی عرفات از جمعیت موجود پرو سرریز شده و حج گزاران به مکان دیگری روند؛ همان گونه که قرآن درباره چشمان پراز اشک می‌فرماید: ﴿قَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾.^۶

نکات فقهی و تفسیری

یک- جواز داد و ستد در حج: آیه ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ﴾ بیانگر اصل جواز تجارت در موسم حج است. تعبیر (لاجناح) در حقیقت در مقام رفع حظری است که در ذهن مخاطب بوده است و هیچ دلالتی بر وجوب یا استحباب ندارد.

دو- وقوف در عرفات: وقوف در عرفات رکن حج است؛ افاضه مستفاد از ﴿فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ﴾، مستلزم حضور شخص در عرفات است؛ یعنی حج گزار باید در عرفات باشد تا بتواند از آنجا کوچ کند. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۷.

۲. ابن منظور، لسان العرب، کلمه بغی.

۳. ابن فارس، مقاییس اللغة، کلمه فضل.

۴. جمعه: ۱۰.

۵. جوهری، صحاح اللغة، ریشه فیض.

۶. مائده: ۸۳.

«الْوُقُوفُ بِالْمَشْعَرِ قَيْصَةً وَالْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ سُنَّةٌ». ^۱ این سخن به معنای مستحب بودن وقوف در عرفات نیست؛ بلکه بدین معناست که وجوب وقوف در مشعر مستند به قرآن است، اما وجوب وقوف در عرفات مستند به سنت است.

سه- افاضه از عرفات: همان گونه که وقوف در عرفات واجب است، افاضه از عرفات نیز واجب است. بنابراین محور فقره ﴿فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ﴾ کوچ از آن مکان است. چهار- کیفیت افاضه: در آیه بعدی آمده است: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾. مفسران در شأن نزول این آیه می نویسند: قریش در عرفات وقوف نمی کردند و تنها وقوف در مشعر داشتند؛ با این استدلال که ما اهل حرمیم و نباید از حرم خارج شویم. ولی دیگران در عرفات وقوف می کردند و از آنجا به سوی مشعر افاضه می کردند.^۲ قرآن با این برتری طلبی مبارزه کرده و به قریش و هم پیمانان آنان دستور داد همانند دیگران از عرفات افاضه نمایند. منظور از ناس در اینجا کسانی هستند که از بیرون از حرم، از جمله سرزمین یمن، برای حج می آمدند. طبعاً خطاب قرآن متوجه کسانی است که خلاف عموم تنها وقوف در مشعر داشتند. این احتمال نیز هست که منظور از ناس، ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام است که از عرفات افاضه کردند یا خطاب به همه حجاج است.^۳

پنج- منتهی الیه افاضه: از فقره شریفه ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾ چنین استنباط می شود که افاضه از عرفات آغاز و به مشعر الحرام ختم می شود تا حج گزار در آنجا به ادای منسکی دیگر پردازد.

۱. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۵۵۲.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۶؛ میبیدی، کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۳۵؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۸۰.

۳. طوسی، التبیان، ج ۲، ص ۱۶۸؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۶؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۴۲۷.

شش- استغفار در عرفات: یکی از مسائل وقوف در عرفات استغفار است که قرآن بدان اشاره کرد و فرمود: ﴿وَأَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. بعضی مفسران معتقدند منظور، استغفار با زبان و توبه قلبی و پشیمانی از همه ذنوب و تقصیرات است.^۱ برخی دیگر می‌گویند امر به استغفار برای ترغیب به توبه در آن مواقف شریفه است؛ چراکه خداوند سبحان این اماکن را برای اجابت قرار داده است.^۲

هفت- مشعرا مزدلفه؟ در آیه شریفه، نام این موقف ﴿الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾ است. اما در روایات از آن به مزدلفه نیز یاد شده است؛ چنان که امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ... ثُمَّ أَفَاضَ بِهِ إِلَى الْمَشْعَرِ فَقَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ اذْذَلِفْ إِلَى الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فَسَمِيَتِ الْمَزْدَلِفَةَ».^۳ در نتیجه باید گفت که این موقف دو نام دارد: نام قرآنی مشعر و نام روایی و عرفی مزدلفه.

هشت- وقوف در مشعر: در ادامه آیه آمده است: ﴿فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾. با این بیان به خوبی روشن می‌شود که مقصد افاضه از عرفات، موقف مشعر الحرام است؛ زیرا کلمه «عند» تصریح بر حضور در مشعر دارد.

نه- ذکر در مشعر: در آیه یاد شده دو بار امر به ذکر خدا شده است؛ نخست فرمود: ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾ و دوباره فرمود: ﴿وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ﴾؛ منظور از این ذکر چیست؟ برخی گفته‌اند: مراد تهلیل، تکبیر، ثنا، دعا و نماز است^۴ که در حقیقت ذکر زبانی مراد است. اما ذکر دوم ممکن است تأکیدی بر امر اول باشد. این احتمال نیز وجود دارد که با توجه به جمله ﴿كَمَا هَدَاكُمْ﴾ ذکر مخصوصی چون

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۶؛ میبیدی، کشف‌الاسرار، ج ۱، ص ۵۳۵؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۷.

۲. التبیان، ج ۲، ص ۱۶۹.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۲۳۷.

۴. مقدس اردبیلی، زبدة البیان، ص ۳۵۱؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۲۴۶.

شکرمد نظر باشد که به ازای هدایت الهی صورت می‌گیرد.^۱

۸. قربانی

﴿مَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾^۲

چشم انداز آیه

فقره فوق بخشی از آیه مربوط به حج تمتع است که به تفصیل به مسائل و مناسک مهم حج تمتع و از جمله قربانی پرداخته است. اهمیت منسک قربانی، که به آن اضحیه نیز گفته می‌شود، تا حدی است که روز ادای آن به عید قربان و یا عید الاضحی نامگذاری شده است. آیه بالا به این منسک مهم در حج تمتع اشاره دارد.

افزون بر این آیه، آیات دیگری نیز، مستقیم یا غیرمستقیم، به مسئله قربانی پرداخته‌اند؛ از جمله: ﴿يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْفُقَرَاءَ﴾^۳ و ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ﴾^۴ اما آیه‌ای که با صراحت به تشریح قربانی پرداخته، همان فقره ﴿مَنْ تَمَتَّعَ...﴾ است.

نکات فقهی و تفسیری

یک- وجوب قربانی: فقره ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ بیانگر وجوب قربانی در حج تمتع

۱. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۴؛ مقدس اردبیلی، زبدة البیان، ص ۳۵۳؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۸؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۳.

۲. بقره: ۱۹۶.

۳. حج: ۲۸.

۴. حج: ۳۶.

است. البته در حج قرآن نیز در صورتی که حج گزار هنگام احرام، به عنوان إشعار، شتر قربانی نشان دار یا تقلید، گاو و گوسفند علامت گذاری شده، همراه داشته باشد واجب است قربانی کند. بر حج گزار مفرد و قارن نیز مستحب است که قربانی کند.^۱

دو- جنس قربانی: طبق أوامر قرآن، حیوان قربانی منحصر به انعام است: ﴿عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ﴾.^۲ منظور از انعام، شتر، گاو، گوسفند و بز در دو جنس نرو ماده است: ﴿ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ﴾^۳ و نیز: ﴿وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ﴾.^۴ در آیه دیگر، با توجه به اهمیت بزرگترین قربانی آمده است: ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ﴾.^۵

سه- زمان قربانی: ظرف زمان ادای منسک قربانی، دهم ذی الحجه است. در قرآن دو تعبیر ﴿أَيَّامَ مَعْدُودَاتٍ﴾^۶ و ﴿أَيَّامَ مَعْلُومَاتٍ﴾^۷ وجود دارد که به طور غیرمستقیم به این مسئله اشاره کرده است؛ در روایتی از امام صادق علیه السلام، که درباره ذکر ایام تشریق است، روز دهم، یوم النحر نامیده شده است: «التَّكْبِيرُ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ مِنْ صَلَاةِ الظُّهْرِ مِنْ يَوْمِ النَّحْرِ إِلَى صَلَاةِ الْفَجْرِ مِنْ يَوْمِ الثَّلَاثِ».^۸ فقها نیز همین معنا را بیان کرده اند.^۹

۱. محقق حلی، شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۲۱۵.

۲. حج: ۲۸.

۳. انعام: ۱۴۳.

۴. انعام: ۱۴۴.

۵. حج: ۳۶.

۶. بقره: ۲۰۳.

۷. حج: ۲۸.

۸. کلینی، الکافی، ج ۹، ص ۱۶۶.

۹. مقدس اردبیلی، زبدة البیان، ص ۲۹۹؛ فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۷۰.

مفسران نیز معتقدند که مراد از ایام، روز عید اضحی روز دهم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است.^۱

چهار- محل قربانی: مقصد قربانی طبق آیه ﴿لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ النَّبِيِّ الْعَتِيقِ﴾^۲ بیت عتیق است. تعبیر ﴿مَحِلُّهَا إِلَىٰ النَّبِيِّ﴾ بیانگر منتهی الیه سیر آن شعائر است؛ یعنی جایی که آن قربانی باید نحر شود؛ چنان که در آیه دیگر آمده است: ﴿هُدًىٰ بَالِغِ الْكُعْبَةِ﴾^۳ مفسران شیعه با الهام از روایات اهل بیت علیهم السلام، ضمن گذرا از مفهوم خاص کعبه، معتقدند که محل قربانگاه در حج، سرزمین منا و در عمره مفرده، مکه است؛^۴ چنان که امام باقر علیه السلام درباره کفاره صید می فرماید: «فَعَلَيْهِ أَنْ يَنْحَرَهُ إِنْ كَانَ فِي الْحَجِّ مِمَّنِي حَيْثُ يَنْحَرُ النَّاسُ فَإِنْ كَانَ فِي عُمْرَةٍ، نَحَرَهُ بِمَكَّةَ».^۵

پنج- لزوم تقوا در قربانی: موضع قرآن برابر قربانی آن است که می فرماید: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنَّ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ﴾.^۶ نکته مهم در این آیه، رعایت تقواست؛ زیرا خداوندی که نه جسم است و نه محتاج، نیازی به گوشت و خون و پوست حیوانات ندارد؛ بلکه تقوا و اخلاص است که نزد خدا ارزش دارد. توضیح نیز مقوله ای معنوی و وسیله تقرب به خداست،^۷ که مؤدی مناسک باید رعایت کند.

شش- جواز سود بردن از قربانی: مفسران می نویسند: گروهی از مسلمانان عقیده داشتند نباید بر شتر قربانی سوار شد یا از آن شیر نوشید. قرآن این تفکر غلط را زدود

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۰.

۲. حج: ۳۳.

۳. مائده: ۹۵.

۴. طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۳؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۹۸.

۵. الکافی، ج ۸، ص ۵۰۹.

۶. حج: ۳۷.

۷. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵.

و فرمود: ﴿لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾^۱، افزون بر این، در آیات دیگری آمده است: ﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ﴾^۲ و ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾^۳ از این فقرات استنباط می شود که کنار منافع معنوی و اخروی، منافع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از جمله شیر، بچه، پشم و سواری گرفتن برای قاصدین بیت الله نیز مجاز است. این سود بردن تا زمان محدود و مشخص، یعنی زمان نحر و ذبح است. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنْ أَحْتَاجَ إِلَىٰ ظَهْرِهَا رَكِبَهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَعْتَفَ عَلَيْهَا وَإِنْ كَانَ هَذَا الْبَنُّ حَلَبَهَا حَلَابًا لَا يَمْنُهَا كُفَّهَا»؛^۴ یعنی به گونه ای شیر بدو شد که اذیت نشود.

هفت- کیفیت نحر قربانی: در آیات مربوط به حج، شرایطی برای قربانی کردن آمده است: ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا...﴾^۵. در این آیه به اموری اشاره شده است از جمله: الف) بردن نام خدا؛ بدین معنا که به هنگام نحر شتر یا ذبح گاو و گوسفند باید نام خدا برده شود.

ب) صواف بودن بدن؛ بدن به ضم دال، جمع بدنه، بر شتر قربانی به دلیل بزرگی جثه آن اطلاق می شود.^۶ منظور از صواف بودن این است که شتر قربانی هنگام نحر شدن، روی پا ایستاده و یک دست آن بسته باشد.

ج) آرام گرفتن پهلو؛ کنایه از جان دادن. درباره گاو هم می گویند باید چهار دست

۱. حج: ۳۳.

۲. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۳؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۹۸.

۳. حج: ۲۸.

۴. حج: ۳۶.

۵. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۰۴.

۶. حج: ۳۶.

۷. فیومی، المصباح المنیر، واژه بدن.

و پایش بسته و تنها دُم آن آزاد باشد. گوسفند هم باید تنها یک پایش آزاد باشد.^۱

هشت- مصرف قربانی: آیه ﴿فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ﴾^۲ بیانگر این است که گوشت قربانی باید به مصرف برسد و تنها اهراق دم یا ریختن خون هدف نیست. مصرف کنندگان گوشت قربانی، خود حج گزار و فقیرای بئس و معتر هستند. منظور از بئس و بئس شدت فقر است. منظور از قانع، فقیری است که به اندک قناعت می کند و با وجود نیاز درخواست نمی کند. اما معتر فقیری است که با اصرار درخواست کمک می کند؛^۳ چنان که در روایتی امام صادق ع می فرماید: «الْقَانِعُ الَّذِي يُفْنَعُ بِمَا أُعْطِيَتْهُ وَالْمُعْتَرُّ الَّذِي يَعْتَرِيكَ وَالسَّائِلُ الَّذِي يَسْأَلُكَ فِي يَدَيْهِ وَالْبَائِسُ هُوَ الْفَقِيرُ».^۴

نه- حرمت شعائر: ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا حَرِّمٌ﴾^۵ «مَنْ يُعْظِمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ».^۶ مراد از شعائر در این آیات نشانه های دین یا علائم مناسک حج است. مقصود از اینکه برای شماست، اعمالی عبادی است که شما انجام می دهید؛ منظور از خیریت این است که سود دنیوی و ثواب اخروی دارد.^۷ البته باید توجه داشت که مبدأ شعائر بودن، هنگامی است که آن حیوان در مسیر حج قرار گیرد؛ اما پیش از آن مانند دیگر حیوانات است.

ده- بدل قربانی: پیش از این در بحث از آیه ﴿أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ﴾ بیان شد که ممکن است حج گزار متمتع به دلیل نبودن قربانی یا عدم توانایی مالی، قادر به تهیه

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۷.

۲. حج: ۳۶..

۳. راغب، المفردات، بئس و قنع و عرّ.

۴. کلینی، الکافی، ج ۹، ص ۱۲۸.

۵. حج: ۳۶.

۶. حج: ۳۲.

۷. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۷.

قربانی نباشد؛ در این صورت تکلیف قربانی به ده روز روزه تبدیل می شود که سه روز آن باید در حج، یعنی هفتم، هشتم (ترویبه) و نهم (عرفه) صورت گیرد و هفت روز آن پس از بازگشت به وطن انجام شود.

۹. حلق و تقصیر

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنِ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ، لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾^۱

چشم انداز آیه

یکی از مناسک مهم زیارت بیت الله الحرام حلق و تقصیر است که هرکدام به حسب وظیفه، برای عمره گزار با تعیین در تقصیر و برای حج گزار به صورت تخییر بین حلق و تقصیر انجام می شود. قرآن کریم در دو آیه به این منسک اشاره کرده است: یکی آیه فوق و دیگری آیه: ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^۲

پیامبر ﷺ در مدینه خوابی دید که با یارانش برای انجام مناسک عمره وارد مکه می شوند و این خواب را برای یاران بیان کرد. همگی شاد و خوشحال شدند. اما جمعی تصور می کردند تعبیر و تحقق این خواب در همان سال واقع خواهد شد. هنگامی که مشرکان راه ورود به مکه را در حدیبیه به روی مسلمانان بستند، گرفتار شک و تردید شدند، که مگر رؤیای پیامبر ﷺ هم ممکن است نادرست از آب در آید؟ مگر بنا نبود ما به زیارت خانه خدا مشرف شویم؟ پس این وعده چه شد و آن

۱. فتح: ۲۷.

۲. حج: ۲۹.

خواب رحمانی کجا رفت؟! پیامبر ﷺ در پاسخ این سؤال فرمود: «مگر من به شما گفتم این رؤیا همین امسال تحقق خواهد یافت؟» آیه فوق در همین رابطه در راه بازگشت به مدینه نازل شد و [با قسم در لَعْدُخُلُنْ] تأکید کرد که این رؤیای صادقه بوده و چنین مسئله ای حتمی و قطعی و انجام شدنی است.^۱

در پایان آیه به سه نکته اساسی اشاره شده است: یکی اینکه ﴿لَا تَخَافُونَ﴾ یعنی هنگام دخول به مسجد الحرام هراسی ندارید. دوم در اینکه ﴿فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا﴾ یعنی در صلح حدیبیه و تأخیر در دخول به مسجد الحرام مصلحتی است که شما نمی دانید. سوم ﴿فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ﴾ یعنی قبل از دخول به مسجد الحرام پیروزی قرار داد تاراه ورود به مسجد هموار شود. برخی آن را صلح حدیبیه^۲ و برخی آن را فتح خیبر می دانند.^۳

نکات فقهی و تفسیری

یک- حجیت رؤیای پیامبر ﷺ؛ در آیه شریفه یاد شده، سخن از رؤیای نبوی است. بر اساس دلالت عقل و قرآن، آنچه به پیامبر ﷺ در بیداری وحی شود و در قالب قول و عمل و تقریر تجلی یابد، برای مردم حجت است؛ از آن طرف تفاوتی بین خواب و بیداری پیامبر ﷺ و امام معصوم علیه السلام نیست؛ چنان که دستور ذبح اسماعیل علیه السلام، در خواب به حضرت ابراهیم علیه السلام داده شد: ﴿يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾^۴. ضمن اینکه در حکم یاد شده خداوند سبحان با تقریر رؤیای نبوی، محتوای آن را به حقیقت بدل کرد و فرمود: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ﴾.

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۹۰؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۰۳.

۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۹۰؛ طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۲۹۱.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۱۰.

۴. صافات: ۱۰۲.

دو- وجوب حلق و تقصیر: مُحَلَّقٌ در جمله ﴿مُحَلَّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ﴾، از ریشه حَلَق و حِلَاقَه به معنای تراشیدن سراسر است.^۱ تقصیر از ریشه قصر به معنی کوتاه کردن است. مُقَصِّر در این اصطلاح کسی است که در زیارت خانه خدا عمل تقصیر انجام دهد. این دو تعبیر در آیه گویای این است که واردین به مسجد الحرام، خواه به صورت عمره یا حج، باید منسکی به نام حَلَق و تقصیر به جای بیاورند؛ گرچه عبارت قرآن از سنخ جمله خبریه و گزارش از آینده است، درحقیقت خداوند در قالب «الإنشاء بلسان الإخبار» فرموده است: ﴿لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلَّقِينَ...﴾. از این عبارت وجوب حلق و تقصیر استنباط می شود؛ همانند: ﴿الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾^۲ که صرف گزارش نیست بلکه حق شیردادن یا تکلیف شیردادن بر مادران است.

سه- اختصاص حلق به مردان: بر اساس قاعده اشتراک تکالیف بین زن و مرد، احکام در قرآن و روایات هرچند با تعابیر مذکور مردانه باشد، اختصاصی به مردان ندارد؛ بلکه زن و مرد در آن مشترکند؛ مگر قرینه متصل یا منفصلی بر اختصاص به یکی از دو جنس وجود داشته باشد. طبیعتاً حکم حلق و تقصیر نیز باید مشترک باشد. اما بر اساس روایات، حلق اختصاص به مردان و تقصیر مشترک است؛ چنان که در روایتی امام صادق علیه السلام فرمود: «لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ حَلْقٌ وَ يُجْزِيهِنَّ التَّقْصِيرُ».^۳

چهار- جمع یا تفریق در حلق و تقصیر: حلق و تقصیر دو عمل است و ظاهر عطف ﴿مُقَصِّرِينَ﴾ بر ﴿مُحَلَّقِينَ﴾ نیز همین است. دو صورت دیگر نیز متصور است: یکی تخییر بین حلق یا تقصیر و دوم تفاوت وظایف نسبت به افراد متفاوت؛ بدین معنا

۱. فیومی، المصباح المنیر، کلمه حلق.

۲. بقره: ۲۳۳.

۳. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۲۷.

که برای حج صَرُورَه و حَجَّة الاسلام، یعنی اولین حج حلق، و برای حج مکرر تقصیر باشد. چون آیه تعیین تکلیف نکرده است باید به سراغ روایات رفت. در روایتی امام صادق علیه السلام می فرماید: «عَلَى الصَّرُورَةِ أَنْ يَحْلُقَ رَأْسَهُ وَلَا يَقْصِرَ إِنَّمَا التَّقْصِيرُ لِمَنْ قَدَحَ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ»^۱. فقها نیز بر همین اساس فتوا به افضلیت حلق بر سروره داده اند.^۲

۱۰. طواف

﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَيَلْطَوُفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^۳.

چشم انداز آیه

این آیه سه محور دارد: نخست امر به زدودن آلودگی ها و زوائد از بدن: ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ﴾. دوم وجوب وفای به نذر: ﴿وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ﴾ و سوم امر به طواف: ﴿وَلِيَلْطَوُفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾. به طور کلی درباره طواف دو دسته آیات وجود دارد: آیاتی که صریحاً امر به طواف کرده است؛ مثل آیه فوق؛ دسته دوم آیاتی است که غیرمستقیم به طواف پرداخته است، مثل: ﴿أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۴ و نیز: ﴿بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۵ که مستلزم وجود طواف در حج است. کلمه طواف در اصل به معنای گردش چیزی دور دیگر است.^۶ اگر به گروهی از انسان ها نیز طائفه می گویند به این جهت است که گویا این جماعت گرد یکدیگر می چرخند و در این جا مراد گردش خاص به دور خانه خداست.

۱. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۲۳.

۲. محقق حلی، شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۲۳۹.

۳. حج: ۲۹.

۴. بقره: ۱۲۵.

۵. حج: ۲۶.

۶. فیومی، المصباح المنیر؛ و ابن فارس، مقاییس اللغة، کلمه طوف.

نکات فقهی و تفسیری

یک- وجوب طواف: فقره مبارکه: ﴿وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ که مشتمل بر فعل امر است و ظهور در وجوب دارد، بیانگر این است که طواف بیت الله الحرام فی الجملة واجب است. ضمناً تعبیر به ﴿لِيَطَّوَّفُوا﴾ که از باب تفاعل است به نوعی معنای مطاوعه و پذیرش دارد. در کتب فقهی از طواف، به دلیل اهمیت آن، به عنوان رکن حج یاد می شود.

دو- اقسام طواف: هر چند قرآن امر به مطلق طواف کرده است، لیکن طواف خود دارای تقسیماتی است: طواف در عمره، طواف در حج، طواف زیارت، طواف نساء و طواف وداع، و از سوی دیگر طواف واجب و طواف مستحب، و نیز طواف ضمن حج و عمره یا طواف مستقل نیابی و نذری.

سه- استقلال طواف: طواف هر چند به عنوان منسکی از مناسک حج و عمره است، از تعابیری که در آیات مربوط به بیت الله و مسجد الحرام به چشم می خورد، معلوم می شود که طواف کنار نماز، اعتکاف، رکوع و سجده یک عبادت مستقل نیز است که فرمود: ﴿أَنْ ظَهَّرَا بَيْتِي لِلظَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۱ و ﴿ظَهَّرَ بَيْتِي لِلظَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۲ یعنی بیت، برای طواف و نماز و اعتکاف است. به عبارت دیگر برخلاف سعی که مقید به حج و عمره است: ﴿فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ﴾، طواف را بدون این قید آورده است و از اینجا استنباط می شود که طواف را جدای از حج یا عمره نیز می توان انجام داد.

چهار- محل طواف: مراد از مطاف، مکانی است که طواف کننده باید در آن محل بچرخد. تصریح آیه شریفه به بیت عتیق نشان می دهد که طواف باید حول بیت

۱. بقره: ۱۲۵.

۲. حج: ۲۶.

عتیق باشد. که مراد از آن همان کعبه است: ﴿ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^۱ و ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾ * فيه آياتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا^۲.

پنج- مبدأ طواف: وقتی طائف به صورت مدور گرد یک مسافت مربع شکل حرکت می‌کند، ظاهر امر این است که از هر نقطه‌ای شروع شود طواف صدق می‌کند اما طبق روایات حجرالأسود به عنوان نقطه آغاز طواف معین شده است؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام درباره کسی که از حجر اسماعیل طواف کرده بود فرمود: «فَلْيُعِدْ طَوَافَهُ مِنَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ»^۳.

۱۱. نماز طواف

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ﴾^۴.

چشم‌انداز آیه

قرآن کریم پیش از آیه بالا درباره ابراهیم علیه السلام فرمود: ﴿وَإِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۵ و در آن به گوشه‌ای از خصائص ابراهیم علیه السلام چون آزمون سخت، اعطای امامت و تقاضای آن برای فرزندان اشاره کرد. پس از آن در صدر آیه یادشده، به ویژگی‌های بیت الله الحرام پرداخته و می‌فرماید: ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا﴾. خداوند

۱. حج: ۳۳.

۲. آل عمران: ۹۶-۹۷.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۵۷.

۴. بقره: ۱۲۵.

۵. بقره: ۱۲۴.

در این آیه، بیت الله را مثابه و آمن معرفی می‌کند. مثابه، از ریشه ثوب، به معنای بازگشت و تکرار است^۱ و به لحاظ تفسیری ممکن است به معنای محل ثواب باشد؛ زیرا خدا بر انجام حج ثواب می‌دهد یا بدین معناست که هر ساله زیارت بیت الله تکرار می‌شود.^۲ بر همین اساس برخی آن را دلیل استحباب تکرار حج دانسته‌اند.^۳ ﴿أَمْنًا﴾ یعنی هر کس بدان جا پناه ببرد در امان خواهد بود، حتی اگر خطاکار باشد.^۴ در حقیقت بیت الله به لحاظ تشریحی مأمن است و باید امنیت زائر بیت الله الحرام تأمین شود؛ نه اینکه تکویناً زائر در امان است؛ چون با واقعیت خارجی و تاریخ ناهماهنگ است. به هر صورت پس از بیان مثابه و آمن بودن بیت، خدای سبحان در ادامه آیه می‌فرماید: ﴿وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾؛ یعنی چنین خانه‌ای با چنین معمار و بنایی سزااست که مردم پا جای پای او بگذارند و قدمگاهش را معبد خویش قرار دهند.

نکات فقهی و تفسیری

یک- مصلاى نماز: صراحت آیه در اتخاذ مقام ابراهیم عليه السلام به عنوان مصلاست. در قرآن دوبار به مقام ابراهیم عليه السلام اشاره شده است؛ یکی در آیه بالا و دیگری در آیه: ﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾.^۵ برخی مفسران بر این باورند که مصلا همه حرم است؛ چراکه ابراهیم عليه السلام در آنجا پا گذاشته است.^۶ فاضل مقداد در آیه دوم با قرطبی هم فکر است، اما در آیه اول معتقد است مراد از مقام ابراهیم عليه السلام

۱. فیومی، المصباح المنیر، ثوب.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۲.

۳. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۱۰.

۴. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۲.

۵. آل عمران: ۹۷.

۶. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۳۹.

سنگی است که جای پای ابراهیم علیه السلام در آن مشاهده می شود.^۱ مجموع قرائن متصل و منفصل مؤید این است که مراد همان محل خاص است؛ نه کل حرم.

دو- همه مقام یا بخشی از آن: مقام ابراهیم علیه السلام امروزی، یعنی اسطوانه مشتمل بر جای پا، اصلاً قابلیت مصلا را ندارد و در آیه «اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ»، نیز تعبیر «مِنْ» به کار رفته است؛ حال اگر کلمه «من» تبعیضیه باشد، یعنی بخشی از مقام ابراهیم علیه السلام را مصلا قرار دهید و اگر ابتدائیه یا بیانیه باشد، یعنی ابتدای مقام ابراهیم علیه السلام را به عنوان مصلا اتخاذ کنید و این ناممکن است. طبق روایاتی که حج را توصیف می کند و در آن تعبیر به «عند مقام» آمده است: «وَيُصَلِّي بِالْبَيْتِ رُكْعَتَيْنِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ»،^۲ کلمه «عند مقام» بر سمت راست یا چپ مقام نیز صدق می کند.

سه- نماز پشت مقام: هر چند در خود آیه «من مقام» تعبیر شده است، اما امام صادق علیه السلام در وصف حج نبوی فرمود: «فَلَمَّا طَافَ بِالْبَيْتِ صَلَّى رُكْعَتَيْنِ خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ»^۳ و درباره اعمال عمره فرمود: «وَصَلَّى الرَّكْعَتَيْنِ خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ»؛^۴ یعنی نمازگزار نزد مقام ابراهیم علیه السلام باید به گونه ای بایستد که مقام بین مصلی و کعبه قرار گیرد.

۱۲. سعی

﴿إِنَّ الصَّفَاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾^۵

۱. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۱۰.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۳.

۳. همان، ص ۲۲۴.

۴. همان، ج ۱۴، ص ۳۰۶.

۵. بقره: ۱۵۸.

چشم انداز آیه

صفا و مروه نام دو کوه است که در سمت حجرالاسود به فاصله چندصد متری از یکدیگر قرار دارند و امروزه با توجه به توسعه مسجدالحرام به صورت سالن بزرگی درآمده است. این مکان محل انجام یکی از مناسک مهم حج و عمره است. شعائر، به معنای مناسک، یا به معنای نشانه هاست و نشانه بودن صفا و مروه به این معناست که انسان با دقت در آن می تواند به عظمت خدا پی ببرد.^۱ همچنین تاریخ زنده ای از مجاهدت اولیای الهی چون ابراهیم، اسماعیل و هاجر علیهم السلام است. قرآن کریم از صفا و مروه، کنار برخی دیگر از نمادهای حج به عنوان شعائر یاد کرده است.^۲ نشانگی صفا و مروه نه تنها برای مؤمنان عصر نزول شعائر بوده، بلکه امروزه نیز علامت و نشانه عظمت خداست؛ چراکه صفا و مروه یادآور این است که روزگاری بی آب و گیاه بود و روزی دیگر با عنایات الهی آباد شده است. صفا و مروه ای که زمانی بتکده بود، روزی دیگر با اراده الهی به مرکز توحید تبدیل شد.

بعضی از مسلمانان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، به این دلیل که در گذشته بت‌ساف در صفا، و بت نائله در مروه مستقر بود و مشرکان این دو محل را لمس و مسح می کردند، بر این باور بودند که سعی میان صفا و مروه روا نیست. با نزول آیه این شبهه برطرف شد؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «كَانَ الْمُسْلِمُونَ يَرُونَ أَنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِمَّا ابْتَدَعَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ». همچنین از آن حضرت روایت شده است: «نَزَلَ آدَمُ عَلَى الصَّفاَ وَنَزَلَتْ حَوَاءُ عَلَى الْمَرْوَةَ فَسُمِّيَ الصَّفاَ بِاسْمِ آدَمَ الْمُصْطَفَى، وَسُمِّيَتِ الْمَرْوَةَ بِاسْمِ الْمَرْأَةِ».^۳

۱. مصطفوی، التحقیق، کلمه شعر.

۲. از جمله صید در حال احرام (مائده: ۲)، قربانی، نذر و طواف (حج: ۳۲) و شتر قربانی در حج (حج: ۳۶).

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۴۰، ذیل آیه مورد بحث؛ برای آگاهی از دیگر نظرات رک: قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۱۸۳.

قرآن کریم پس از معرفی معنوی صفا و مروه، به منسک مربوط به آن اشاره کرده، می‌فرماید هرکس حج و عمره انجام می‌دهد، باید بین آن دو سعی و به تعبیر خود قرآن طواف نماید. واژه طواف به معنای گردش چیزی گرد چیز دیگر است^۱ که گاهی دورانی است، مثل طواف بیت الله و گاهی به صورت حرکت تکراری به سمت چیزی است، مثل طواف بین صفا و مروه، که به آن سعی نیز گفته می‌شود و به این جهت به فاصله بین صفا و مروه، سعی گفته می‌شود. در پایان آیه با دو وصف «شاکر» و «علیم» بیان می‌شود که خدا به اعمال صحیح انسان‌ها پاداش می‌دهد. شکر خدا همان پاداش دادن به اعمال است و چون پاداش دادن نیاز به آگاهی دارد شکر با وصف علیم ترکیب شد.

نکات فقهی و تفسیری

یک- تشریح سعی: این آیه با تعبیر «لَا جُنَاحَ» در مقام تشریح اصل منسک سعی است. در حقیقت حظری که نسبت به سعی بین آن دو استشمام می‌شد، برداشته شد.^۲

دو- وجوب سعی: سعی از مناسک واجب و رکنی حج است و با ترک عمدی آن حج باطل می‌شود. تعبیر «فَلَا جُنَاحَ» که به معنای نفی گناه است،^۳ گرچه ظهور در مطلق جواز دارد، اما همانند آیه «وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ»^۴ است و البته به کمک روایات، مفید حکم وجوبی است.^۵

۱. فیومی، المصباح المنیر؛ ابن فارس، مقایس اللغة، کلمه طوف.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۸۶.

۳. المصباح المنیر؛ مقایس اللغة، کلمه جنح.

۴. نساء: ۱۰۱.

۵. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۳۴.

سه- سعی در ضمن حج و عمره: از اینکه فرمود: ﴿فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ﴾ استنباط می شود که عمل سعی تنها در ضمن مراسم حج و عمره مطلوب است و در غیر این دو حالت، سعی، هیچ گونه مطلوبیتی ندارد.

چهار- انقیاد در عبادات: اینکه خداوند فرمود: ﴿وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾، منظور این است که اوامر الهی و عبادت ها، خواه واجب یا مستحب همه جزء خیرات است، و باید از روی طوع و پذیرش باشد؛ نه اکراه.^۱

پنج- ابتدای سعی: هر چند در آیه: ﴿إِنَّ الصَّافَةَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾، ابتدا از صفا نام برده و بعد نام مروه آمده است، ولی از این ترتیب نمی توان استنباط کرد که سعی باید از محل صفا شروع و به مروه ختم بشود.^۲ البته با کمک روایات و از جمله این روایت امام صادق (علیه السلام): «ابْدَأْ وَأِمَّا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ»^۳ چنین حکمی قابل استنباط است.

۱۳. طواف نساء و نماز طواف نساء

﴿وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^۴.

چشم انداز آیه

در بحث طواف درباره این آیه سخن گفته شد. در اینجا از زاویه دیگری باید گفت آیه در بدو نظر تنها به مطلق طواف اشاره کرده است و در آن، قرینه ای بر طواف نساء یا نوع خاصی از طواف وجود ندارد. تنها از طریق روایات می توان گفت مراد از طواف در آیه: طواف النساء است؛ چنان که امام کاظم (علیه السلام) درباره آیه: ﴿وَلْيَطَّوَّفُوا

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۸۶.

۲. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۱۲.

۳. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۴۵.

۴. حج: ۲۹.

بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿۱﴾ فرمود: «طَوَافُ الْفَرِيضَةِ، طَوَافُ النِّسَاءِ»^۱ و امام صادق علیه السلام درباره تأخیر زیارت [اعمال مکه] تا هنگام نَفْرَازِ مَنَا فرمودند: «لَا بَأْسَ وَلَا يَجِلُّ لَهُ النِّسَاءُ حَتَّى يَزُورَ الْبَيْتَ وَيَطُوفَ طَوَافَ النِّسَاءِ»^۲.

مطلب مهمی که درباره طواف نساء وجود دارد این است که این منسک از اختصاصات مذهب شیعه است. در میان شیعه و اهل سنت، تعداد طواف‌ها مشترکند، اما عناوین طواف‌ها متفاوت است. در فقه شیعه، طبق روایت امام صادق علیه السلام: «وَأَمَّا الْمُتَمَتِّعُ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَعَلَيْهِ ثَلَاثَةُ أَطْوَافٍ بِالْبَيْتِ»^۳ سه طواف واجب وجود دارد که عبارتند از: طواف عمره، طواف زیارت و طواف نساء. همچنین در فقه شیعه طواف وداع نیز مستحب است. اما در فقه اهل سنت سه طواف واجب است: طواف عمره، طواف افاضه و طواف وداع،^۴ و سخنی از طواف نساء نیست.

نکته فقهی و تفسیری

زمان طواف نساء: براساس آیه کریمه ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَلِيَطَّوَفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ طواف پس از وقوفین و اعمال روز عید و وفای به نذر - اگر نذری داشته باشد - قرار دارد. اما در اینکه بلافاصله پس از حلق یا تقصیر انجام شود یا پس از اعمال مکه، باید به روایات رجوع شود. در این زمینه طبق روایتی امام کاظم علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا طَوَافُ النِّسَاءِ بَعْدَ الرَّجُوعِ مِنْ مَنَى»^۵. فقها نیز مطابق روایات به این مهم اشاره کرده و نوشته‌اند: «وقت ادای طواف نساء پس از فارغ شدن از سعی در حج تا آخر

۱. کلینی، الکافی، ج ۹، ص ۱۵۹.

۲. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۴۶.

۳. همان، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

۴. جزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۶۳۸-۶۸۵ و ۷۱۶.

۵. وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۴۴.

ایام تشریق است»^۱.

۱۴. بیتوته در منا

﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾^۲.

چشم انداز آیه

خداوند سبحان در آیات پیشین به بیان مهم‌ترین مسائل حج، مانند تشریح حج، قربانی در تمتع، وقوف در عرفات و افاضه به مشعر پرداخت. در این آیات هم به بیان مناسک انتهایی فریضه حج پرداخته و سه مسئله مهم را بیان فرموده است:

الف) بیتوته در منا؛

ب) ذکر خدا؛

ج) کوچ از منا.

مراد از ایام معدودات، ایام تشریق، یعنی سه روز پس از عید قربان، یا همان روز یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی‌الحجه است.^۳ روز یازدهم، یَوْمُ الْقَرِّ، روز دوازدهم یَوْمُ الصَّدْرِ و روز سیزدهم یَوْمُ التَّقْرِ نامیده شده است.^۴

بیتوته، مَبِیت و بیات، از ریشه بیت و بات، به لحاظ ساختاری مصدر و به معنای سکنا گزیدن در شب و کار شبانه است؛ همان‌طور که ظلّ به کار روزانه اطلاق می‌شود؛ چنان‌که قرآن نیز در وصف عبادالرحمان می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَبِيتُونَ

۱. مؤمن قمی، جامع الخلاف والوفاق، ص ۲۰۰.

۲. بقره: ۲۰۳.

۳. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۵۳۲.

۴. فاضل مقداد، کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۳۱۹.

لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا^۱.^۱ برخی ارباب لغت گفته‌اند از این جهت که در معنای بیات و بیتوته سکناى شب لحاظ شده است، به خانه نیز که معمولاً مسکن شبانه است بیت اطلاق شده است.^۲ معنای بیتوته، در اصطلاح فقهی، تفاوت چندانی با معنای لغوی آن ندارد، اما این‌گونه هم نیست که هرگونه بیتوته‌ای مراد باشد؛ بلکه بیتوته افراد خاص، در زمان، مکان و شرایط مخصوص مراد است. چنان‌که شیخ انصاری در این زمینه نوشته است: «بیتوته یعنی شب به سر بردن در منا در شب یازدهم و دوازدهم».^۳

نکات فقهی و تفسیری

یک- وجوب بیتوته: در آیه شریفه به صراحت و به دلالت مطابقی سخن از وجوب بیتوته نیست. از این رو به عالمان و مفسرانی چون شیخ طوسی و طبرسی، نسبت استحباب داده شده است.^۴ برخی فقهای قرآن پژوه افزون بر نصوص روایی، به دو مقوله دیگر بر وجوب. تمسک کرده‌اند: یکی سیره مستمر مسلمین متصل به معصومین علیهم‌السلام در واجب بودن بیتوته و دیگری وجوب قربانی در صورت ترک این منسک.^۵

دو- زمان و مکان بیتوته: از گفته‌های پیشین به خوبی معلوم شد که زمان بیتوته، همان ایام معدودات، یعنی شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم است. در اینکه مراد از شب، تمام شب، یا نیمه اول یا نیمه دوم است باید به روایات رجوع کرد.

۱. فرقان: ۶۴.

۲. مصطفوی، التحقیق، ج ۱، ص ۳۵۸، کلمه بات.

۳. شیخ انصاری، مناسک حج محشی، ص ۱۱۵.

۴. فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة، ج ۵، ص ۳۹۶.

۵. همان.

سه- مقدار بیتوته: در تفسیر فقهی آیه ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ بیتوته، به صورت ذاتی، برای شب های یازدهم و دوازدهم است؛ زیرا اگر روز دوم بعد از عید از منا کوچ کند، بیتوته بیش از دو شب لازم نیست. اما اگر روز دوازدهم از منا کوچ نکند و شب سیزدهم در منا بماند، براساس فقره ﴿وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ باید در آن شب نیز بیتوته کند. افزون بر اینکه اگر حج گزار در حال احرام مرتکب صید و یا عمل زناشویی شده باشد، باید شب سوم نیز بیتوته کند.^۱

چهار- ذکر خدا: ذکر خدا یکی از فلسفه های حج است که سراسر این عمل عبادی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را فراگرفته است. خداوند پیش از آیه یاد شده فرمود: ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ الَّذِي كَذَّبَكُمْ عَنْ آبَائِكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾^۲؛ یعنی حج گزار باید بعد از ادای هر یک از مناسک یا ادای مجموع مناسک به یاد خدا باشد؛ چنان که در ابتدای آیه فرمود: ﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ﴾. ساختار فعل امری ﴿أُذْكُرُوا﴾ در هر دو آیه دلالت بر وجوب ذکر دارد؛ چنان که در جای دیگر نیز درباره حج آمده است: ﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ﴾^۳ که به قرینه ﴿عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعُمُوا الْفُقَرَاءَ﴾^۴ به این معناست که مفاد هر سه آیه لزوم یاد و نام خدا در منا است.

پنج- یاد یا نام خدا: در فرهنگ و ادب عرب و قرآن کریم، ذکر هم شامل یاد، یعنی ذکر قلبی می شود و هم نام، یعنی ذکر زبانی را در بر می گیرد. ذکر قلبی مانند این آیه: ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً﴾^۵ و ذکر زبانی مانند این آیه: ﴿وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ﴾

۱. نراقی، مستند الشیعة، ج ۱۳، ص ۸۰.

۲. بقره: ۲۰۰.

۳. حج: ۲۸.

۴. حج: ۲۸.

۵. اعراف: ۲۰۵.

که مراد ذکر زبانی است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

التَّكْبِيرُ أَيَّامَ التَّشْرِيقِ مِنْ صَلَاةِ الظُّهْرِ يَوْمَ النَّحْرِ إِلَى صَلَاةِ الْعَصْرِ مِنْ آخِرِ أَيَّامِ
التَّشْرِيقِ، إِنَّ أَنْتَ أَقْتَبَ مِنِّي... وَالتَّكْبِيرُ أَنْ تَقُولَ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا
اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا
مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أْبَلَانَا.^۱

مفسران نیز بر اساس روایات گفته اند: «ذکری که بدان امر شده است، در تعقیب

پانزده نماز از نماز ظهر روز عید تا نماز صبح روز سیزدهم است».^۲

قاعده تغليب

استنباط حکم فقهی بیتوته در شب های منا که مستفاد از آیه فوق و به ویژه
تعبیر ﴿أَيَّامَ مَعْدُودَاتٍ﴾ است، متوقف بر تعمیم در معنای ایام است؛ زیرا تبادر از ایام
روزهاست؛ اما شب ها، که زمان اصلی بیتوته است، از مفهوم یوم خارج است؛ مگر
با غلبه دادن یوم بر لیل؛ یعنی مراد از ایام، روز و شب است که در ادبیات از آن به
صنعت تغليب یاد می شود. آیت الله سبحانی به این تعمیم اشاره کرده است.^۳

۱۵. نفر از منا

﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ
اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾.^۴

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۴۶۰.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۳۲.

۳. سبحانی، الحج فی الشریعة الإسلامیة الغراء، ج ۵، ص ۳۵۰.

۴. بقره: ۲۰۳.

چشم انداز آیه

بعد از آنکه اعمال حج از احرام تا وقوفین و اعمال منا به انجام رسید، چه اعمال مکه در بازه زمانی دو روزه در منا به جا آورده شود یا ماکول به بعد از منا شده باشد، روز دوازدهم بعد از رمی جمره عقبه، تا غروب فرصت هست که حج گزار از منا خارج شود، که از آن تعبیر به نُفْر از منا می شود. اگر حج گزار عجله نکند، می تواند تا روز سیزدهم نیز در منا بماند و بعد از آن از منا کوچ کند. در این آیه شریفه به عنوان آخرین عمل منا یا حتی آخرین منسک حج، خروج از منا مطرح شده و در پایان به تقوای الهی و مسئله حشر که مهم ترین عامل تقواست سفارش شده است.

تأخر در قرآن کریم معمولاً برابر تقدّم به کار می رود؛ از جمله در آیه شریفه ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾، در حقیقت متکلم زمان سومی را در نظر دارد که پیش از آن را تقدم و پس از آن را تأخّر می داند؛ چنان که در این آیه با محوریت هجرت، قبل و بعد از آن مراد است. در آیه یاد شده تأخر برابر تعجل، به کار رفته است که طبق قاعده تقابل به معنای گندی است. در واقع حج گزار یا زمان نخست را اختیار می کند، که روز دوازدهم است، یا زمان دوم را، که روز سیزدهم است.

نکات فقهی و تفسیری

یک- وجوب نفر: از دو تعبیر ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ﴾ و ﴿مَنْ تَأَخَّرَ﴾ استنباط می شود که حج گزار بعد از انجام مناسک منا باید از آنجا کوچ کند؛ زیرا این مسئله مفروغ عنه بوده و تنها به تعجیل و تأخیر اشاره شده است.

دو- تخیر در تعجیل و تأخیر: عبارت ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ﴾ بیانگر آغاز نُفْر در روز دوازدهم است و این بدان معناست که قبل از آن روا نیست. اما حج گزار در انتخاب

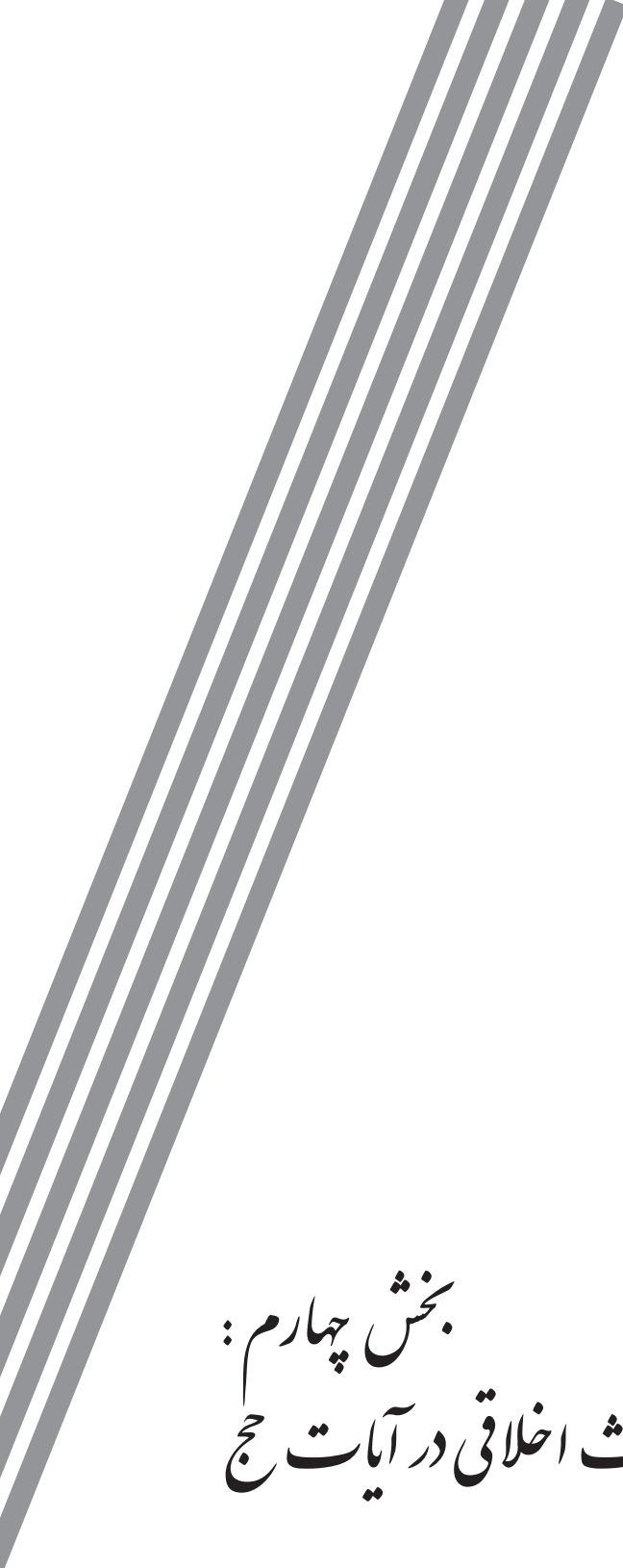
این روز یا تأخیر تا روز بعد مختار است؛ چراکه آمده است: ﴿مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِنْمَ عَلَيْهِ﴾. سه- اصل اولی، تأخیر یا تعجیل؟ در آیه یاد شده، قید ﴿لِمَنْ أَتَى﴾ آمده است. اگر این قید متعلق به تعجیل در ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ﴾ باشد، بدان معناست که اصل تأخیر است، مگر اینکه حج گزار رعایت تقوا را کرده باشد که در این صورت تعجیل بلامانع است. اما اگر این قید متعلق به حج باشد، یعنی کسی که در حج به طور طبیعی رعایت تقوا کرده و حجاجی مبرور و مکفّر سیئات به جای آورده است، اصل در تعجیل است؛ مگر اینکه خلاف تقوا مرتکب صید یا امور زناشویی شده باشد که باید در روز سیزدهم کوچ کند. البته اولویت با دیدگاه نخست است؛ زیرا مطابق سیاق آیه و روایات است.^۲

چهار- لزوم بیتوته در شب سیزدهم: بر اساس ﴿مَنْ تَأَخَّرَ﴾ در صورتی که حج گزار موفق نشود یا نخواهد روز دوازدهم از منا کوچ کند، باید شب سیزدهم نیز در منا بیتوته کند و در روز آن نیز رمی جمرات کند.

پنج- بیتوته و رمی تنبیهی: از مجموع دلالت آیه و مفاد روایات استنباط می شود که بیتوته به صورت ذاتی برای شب های یازدهم و دوازدهم است. اما اگر حج گزار بر اساس فقره ﴿وَمَنْ تَأَخَّرَ﴾ کوچ را به تأخیر انداخت یا خلاف شرط تقوا در ﴿لِمَنْ أَتَى﴾ تقوای الهی را ترک کرد و مرتکب صید و امور زناشویی شد، باید شب سیزدهم نیز بیتوته و فردای آن رمی کند.

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۹.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۲۵.



بخش چهارم :
مباحث اخلاقی در آیات حج

مقدمه

از مأموریت های مهم انبیای الهی در مسیر هدایت بشر، تکامل اخلاق است؛ آن گونه که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».^۱ واژه «اخلاق»، که ناظر به خلق و خو، نوع رفتار و ارتباطات انسان است، در این روایت شریف، می تواند در سه حوزه معنا شود: نخست، در حوزه اعمال ناظر به نوع رفتار و ارتباط انسان با خالق خود؛ دوم، در حوزه اعمال ناظر به نوع رفتار و ارتباط انسان با هم نوعان و دیگر موجودات عالم؛ سوم، در حوزه اعمال فردی و نوع ارتباط انسان با خود و در جهت دستیابی به سرنوشت مطلوب. از این رو قدم نخست شناخت صحیح و منطبق بر واقع انسان از خالق، مخلوقات و به ویژه ابعاد وجودی خود، است. همچنین شناخت تکالیف انسانی و فهم صحیح ارتباط شایسته انسان با خداوند و مخلوقات، به ویژه هم نوعان، باب ورود به خلق حسنه و سیر تکاملی در پرتو اخلاق خواهد بود. از این رو باید گفت رسالت الهی انبیا و برنامه هدایت آنان، معطوف به معرفت و حکمت، به عنوان شرط لازم برای حرکت تکاملی انسان بوده است؛ معرفت و حکمتی که زمینه ساز پالایش نفوس از رذائل و آراستگی آنان به فضائل، یعنی تزکیه است.

۱. بیهقی، السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۳۲۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۲.

واژه «تزکیه» در لغت از ماده «زکو» به معنای طهارت و دور کردن شیء از عیب و کاستی^۱ و ایجاد رشد، برکت و طهارت^۲ است. راغب نیز این واژه را از ریشه «زکا» به معنای رشد و نمودانسته است^۳ که نقطه مقابل آن، دسیسه کردن و دفن استعدادهاى معنوی نفس است: «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»^۴. اما از آنجا که امکان رشد، منوط به نبود آفات و موانع و وجود شرایط است، در اصطلاح نیز تزکیه، پاکی نفس از اوصاف رذیله (موانع رشد) و آراستن آن به صفات جمیله (شرایط رشد) معنا شده است.^۵ از همین جهت است که حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از رسیدن به مقام امامت از خداوند خواست تا از ذریه اش کسی به رسالت برسد تا امت را تعلیم کتاب و حکمت داده و آنها را تزکیه کند: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۶.

با دقت در آیه شریفه درمی یابیم که تزکیه هدف ارسال رسولان است و برای این منظور، تلاوت، زمینه تعلیم حکمت، و تعلیم حکمت، مقدمه تزکیه خواهد شد. به علاوه اگر انسان تزکیه شود، به مقصود نهایی، که فلاح و رستگاری است، خواهد رسید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»^۷؛ چراکه انسان، با تزکیه و هدایت انبیا به مقام توحید و دوری از شرک، اطاعت و اخلاص می رسد^۸ و در واقع، معرفت حقیقی و نحوه رفتار

۱. فراهیدی، العین، ج ۵، ص ۳۹۴.

۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۵۸.

۳. راغب، المفردات، ج ۱، ص ۳۸۰.

۴. شمس: ۱۰.

۵. نراقی، معراج السعاده، ج ۱، ص ۶۵.

۶. بقره: ۱۲۹.

۷. شمس: ۹.

۸. رک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۹.

شایسته برابر خالق را کسب می‌کند. از سویی تزکیه مایه تقویت ایمان و باورها شده و انسان هرچه بیشتر خود و جایگاه والای خود در دایره خلقت را درک کند، با پذیرش دعوت انبیا، بیشتر به انجام افعال و اعمالی که زمینه ساز رشد و تعالی و تقرب او به خداست^۱ ترغیب می‌شود و به معرفت و نحوه ارتباط شایسته با دیگران نیز نائل می‌آید. البته تزکیه نفس وابسته به اعمال خاصی است که برخی از آنها عبارتند از: خشوع در نماز، اعراض و دوری از لغو، پرداخت زکات، حفاظت از فروج، پابندی به امانات و عهدها،^۲ عدم ورود به خانه دیگران بدون اجازه آنان^۳ و صدقه دادن.^۴ در مقابل، تزکیه با ترک اعمالی نیز همراه است؛ چنانچه قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.^۵ انجام هر عمل خیر و ترک هر عمل ناصوابی نیازمند توفیق الهی است؛ ﴿...بَلِ اللَّهُ يَزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾^۶ از این رو اگر توفیق سفر حج، نصیب حاجیان بیت الله شد بایستی

۱. رک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۹.

۲. ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَن ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾ (مؤمنون: ۱-۸).

۳. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِن قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ (نور: ۲۸-۲۷).

۴. ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (توبه: ۱۰۳).

۵. بقره: ۱۷۴.

۶. نساء: ۴۹.

توفیق تزکیه نفس را نیز از خداوند درخواست کنند.

از آنجا که تزکیه به معنای پاکی نفس از اوصاف رذیله (موانع رشد) و آراستن آن به صفات جمیله (شرایط رشد) معنا شده است، در یک تقسیم، می‌توان اخلاق را، به اخلاق فضیلت و اخلاق رذیلت تقسیم کرد؛ چیزی که در آیات مرتبط با حج نیز، در هر دو قسم اخلاق، مطرح است. از این رو مباحث این بخش را در دو فصل پی می‌گیریم.

فصل اول: اخلاق فضیلت

«فضل» به معنای زیادی است؛ ولی بیشتر در امور محمود به کار می‌رود؛ مانند فضل علم، فضل حلم و...^۱. این واژه در قرآن در دو معنای «برتری» و «عطیه و احسان و رحمت» به کار رفته است^۲ و از آن جهت که فضل و فضیلت خلاف نقص و نقیصه است،^۳ باید گفت اخلاق فضیلت، اخلاق برتر و اخلاق داری کمال و حسن است (که شایسته مقام انسانی است) و نبود آن مایه نقص کمال انسان خواهد شد. اخلاق فضیلت به دو حوزه اخلاق ناظر به صفات نفسانی و اخلاق ناظر به رفتار قابل تقسیم است و در ادامه بر همین مبنا تبیین می‌شود.

۱. اخلاق فضیلت، ناظر به صفات نفسانی

فضائل نفسانی انسان، که نمایانگر کمال باطنی نفس بوده و منشأ صدور رفتار و اعمال است، بسیارند. در این مجال و در قالب پیام آیات حج، شش مصداق از آنها (ایمان، تقوا، اخلاص، تسلیم، خشیت و صبر) بررسی می‌شود.

۱. راغب، المفردات، ص ۶۳۹.

۲. قرشی، قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۸۳.

۳. جوهری، الصحاح، ج ۵، ص ۱۷۹۱.

الف) ایمان

در آیه ۱۲۶ سوره بقره، بعد از آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام از امتحانات متعدد الهی سربلند بیرون آمد و به مقام امامت رسید و مأمور آماده سازی خانه خداوند برای طواف کنندگان و معتکفین و نمازگزاران شد، از خداوند درخواست کرد که این شهر امنیت یابد و روزی مؤمنان ساکن این شهر گسترده شود. در ضمن این دعا به فضیلت ایمان اشاره شده است: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾.

حضرت ابراهیم علیه السلام، در این آیه شریفه، دعای خود را مخصوص مؤمنان قرار داده است. در بیان علت این اختصاص از سوی آن حضرت، اقوالی ذکر شده است؛ از جمله اینکه:

خداوند به ایشان در آیه قبل - موقعی که ایشان از پیشگاه خداوند امامت را برای ذریه خود تقاضا کرد و گفت: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ و خداوند فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ - اعلام فرمود در میان ذریه او ظالمانی پدید خواهند آمد و لذا ابراهیم علیه السلام برای رعایت ادب، روزی و رفاه را تنها برای مؤمنین درخواست کرد.^۱

اگر ایشان برای عموم مردم مکه (حتی کفار) درخواست روزی و رفاه می کرد، اجتماع کفار در مکه زیاد می شد و آنها مفاسدی به وجود می آوردند و چه بسا ممکن بود مردم را از انجام مراسم حج منع نمایند.^۲

علت این اختصاص، برائت از کفار بود که شیوه عملی آن حضرت به شمار می رفت.^۳

۱. ابوالفتح رازی، *روض الجنان*، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲. طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۱، ص ۳۸۸.

۳. طباطبایی، *المیزان*، ج ۱، ص ۲۸۲.

تعریف ایمان

واژه «ایمان» از ریشه «أَمَنَ» است.^۱ چنانچه یکی از اسمای الهی نیز «المؤمن» است؛ یعنی کسی که بندگان از ظلم او در امان هستند: «وَاللَّهُ تَعَالَى الْمُؤْمِنُ، لِأَنَّهُ آمَنَ عِبَادَهُ مِنْ أَنْ يَظْلِمَهُمْ».^۲ از این جهت کلمه «ایمان» اشاره به حقیقتی است که انسان با کسب آن به امنیت می‌رسد. دلیل اینکه ایمان بر عقیده و اعتقاد اطلاق شده این است که مؤمن اعتقاد خود را از ریب و اضطراب و شک، که آفت اعتقاد است، می‌رهاند و آن را ایمن می‌کند.^۳ در تعریف دیگر از ایمان آمده است: ایمان تصدیق و اذعان قلبی و نوعی صفت و حالت نفسانی نسبت به یک امر است که جایگاه تحقق آن نفس و قلب است؛ گرچه آثار قولی و فعلی دارد.^۴

درجات ایمان و متعلق آن

ایمان حقیقتی متدرّج و به میزان معرفت و یقین است: که البته گاه مستقر و گاه مستودع است^۵ و درجات متعددی دارد که در روایات به آن اشاره شده است.^۶ اما به عنوان یک حقیقت وجودی (مبتنی بر تعریف ملاصدرا) نسبت به مرتبه وجودی

۱. راغب، المفردات، ص ۹۰.

۲. جوهری، الصحاح، ج ۵، ص ۲۰۷۱.

۳. رک: جوادی آملی، تسنیم، ج ۲، ص ۱۵۶.

۴. علم الهدی، الذخیره فی علم الکلام، ص ۵۳۶.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹. «فَإِنَّ الْإِيمَانَ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقْرَأً فِي الْقُلُوبِ - وَمِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيَّ بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ - إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ». قابل ذکر است که معنای مستقر به پایدار و مستودع به امر ناپایدار اطلاق می‌شود.

۶. از جمله روایت امام صادق علیه السلام، که فرمود: خدای عزوجل ایمان را هفت سهم کرد: ۱. نیکوکاری ۲. راستگویی ۳. یقین ۴. رضا ۵. وفا ۶. علم ۷. بردباری. سپس آن را میان مردم تقسیم فرمود، به هر کس هفت! "سهم داد، او کامل است و بردارنده ایمان، و به برخی از مردم فقط یک سهم داد و به بعضی دو سهم و به دسته‌ای سه سهم تا به هفت سهم قسمت کرد؛ (کلینی، الکافی، ج ۳ ص ۷۱-۷۲).

هر فرد، متفاوت خواهد بود، متعلق ایمان در قرآن، گاهی غیب^۱، گاهی خداوند، رسول خدا ﷺ و قرآن،^۲ گاهی ملائک و همه کتب و رسل الهی^۳ و گاه خدا و معاد^۴ و چگونگی آن است.

رابطه ایمان و حج آن است که حج یک عمل عبادی است که شرط رکنی آن ایمان است؛ بدین معنی که بدون داشتن ایمان، اساساً حجی صحیح واقع نمی‌شود و اگر کسی بدون ایمان، به مناسک حج مبادرت نماید در واقع هیچ کاری انجام نداده است چون روح همه اعمال عبادی، نیت تقرب به خداست و کسی که به خدا ایمان ندارد، طبیعی است نمی‌تواند نیت تقرب به خدا کند.

ب) تقوا

قرآن در آیه ۳۷ سوره حج می‌فرماید: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِشُكْرِكُمْ اللَّهُ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ﴾.

در این آیه، قرآن کریم، تقوا را وسیله فوز و نائل شدن به مقام قرب به خداوند سبحان، معرفی می‌کند. آیه شریفه در مقام تصحیح عادت‌های جاهلی است؛ مشرکان برای قبولی قربانی، خون آن را به دیوار کعبه مالیده و گوشت آن را می‌آویختند. اما خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى﴾، چنانچه در جای دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾؛^۵ یعنی تقوا، مایه قبولی اعمال است. در آیه دیگر آمده است:

۱. ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾؛ (بقره: ۲).

۲. ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾؛ (تغابن: ۸).

۳. ﴿الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ﴾؛ (بقره: ۲۸۵).

۴. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ (مائده: ۶۹).

۵. مائده: ۲۷.

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۱؛ یعنی محور و ملاک کرامت انسانی، تقواست؛ همانگونه که از نگاه قرآن راه دستیابی به تشخیص حق از باطل تقواست: ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾^۲ و نیز راه خروج از بن بست های فکری و اعتقادی و اخلاقی و عملی انسان، رعایت تقواست.^۳

معنای تقوا

«تقوا»، از «وَقَايَةٌ»، به معنای حفظ شیء است، از آن چیزی که اذیت و ضرر می‌رساند. از این رو حقیقت تقوا آن است که خود را از شیء مخوف، در وقایه و حفظ قرار دهیم^۴ و متقی کسی است که در جنگ، با پوشیدن زره یا برداشتن سپر و مانند آن خود را در حفاظی قرار می‌دهد تا از دشمن آسیب نبیند. در فرهنگ قرآن کریم نیز متقی کسی است که با ایمان و عمل صالح برای خود ملکه ای نفسانی فراهم می‌سازد تا از آسیب های درونی (هوای نفس) و بیرونی (شیطان) مصون بماند.^۵ به تعبیری تقوا از دیدگاه اسلام به این معناست که انسان از خطر فعل اختیاری خود یا ترک آن (که متوجه سعادت ابدی اوست) بترسد؛ یعنی کاری را انجام ندهد یا فعلی را ترک نکند که سعادت ابدی او را به خطر اندازد.^۶ البته چنین ترس و پرهیزی، پس از مداومت بر انجام افعال عبادی تقویت می‌شود و در صورت انجام عبادات و افعال مرضی حق تعالی و مداومت بر ترک معاصی، تقوا ملکه نفس می‌شود و شاکله انسان با صفت تقوا شکل می‌گیرد و آنگاه عبادت و ترک معصیت آسان‌تر و مسیر

۱. حجرات: ۱۳.

۲. انفال: ۲۹.

۳. جوادی آملی، تسنیم، ج ۲، ص ۳۷۳.

۴. راغب، المفردات، ص ۸۸۱.

۵. تسنیم، ج ۲، ص ۱۳۳.

۶. مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۷۴.

حرکت نفس به سوی خدا هموارتر می شود.

متعلقات تقوا

برای تقوا، که با مشتقاتش حدود دویست و بیست بار در قرآن به کار رفته، متعلقات متفاوتی، مثل تقوای از خداوند یا قیامت یا آتش و امثال آن، ذکر شده است، ولی در همه موارد، یک معنا مقصود است و آن تقوای از خداوند است؛^۱ یعنی انسان در مسیر بندگی خدا تمام سعی خود را در رعایت حرام و حلال الهی و در گفتار و کردار به کار بندد؛ هرچند ترس از عدم رضایت الهی و تلاش برای کسب رضای او برترین درجه و متعلق تقواست.

رابطه تقوا و عبادات

شرط قبولی و کمال اعمال انسان، رعایت تقوای الهی است. شرط بودن تقوا برای پذیرش اعمال، از این جهت است که انسان، دشمنی چون شیطان دارد: ﴿إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾^۲ دشمنی که انسان را می بیند و می پاید و از جایی که گمان نمی برد به او ضرر می رساند؛ درحالی که انسان، که در معرض وسوسه و آسیب شیاطین است، ابلیس و جنود او را نمی بیند:^۳ ﴿إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ﴾^۴ از این رو، در انجام اعمال عبادی (که زمینه ساز تقوا هستند)^۵ توجه مستمر به این دشمن قسم خورده الزامی است؛ چراکه تقوا ره توشه و زمینه دستیابی به فلاح بوده

۱. مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۷۸.

۲. بقره: ۱۶۸.

۳. جوادی آملی، تسنیم، ج ۲، ص ۱۵۲.

۴. اعراف: ۲۷.

۵. به بیان صاحب تفسیر تسنیم، گرچه عبادت هم به نوبه خود تقواست، اما چون تقوا ملکه ای نفسانی است که از راه تمرین در اعمال صالح پدید می آید، از این رو، عبادت، زمینه و سبب تقوا قرار گرفته و انسان با عبادت می تواند ملکه تقوا پیدا کند.

و فلاحِ نهایی انسان در لقای حق است؛ پس تقوا هدف عبادت (انجام واجبات و ترک محرمات) است و خود نیز، مقدمه‌ای برای فلاح عبادت‌کننده خواهد بود.^۱ انسان تا عبادت نکند به تقوا دست نمی‌یابد و تا به تقوا دست نیابد، توشه‌ای ندارد تا به سوی خدا سیر کند و به لقای حق برسد.^۲ توجه دائمی انسان به رعایت احکام و دستوره‌های الهی در انجام امور عبادی، زمینه‌ساز پذیرش اعمال شده و پذیرش اعمال انسان در بارگاه الهی، زمینه‌ساز تقوای بیشتر و توفیق دست‌یابی به انجام اعمال بیشتر و بهتر عبادی است.

تقوا در اعمال حج

در آیات بیانگر احکام حج (از جمله آیه یادشده) مکرر و به انحای گوناگون به مسئله تقوای الهی پرداخته شده است؛ تقوا هدف همه عبادات، از جمله حج است؛ بلکه شرط قبولی عبادات است و آنچه از عبادات موجب تقرب به خداوند است، به دلیل تقوای حاصل از عبادت است که قرآن کریم بر آن تأکید کرده است. این مهم برای حجاج بیت‌الله ضروری است؛ نکته‌ای که در آیه شریفه، به صراحت بر آن تأکید می‌شود: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنَّ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ﴾؛ آیه الله جوادى آملى مى فرماید:

در ذبح هَدَى، هدیه زائر به خداوند، گوشت و پوست و خون حیوان نیست؛ بلکه همان تقرب و عبادت و تقوای اوست و قربانی نامیدن گوسفند یا گوشت آن به عنایت تقوای زائر است که سبب نزدیک شدن و رسیدن نفس مجرد و کامل متحد با تقوای متقی به خداوند متعال است؛ زیرا اعمال حج (همانند دیگر اعمال عبادی)، ظاهری دارد و باطنی؛ اعمال ظاهری، مانند

۱. جوادى آملى، تسنیم، ج ۲، ص ۳۵۳.

۲. همان، ص ۳۷۳.

سربریدن حیوان و...، هریک سرّ و باطنی دارند. ذبح گوسفند صورتی است برای آن حقیقت قربانی؛ یعنی تقرب به سوی خدا که از اسرار حج است و در ذبح هدی همان تقوا و خلوص زائر است که به عنوان هدیه و تحفه به خدا تقدیم می شود؛ چنان که دورکننده شیطان سنگریزه های فراهم آمده از حرم و مشعر نیست و شیطان نیز آن جمره نیست؛ بلکه رمی جمرات، مظهري از اسرار الهی نهفته در این عمل است و آن دوری از هواهای نفسانی و وساوس شیطانی است.^۱

به تعبیر صاحب مجمع البیان، خداوند به گوشت و خون محتاج نیست و چیزی از ظواهر اعمال حج (از جمله قربانی کردن)، به خدا نمی رسد؛ ولی تقوایی که آن حالت اخلاص و توجه است، به خدا می رسد؛^۲ چون خدا از جسمیت و از هر حاجتی منزّه است. تنها تقوای شما به او می رسد و منظور از رسیدن تقوا به خدا نیز در واقع رسیدن دارندگان تقوا به خدا و تقرب به اوست؛ به این دلیل که اعمال عبادی، از جمله قربانی، اثری معنوی برای قربان کننده دارد؛ یعنی آن صفات و آثار معنوی که جا دارد به خدا برسد و به تعبیری جا دارد که به سوی خدای تعالی صعود کند و صاحبش را به خدا نزدیک کند؛ آن قدر نزدیک که دیگر حجابی بین او و خدا نماند.^۳ آیات دیگری از جمله آیات ۱۹۶ و ۱۹۷ سوره بقره: ﴿وَأْتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ... وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ * الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ... وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ نیز به این مطلب اشاره دارند؛ در آخر آیه نخست، با عبارت ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ﴾ بر این حقیقت که احکام حج از ناحیه خداست و بنده باید مطیع خدا و رسولش باشد،

۱. جوادی آملی، تسنیم، ج ۱۰، ص ۴۲.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۸.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵.

تأکید می‌شود^۱ و در عبارت ﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾ خاطر نشان می‌شود که اعمال انسان از خدای تعالی غایب و پنهان نیست و در حین انجام عمل از حضور قلب و روح و معنای عمل نباید غافل شد. همچنین عبارت ﴿فَإِنْ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ که مؤمنین را به تهیه زاد و توشه تشویق می‌کند، در آیات حج ناظر به این نکته است که حج از بهترین مصادیق تقواست و انسان در حج با تاریخ ممثل اسلام، روح تعبّد، مظاهر قرب خدا و صحنه‌های فداکاری حضرت ابراهیم علیه السلام، (قهرمان توحید و مظهر تام تقوا) آشنا می‌شود؛ در نهایت، با عبارت ﴿وَأَتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾ با مخاطب قرار دادن مؤمنین، بر کمال اهتمام خدای تعالی به این سفارش اشاره می‌شود و همچنین بر اینکه تقوا وسیله تقرب و وظیفه‌ای حتمی و متعین است.^۲ در آیه ۲۰۳ سوره بقره: ﴿وَأذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ تُحْشَرُونَ﴾، مسئله رعایت تقوا در اعمال حج و توجه به حشرو قیامت گوشزد می‌شود؛ چون تقوا هرگز دست نمی‌دهد و معصیت هرگز اجتناب نمی‌شود، مگر با یادآوری روز جزا. اما در اینکه از میان همه نام‌های قیامت، کلمه حشر انتخاب شده است: ﴿أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ اشاره لطیفی است به حشری که حاجیان دارند. همه در منا و عرفات یک جا جمع می‌شوند. همچنین اشعار دارد به اینکه حج گزار باید از این حشرو افاضه و کوچ به یاد روزی افتد که همه مردم به سوی خدا محشور می‌شوند.^۳

به علاوه، در آیه دوم سوره مائده: ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾، آیه چهارم سوره توبه: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ و آیه ۳۲ سوره حج: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۸.

۲. همان، ص ۷۹.

۳. همان، ص ۸۳.

مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»^۱، به تقوای در اعمال اشاره شده است؛ به نحوی که در آیه اخیر، تقوا به قلوب اضافه شده است و بیانگر این حقیقت است که تقوا و اجتناب از غضب خدای تعالی و پرهیز از محرمات، امری است معنوی که قائم به دل هاست.^۱ در نتیجه رعایت تقوا در مناسک حج، ضمن اینکه موجب قبولی حج و اعمال حاجی می شود، قلب و نفس انسان را نیز در مسیر بندگی خداوند تقویت و زمینه تکامل اعمال انسان پس از حج را فراهم می کند.

ج، اخلاص

اخلاص از جمله صفات نفسانی است که در آیات حج به آن اشاره شده است؛ مانند: آیه «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۲. حضرت ابراهیم و اسماعیل عليهما السلام پس از انجام دادن مأموریت خداوند در بنای کعبه این گونه با خداوند سخن گفتند: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» که ناظر به اخلاص عمل در مقام نیت و فعل است؛ چون آن دو بزرگوار، خانه خدا را برای طاعت و تقرب به خدا بنا نهادند و یقین داشتند که خداوند به نیت آنها آگاه است و ناظر اعمال آنهاست: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا تَقَرَّبْنَا إِلَيْكَ بِنَاءِ هَذَا الْبَيْتِ إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۳. همین اخلاص نیت و عمل است که باعث شده هزاران سال پس از رحلت این دو پیامبر الهی، همچنان سنت عبادی آنان جاری است.

معنا و حقیقت اخلاص

اخلاص و خلوص به معنای صاف شدن و بی خلط شدن است^۴ و حقیقت

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۴.

۲. بقره: ۱۲۷.

۳. واحدی، الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۱، ص ۱۳۱.

۴. قرشی، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۲۸۰.

اخلاص، دور شدن و پاک شدن نفس از غیر خداست؛^۱ یعنی انسان نیت خود را از هرگونه آلودگی و ناخالصی پاک کند و عمل را تنها برای رضای خدا انجام دهد و ستایش دیگران در او اثر نداشته باشد: «وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تَرِيدُ أَنْ يَمْدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ». ^۲ نیت صحیح و مقبول، یعنی اخلاص، دشواری فراوانی دارد و هرگز دشواری کار به اندازه دشواری نیت آن نیست.^۳ مرحوم فیض در محجة البيضاء می فرماید:

حقیقت اخلاص آن است که نیت انسان از هرگونه شرک خفی و جلی پاک باشد؛ چنانچه، قرآن می فرماید: «وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ...»^۴ شیر خالص آن است که نه رگه های خون در آن باشد و نه اثری از آلودگی درون شکم؛ صاف و پاک و بدون غل و غش باشد. نیت و عمل خالص نیز همین گونه است؛ باید هیچ انگیزه ای جز انگیزه اله بر آن حاکم نشود.^۵

اخلاص در عمل، مربوط به حوزه نیت و انگیزه انجام دادن عمل است و از این جهت، مقدم بر عمل است. ارزش هر عمل عبادی به میزان رعایت اخلاص آن است.

موانع اخلاص

مهم ترین موانع اخلاص، هوای نفس و غلبه آن است. حضرت علی ع فرمود:

۱. راغب، المفردات، ص ۲۹۳.

۲. فیض کاشانی، الحقایق، ص ۴۱۶.

۳. جوادی آملی، تسنیم، ج ۱، ص ۵۰۴.

۴. مؤمنون: ۲۱.

۵. فیض کاشانی، المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۱۲۸.

«کیف یستطیع الاخلاص من یغلبه الهوی»^۱؛ «چگونه کسی که هوای نفس بر او غلبه دارد توان اخلاص دارد؟» با غلبه هوای نفس راه نفوذ شیطان هموار می شود و اخلاص امکان پذیر نخواهد بود. ریا نقطه مقابل اخلاص است که موجب بطلان عمل و پذیرفته نشدن آن می شود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ...﴾^۲؛ یعنی اگر کسی بخشی از کار را برای خدا و قسمتی را برای خودنمایی انجام دهد، ریاکار است. ریا یعنی به مردم نشان دهد که کارش برای خداست؛ درحالی که برای غیر اوست. «سَمِعَهُ» نیز به همین معناست؛ یعنی به گوش مردم برساند، عمل او برای خداست؛ درحالی که چنین نیست. ریای جلی یا خفی و نیز «سَمِعَهُ»، اگر در متن عمل عبادی باشد، شرک عملی است و آن کار را باطل می کند؛ چون در اعمال عبادی قصد قربت شرط است؛ درحالی که او قصد خودنمایی داشته است. ولی ریا یا سمعه بعد از عمل، موجب بطلان عمل گذشته نیست؛ چون عمل قبلی در ظرف زمانی خود به شکل صحیح انجام شده و صحت آن مشروط به عدم تعقّب ریا یا سمعه نبوده است.

اهمیت و جایگاه اخلاص

پیامبر اعظم ﷺ در برکت اخلاص فرمود: «من أخلص لله أربعين يوماً فجزأه الله ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه».^۳ تحصیل اخلاص بسیار مهم، ولی نگهداری و بهسازی آن مهم تر است. بر پایه ظاهر این حدیث، پیشاپیش باید اخلاص را به دست آورد؛ سپس چهل روز در آن وادی گام نهاد و منازل و درجات چهل گانه آن را پیمود؛ نه اینکه با اربعین گیری (چله نشینی) به اصل اخلاص دست یافت. از سوی دیگر

۱. آمدی، غرر الحکم، ص ۵۱۶.

۲. بقره: ۲۶۴.

۳. ابن فهد حلی، عدة الداعی ونجاح الساعی، ص ۲۳۲.

اگر کسی به قصد دستیابی به سرچشمه حکمت و عالم ربّانی شدن چله بگیرد، هرگز مخلص نیست؛ بلکه او برای مزد خاص، اربعین گرفته است؛ درحالی که باید فقط برای خدا در این وادی گام برداشت. مانند حج یا عمره که با بستن احرام آغاز می شود. اربعین نیز از همان اخلاص شروع می شود و انسان مخلص است که در چهل منزل آن حرکت می کند.^۱

در نتیجه: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا...﴾ در ضمن آیات حج، اشاره به این معناست که همان طور که اگر کسی هدیه ای به پیشگاه سلطانی ببرد، در صورتی برابر آن پاداش می گیرد که پادشاه آن هدیه را قبول کند،^۲ در حج نیز، که از مهم ترین اعمال عبادی است و خود به تنهایی، یکی از فروع دین است، اخلاص و دوری عمل از ریا و جنبه های نفسانی، شرط قبول است: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾.^۳ بدون اخلاص، هیچ عمل یا عمل صالحی به خدا نمی رسد و تا به خدا نرسد، رنگ خدایی به خود نمی گیرد و خصوصیت «وجه الله»ی پیدا نمی کند و دوام نمی یابد؛ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾.^۴ پس آنچه در قیامت از عقاید صحیح، اخلاق حسن و اعمال صالح، از جمله حج و اعمال حاجیان، تجسم پیدا می کند و به عنوان بهشت و نعمت های بهشتی به نیکان داده می شود، اموری است که از روی اخلاص و مطابق با موازین شرع انجام شده و به خدا رسیده و خصوصیت «وجه الله»ی پیدا کرده است؛^۵ آن گونه که ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام، چنین کردند و حتی در کلام خود نگفتند که خدایا چه خدمتی را از ما قبول کن؛ بلکه تنها گفتند خدایا از ما قبول کن

۱. جوادی آملی، تسنیم، ج ۲۱، ص ۲۳۶.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۹.

۳. فاطر: ۱۰.

۴. قصص: ۸۸.

۵. جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ج ۱، ص ۱۲۷.

(و ما را ثواب ارزانی دار) ^۱ تا در مقام بندگی، رعایت تواضع و ناقابلی خدمت خود، یعنی بنای کعبه را برسانند. ^۲ از این رو حاجی و زائربیت الله الحرام نیز در همه مراحل حج باید، قدم به قدم، از زمان خروج از منزل تا بازگشت از سفر حج مواظب باشد جز به قصد قربت و برای رضای محبوب و انجام تکلیف الهی، گامی برندارد و قصد نماید که هیچ عملی را که منافی اخلاص است انجام ندهد؛ به تعبیری حاجی در همه مسیر حج در حال عمل به تکلیف شرعی است و از این جهت نباید این سفر عبادی را با نیاتی چون تفرج یا سیاحت و جهانگردی و مانند آن خلط کرد.

د) تسلیم

قرآن در آیه ۱۲۸ سوره بقره از زبان حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام، می فرماید:

﴿رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ دُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛ این دو پیامبر الهی در این دعا، اسلام و مقام تسلیم برابر خداوند را برای خود و ذریه خود، درخواست کردند.

معنای تسلیم و مراتب آن

«تسلیم»، معانی متعددی دارد و یک معنای آن، انقیاد و طاعت است؛ مانند:

﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾؛ ^۳ یعنی از حکم خداوند در دل خویش احساس گرفتگی نکنند و تسلیم و منقاد محض باشند. ^۴ اسلام مراتبی دارد که نازل ترین آن، اعتراف و اقرار به توحید، معاد و نبوت است. آثار فقهی اسلام بر این مرتبه مترتب است. اما در این مرحله ممکن است اسلام هنوز در دل و روح فرد

۱. ابوالفتوح رازی، *روض الجنان*، ج ۲، ص ۱۶۹.

۲. طباطبایی، *المیزان*، ج ۱، ص ۲۸۳.

۳. نساء: ۶۵.

۴. قرشی، *قاموس قرآن*، ج ۳، ص ۳۰۱.

مسلمان رسوخ نکرده باشد تا بتوان از آن به ایمان یاد کرد؛ چنان که خدای سبحان می‌فرماید: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۱ یعنی اگر اسلام، در قلب و جان انسان رسوخ کند به مرتبه ایمان می‌رسد. با این وجود، مقام تسلیم فراتر از اسلام و ایمان بوده و برترین مرتبه، یعنی مرتبه انقیاد تام است و بین آن دانی و این عالی مراحل متعددی قابل تصور است.^۲ گاه منظور از اسلام، معنای عام آن، یعنی همان اعتراف به توحید و معاد و نبوت است؛ گاه منظور از آن، معنای خاص، یعنی ایمان و عمل به همه لوازم توحید، نبوت و معاد است؛ چنانچه گاه از هر دو مرحله مذکور نیز به ایمان یاد شده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، آمِنُوا...﴾^۳ که در این تعبیر، ایمان نخست، همان اسلام یا ایمان اجمالی و منظور از ایمان دوم، ایمان تفصیلی^۴ و از جمله مسئله امامت است. البته طبق برخی روایات، بعد از اسلام و ایمان، مرتبه یقین است؛ آنگونه که امام صادق علیه السلام فرمود: «ایمان برتر از اسلام و یقین برتر از ایمان است و چیزی گرامی‌تر [کمیا ب‌تر] از یقین نیست».^۵ از این رو لازمه وصول به مقام یقین نیز، تسلیم برابر هدایت انبیا و عمل به فرامین الهی، از جمله اعمال حج و لوازم آن است.

مقام تسلیم و رابطه آن با قلب سلیم

درخواست مقام تسلیم در واقع تقاضای داشتن قلب سلیم است؛ زیرا قلب سلیم به معنای قلب مسلم، منقاد و مطیع است و جز زیاد و مهر حق، چیز دیگری در آن راه

۱. حجرات: ۱۴.

۲. جوادی آملی، تسنیم، ج ۷، ص ۶۷.

۳. نساء: ۱۳۶.

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۱۱۲.

۵. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۸۶.

نمی‌یابد. صاحب چنین قلبی هماهنگ با همه موجودات جهان آفرینش حرکت می‌کند. درخواست تسلیم قلب برای آن است که عنصر محوری همه کارهای انسان قلب است و قلب مؤمن، که بین دو انگشت از انگشتان خدای منزه از دست و انگشت است، هر لحظه در معرض تحول است.^۱ از این رو درخواست انقیاد قلب از خدای سبحان بهترین نیایش است.^۲ البته در برخی اخبار، منظور از قلب سلیم، قلب خالی از کینه (نسبت به مؤمنین)، عاری از نفاق و شرک^۳ و دور از حب دنیا و معاصی^۴ بیان شده است؛ اموری که حاجیان و زائران خانه خدا، برای رسیدن به نتیجه مطلوب و کمال حج، باید به آن توجه کنند.

اسلام درخواستی ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام

به یقین، اسلامی که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام در این دعا خواهان آن بوده‌اند، مرحله نازل اسلام یا حتی مرتبه ایمان نیز نبوده است؛ زیرا آن دو پیامبر بزرگ خود مبلّغ و معلم ایمان بوده‌اند. همچنین حضرت ابراهیم علیه‌السلام در اوایل دعوت خویش، پس از احتجاج با مردم، چنین گفت: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.^۵ بلکه اسلامی که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام برای خود و برخی از ذریه خویش از پیشگاه خدای منان درخواست کردند، مرحله عالی عبودیت و انقیاد^۶ و تسلیم است.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۵۳.

۲. جوادی آملی، تسنیم، ج ۷، ص ۶۹.

۳. الکافی، ج ۳، ص ۲۶.

۴. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۰۵.

۵. انعام: ۷۹.

۶. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۲؛ تسنیم، ج ۷، ص ۶۸.

گوشه ای از اسلام حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام در اطاعت و انقیاد محض و آمادگی آنان برای ذبح و قربانی تجلی یافت: «قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا». ^۱ این آزمون، که متضمن تأیید و تصریح خدای سبحان بر اسلام و انقیاد آن دو بزرگوار است: «فَلَمَّا أَسْلَمَا»، پاسخی است به «وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ»؛ زیرا همان گونه که گذشت، «مسلم» در این دعا به معنای «منقاد کامل» است. ^۲

برخی مثل صاحب مجمع البیان گفته اند مقصود از اسلام تقاضا شده در آیه، درخواست استمرار در مسلمانی در آینده و طلب توفیق و ثبات قدم در مسلمانی است. وی با ذکر قولی، منظور از این دعا را قیام به جمیع آداب و شرایط اسلام ذکر کرده است؛ زیرا اسلام به معنای انقیاد کامل و خضوع به تمام معناست. ^۳ صاحب المیزان نیز معتقد است اسلام درخواستی ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام چیزی غیر از اسلام متداول و آن معنایی است که از این لفظ به ذهن ما متبادر می شود؛ چون اسلام دارای مراتبی است و در آیه «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتُ» ^۴ ابراهیم علیه السلام با اینکه دارای اسلام بود، دوباره به داشتن اسلام امر شد، پس مراد از اسلام در اینجا تمام عبودیت و تسلیم تمام آنچه بنده دارد برای خداست؛ ^۵ یعنی بنده و به ویژه راه یافتگان به حرم الهی و کعبه دوست آنگاه به مقام تسلیم نائل می آیند که از هر جهت، به فرامین خدا

۱. صافات: ۱۰۲ - ۱۰۵.

۲. جوادی آملی، تسنیم، ج ۷، ص ۱۴۱.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۹۳.

۴. بقره: ۱۳۱.

۵. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۴، ۲۸۶.

تن داده باشند و از همه علایق (مال و دارایی، مقام، خانواده و...) در دایره احکام الهی، دل کنده باشند؛ چنانچه حاجیان قبل از سفر، از همه حلالیت می طلبند، احیاناً وصیت می کنند، حقوق شرعی مال و دارایی خود را پرداخت می کنند، مسائل شرعی را می آموزند و...، تا از هر لحاظ آماده ورود به حرم الهی بوده و حَجَّة الاسلام را به جا آورند.

مقام تسلیم، نیازمند توفیق و فیض الهی

مرتبه تسلیم و آنچه در آیه یادشده، درخواست شده است وقتی با وضع انسان عادی و حال قلب متعارف او سنجیده شود؛ امری غیراختیاری می شود؛ یعنی - با چنین حال و وصفی - رسیدن به آن، امری غیرممکن است؛ مانند سایر مقامات ولایت و مراحل عالی و سایر معارج کمال، که از حال و طاقت انسان متعارف و متوسط الحال بعید است؛ چون مقدمات آن بسیار دشوار است. به همین جهت ممکن است آن را امری الهی و خارج از اختیار انسان دانسته و از خدای سبحان درخواست کرد که آن را به آدمی افاضه فرماید و آدمی را متصف بدان بگرداند. نظری دقیق تر هم وجود دارد و آن این است که آنچه به انسان ها نسبت داده می شود و اختیاری شمرده می شود، تنها اعمال است، اما صفات و ملکاتی که در اثر تکرار صدور عمل در نفس پیدا می شود اختیاری انسان نیست و باید به خدا منسوب شود؛ به ویژه اگر از صفات فاضله و ملکات خیر باشد که نسبت دادنش به خدا اولی است.^۱ از این جهت وقتی انبیا مقام و ملکه تسلیم را از خداوند طلب می کنند، دیگر مؤمنین و به ویژه حاجیان و زائران خانه خدا نیز باید از فرصت میهمانی خدا استفاده کرده و چنین مقامی را طلب کنند.

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۴، ۲۸۶.

هـ) تواضع (خبت)

یکی از صفات اخلاقی انسان که در آخرین فراز آیه ۳۴ سوره حج: ﴿وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ﴾، به آن اشاره شده است تواضع و فروتنی است. بعد از اینکه احکام متعددی از حج در آیات پیشین سوره حج مطرح شد، در آیه ۳۴ به سنت قربانی که در همه امم گذشته عبادت بوده، اشاره شد و در ذیل آیه، صفت اخلاقی «اخبات»، که دلالت بر تواضع و فروتنی دارد، مطرح شد: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ﴾.

معنای خبت

«خبت» به معنای زمین هموار است و از این جهت (در رابطه با انسان) به معنای تواضع به کار رفته است. بنابراین ظاهر معنای عبارت ﴿الْمُخْبِتِينَ﴾ در آیه شریفه، «المتواضعین» است.^۱ بعضی نیز معتقدند منظور از مخبتین، عابدین است؛ ﴿فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ﴾، قال: العابدین^۲ که البته با معنای اول (یعنی متواضعین) بی ارتباط نیست؛ چون به تعبیر قرآن ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾^۳ یعنی «عباد الرحمن» دارای ویژگی سکینه و تواضع اند.^۴ بدیهی است که ویژگی تواضع از زائران خانه خدا، هم در زمان انجام اعمال حج و هم پس از آن، بیشتر مورد انتظار است.

منظور از عنوان «مخبتین» در آیه شریفه

به اعتقاد علامه طباطبایی جمله ﴿وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ﴾ اشاره ای است به اینکه هر که

۱. راغب، المفردات، ص ۲۷۲.

۲. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۴.

۳. فرقان: ۶۳.

۴. طبرسی، جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۴۵.

برای خدا در حج خود، اسلام و اخلاص داشته باشد، از «مخبتین» است.^۱ از سویی قرآن کریم «مخبتین» را چنین تفسیر فرموده است: «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَ الْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ».^۲ انطباق این چند صفتی که در آیه شریفه در تفسیر «اخبات» آمده با کسی که حج خانه خدا را با اسلام و تسلیم به جامی آورد روشن است؛ چون صفات مذکور عبارت است از: ترس از خدا، صبر، به پا داشتن نماز و انفاق که همه این موارد در حج نیز هست.^۳ بنابراین طبق بیان آیه شریفه، یکی از ویژگی‌های «مخبتین» صبر بر مصیبت است که مرتبه کمال آن و دیگر ویژگی‌های مصادیق «مخبتین» را در اولیای الهی می‌بایست جست و جو کرد؛ چنانچه در شواهد التنزیل آمده است: «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ﴾ قَالَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَ سَلْمَانَ».^۴ گویی تشریف به حج و توفیق انجام خالصانه این عمل عبادی، خود نشانه وجود درجاتی از تواضع در وجود مؤمن است، که می‌بایست خداوند را بر این نعمت سپاس گفت و توفیق رشد و ارتقای بیشتر آن را از خداوند خواست.

۹) صبر

در آیه ۱۰۲ سوره صافات، که از جمله آیات حج است، به صفت نفسانی صبر اشاره شده است: «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُيَّيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذُبُكَ فَأَنْظِرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ أَفَعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ».

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵ - ۳۷۴.

۲. حج: ۳۵.

۳. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵ - ۳۷۴.

۴. حسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۵۱۹.

معنای صبر

«صبر» خویشتن داری و حبس نفس است بر چیزی که شرع و عقل تقاضا می‌کند، یا از چیزی که شرع و عقل از آن نهی می‌کند. صبر (از نظر اهل لغت) به حسب اختلاف موارد، نام‌های متفاوتی دارد: به خویشتن داری در مصیبت، صبر گفته می‌شود و ضد آن جزع است؛ به صبر در جنگ، شجاعت گفته می‌شود و ضد آن جُبن است؛ اگر در پیشامد باشد، سعه صدر نام دارد و اگر در امساک از سخن باشد، آن را کتمان نامند.^۱ اما چنانچه از عمومیت دلالت در آیه ﴿اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۲ برداشت می‌شود، صبر به معنای مقاومت انسان برابر مکروهات و سختی‌هاست. از این رو انسان باید در همه امور خود از صبر کمک بگیرد.^۳ از این جهت، صبر دارای معنای عامی است که البته در لسان آیات و روایات، مصادیقی برای آن ذکر شده است.

مصادیق صبر در قرآن و روایات

صبر در طاعت، صبر در ترک معصیت، صبر در مصیبت و بلا، صبر در فقر و صبر در جنگ و جهاد از جمله مصادیق صبر هستند.

یکی از مصادیق بارز صبر، صبری است که مجاهدان در راه خدا در میادین نبرد حق برابر باطل از خود نشان داده و با صبر خود بر دشمن غلبه کرده‌اند: ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۴

صبر برابر دسیسه‌های دشمنان از دیگر مصادیق صبر است که قرآن کریم از آن یاد

۱. قرشی، قاموس قرآن، ج ۴، ص ۱۰۶.

۲. بقره: ۱۵۳.

۳. موسوی سبزواری، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۶۳.

۴. بقره: ۲۴۹.

کرده و مؤمنان را به آن سفارش کرده است: ﴿إِنْ تَمَسَسْكُمُ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمُ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا﴾.^۱

از مواردی که قرآن کریم برای تشویق و ترغیب به روحیه صبر از آن یاد کرده، ذکر صبر و شکیبایی انبیای گذشته برابر تکذیب کفار عصر خود است: ﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ... وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا﴾.^۲

انسان ها در زندگی خود با افکار و عقاید گوناگونی، موافق یا مخالف، برخورد می کنند که به لحاظ اهمیت، انسان را به موضع گیری های متفاوتی وادار می کند؛ از این رو قرآن کریم به مؤمنان سفارش می کند که برای مقابله با عقاید باطل و رفتار خشونت آمیز دشمنان اسلام، صبرپیشه کنند و به بهترین وجه به مقابله با آنها برخیزند: ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ وَمَا يُلْقَاها إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾.^۳

۲. اخلاق فضیلت؛ ناظر به رفتار و اعمال

همان طور که فضائل نفسانی انسان بسیار است، رفتار و اعمال انسان، که ظهور صفات باطنی او است، نیز بسیار است. به مواردی از این رفتارها در محدوده پیام آیات حج اشاره می شود:

الف) ادب زیارت و محضر معصوم

قرآن در آیات نخستین سوره حجرات، نحوه برخورد و رفتار مؤمنین در رعایت

۱. آل عمران: ۱۲.

۲. انعام: ۳۳-۳۴.

۳. فصلت: ۳۴-۳۵.

ادب در محضر رسول خدا ﷺ را گوشزد می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ
بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ *
إِنَّ الَّذِينَ يَعْصُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾^۱

معنای ادب

«ادب» به معنای حسن خلق است.^۲ این صفت نفسانی ملکه‌ای است که هر کس آن را کسب نماید، از اموری که خلاف شأن انسانی است در امان می‌ماند؛ ملکه‌ای که با تمرین و ریاضت نفس در مسیر آراستگی به محاسن اخلاق حاصل می‌شود. بنابراین هر ریاضت محموده‌ای که انسان به واسطه انجام آن به فضیلتی از فضائل آراسته شود ادب است.^۳ در این تعریف، هم سیر در مراحل ریاضت کسب فضیلت، «ادب» دانسته شده و هم نتیجه کلی این ریاضت که کسب ملکه نفسانی است.

ادب سخن گفتن

از نظر قرآن، سخن گفتن با صدای بلند، عمل ناپسندی است: ﴿وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾^۴. انسان جز در موارد خاص (مانند جایی که به او ظلم شده است) نباید صدایش را بلند کند: ﴿لَا يُجِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا﴾^۵. از این رو از آداب

۱. حجرات: ۲-۳.

۲. طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵.

۳. زبیدی، تاج العروس، ج ۱، ص ۲۹۶.

۴. لقمان: ۱۹.

۵. نساء: ۱۴۸.

سخن گفتن این است که انسان به آرامی و بدون بلند کردن نامتعارف صدا، با دیگران صحبت کند. رعایت این ادب برابر عموم مردم نشانه شخصیت گوینده و احترام به دیگران است.

ادب سخن گفتن در محضر معصوم

در آیه شریفه سوره حجرات، هم از نظر اثباتی و هم از نظر سلبی، نحوه و نتیجه رعایت ادب سخن گفتن در محضر پیامبر ﷺ، به روشنی تبیین شده است. از یک سو، بلند کردن صدا (که در محضر معصوم، نوعی بی ادبی است) را تقبیح کرده، نتیجه آن را ابطال اعمال ذکر می کند و از سوی دیگر، التزام به تخفیف صدا و با آرامی و احترام سخن گفتن با آن حضرت (که بیانگر رعایت ادب است) را به مغفرت و اجر عظیم الهی مژده می دهد؛ بلکه یکی از راه های امتحان خداوند از مؤمنین در میزان اشتیاق و همسویی دل های آنان با پیامبر ﷺ همین نحوه عملکرد آنان در محضر پیامبر ﷺ است؛ چراکه به تعبیر صاحب مجمع البیان بلند کردن صدا بیشتر از صدای پیامبر ﷺ از دو حال بیرون نیست: یا سبک شمردن آن حضرت است، که موجب کفر خواهد شد، یا بی ادبی نسبت به آن حضرت است.^۱

جایگاه ویژه معصوم، لازمه ادب خاص در محضروا

قرآن در این فراز از آیه «وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ»^۲ تذکر می دهد هنگام گفت و گو با پیامبر ﷺ و در مجلس ایشان، صدای خود را بلند نکنید؛ زیرا او مانند شما نیست و از هر جهت تعظیم او لازم است. به اعتقاد بعضی این ادب تنها در آرام صحبت کردن نیست؛ بلکه مؤمنین نباید همان طور که همدیگر را (مثلاً با

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۹۶.

۲. حجرات: ۲.

اسم) صدا می‌زنند، پیامبر ﷺ را مخاطب قرار دهند (و بگویند ای محمد)؛ بلکه او را با تجلیل و احترام صدا زده و بگویند «یا رسول الله» تا ایشان با ذکر جایگاه الهی مخاطب قرار گیرند.^۱

عدم رعایت ادب در محضر معصوم، موجب حبط عمل

بدیهی است عدم رعایت ادب در محضر معصوم، از جمله بلند سخن گفتن، یا عدم رعایت شأن و جایگاه او، عواقبی فراتر از عدم رعایت این ادب برابر دیگران دارد که از جمله آنها «حبط عمل» است: ﴿أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ﴾؛ عاقبتی که خود انسان هم متوجه آن نیست: ﴿وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾؛ یعنی شما نمی‌دانید که با بلند کردن صدای خود در برابر صدای پیامبر ﷺ و ترک احترام حضرتش، اعمال خود را از بین می‌برید.^۲ به تعبیر علامه طباطبایی، به طور کلی، با صدای بلند صحبت کردن فاقد معنای تعظیم است و با بزرگان با صدای بلند صحبت کردن، نظیر مردم عادی، خالی از اسائه ادب و وقاحت نیست. ظاهر آیه شریفه این است که بلندتر کردن صدای خود از صدای رسول خدا ﷺ، و بلند سخن گفتن در حضور آن جناب، دو گناه و موجب حبط عمل است. بنابراین غیر از کفر، گناهای دیگری نیز هست که باعث حبط می‌شود.^۳

رعایت حرمت و احترام معصومین ﷺ در حی و میت آنها یکسان است: «وَإِنَّ حُرْمَتَهُ مِثْلًا حُرْمَتِهِ حَيًّا»^۴ در روایت دیگری آمده است: «أَنَّ حُرْمَتَهُمْ بَعْدَ مَوْتِهِمْ كَحُرْمَتِهِمْ فِي حَيَاتِهِمْ»^۵. عمومات تکریم و تعظیم شعائر نیز بر این مطلب دلالت دارد. برزائیان

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۹۶.

۲. همان.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۳۰۸-۳۰۹.

۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۳۳.

۵. همان، ص ۱۲۵.

لازم است که در حرم نبوی و بقیه مشاهد مشرفه رعایت ادب سکوت را داشته باشند.

ب، طاعت

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنْهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۱ با این ابلاغ، مقصود از فرستادن پیامبران تنها اطاعت و امتثال امر ایشان است؛^۲ چراکه تنها با اطاعت محض و بی‌چون و چرا از فرامین حق تعالی و فرستادگان اوست که زمینه هدایت و رشد و تعالی انسان فراهم می‌آید. از این جهت مطیع بودن بنده برابر خدای متعال، رسول خدا ﷺ و ائمه هدی عليه السلام، برترین فضیلت اخلاقی در حوزه رفتار و عمل است.

معنای طاعت

«طوع»، به معنای انقیاد است و^۳ «طاعت» نیز به همین معناست: «الطَّاعَةُ اسْمٌ لِمَا يَكُونُ مَصْدَرَهُ الْإِطَاعَةُ، وَهُوَ الْانْقِيَادُ»؛^۴ اما بیشتر در فرمانبری به کار می‌رود؛ مانند: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾.^۵ «طوع» گاه معنای رغبت و میل نیز دارد؛^۶ کما اینکه کلمه «تطوع» نیز به معنای اطاعت است. ولی بعضی گفته‌اند تفاوت تطوع با اطاعت این است که تطوع تنها در اطاعت مستحبی استعمال

۱. نسا: ۶۴.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۰۵.

۳. راغب، المفردات، ص ۵۲۹.

۴. فراهیدی، العین، ج ۲، ص ۲۰۹.

۵. آل عمران: ۸۳.

۶. قرشی، قاموس قرآن، ج ۴، ص ۲۴۸.

می شود؛ خلاف کلمه اطاعت که هم شامل واجب می شود و هم مستحب. از این رو - در صورتی که این حرف صحیح باشد - عمل واجب از آنجا که الزامی است همیشه و از همه کس، با طوع و رغبت به جا آورده نمی شود؛ خلاف عمل مستحبی که هر کس آن را انجام دهد، با رغبت و بدون هیچ شائبه ای انجام داده است.^۱

جایگاه ویژه پیامبر ﷺ، در مقام اطاعت

در آیه شریفه، اطاعت از رسول خدا ﴿بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ بیان شده است؛ یعنی اطاعت مردم از پیامبران بر طبق امر خداوند است^۲ و در واقع اطاعت و فرمانبرداری از رسول خدا ﷺ، نشانه صدق مؤمن، در اطاعت خداست و به تعبیر علامه طباطبایی رحمته الله علیه، اطاعت کردن (به طور مطلق) از رسول خدا ﷺ، همان اطاعت کردن از خداست؛ چنانچه خداوند فرمود: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾.^۳ اهمیت این جایگاه ویژه پیامبر ﷺ، آنگاه روشن تر می شود که قرآن در این فراز آیه ﴿لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ می فرماید: «کسانی که با رسول مخالفت کردند و با این مخالفت از او اعراض کردند، اگر به سوی خدا و رسول برگردند و توبه کنند، برایشان بهتراست (از اینکه سوگند بخورند که به خدا ما منظورمان مخالفت نبوده و برای توجیه عمل خود سخنانی به هم ببافند و عذرهایی غیرموجه بتراشند، که نه سودی دارد و نه رسول خدا ﷺ را راضی می سازد).^۴ بدیهی است که عدم رضایت رسول خدا ﷺ، عدم رضایت خداوند را به دنبال خواهد داشت.

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۸۵.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۰۵.

۳. نساء: ۸۰.

۴. المیزان، ج ۴، ص ۴۰۴.

جایگاه ائمه طاهرين عليهم السلام در مقام اطاعت

همان طور که در آیه یادشده، اطاعت از رسول خدا صلى الله عليه وآله، همان اطاعت از خدا معنا شده است، در آیه ۵۴ سوره نساء: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾ اطاعت از ﴿أُولِي الْأَمْرِ﴾ هم، همان اطاعت از رسول صلى الله عليه وآله، بیان شده است؛ چنانچه تکرار فعل ﴿أَطِيعُوا﴾، به طور مطلق: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ و عدم تقید آن به هیچ قیدی، بیانگر وجوب اطاعت بدون چون و چرای مؤمنین از رسول خدا صلى الله عليه وآله و «اولوا الامر» است. خداوند «اولوا الامر» را، همانند رسول خدا، به طور جزم و قطع، واجب الاطاعه دانسته است.^۱ اما مصداق حقیقی «اولوا الامر» در روایات شیعه، ائمه عليهم السلام، معرفی شده اند؛ از جمله در روایت عبدالله بن عجلان از امام باقر عليه السلام که فرمود: «این آیه درباره علی عليه السلام و دیگر ائمه نازل شده است. اینان جایگاهشان جایگاه پیامبران است؛ جز اینکه چیزی را حلال یا حرام نمی کنند».^۲ ابوبصیر می گوید: «از امام صادق عليه السلام درباره قول خدای عزوجل: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ پرسیدم و ایشان فرمود: «درباره علی بن ابی طالب و حسن و حسین عليهم السلام نازل شده است». (در آن زمان همان سه نفر از ائمه حاضر بودند)^۳ همچنین امام باقر عليه السلام در تفسیر این آیه می فرماید: «اولی الامر، امامان از فرزندان علی و فاطمه اند، تا آنکه روز قیامت برپا شود». ایشان در جای دیگر نیز فرموده است: «خداوند از «اولی الامر»، فقط ما را قصد کرده است و همه مؤمنان را تا روز قیامت به پیروی از ما، فرمان داده است».^۴ از این رو جایگاه ائمه عليهم السلام، به عنوان جانشینان برحق

۱. رک: سبحانی، رسائل و مقالات، ج ۶، ص ۲۴۰-۲۴۱.

۲. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۵۲.

۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۰.

۴. بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۰۵.

رسول خدا ﷺ، در مقام اطاعت، همان جایگاه ویژه رسول خدا ﷺ بوده که بیانگر اطاعت و فرمانبری از خداست.

افزون بر آیه یادشده، آیه ۱۵۸ بقره نیز از جمله آیات اخلاقی حج است که مسئله اطاعت را متذکر شده است: ﴿إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾؛ در این آیه بر کلمه «تَطَوَّعَ» تأکید شده است: ﴿وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ که طبق نقل مجمع البیان در معنای آن سه قول است:

۱. ابن عباس و غیراومی گویند: «یعنی کسی که بعد از انجام طواف و سعی واجب، طواف و سعی مستحب به جا بیاورد».

۲. اصمّ می گوید: «یعنی کسی که پس از انجام حج و عمره واجب حج و عمره مستحبی به جا بیاورد».

۳. حسن می گوید: «یعنی کسی که با انواع خیرات و طاعات اقدام کند».^۱

به اعتقاد علامه طباطبایی رحمته الله علیه، اصل طوع، هم با واجب تطبیق می کند و هم با مستحب؛ هم چنان که در آیه ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا﴾^۲ برابرگه آمده است و در عین حال در اطاعت امر و جوبی نیز استعمال شده است.^۳ از این رو در انجام فریضه حج، نباید تنها به واجبات اکتفا کرد و حاجیان می بایست از این فرصت در انجام دادن امور مستحبی، مانند طواف و عمره و نماز مستحبی یا قرآن خواندن و به ویژه زیارت قبر نبوی و دیگر اماکن متبرکه، از یکدیگر پیشی گیرند. در این مسیر - با عنایت به آنچه گفته شد - لازمه پذیرش اعمال واجب و مستحب

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۴۰.

۲. فصلت: ۱۱.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۸۵.

سفر حج، اطاعت از خدا، رسول خدا و ائمه علیهم السلام و عمل در دایره شریعت حقّه است که البتّه توجه به مقام نبوی و ائمه طاهرین علیهم السلام در مکه مکرمه و مدینه منوره در سفر حج و عنایت ویژه به جایگاه آنان، خود به تنهایی بزرگترین عمل عبادی و از فضائل اخلاقی است که دیگر اعمال حج را تحت الشعاع قرار می دهد؛ آن گونه که امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که از روی معرفت به کعبه بنگرد و حق و حرمت ما را بشناسد، آن گونه که حق و حرمت کعبه را شناخته است، خداوند گناهایش را بیامرزد و مشکل دنیا و آخرتش را کفایت کند و^۱ امام باقر علیه السلام نیز می فرماید: «از مکه آغاز کنید و به ما ختم نمایید»؛^۲ یعنی طاعت و بندگی خدا (از جمله حج و عمره) بدون معرفت ائمه علیهم السلام و پذیرش ولایت آنان، به نتیجه نمی رسد.

ج) نماز

در قرآن و از جمله در آیات حج، بر نماز، که ترجمه مرسوم واژه «الصلاة» است، نیز تأکید شده است؛ مانند آیه ﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَ طَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾.^۳

معنای صلاة

واژه «الصلاة» به معنای رحمت است. ولی در قرآن به چند معنا آمده است:

یک - به معنای دعا؛ مانند «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ»، «أَيُّ وَاوَدَعَهُمْ» ﴿إِنَّ صَلَاتَكَ﴾ «أَيُّ دَعَاكَ

﴿سَكَّنٌ﴾ و تثبیت هُم»؛

دو - به معنای نماز واجب؛ مانند «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً»؛

۱. کلینی، فروع الکافی، ج ۴، ص ۲۴۱.

۲. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۵۸.

۳. حج: ۲۶.

سه - به معنای دین و آیین؛ مانند «﴿أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ﴾، أي دینک»؛^۱
چهار - البته این واژه، در قرآن به معنای رحمت نیز آمده است؛ مانند: «﴿أُولَئِكَ
عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ﴾، أي ترجم».^۲
اما آنچه در این مقام و در تبیین آیات حج مقصود است، «صلاة» به معنای نماز
است که فریضه ای از فرائض دینی و فضیلت اخلاقی ناظر به حوزه رفتار و عمل
است.

جایگاه نماز

نماز در قرآن کریم ناهی از فحشاء و منکر: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ
الْمُنْكَرِ»^۳ و در روایات به عنوان ستون دین، پرچم دین، مقرب متقین به رحمت الهی
و... معرفی شده است؛ چنانچه از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است که فرمود: «الصلاة
عماد الدین، فمن ترك صلاته متعمدا فقد هدم دینه، ومن ترك أوقاتها يدخل الويل، والويل واد في
جهنم كما قال الله تعالى: ﴿قَوْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾»^۴ همچنین
فرمود: «علم الاسلام الصلاة، فمن فرغ لها قلبه وحافظ عليها مجدها ووقتها وسننها فهو مؤمن».^۵
امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام نیز فرمود: «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلِّ تَقِيٍّ».^۶

ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و آماده سازی خانه خدا برای نمازگزاران

در آیه یادشده ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام، مأمور پاکسازی خانه خدا از لوث شرک و بت پرستی

۱. وَقِيلَ: كَانَ شُعَيْبٌ كَثِيرَ الصَّلَاةِ فَقَالُوا لَهُ ذَلِكَ.

۲. طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۶۶-۲۶۷.

۳. عنکبوت: ۴۵.

۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۰۲.

۵. متقی هندی، کنز العمال، ج ۷، ص ۲۷۹.

۶. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶.

برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و راکعان و ساجدان شده است: ﴿وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾، که مقصود از «القائمين»، نمازگزاران است؛^۱ یعنی خانه ام را برای آنان که آنجا نماز می‌گزارند و رکوع و سجود می‌کنند پاک گردان. ^۲ علامه طباطبایی رحمته الله می‌فرماید:

مراد از «قائمين»، آن طورکه از سیاق استفاده می‌شود، کسانی هستند که خود را برای عبادت خدا و نماز به تعب می‌اندازند و تطهیر معبد - به همان جهت که معبد است - این است که آن را از اعمال زشت و پلیدی‌ها، که مایه فساد عبادت است، پاک کنند و چنین پلیدی همان شرک و مظاهر شرک، یعنی بت‌هاست. پس تطهیر خانه خدا یا منزه داشتن آن از پلیدی‌های معنوی است و ابراهیم علیه السلام مأمور شده که طریقه عبادت را به نحوی که خالی از فطارت شرک باشد به مردم تعلیم دهد؛ همان طور که خودش مأمور به چنین عبادتی شده بود یا تطهیر آن از مطلق نجاسات و پلیدی‌ها، چه مادی و چه معنوی، است. اما از این دو احتمال، آنکه با سیاق آیه نزدیکی بیشتری دارد همان احتمال اول است. حاصل تطهیر معبد از ارجاس و پلیدی‌های معنوی، برای پرستندگان که از دور و نزدیک قصد آن می‌کنند، این است که عبادتی برای آنان وضع کند که خالص برای خدا باشد و مشوب به شائبه شرک نباشد؛ در آنجا تنها خدا را پرستند و چیزی را شریک او نکنند.^۳

از آیه ﴿وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ و مأموریتی که به پیامبر اولوالعزمی چون ابراهیم علیه السلام داده شده است، جایگاه خاص حاجیان خانه خدا و نیز طواف، نماز و رکوع و سجود آنها در فرصت طلایی ایام حج معلوم می‌شود.

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۷، ص ۱۲۸.

۲. ابوالفتح رازی، روض الجنان، ج ۱۳، ص ۳۱۹.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۸.

د) ذکر

یکی از فضائل ناظر به حوزه رفتار و عمل، به ویژه برای حاجیان ذکر است: ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَافَاتٍ فَأذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الصَّالِّينَ﴾؛^۱ یعنی در اثنای حج اگر بخواهید خرید و فروشی کنید حرجی بر شما نیست و چون از عرفات کوچ می‌کنید در مشعرالحرام به ذکر خدا بپردازید و به شکرانه اینکه هدایت شده‌اید خداوند را به یاد آرید؛ زیرا قبل از آنکه او شما را هدایت کند از گمراهان بودید.

معنای ذکر

«ذکر» در لغت به معنای یاد کردن و خلاف نسیان است؛ خواه با زبان باشد یا با قلب یا هر دو، چه بعد از نسیان باشد یا در ادامه ذکر.^۲ راغب می‌گوید:

گاه مراد از ذکر هیئت نفسانی است که شخص به واسطه آن می‌تواند آنچه از دانایی به دست آورده حفظ کند و آن مانند حفظ است؛ الا آنکه حفظ به اعتبار نگه داشتن و ذکر به اعتبار حاضر کردن در ذهن است. گاه به حضور شیء در قلب و همین‌طور به قول (جری الشیء علی لسانک)^۳ نیز اطلاق می‌شود.^۴

ولی معنای جامع «ذکر»، همان یادآوری با قلب و زبان است؛^۵ چه این یادآوری مقابل نسیان باشد و چه مقابل غفلت و عدم توجه.

۱. بقره: ۱۹۸.

۲. قرشی، قاموس قرآن، ج ۳، ص ۱۵.

۳. فراهیدی، العین، ج ۵، ص ۳۴۶.

۴. راغب، المفردات، ص ۳۲۸.

۵. قاموس قرآن، ج ۳، ص ۱۵.

ذکر در قرآن

واژه ذکر در قرآن کریم در مصادیق متعددی مانند وحی،^۱ قرآن کریم،^۲ پیامبر ﷺ،^۳ لوح محفوظ،^۴ اطاعت خداوند،^۵ نماز جمعه،^۶ نمازهای یومیه،^۷ تذکر،^۸ شرف و افتخار،^۹ ذکر لفظی،^{۱۰} ذکر قلبی،^{۱۱} حفظ،^{۱۲} تفکر،^{۱۳} توحید و آگاهی^{۱۴} به کار رفته است. بادقت در این کاربردها می‌توان دریافت که در همه این مصادیق معنای لغوی ذکر اخذ شده است. البته گاه واژه ذکر به علت و موجب ذکر و گاه به نتیجه و حاصل آن اطلاق شده است.

ذکر خدا، برترین و ضروری‌ترین ذکرها برای انسان

از آنجا که خداوند، خالق همه موجودات، از جمله انسان، و «رب العالمین»،

-
۱. قمر: ۲؛ انبیاء: ۲؛ رسالت: ۵.
 ۲. آل عمران: ۵۸؛ تکوین: ۲۷؛ انبیاء: ۵۰.
 ۳. انبیاء: ۲؛ طلاق: ۱۰؛ نحل: ۴۳.
 ۴. انبیاء: ۱۰۵.
 ۵. بقره: ۱۵۲.
 ۶. جمعه: ۱۹.
 ۷. بقره: ۲۳۹؛ منافقون: ۹.
 ۸. انبیاء: ۱۰؛ یس: ۱۹.
 ۹. انبیاء: ۱۰؛ زخرف: ۴۴.
 ۱۰. بقره: ۲۰۰؛ نسا: ۱۰۳؛ اعراف: ۲۰۵.
 ۱۱. آل عمران: ۱۳۵؛ اعراف: ۲۰۵.
 ۱۲. بقره: ۶۳؛ آل عمران: ۱۰۳.
 ۱۳. جمعه: ۱۰.
 ۱۴. طه: ۱۲۴.
 ۱۵. انبیاء: ۷؛ نحل: ۴۳.

یعنی پرورش دهنده موجودات و در رأس همه انسان است، توجه دائم به حضور و نظارت حق تعالی، برترین ذکر و بلکه مایه آرامش انسان خواهد بود: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛^۱ بلکه ذکر خدا موجب حیات قلب و روح انسان است؛ چنان چه غفلت از خداوند مایه دفن شدن انسان و به هدر رفتن سرمایه های علمی و عملی اوست؛ ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ﴾.^۲ طبیعت دنیا غفلت زاست و اشتغالات انسان می تواند او را دچار غفلت و فراموشی کند. از این رو یاد خدا بهترین وسیله برای حیات دل انسان است. به علاوه ذکر خدا تقویت کننده محبت اوست؛ زیرا انسان هر چه بیشتر محبوب خود را یاد کند، محبت او در قلبش بیشتر می شود و این محبت، موجب ترک رفتارهایی می شود که مرضی او نیست. از سویی، به تعبیر برخی عالمان، مواظبت بر اینکه انسان مخالف رضای الله عمل نکند خود ذکر الله است.^۳ در واقع اساس کار در حوزه فضائل عملی انسان ذکر الله است؛ آنگونه که خداوند به موسی و هارون عليه السلام فرمود: ﴿لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى﴾؛^۴ من کمکتان می کنم، من حمایتتان می کنم. اما این مطلب را هم فرمود که: ﴿لَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي﴾؛^۵ در یاد کردن من کوتاهی نکنید؛ ذکر خداوند وسیله و مایه همه توانایی هاست.^۶

۱. رعد: ۲۸.

۲. اعراف: ۱۷۹.

۳. رهبری معظم انقلاب، بیانات معظم له در دیدار شرکت کنندگان در مسابقات بین المللی قرآن کریم، ۱۳۹۸/۰۱/۲۶

۴. طه: ۴۶.

۵. طه: ۴۲.

۶. رهبری معظم انقلاب، در دیدار اعضاء مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۹۷/۱۲/۲۳.

انواع ذکر خدا

بر اساس یک تقسیم، ذکر به عمومی و خصوصی تقسیم می شود.

یک - ذکر عمومی

منظور از ذکر عام ذکر است که شامل همه موجودات می شود و مخصوص گروه خاصی نیست: ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾.^۱ جمله: ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ در آیه شریفه، برای همه اجزای عالم، همین اجزایی که می بینیم، اثبات تسبیح می کند و می گوید که همه آنچه در آسمان ها و زمین است، خدا را منزه می دارند (از آنچه جاهلان برایش درست می کنند و به او نسبت می دهند).^۲ بر اساس اطلاق آیه هیچ موجودی نیست که خدای سبحان را تسبیح نکند و با ذکر صفات الهی او را تنزیه ننماید.

علامه طباطبائی در بیان اینکه چگونه موجودات دیگر (غیر از انسان) خدا را تسبیح می گویند، در حالی که مانند انسان تکلم نمی کنند و از به کار گیری الفاظ عاجزند، می گوید:

حقیقت کلام عبارت است از فهماندن و کشف از مافی الضمیر و اشاره و راهنمایی به منوی خود. این فهماندن و کشف به هر طریقی که صورت گیرد کلام خواهد بود؛ هر چند که با زبان نباشد. آری، این انسان است که برای نشان دادن منویات خود و اشاره بدان ها راه ندارد که از طریق تکوین انجامش دهد؛ مثلاً منوی خود را در دل طرف خلق کند. از این رونماگر است که برای این کار الفاظ را استخدام نموده و به وسیله الفاظ، که عبارت

۱. اسراء: ۴۴.

۲. طباطبائی، المیزان، ج ۱۳، ص ۱۰۸.

است از صوت هایی که هر یک برای یک معنا قرار داده شده، مخاطب خود را به آنچه که در دل دارد خیردار سازد و قهراً روش و سنت تفهیم و تفهم بر همین استخدام الفاظ جریان یافته. البته چه بسا که برای پاره ای مقاصد خود از اشاره با دست و سرو یا غیر آن و چه بسا از کتابت و نصب علامات نیز استفاده کند و اگر بشیر راه دیگری جز استخدام الفاظ و یا اشاره و نصب علامت نداشته به همین ها عادت کرده و تنها اینها را کلام می داند دلیل نمی شود که در واقع هم کلام همین ها باشد؛ بلکه هر چیزی که از معنای قصد شده ما پرده بردارد قول و کلام خواهد بود و اگر موجودی قیام وجودش بر همین کشف بود همان قیام او قول و تکلم است؛ هر چند به صورت صوت شنیدنی و الفاظ گفتنی نباشد.^۱

البته بعضی مفسران معتقدند که تسبیح موجودات همان نقصان ذاتی آنهاست که دلیلی بر کمال خالق است و کثرات و اختلافات مخلوقات نشانه وحدانیت و نداشتن شریک برای خداوند است.^۲

دو- ذکر خصوصی

این نوع ذکر مخصوص انسان ها و فرشتگان است: ﴿وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِيْنَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾^۳ یا ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾^۴ اما درباره انسان ها، آیات ذکر و دستور به آن زیاد است؛ مانند ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾^۵ یا ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۳، ص ۱۰۹.

۲. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۱۹۵.

۳. زمر: ۷۵.

۴. شوری: ۵.

۵. بقره: ۲۰۰.

اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا^۱.

- بر اساس تقسیمی دیگر، ذکر به زبانی و قلبی تقسیم می شود.

سه- ذکر زبانی

با توجه به اینکه مقصود از ذکر، یاد خداوند است و الفاظ وسیله ای برای ابراز مسائل قلبی است، ذکر لفظی زمانی ارزش دارد که زبان و دل هم آهنگ باشند؛ خداوند متعال می فرماید: ﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبْتَئِلْ اِلَيْهِ تَبْتِيلاً﴾؛^۲ مقصود از تبئیل آن است که توجه شخص فقط به خدا باشد. امام خمینی علیه السلام ذکر زبانی را مقدمه ای برای گشوده شدن زبان قلب دانسته و فرموده اند: «اول زبان ذاکر بود و قلب به تعلیم و مدد آن ذاکر شد و پس از گشوده شدن زبان قلب، زبان از قلب تبعیت کرد».^۳ پس گرچه ذکر زبانی از تمام مراتب ذکر نازل تر است، ولی در عین حال، مفید فایده است؛ زیرا به گفته علمای اخلاق، زبان به وظیفه خود قیام کرده است. همچنین ممکن است این تذکر پس از مداومت و قیام به شرایط آن، اسباب باز شدن قلب شود؛ در نتیجه این حجم زیاد از اذکار لفظی که در آیات و روایات به آن سفارش شده نیز جایگاه خود را می یابد.

چهار- ذکر قلبی

حقیقت ذکر همان ذکر قلبی است و آیات متعددی بر این مطلب دلالت دارد.

علامه طباطبائی علیه السلام معتقد است:

اصل در کلمه ذکر، قلبی است و اگر لفظ را هم ذکر گفته اند، به اعتبار این است که لفظ، معنا را بردل القای کند و به همین اعتبار در قرآن کریم

۱. احزاب: ۴۱.

۲. مزمل: ۸.

۳. امام خمینی علیه السلام، شرح چهل حدیث، ص ۲۹۳.

بخش چهارم: مباحث اخلاقی در آیات حج | ۳۵۳

استعمال شده. چیزی که هست، در عرف قرآن اگرین کلمه مقید به قیدی نشد، معنایش همان ذکر قلبی است و به همین اعتبار، قرآن و وحی و کتاب های نازل، ذکر نامیده شده و مؤمنان به این کتب، اهل ذکر نامیده شده اند.^۱

مرحوم علامه رحمته الله در ذیل آیه شریفه ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾ می فرماید: «در این آیه، ذکر به صفت شدت توصیف شده و معلوم است که مقصود از آن ذکر باطنی و معنوی است؛ چون ذکر لفظی شدت و ضعف ندارد».^۲

علاوه بر تقسیمات یاد شده برای ذکر، مواردی چون: ذو مراتب بودن ذکر و تقسیم آن به ذکر قلیل و ذکر کثیر^۳ نیز وجود دارد؛ ذکر قلیل ناظر به حال منافقین^۴ است و برای ذکر کثیر نیز مصادیقی بیان شده است؛ از جمله تسبیحات حضرت صدیقه طاهره علیها السلام،^۵ ذکر پنهان^۶ و در بعضی روایات نیز ذکر عملی^۷ به عنوان ذکر کثیر معرفی شده است. همین طور نظر به زمان و مکان ذکر، مراتبی برای آن بیان شده است؛ هر چند دامنه زمانی و مکانی ذکر بسیار گسترده است، این فضیلت عملی در زمان ها و مکان های خاصی، جلوه خاص پیدا می کند؛ مانند ذکر خدا

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۲۵۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۳۹.

۳. اما مؤمنان امر شده اند که ذکر کثیر داشته باشند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (انفال: ۴۵).

۴. ذکر قلیل از خصوصیات منافقان شمرده شده است: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (نساء: ۱۴۲).

۵. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۰۲۲.

۶. همان، ج ۳، ص ۱۱۸۹.

۷. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۰۴.

در میدان جنگ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۱ یا ذکر خدا در مساجد و خانه اولیای الهی: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾^۲ یا ذکر خدا در صبحگاه و شامگاه: ﴿وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾^۳ یا هنگام ارتکاب زشتی ها: ﴿وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۴ و به ویژه ذکر خدا در ایام حج که محور بحث فعلی است.

ذکر خدا در ایام حج

ذکر خدا در ایام حج، ناظر به همه مراتب زبانی، قلبی، عملی، کثیر، ذکر در خانه خدا، در مسجد النبی ﷺ و... است؛ همان طور که در آیه ۳۴ سوره حج: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ...﴾ نفس قربانی کردن در حج، ذکر عملی خداست و جاری کردن نام خدا (بسم الله) بر ذبیحه، ذکر لفظی، و نیت خالصانه حاجی (در قربانی کردن) ذکر قلبی است. از این آیه برمی آید که ذبح و قربانی مخصوص این امت نبوده و پیش از اسلام نیز مشروع بوده است^۵ و معنایش این است که خداوند در امت های گذشته نیز، عبادتی با پیشکش قربانی قرار داده بود تا آنان نیز نام خدا را هنگام ذبح چهارپایان، که خدایشان روزی کرده بود، ببرند.^۶ همچنین در آیه ﴿... فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَافَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ

۱. انفال: ۴۵.

۲. نور: ۳۶.

۳. انسان: ۲۵.

۴. آل عمران: ۱۳۵.

۵. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۴.

۶. طباطبائی، المیزان، ۱۴، ص ۳۷۴.

كَمَا هَدَيْتُكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ^۱ به ذکر خدا در مشعرالحرام اشاره شده است که می‌تواند مصداقی خاص از ذکر خدا در تمام ابعاد آن و به ویژه ذکر قلبی باشد که ناظر به جنبه‌ای خاص است.

صاحب مجمع‌البیان معتقد است: از این آیه می‌توان وجوب وقوف به مشعر را استفاده کرد؛ زیرا ظاهر امر، اقتضای وجوب دارد، پس خداوند ذکر را در مشعر واجب کرده و وجوب ذکر مستلزم وجوب وقوف در آنجاست،^۲ یا توجه به مقام ذکر و کمال آن در مشعرالحرام، که عبارت «وَأَذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ...»^۳ در آیه به آن اشاره دارد؛ یعنی به یاد خدا بیفتید؛ البته یادی که با نعمت (هدایت شما توسط خداوند) برابر و مانند باشد؛ چون شما قبل از اینکه هدایت شوید از گمراهان بودید.^۴ این مطلب می‌تواند اهمیت ذکر در این مقطع از مراحل حج را گوشزد کند. اما حضور قلب و انجام همه اعمال حج و در همه مواطن و مراحل حج، لازمه کمال حج است و حاجیان می‌بایست برای دستیابی به همه مواهب معنوی حج در طول سفر با ذکر زبانی و قلبی و توجه مداوم به حق تعالی و نیز رعایت کامل آداب و احکام حج، که لازمه صحت و پذیرش اعمال است، ادای تکلیف کنند.

هـ) دعا

دعا و سؤال از خداوند، یکی از وجوه ذکر است؛ یعنی ذکر الهی، گاه به شکل دعا صورت می‌پذیرد؛^۴ مانند آیه «فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ»^۵. منظور از

۱. بقره: ۱۹۸.

۲. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۵۲۷.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۹.

۴. جوادی آملی، حکمت عبادات، ص ۲۷۵.

۵. بقره: ۲۰۰.

عبارت ﴿فَادْكُرُوا اللَّهَ﴾ طبق یک دیدگاه، همه ادعیه مستحب در اوقات مختلف دانسته شده است؛ دعاهایی که اگر در این موطن و اماکن مقدس خوانده شود، فضیلت بیشتری خواهد داشت، هرچند طبق دیدگاه دیگر، منظور از آن، تکبیرات مخصوص ایام مناسبت؛ زیرا ذکری که در این ایام مستحب است همین تکبیرات است.^۱

معنای دعا و تفاوت آن با ذکر

«دعا» به معنای خواندن و حاجت خواستن و استمداد است و گاه مطلق خواندن معنا می‌دهد.^۲ در اصطلاح شرع به معنای گفت و گویا حق تعالی به نحو طلب حاجت و امید و رغبت به آنچه نزد خداست، به کار می‌رود.^۳ دعا از این جهت که علاوه بر توجه و ذکر خدا، مقرون به طلب است، با «ذکر» متفاوت است. به عقیده آیت الله جوادی آملی، جوهر «ذکر» با گوهر «دعا» و «سؤال» تفاوت دارد؛ چراکه صرف توجه به خدا ذکر خداست؛ هرچند خطاب یا انشایی همراه آن نباشد. البته خواندن خدا یا خواستن چیزی از او، گرچه با ذکر همراه است، ممکن است ذکر محقق شود و خواندن یا خواستنی آن را همراهی نکند. ذکر خدا گاه به صورت دعاست و زمانی به صورت وصف خداست. از این جهت وسعت ذکر نسبت به دعا معلوم می‌شود.^۴

اهمیت دعا

دعا در قرآن کریم در آیات متعددی تأکید شده است؛ از جمله ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۵،

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۹.

۲. قرشی، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۳۴۴.

۳. فیومی، المصباح المنیر، ص ۱۰۳.

۴. جوادی آملی، حکمت عبادات، ص ۲۷۵.

۵. بقره: ۱۸۶.

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۱. در روایات نیز این مهم تأکید شده است؛ از جمله از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است که فرمود: «در نیازهایتان، دست به دامن خدا شوید و در گرفتاری هایتان به او پناه ببرید و به درگاهش زاری کنید و او را بخوانید؛ زیرا دعا مغز عبادت است»^۲. حنان بن سدیر می‌گوید: «پدرم گفت: از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام پرسیدم: «بهترین عبادت کدام است؟» فرمودند: «هیچ چیز نزد خداوند از درخواست و طلب آنچه نزد خداوند است بهتر نیست»^۳.

دعا در حج

در آیه یادشده، فراز ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا...﴾ ناظر به یاد خدا و به ویژه دعا و طلب از خدا، به جای پرداختن به امور لغو است؛ چون آن‌گونه که از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است عادت عرب دوران جاهلیت این بوده که پس از فراغت از حج، در این نقطه جمع می‌شدند و مفاخر پدران و اجداد خود را برمی‌شمردند و دوران گذشته و نعمت‌ها و قدرت‌های سابق خود را یادآوری می‌کردند. این آیه دستور می‌دهد که به جای یاد پدران و آثار گذشته، در اینجا به یاد خدا باشید؛ بلکه ﴿أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا...﴾ بعد از توفیق انجام دادن اعمال حج لازم است انسان، (به جای یاد کردن از اجداد) بیشتر و شدیدتر از دیگر امور، نعمت‌های خدا را به یاد آورد و بر آن نعمت‌ها شکر و سپاس کند؛^۴ یعنی حاجی حداقل خدا را به اندازه پدران خود به خاطر بیاورد و بلکه بیشتر؛ برای اینکه نعمت خدا به او، به حکم آیه

۱. غافر: ۶۰، همچنین آیات ۶۲ سوره نمل، ۷۲ سوره فرقان.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۰۲.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۰۸۸.

۴. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۹.

﴿وَأَذْكُرُهُمْ كَمَا هَدَاكُمْ﴾ که همان نعمت هدایت است، بزرگ تر از نعمتی است که پدرانش به او داده اند.^۱

و) توبه

قرآن در آیه ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾،^۲ می فرماید: ابراهیم و اسماعیل عليهما السلام، از خداوند طلب توبه کردند، که نظربه مفهوم عام «توبه»، و جایگاه آن دو پیامبر الهی، نیازمند توضیح است.

معنای توبه

توبه در لغت به معنای رجوع و برگشتن است^۳ و در اصطلاح، عبارت است از بازگشت و رجوع از گناه به راه صواب؛ به تعبیر دیگر توبه، پشیمانی از دوری درگاه اله و معصیت و رجوع به درگاه خداوند و تقرب به او و تصمیم بر ترک گناه در آینده است.^۴

توبه پیامبران

هرچند در اصطلاح و نسبت به عموم مردم، توبه به معنای بازگشت از گناه است، به تعبیر آیت الله جوادی آملی، توبه همواره به این معنا و ملازم و مسبوق به ارتکاب معصیت نیست؛ بلکه عنوان توبه، در بسیاری از موارد به درخواست لطف و عنایت اله و طلب تنبّه اطلاق می شود؛ چنان که خدای سبحان از شمول لطف خود بر مؤمنان، با تعبیر «تاب»؛ ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۸۰-۸۱.

۲. بقره: ۱۲۸.

۳. قرشی، قاموس قرآن، ج ۱، ص ۲۸۵.

۴. مصباح یزدی، سجاده های سلوک، ج ۲، ص ۶۳.

اتَّبِعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ^۱ یاد می‌کند. از این رو توبه از معصیت درباره معصومان علیهم‌السلام، که عصیان و نسیان ندارند، متصور نیست؛ بلکه درخواست توبه ابتدایی، ترفیع درجه و بذل عنایت بیشتر است. غرض آنکه توبه مخلوق رجوع از قصور به کمال یا تقصیر به تکمیل یا فتور به قوت و مانند آن است که گاه از عصیان، زمانی از نسیان و گاه از صرف فقر ذاتی حکایت می‌کند.^۲

منظور از عبارت ﴿وَتُوبَ عَلَيْنَا﴾ از سوی ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام

درخواست توبه از سوی دو پیامبر معصوم، حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام:
﴿تُوبَ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ نیز به همان معنای خاص است که ذکر شد^۳ و نهایتاً ناظر به فقر ذاتی مخلوق نسبت به خالق است و با توجه به عصمت پیامبران نمی‌توان تقاضای توبه اولیا را به معنای بازگشت از گناهان کبیره یا صغیره دانست؛ بلکه چنین درخواستی در واقع درخواست برای تحقق بندگی کامل و انقطاع به تمام معنا به سوی خداست تا مردم هم در این مسیر هدایت از آنها پیروی کنند.^۴ علاوه بر این درباره منظور ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام از عبارت ﴿وَتُوبَ عَلَيْنَا﴾، مفسرین وجوه دیگری را نیز ذکر کرده‌اند؛ از جمله اینکه منظور ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام، درخواست توبه‌پذیری از خداوند برای ستمکاران ذریه خود بوده است، یا مراد این است که پروردگار، رحمت و عنایت خود را شامل آنها بگرداند.^۵

۱. توبه: ۱۱۷.

۲. جوادی آملی، تسنیم، ج ۷، ص ۷۳.

۳. همان.

۴. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۳۹۴.

۵. همان.

ز) اطاعت از پدر و مادر

یکی از فضائل برجسته عملی، اطاعت از پدر و مادر است. اوج چنین فضیلتی را می‌توان در وجود حضرت اسماعیل علیه السلام، از آیه **﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾**^۱ برداشت کرد.

اطاعت اسماعیل علیه السلام

وقتی ابراهیم علیه السلام، رؤیای خود (دستور ذبح اسماعیل علیه السلام) را بازگویی کند، اسماعیل علیه السلام، با کمال میل، آمادگی خود را برای اجرای فرمان الهی به پدر اعلام می‌کند: **﴿يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ﴾**. این اعلام آمادگی، علاوه بر اینکه بیانگر نهایت تسلیم و بندگی وی برابر خداوند است، گواه بر اطاعت پذیری و تسلیم اسماعیل علیه السلام، برابر پدر و آمادگی او برای جان فشانی در رکاب اوست. چنانچه پیشتر اشاره شد، «اطاعت» به معنای انقیاد^۲ و فرمانبری است و در داستان ذبح اسماعیل علیه السلام، انقیاد، تسلیم و فرمانبری محض از خدا و همچنین پدر، توأمان به نمایش گذاشته شده است. این در حالی است که اسماعیل علیه السلام طبق برداشت مفسرین از عبارت **﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ﴾**، هنگامی که به سن سعی و تلاش رسید، تنها سیزده سال داشت. روایت شده است که اسماعیل علیه السلام به پدرش گفت: «وقتی سجده می‌کنم مرا ذبح کن و به چهره‌ام نگاه نکن تا مبادا رحم کرده و مرا نکشی».^۳ عبارت **﴿سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾** در آیه یادشده نیز نمایی از عمق توجه اسماعیل علیه السلام به پدر بزرگوارش را گزارش می‌دهد. به اعتقاد علامه طباطبایی رحمته الله این جمله از اسماعیل علیه السلام

۱. صافات: ۱۰۲.

۲. فراهیدی، العین، ج ۲، ص ۲۰۹.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۰۶-۷۰۷.

یک نحوه دلجویی از پدر است و می‌خواهد به پدر بگوید از اینکه قربانی ام کنی به هیچ وجه اظهار ترس نمی‌کنم و به تعبیری چیزی نگفت که باعث ناراحتی پدر شود.^۱ چنین تبعیتی از امر خداوند و اطمینان به خلوص و ولایت پدر و تبعیت از او، توحید ناب و کمال انقطاع اسماعیل علیه السلام، به عنوان جلوه‌ای از وجود ابراهیم علیه السلام، درسی همیشگی برای موحدین و به ویژه حاجیان و زائران خانه خداست.

ح) احسان و اطعام

یکی از صفات ناظر به حوزه عمل، احسان است که گاه به معنای عمل نیک و گاه به معنای بخشش به دیگران است. در مسئله قربانی حج به حاجی آموخته می‌شود که بایستی اهل بخشش باشی: «وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبَهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۲.

معنای «بُدن»

کلمه «الْبُدْنُ»^۳ در جمله «وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ»، به معنای شتر قربانی است؛ یعنی شتران قربانی را برای شما از نشانه‌های خدا قرار دادیم.^۴

قربانی کردن در حج و کیفیت آن

پیام آیه شریفه این است که شتران درشت اندام (و به قولی، گاو و شتران) را که

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۷، ص ۱۵۲.

۲. حج: ۳۶.

۳. در مجمع البحرین آمده است: «وَالْبُدْنَ بِالضَّمِّ: جَمْعُ بَدْنَةٍ كَقَصْبَةٍ وَتَجْمَعُ عَلَى بَدَنَاتٍ كَقَصَبَاتٍ سَمِيَتْ بِذَلِكَ لِعَظَمِ بَدَنِيَّهَا وَسَمْنِهَا، وَتَقَعُ عَلَى الْجَمَلِ وَالنَّاقَةِ وَالْبَقْرَةِ عِنْدَ جُمْهُورِ أَهْلِ اللُّغَةِ وَبَعْضِ الْفُقَهَاءِ، وَخَصَّهَا جَمَاعَةٌ بِالْإِبْلِ». طریحی، مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۱۲.

۴. قرشی، قاموس قرآن، ج ۱، ص ۱۷۱.

برای قربانی قابل استفاده هستند، از نشانه‌های دین و مناسک حج قرار دادیم تا با سوق آنها به قربانگاه و قربانی آنها و اطعام مستمندان عبادت کنید و پاداش بگیرید. سپس خداوند با عبارت ﴿لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ﴾، می‌فرماید: «در این قربانی‌ها برای شما خیر دنیا و آخرت است یا اینکه فقط خیر آخرت است؛ چون مطلوب و هدف اصلی آخرت است. منظور از جمله ﴿فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٌ﴾، نیز این است که در حال نحر آنها به پا ایستید و به سنت و آیین رسول اعظم اسلام ﷺ مقید باشید.^۱ البته اکثر مفسران معتقدند مقصود از صواف آن است که دست و پاهای حیوان برابر هم و دست‌هایش بسته باشد.^۲

احسان به مردم، با اطعام از قربانی حج

قرآن می‌فرماید: ﴿فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا﴾؛ یعنی همین که حیوان بر زمین افتاد و جان داد (و آماده خوردن شد) از گوشت آن بخورید، سپس ﴿وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ﴾؛ یعنی به «قانع» و «معتر» نیز از گوشت قربانی اطعام کنید. قانع کسی است که به آنچه به او می‌دهند یا دارد، قناعت می‌کند و معتر کسی است که درخواست می‌کند. برخی نیز معتقدند، قانع کسی است که درخواست می‌کند و معتر کسی است که خود را در معرض اطعام قرار می‌دهد؛ ولی درخواست نمی‌کند (طبق روایات وارده، تفاسیر دیگری نیز از قانع و معتر ارائه شده است). مسئله مهم آنکه از گوشت قربانی احسان شود؛ چنانکه روایت شده که سزاوار است ثلث قربانی را اطعام کنند و ثلث آن را به قانع و معتر دهند و ثلث دیگر را به دوستان اهدا کنند؛^۳ هرچند جمله ﴿فَكُلُوا مِنْهَا﴾ برای اباحه و رفع ممنوعیت است و معنایش این است

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۶، ص ۲۱۸.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵.

۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۷-۱۳۸.

که می‌توانید (خودتان هم) بخورید.^۱

به حمدالله امروزه با تلاش‌های جمهوری اسلامی و سرمایه‌گذاری مناسبی که شده تمامی گوشت‌ها صرف محرومان در کشورهای اسلامی می‌شود.

ط، انفاق

اگرچه مطالبی که در باب «احسان و اطعام» گذشت، خود مصداقی از انفاق به طور عام است، نظربه اهمیت انفاق در مراسم حج، قرآن کریم در آیات دیگر، از جمله آیه «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»^۲ به انفاقی عام‌تر از اطعام پرداخته است؛ چنانچه در ذکر اوصاف «مخبتین» (که قبلاً به آن اشاره شد) یکی از اوصاف آنان را انفاق، یعنی پرداخت صدقات واجب و غیرواجب،^۳ می‌داند.

معنای انفاق

«نفق» به معنای خروج یا تمام شدن است و «انفاق» اخراج مال است؛ مانند: «أَنْفَقَ مَالَهُ»؛ یعنی مال خویش را از ملکش خارج کرد. از این رو «انفاق» را از آن جهت، انفاق گویند که شخص، مال خود را بدان وسیله از دستش خارج می‌کند. در اصطلاح به معنای بخشش مال به فقیران برای کسب رضایت خداوند است؛^۴ چنانچه قرآن می‌فرماید: «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»^۵؛ آنچه از مال در راه خدا خرج می‌کنید خدا به آن داناست.^۶

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵.

۲. حج: ۳۵.

۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۴.

۴. سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ص ۳۲۳.

۵. بقره: ۲۷۳.

۶. قرشی، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۹۷.

انفاق از ویژگی های خاص حاجیان

در آیه ۳۴ سوره حج، که احکام قربانی مطرح شد، در ذیل آیه به محبتان بشارت داده شد و در آیه ۳۵ محبتان به چند صفت توصیف شدند: ﴿الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾. صفات مذکور عبارتند از: ترس از خدا، صبر، به پا داشتن نماز و انفاق که همه این موارد در حج وجود دارد^۱ و قاعدتاً اطعام و احسان خاص یادشده در بحث قربانی را نیز شامل می شود.

لازم است توجه شود که حقیقت انفاق فقط به بذل مال نیست؛ بلکه ایثار جان در راه خدا نیز مشمول آن است. گرچه عنوان انفاق عرفاً بر آن اطلاق نشود؛ زیرا عناوین دیگر مانند بیع و شراء و اشتراء درباره بذل جان به کار می رود. انفاق، لازم و ضروری هر مجموعه هماهنگ و هدفدار است و زندگی اجتماعی بدون تعاون، احسان و ایثار اعضای آن نسبت به یکدیگر تحقق نمی پذیرد و کمال فردی، که در پرتوزندگی جمعی باید حاصل شود، به دست نمی آید. در حج، که عبادتی جمعی است، و کنگره عظیم موحدان محسوب می شود بایستی به این موضوع بنیادی توجه خاص شود و با انفاق، رذیله بخل برطرف شود تا انسان به فلاح و رستگاری نائل شود.

﴿وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲ مقصود از دستور کمک، تنها سیر کردن گرسنه نیست. سیر شدن گرسنه، گوشه ای از هدف انفاق است؛ نه تمام هدف. هدف اساسی از این گونه فرمان ها تهذیب نفس و مبارزه با شُح درون است که مانع ارتقاء انسان به مقام عبودیت است.

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵.

۲. حشر: ۹.

انفاق و نفاق

منافقان از انفاق کراهت دارند: ﴿وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ﴾^۱ و در قیامت برای اهل جهنم معلوم می‌شود که پشت پا زدن اینان به نماز و انفاق، عامل سقوط آنان در آتش شده است: ﴿فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينَ﴾^۲. چون ارادت خداوند پایه تقرب است و کراهت، مایه تبعد، انفاق مؤمنان با اراده، مقبول خداوند و انفاق منافقان با کراهت، مردود خداست؛^۳ چنانچه وارد شده که هرچه حاجی در این سفر انفاق کند و هرچه هزینه کند اسراف محسوب نمی‌شود؛ رَوَى ابْنُ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا مِنْ نَفَقَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ نَفَقَةٍ قَصِدَ وَيُبْغِضُ الْإِسْرَافَ إِلَّا فِي الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ فَرَحِمَ اللَّهُ مُؤْمِنًا كَسَبَ طَيِّبًا وَأَنْفَقَ مِنْ قَصِدٍ أَوْ قَدَّمَ فَضْلًا^۴. چون رابطه مستقیمی بین انفاق و طهارت جان انسان وجود دارد حاجی، که قصد تقرب دارد، بایستی از هرگونه بخل و نفاق پاکیزه شود و تنها انفاق به قصد قربت و بدون کراهت می‌تواند انفاق‌کننده را بالا ببرد.

ی، استغفار

آیه ۱۹۹ سوره بقره، از جمله آیات حج است که بر مسئله استغفار، که یکی از فضائل اخلاقی حوزه رفتار و عمل است، تأکید می‌کند. قریش و هم سوگندانش، که به عرف محلی حمس نامیده می‌شدند، در عرفات وقوف نمی‌کردند؛ بلکه تنها در مزدلفه وقوف می‌کردند و منطقشان این بود که ما اهل حرم هستیم و نباید از حرم

۱. توبه: ۵۴.

۲. مدثر: ۴۰، ۴۴.

۳. جوادی آملی، تسنیم، ج ۲، ص ۱۸۰.

۴. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۶۷.

خدا دور شویم. خدای تعالی در این آیه دستور داد که شما هم مانند سایر مردم، از همانجایی که آنان کوچ می‌کنند، کوچ کنید و استغفار نیز انجام دهید: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

معنای استغفار

«غفران» به معنای پوشاندن «غَفَرَهُ، سَتَرَهُ. وَكُلُّ شَيْءٍ سَتَرْتَهُ فَقَدْ غَفَرْتَهُ»^۱ و نیز به معنای بیم و ترس و آنچه انسان را از پلیدی و آلودگی مصون می‌دارد است. از این جهت گفته می‌شود: «اغْفِرْ ثُوبَكَ فِي الْوَعَاءِ»؛ یعنی لباست را در ظرف شست و شو کن تا چرکش دور شود. بنابراین «استغفار» خواستن و طلب دور شدن یا پوشاندن، به زبان و در عمل است.^۲ اما در کاربردهای دینی، مغفرت به معنای پوشاندن گناه است و کلمات «غفور و غافر» هر دو به معنای بخشاینده و پوشاننده گناه است. اما در کلمه «غفور» مبالغه بیشتری وجود دارد.^۳

استغفار در حج

در فراز نخست آیه ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ...﴾ قرآن می‌فرماید: کوچ کنید از جایی که مردم کوچ کردند؛ سپس دستور به طلب مغفرت از خداوند می‌دهد: ﴿اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. در اینکه مقصود آیه از عبارت ﴿مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾، کوچ کردن از کجاست؟ طبق بیان طبرسی، دو احتمال است: یا مقصود کوچ از عرفات و خطاب به قریش است که به عرفات نمی‌آمدند و یا آنکه منظور حرکت از مزدلفه است برای منا در روز عید قربان بعد از طلوع خورشید برای رمی جمره و قربانی. در بیان و تأیید این قول، جبائی می‌گوید این قسمت از آیه

۱. زبیدی، تاج العروس، ج ۷، ص ۳۱۴.

۲. خسروی حسینی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۷۰۲.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۷.

به دنبال ﴿فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ﴾ (هنگامی که از عرفات کوچ کردید) ذکر شده است، پس حرکت و کوچ کردن دیگری است. از این آیه می فهمیم که هر دو حرکت دسته جمعی از عرفات به مشعرو از مشعربه منا واجب است. در هر صورت پس از کوچ کردن، مردم باید در آبخار مغفرت اله گناهان خود را شست و شودهند: ﴿وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ...﴾؛ یعنی با پشیمانی از گناهان گذشته از خداوند طلب مغفرت کنید که خدا آمرزنده و مهربان است.^۱

ک) همیاری در نیکوکاری

همیاری در نیکوکاری از جمله فضائل اخلاق عملی است که در آیه دوم سوره مائده بعد از دستور به رعایت حرمت شعائر الهی و ماه های حرام و قربانی بی نشان و نشان دار و برخی دستورات دیگر مطرح شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.^۲

در مجمع البیان آمده است: عبارت ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾، استیناف کلام است و عطف بر ﴿أَنْ تَعْتَدُوا﴾ نیست تا محلاً منصوب باشد. در اینجا خداوند بندگان را امر می کند که یکدیگر را بر نیکی و تقوا یاری کنند و به آنچه خداوند امر کرده، عمل و از آنچه نهی کرده، دوری کنند.

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۷-۵۲۸.

۲. مائده: ۲.

همچنین باید از معاونت برگناه خودداری نمایند.^۱

معنای تعاون

صاحب مفردات می‌گوید: «الْعَوْنُ» و «الْمُعَاوَنَةُ» به معنای مظاهره، یعنی پشتیبانی و همیاری است؛ چنانچه «تَعَاوُنٌ» نیز به همین معناست.^۲ در کتاب العین آمده است: «كل شيء استعنت به، أو أعانك فهو عؤنك. والصوم عؤن على العبادة»؛^۳ یعنی منظور از یاری رساندن، تنها در ابعاد یدی و ظاهری نیست؛ بلکه بُعد مهم این همیاری و پشتیبانی، معنوی است؛ چنانچه روزه گرفتن و همین طور نماز و صبر: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...﴾ از آن دسته امور معنوی هستند، که مؤمنین را در مسیر بندگی یاری می‌رسانند.

تعاون و همیاری در مسیریان و تقوای الهی، اساس سنت اسلامی

علامه طباطبایی رحمته الله معتقد است جمله ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ...﴾ بیانگر اساس سنت اسلامی است و خدای سبحان در کلام مجیدش کلمه «بِرٌّ» را تفسیر کرده است: ﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...﴾^۴ به تعبیر علامه، خداوند در این جمله، به جای اینکه کلمه «بِرٌّ»، به کسره را تعریف کند، کلمه «بِرٌّ»، به فتحه، را تعریف کرد. (کلمه «بِرٌّ»، با فتحه، ناظر به مصداق و فاعل «بِرٌّ» و نیکوکاری است) تا هم بیان و تعریف مردان نیکوکار را ارائه کند و هم اوصافشان را شرح دهد.^۵

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۴۰.

۲. راغب، المفردات، ص ۵۹۸.

۳. فراهیدی، العین، ج ۲، ص ۲۵۳.

۴. «نیکی تنها نزد کسی است که به خدا و روز جزا ایمان دارد»، (بقره: ۱۷۷).

۵. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۴۲۹.

اَبْرار، عاملان به «بِرِّ»

قرآن در عبارت ﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾، عاملان «بِرِّ» را، مبتنی بر حوزه اعتقاد و باور، چنین تعریف می‌کند: آنان کسانی هستند که به خدا، روز جزا، ملائکه، کتاب و انبیای الهی ایمان دارند؛ تعریفی که شامل تمامی معارف حقه‌ای است که خدای سبحان، ایمان به آنها را از بندگان خود خواسته است. مراد به این ایمان، ایمان کامل است که اثرش هرگز از آن جدا نمی‌شود و تخلف نمی‌کند. اما در حوزه عمل، قرآن آنان را ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾ و در حوزه اخلاق ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ معرفی می‌کند. قرآن صدق را درباره ابرار مطلق آورده و مقید به زبان یا اعمال قلب یا اعمال سایر جوارح نکرده است و لذا فهمیده می‌شود که منظور از اهل برّان مؤمنینی هستند که ایمانشان حقیقی است و در دعوی ایمان صادقند؛ چنانچه فرمود:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي

أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱

حاشا! به پروردگارت سوگند که ایمان نمی‌آورند و ایمانشان واقعی نمی‌شود، مگر وقتی که تورا در اختلاف‌هایی که بینشان پیدا می‌شود حکم قرار دهند و چون قضاوت کردی هیچ ناراحتی در دل خود از حکم تو احساس نکنند و سراپا تسلیم توشوند.

همچنین از دیگر اعمال و اوصاف آنان این است که: ﴿وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ

الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۲۰۱﴾

از آنچه گذشت معلوم می‌شود همیاری مؤمنین در امور ایمانی و اعمال صالحه از فضائلی است که لازمه کمال مؤمن و از جمله حاجیان است و به ویژه در سفر معنوی حج توجه مضاعف به آن ضروری است؛ چنانچه به بیان علامه طباطبایی رحمته الله، کلمه «تقوا» در آیه یادشده، که تعاون در آن نیز تأکید شده است، به معنای مراقب امر و نهی خدا بودن است. نتیجه بازگشت معنای تعاون بر «بَرُّوْ تَقْوَا» این است که جامعه مسلمین بر «بَرُّوْ تَقْوَا» یا به عبارتی بر ایمان و عمل صالح ناشی از ترس خدا اجتماع کند و این همان صلاح و تقوای اجتماعی است. در مقابل آن، تعاون بر گناه، یعنی عمل زشت که موجب عقب افتادگی از زندگی سعادت‌مندانه است، قرار دارد؛^۳ چیزی که به ویژه زائران خانه خدا باید از آن پرهیز کنند و پس از سفر حج، نباید سرمایه و ره آورد عظیم معنوی آن را با اعمال ناصالح، نابود کنند.

۱. بقره: ۱۷۷.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۴۲۸-۴۲۹.

۳. همان، ج ۵، ص ۱۶۳.

فصل دوم: اخلاق رذیلت

«رذل» یعنی ناپسند. «رذل و رذال» امری است که در اثر پلیدی، ناپسند باشد^۱ یا چیزی که به خاطر ناروایی و زشتی اش رغبت و میلی به آن نباشد.^۲ «أَرَاذِلٌ»، نیز جمع «أَرَذِلٌ» و به معنای کسانی است که جایگاه (اجتماعی) و شأن پایینی دارند.^۳ قرآن در آیاتی مانند ﴿إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ﴾^۴ و ﴿قَالُوا أُنُومُنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَالُونَ﴾^۵ سخن مخالفان انبیا درباره اطرافیان ایشان را بازگو کرده است که آنان، طرفداران انبیای الهی را «أَرَاذِلٌ» می خواندند؛ چون آنها را هم شأن خود ندانسته و به آنها رغبتی نداشتند^۶ در حالی که واقعیت خلاف این بود و اطرافیان و گرویدگان به انبیای الهی دارای شأنی رفیع در محضر خداوند بودند. با این توصیف، اخلاق رذیلت ناظر به رفتار و اعمالی است که ناپسند بوده و به خاطر اینکه دون شأن انسانی

۱. قرشی، قاموس قرآن، ج ۳، ص ۸۲.

۲. خسروی حسینی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۶۶.

۳. طریحی، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۳۸۲.

۴. هود: ۲۷.

۵. شعراء: ۱۱۱.

۶. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۶۶.

است، عقل و دین، رغبتی به آن ندارد.

۱. ردائل ناظر به صفات نفسانی

ردائل نفسانی انسان، که نمایانگر خست نفس بوده و منشأ صدور رفتار و اعمال ناپسند است، متعددند. در این نوشتار، به فراخور پیام آیات حج، به مواردی اشاره می‌شود.

الف) کفر

همانطور که ایمان، افضل فضائل اخلاقی حوزه صفات است، نقطه مقابل آن، یعنی کفر نیز بدترین ردائل نفسانی انسان است. خداوند در جریان دعای حضرت ابراهیم علیه السلام برای شهر مکه و اهل آن و استجابت دعای آن حضرت، به تهدید کفار می‌پردازد: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ^۱﴾

معنای «کفر»

«کُفِّر» در لغت پوشیده شدن چیزی است. شب راهم به خاطر اینکه اشخاص و اجسام را با سیاهی اش می‌پوشاند با واژه کافر و صفت کرده‌اند.^۲ کفر به معنای انکار (حق یا چیزی) نیز آمده است؛ مانند: آیه ﴿وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرِيهِ﴾؛ یعنی شما اولین انکارکنندگان آن نباشید.^۳ از این جهت «کفر» نقیض «ایمان» است: «آمَنَّا بِاللَّهِ وَكَفَرْنَا بِالطَّاغُوتِ»، از این رو کفر نعمت یا انکار نعمت، نقیض شکر است: «كَفَرْنَا نِعْمَةً

۱. بقره: ۱۲۶.

۲. خسروی حسینی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۴، ص ۴۰.

۳. طریحی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۷۴.

بخش چهارم: مباحث اخلاقی در آیات حج | ۳۷۳

الله»؛ یعنی «جَدَّهَا وَسَتَرَهَا»؛ «انکار کردند و پوشاندند».^۱ همچنین در تعریفی هستی شناسانه، ملاصدرا کفرا را ملکه ای ظلمانی می داند که حجاب و مانع فهم و ادراک حقایق اشیا است. وی می گوید:

والکفر الّذی هو ضده (یعنی الایمان) هو ملکه ظلمانیة حاصلة فی النفس من کثرة الاغلوّطات وتراکم الشبهات وتراحم الوهیمات ورسوخها، فتصیر تلک الملکه الظلمانیة حجابا عن ادراک کل حق وعمی فی عین القلب عن رؤیة کل مستتیر مکشوف وصمما فی الاذن العقلی عن سماع کل کلام صادق.^۲

مراتب کفرو متعلّق آن

متعلّق کفرانکار متعلّق ایمان است؛^۳ از این جهت مراتب کفر نیز متفاوت خواهد بود؛ کما اینکه نظریه تعریف ملاصدرا از کفر به ملکه ظلمانی و میزان شدت و ضعف این ملکه نفسانی وجودی، مراتب انکار حقایق و کفر حامل این ملکه نیز متفاوت خواهد بود؛ چنانچه در قرآن کریم، حداقل پنج نوع و مرتبه برای کفر مطرح شده است:^۴

۱. کفرانکاری از روی علم؛ مانند ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾.^۵

۲. کفرانکاری از روی حدس و گمان و بدون علم؛ مانند ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا

۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۴.

۲. صدر الدین شیرازی، شرح اصول الکافی، ج ۱، ص ۴۱۶.

۳. نحل، ۷۲؛ عنکبوت، ۶۷.

4. <https://fa.wikishia.net/view>.

۵. بقره، ۸۹.

- الدُّنْيَا تَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿۱﴾
۳. کفر برائت؛ مانند ﴿وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾ ۲
۴. کفر ترک اوامر؛ مانند ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ ۳
۵. کفر ترک شکر؛ مانند ﴿قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾ ۴

حال کافران

نظر به ویژگی کافران، که پوشاندن حق و انکار توحید، نبوت و معاد و مسائل پیرامون آنها است، ابراهیم علیه السلام در آیه یاد شده، آنان را از دعای خود محروم ساخت و برای آنان طلب رزق و ثمرات نکرد؛ ﴿وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ ۵، هر چند، خداوند در ادامه فرمود: ﴿وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتَعُهُ قَلِيلًا...﴾؛ یعنی ای ابراهیم! دعای تورا درباره مؤمنین مستجاب کردم (ولی) کفار را نیز تا موقع مرگ روزی می دهم. در این زمینه بعضی گفته اند منظور این است که کفار را در دنیا فوراً هلاک نمی کنم و به آنها در مدت زندگی آنان در دنیا روزی می دهم. گروه دیگر معتقدند مراد این است که کفار را از امنیت و روزی تا زمان خروج حضرت

۱. جاثیه، ۲۴.

۲. عنکبوت، ۲۵.

۳. آل عمران: ۹۷.

۴. نمل، ۴۰.

۵. بقره، ۱۲۶.

محمد ﷺ بهره مند می گردانم؛ ولی هنگامی که آن حضرت خروج می کند، یا آنها را می کشد یا از مکه اخراج می کند، در نهایت، عاقبت آنها آتش جهنم است؛ ﴿ثُمَّ أَصْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ...﴾^۱ یعنی کفاری که در این شهر (مکه) می آیند، از زندگی مرفه و رزق فراوان خود مغرور نشوند و خیال نکنند که نزد خدا کرامت و حرمتی دارند؛ بلکه هرچه احترام هست از خانه خداست و من چند صباحی ایشان را از متاع اندک دنیا بهره مند می کنم و آنگاه به سوی آتش دوزخ، که بد بازگشت گاهی است، وارد می کنم.^۲

حج ابراهیمی و برائت از کفار

آنچه از عملکرد ابراهیم عليه السلام در برخورد با کافران، استفاده می شود، این است که مؤمنین در مقام دعا نیز می بایست از آنان تبری بجویند؛ تا جایی که اگر پیامبر صلى الله عليه وآله هم برای آنها دعا کند، بی فایده است و خداوند آنان را نمی آمرزد؛ ﴿...إِنْ كَسَبْتُمْ عَثْرَةً فَلَكُمْ إِلَهًا كَثِيرًا...﴾^۳ یعنی حتی اگر هفتاد بار برایشان طلب آمرزش کنی، هیچ فایده ای ندارد؛ اینها آمرزیده نمی شوند؛ چون به خداوند و رسولش کفر ورزیدند و خداوند گروه فاسق را هدایت نمی کند».

حاجیان خانه خدا نیز برای رسیدن به کمال حج - همانطور که در اعمال حج با ایمان و اعتقاد و نیز تولای خدا، رسول خدا صلى الله عليه وآله و ائمه عليهم السلام و باور به معاد و مسائل پیرامون این اصول، اعمال خود را انجام می دهند - لازم است از منکران این حقایق تبری جسته و حتی برای آنان از خدا طلب خیر نیز نکنند؛ چراکه کافران مغضوب

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۸.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۲.

۳. توبه: ۸۰.

خداوند بوده و از رحمت او به دورند.

از جمله آیات درباره کفر، آیه ۲۸۶ سوره بقره است: ﴿... وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ...﴾^۱ که بیانگر دعای مؤمنین برای پیروزی بر کافران است. معنای آیه این است که پروردگارا! از گناهان ما بگذر و خطاهای ما را ببوشان و با نعمت دادن به ما در دنیا و وارد کردن ما به بهشت در آخرت به ما رحم کن! توولی ما و اولی به تصرف در اموال ما و کمک کار ما هستی. پس ما را در پیروزی بر کافران یاری فرما.^۲ راز اینکه در این آیه خداوند مولا و صاحب اختیار مؤمنین خطاب شده این است که خدا تنها مولای مؤمنین است؛ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾^۳ و کسانی که کفر ورزند مولا و یآوری ندارند.^۴

ب) شرک

آیه ۲۵ سوره حج: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ يُظْلَمِ نُذُقُهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ از جمله آیات حج است که به مسئله شرک یا کفر به معنای شرک پرداخته است.

معنای شرک و تفاوت آن با کفر

«شرک» به معنای شریک شدن^۵ یا شریک دانستن است که در ادبیات دینی عبارت است از شریک دانستن کسی یا چیزی برای خداوند. اگر این شریک

۱. بقره، ۲۸۶.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۶۹۲.

۳. محمد: ۱۱.

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۴۴۶.

۵. قرشی، قاموس قرآن، ج ۴، ص ۲۰.

دانستن در ذات باری باشد شرک عظیم بوده و تفاوتی با کفر ندارد: «الشِّرْكَ الْعَظِيمُ، وَهُوَ: إِثْبَاتُ شَرِيكَ لِهَيْبَةِ اللَّهِ تَعَالَى. يُقَالُ: أَشْرَكَ فُلَانٌ بِاللَّهِ، وَذَلِكَ أَعْظَمُ كُفْرًا. قَالَ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾^۱، وَقَالَ: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^۲ ولی اگر شریک دانستن در امور خلقت باشد شرک یا به تعبیر راغب، شرک صغیر است: «الشِّرْكَ الصَّغِيرُ، وَهُوَ مَرَاعَاةُ غَيْرِ اللَّهِ مَعَهُ فِي بَعْضِ الْأُمُورِ، وَهُوَ الزِّيَاءُ وَالتَّفَاقُ الْمَشَارِإِلَيْهِ بِقَوْلِهِ: ﴿جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۳، ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۴». از این جهت شرک، در مقام تعریف، با کفر تفاوت دارد و به تعبیری تفاوت کفر با شرک، به مراتب انکار حق بستگی دارد که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

مراتب شرک

شرک در مقابل توحید است و از آنجا که توحید در مراتبی چون ذات، صفات و افعال تعریف می‌شود، شرک نیز در سه مرتبه: شرک ذاتی، شرک صفاتی و شرک افعالی دسته‌بندی می‌شود.^۵ از این رو در توحید ذاتی گاهی وحدت برون ذاتی (یعنی خداوند یکتاست و همتا ندارد) منظور است و مقابل آن، شرک صریح و اعتقاد به دو یا چند خدا داشتن است. گاهی، وحدت درون ذاتی (یعنی ذات باری، مرکب از اجزای بالفعل و بالقوه نیست) منظور است^۶ که هرچند، این

۱. نساء: ۴۸.

۲. نساء: ۱۱۶.

۳. الأعراف: ۱۹۰.

۴. یوسف: ۱۰۶.

۵. راغب، المفردات، ص ۴۵۲.

۶. مصطفوی، التحقيق، ج ۶، ص ۴۹.

۷. مصباح یزدی، آموزش عقاید، ج ۱، ص ۱۳۵.

مورد هم شرک در ذات است، در مرتبه ای پایین تر از انکار خدا یا انکار یگانگی خدا است. همچنین در توحید صفاتی، منظور وحدت و یگانگی ذات و صفات است؛ به این معنا که برای مثال، علم، قدرت و حیات الهی، حقایق جدای از ذات نیستند و این عناوین، تنها در مقام تحلیل ذهنی، از ذات باری متمایز می شوند. ولی در واقع، مصداق علم، قدرت و حیات همان مصداق ذات است؛ یعنی صفات الهی مصداق جداگانه ای از یکدیگر و از ذات خداوند ندارند؛ بلکه همگی آنها مفاهیمی هستند که عقل، از مصداق واحد بسیطی که همان ذات مقدس خداوند است انتزاع می کند.^۱ در مقابل چنین توحیدی، یعنی عدم اعتقاد به وحدت ذات و صفات، شرک صفاتی است که مرتبه آن پایین تر از شرک ذاتی (در دو معنای ذکر شده آن) است. همین طور توحید افعالی به این معناست که خدای متعال در انجام کارهای خود نیازی به هیچ کس و هیچ چیز ندارد و هیچ موجودی نمی تواند هیچ گونه کمکی به او کند.^۲ در مقابل این معنا نیز شرک افعالی است؛ یعنی اعتقاد به اینکه غیر از خداوند، موجودات دیگر نیز دارای فاعلیت استقلالی در امور عالم بوده و بدون اراده و کمک خدا در عالم هستی اثرگذارند.

شرک در آیه مورد بحث

در فراز آخر آیه: ﴿وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ﴾ خداوند می فرماید: «هر کس مشرک شود و از این راه ظلم کند یا مرتکب حرام و گناه شود، او را از عذاب دردناک می چشانیم»؛ چون الحاد، انحراف و به اعتقاد برخی شرک است. برخی گفته اند این آیه درباره کسانی نازل شده است که در سال حدیبیه، پیامبر ﷺ را

۱. مصباح یزدی، آموزش عقاید، ج ۱، ص ۱۳۶.

۲. همان، ص ۱۳۷.

از ورود به مکه منع کردند؛^۱ با این برداشت، منظور از عبارت «الَّذِينَ كَفَرُوا» در ابتدای آیه نیز کفر به معنای شرک خواهد بود؛ چنانچه علامه طباطبایی نیز معتقد است منظور از «الَّذِينَ كَفَرُوا» مشرکین مکه هستند که به نبوت رسول خدا ﷺ کفر ورزیدند و در اول بعثت، یعنی قبل از هجرت، مانع از گرویدن مردم به اسلام شدند. در همین راستا، مقصود از «سَبِيلَ اللَّهِ» نیز همان اسلام است؛ چون مشرکین مکه، مؤمنین را از داخل شدن به مسجد الحرام، برای طواف کعبه و نماز خواندن در آن و سایر عبادات باز می داشتند.^۲

برائت از مشرکین، کمال و روح اعمال حج

یکی از اعمال برجسته و مکمل حج، برائت از هرگونه شرک و مشرک است؛ زیرا اجتناب از طاغوت کنار عبادت خدا دعوت همه انبیا بوده است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۳. در سوره حج به دنبال دستور به تعظیم حرمت الهی فرمان به اجتناب از رجس می دهد: «ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»^۴؛ چنانچه در سوره توبه و در روز حج اکبر برائت از مشرکان اعلام شد:

«بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۵ و «أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۲۸.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۷.

۳. نحل: ۳۶.

۴. حج: ۳۰.

۵. توبه: ۱.

تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ عَيْرٌ مُّعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ
الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.^۱

خداوند از مؤمنین خواسته تا از مشرکان براءت جویند و ابراهیم علیه السلام را در این عمل عبادی، به عنوان اسوه مؤمنین معرفی کرده است: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ﴾.^۲ در این آیه و به ویژه فراز آخر آن، جدایی حزب خدا و دشمنان خدا تا جایی تأکید شده است که نه تنها براءت از کفار و مشرکین را در عمل، الزامی می‌کند، بلکه قبل از هر چیز، بغض و کینه همیشگی از دشمنان خدا را (تا زمانی که ایمان نیاورده‌اند) ضروری می‌داند. بر این اساس بر مؤمنان و حج‌گزاران و اهل قبله لازم است که ابراهیم علیه السلام را اسوه حسنه قرار دهند و براءت از دشمنان خدا و بت‌های زمان و اقطاب شرک را، که کمر به نابودی اسلام و به ذلت کشیدن مسلمانان بسته‌اند، طرد و نفی کنند؛ خطرشان را دست‌کم نگیرند و همان‌گونه که در طواف و سعی و سایر مناسک حج، به ابراهیم علیه السلام اقتدا می‌کنند، در براءت از مشرکان نیز با جدیت عمل نمایند؛ چراکه آیات متعددی از قرآن به طور عام بر چنین براءتی دلالت دارند.

نکاتی که از این آیه و آیات بعدی سوره براءت استفاده می‌شود عبارتند از:
یکم - این سوره برخلاف سوره‌های دیگر، بدون «بسم الله» نازل شده است؛ چون رحمت و امانی برای کافران و مشرکان نیست؛
دوم - دستور به براءت، از سوی خدا و پیامبر اوست و در هر عصری می‌بایست سرمشق مؤمنان باشد؛

۱. توبه: ۳.

۲. ممتحنه: ۴.

سوم - مفهوم برائت از بیزاری، که یک امر قلبی و عاطفی است، فراتر رفته و مستلزم کناره‌گیری، منزوی ساختن و طرد عملی مشرکان است.

هدف از برائت و جنگ و مبارزه، هدایت انسان‌ها و بازگرداندن آنها به راه حق و طریق سعادت آنهاست؛ نه انتقام‌جویی و کینه‌توزی. از این رو هرگاه بازگردند و تسلیم آیین حق شوند، برادرانی هستند که با صلح و صفا کنار سایر مؤمنان می‌توانند زندگی کنند.

اعلام برائت، آغاز یک جنگ روانی تبلیغی علیه کفر و شرک است؛ بلکه سیاست خارجی اسلام با جهان کفر را در صحنه تبلیغ و جهاد و جنگ سرد و گرم مشخص می‌کند.

برائت در روز حج اکبر (قربان یا عرفه)، که مسلمانان و مشرکان حضور داشتند، با بانگ بلند «اذان» اعلام شد تا به گوش همه مردم از مسلمان و غیرمسلمان برسد و قاعدتاً حاجیان خانه خدا نیز بنا به سنت نبوی این عمل عبادی را می‌بایست انجام دهند. آیات برائت خطر منافقان را، که لحن ظاهر فریب و دلی آکنده از کینه و عداوت دارند، هشدار داده تا مؤمنان بیدار باشند و فریب نیرنگشان را نخورند. خداوند به مؤمنان توصیه می‌کند که از دشمن نهراسند و تنها از خدا پروا کنند که خدا به دست مؤمنان، نکبت و عذاب را بر دشمن می‌فرستد تا شفای دل مؤمنان باشد.^۱

از آنچه گذشت، معلوم می‌شود مراسم حج، نه یک عمل فردی عبادی صرف، بلکه به عنوان یک کنگره جهانی اسلامی و عملی اجتماعی - سیاسی نیز هست، که با صف‌آرایی مؤمنان برابر فکر و جبهه کفر و شرک، جان یافته و از این جهت، از دیگر اعمال فردی متمایز می‌شود و کمال آن در برائت قلبی و عملی از دشمنان خدا تجلی می‌یابد.

۱. رک: حج و برائت از مشرکان، میقات حج، شماره ۲۲.

۲. ردائل ناظر به رفتار

ردائل رفتاری انسان، که بیانگر ظهور ردائل نفسانی انسان است، بسیارند. در این مجال، متناسب با پیام آیات حج، به مواردی اشاره می‌شود.

الف) گناه

همان‌گونه که ردائلی نفسانی چون کفر و شرک، که منشأ بسیاری دیگر از ردائل نفسانی و عملی است، در آیات حج، نهی و تقبیح شده است، گناه به عنوان ردیله ای عام نیز مورد نهی است؛ از جمله در آیه ۱۹۷ سوره بقره، به چند مصداق خاص از این ردیلت در ایام حج اشاره شده است: ﴿الْحُجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحُجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحُجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ﴾. در این آیه، سه گناه رفت، فسق و جدال در حج نهی شده است. البته رفت در حال احرام حرام است؛ و در غیر احرام از محرّمات نیست.

تعریف رفت

طبق بیان طبرسی، منظور از رفت، آمیزش است که با این کلمه با کنایه از آن یاد شده است؛ البته به معنای وعده‌گذاری آمیزش (در یک قول) و به معنایی عام، شامل خود آمیزش، مقدمات آمیزش و نیز وعده‌گذاری آن (در قول دیگر) نیز آمده است.^۱ ولی به عقیده علامه طباطبایی، کلمه «رفت» به معنای هر عملی است که در عرف، به نام آن، تصریح نمی‌شود؛ ولی هر وقت بخواهند نام آن را ببرند، به کنایه می‌برند؛ مانند عمل زناشویی.^۲

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۴.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۹.

تعریف فسق

فسق به معنای خارج شدن از حق است؛ مانند ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾؛^۱ و نیز به معنای ممنوعیت‌ها و حرمت شرعی؛ چنانچه وقتی خرما از پوستش خارج می‌شود، می‌گویند: «فَسَقَ الرُّطْبُ».^۲ بنابراین هرگونه عصیان و ترک امر و نهی الهی از سوی انسان، چون خروج از حق است، مصداق فسق خواهد بود.^۴

مقصود از فسق در آیه

به اعتقاد امامیه، منظور از فسق در آیه، دروغ است که در موقع احرام باید ترک شود. ولی نظرات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد؛ از جمله اینکه منظور همه معاصی و گناهان است که باید ترک شود. طبق نظری دیگر، به قرینه آیه ﴿يُنْسِ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْأَيْمَانِ﴾^۵ منظور، مردم را به لقب زشت یاد کردن یا فحش دادن به مؤمنان است. کلمه ﴿لَا فُسُوقٌ﴾ نهی عام است و دلالت بر حرمت فسق در همه زمان‌ها و مکان‌ها دارد و ذکر حرمت آن در حج، برای بیان عظمت حج بوده و از این جهت بر آن تأکید شده است.^۶ به عقیده علامه طباطبایی، معنای فسق در آیه همان خارج شدن از طاعت است^۷ و بنا بر این دیدگاه، تأکید بر حرمت مصادیق ذکر شده آن در حج می‌تواند از جهت عظمت و اهمیت حج باشد.

۱. کهف: ۵۰.

۲. قرشی، قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۷۶.

۳. خسروی حسینی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۳، ص ۵۸.

۴. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۰۸.

۵. حجرات: ۱۱.

۶. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۴.

۷. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۹.

معنای جدال

«جدال» یعنی گفت و گوی همراه نزاع و ستیزه و به قصد چیرگی بر یکدیگر که اصلش از «جَدَلْتُ الحبل» است؛ یعنی ریسمان و طناب را محکم تاباندم.^۱ هر چند «جدال» در لغت معنای مذمومی دارد، اگر مقصود از آن به کارگیری ادله طرف مقابل برای فهم مقصود و برای ظهور حق باشد، جدال احسن است. در هر صورت این کلمه در مجادله حق و باطل و در مجادله به معنای دفاع در قرآن کریم به کار رفته است و همه معانی در اصل یکسان، ولی در مصادیق متفاوت اند؛ مثلاً در مواردی چون: ﴿وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَلُونَ أَنفُسَهُمْ...﴾^۲، ﴿فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾^۳ و ﴿يُجَادِلُوكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ...﴾^۴ در معنای مذموم آن و در مواردی چون: ﴿وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۵ و ﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ... يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ...﴾^۶ در معنای حسن آن استعمال شده است. با این وجود لفظ «جَدَل» در قرآن، بیشتر در منازعه و خصامه ناحق و معنای مذموم آن استعمال شده است.^۷

منظور از جدال در آیه

سوگند راست در غیر حج اشکال ندارد. ولی در حج، سوگند راست یا دروغ نهی

۱. خسروی حسینی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۳۸۵. در مصباح المنیر آمده است: «(جَادَل) (مُجَادَلَةٌ) و (جَدَالًا) إِذَا خَاصَمَ بِمَا يَشْتَعَلُ عَنْ ظُهُورِ الْحَقِّ وَ وُضِعَ الصَّوَابُ هَذَا أَضْلُهُ ثُمَّ اسْتُعْمِلَ عَلَى لِسَانِ حَمَلَةِ الشَّرْعِ فِي مُقَابَلَةِ الْأَدْلَةِ لِظُهُورِ أَرْجَحِيَّتِهَا وَ هُوَ مُخْمُودٌ إِنْ كَانَ لِلْوَقُوفِ عَلَى الْحَقِّ وَ إِلَّا فَذَمُّومٌ». (فیومی، المصباح المنیر، ج ۱، ص ۵۳)

۲. نساء: ۱۰۷.

۳. نساء: ۱۰۹.

۴. انفال: ۶.

۵. نحل: ۱۲۵.

۶. هود: ۷۴.

۷. قرشی، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۲۳.

شده است.

طبرسی می‌گوید:

از نظر امامیه، منظور از جدال (سوگند خوردن) گفتن عبارت «لا والله» و «بلی والله» است. چه این سوگند راست یا دروغ باشد. ولی در این زمینه اقوال دیگری نیز هست؛ از جمله اینکه از روی دشمنی و عصبانیت، لجاج و فحاشی نکنید یا در اینکه حج باید در ماه ذی حجه باشد جدال نکنید؛ چه اینکه مردم گاه ماه‌های حج را فراموش می‌کردند و آنها را جلویا عقب می‌انداختند و گاه حج در غیر زمانش واقع می‌شد.^۱

البته از نظر علامه طباطبایی رحمته‌الله، منظور از جدال در این مقام ستیزگی کردن و لجبازی در گفتار و بحث است.^۲ همه موارد یادشده می‌تواند مصداق نهی از جدل در ایام حج باشد.

ب) تجاوزگری

آیه ﴿...وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا...﴾^۳ از جمله آیات حج است که در آن به گناه و رذیلت اعتدا اشاره شده است؛ رذیلتی که همانند دیگر رذائل، انسان را از دایره محبت و عنایت خدا خارج می‌کند. البته این رذیلت در آیات دیگری نیز تکرار شده و مؤمنان از آلوده شدن به آن نهی شده‌اند.

تعریف عدو

راغب می‌گوید: «عدو. التَّجَاوُزُ وَمَنَافَاةُ الْاِلْتِمَامِ».^۴ اما این تجاوز (که منافی التیام

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۴-۵۲۵.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۹.

۳. مائده: ۲.

۴. راغب، المفردات، ص ۵۵۳.

است) گاه در مقام قلب است (درونی است) که به آن عداوت گویند؛ گاه در راه رفتن است که عدو (دویدن) نام دارد و گاه در عدم رعایت عدالت در معامله است که به آن عدوان می‌گویند. ^۱ در مصباح المنیر، این واژه، با فتح، به معنای ظلم و تجاوز کردن از حد آمده است؛ ^۲ مانند آیه ﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾، ^۳ که عدول از احکام و حدود الهی را مصداق ظلم دانسته است. ^۴

معنای عبارت ﴿أَنْ تَعْتَدُوا﴾

عبارت ﴿أَنْ تَعْتَدُوا﴾ در آیه شریفه به همان معنای نهی از تجاوز کردن از حدود الهی است. اما این توصیه به مؤمنین است؛ چون قبل از آن، اجازه جنگ با کفار و مشرکین و دشمنان دین صادر شده بود و با این حکم، بر رعایت اصول انسانی و عدالت، حتی در میدان جنگ و برابر دشمنان تأکید شده است؛ یعنی مواظب باشید حتی در برابر دشمن نیز از حق عدول نکنید؛ چراکه خداوند متجاوزان را دوست ندارد و هنگامی که جنگ برای خدا و در راه خداست، تعدی و تجاوز معنا ندارد. درست به همین دلیل است که در جنگ‌های اسلامی، رعایت اصول اخلاقی فراوانی توصیه شده است؛ برای مثل افرادی که سلاح را بر زمین بگذارند و کسانی که توانایی جنگ را از دست داده‌اند نباید آزار ببینند؛ مانند مجروحان، پیرمردان، زنان و کودکان. همچنین باغستان‌ها، گیاهان و زراعت‌ها نباید از بین بروند و از مواد سمی و شیمیایی و مانند آن، برای زهرآلود کردن آب‌های آشامیدنی دشمن (و یا به عنوان سلاح جنگی) نباید استفاده شود. ^۵

۱. قرشی، قاموس قرآن، ج ۴، ص ۳۰۵.

۲. فیومی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۹۷.

۳. بقره: ۲۲۹.

۴. قاموس قرآن، ج ۴، ص ۳۰۵.

۵. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۰.

ج) اعانه در گناه و ظلم

از دیگر ردائیل اخلاقی نهی شده در آیات حج، همیاری در گناه و ظلم است آیه دوم سوره مائده در این باره می‌فرماید: ﴿...وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالتَّعَدَاوِيْنَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾. قرآن پس از آنکه به همیاری در نیکی و تقوا سفارش می‌کند، بلافاصله با عبارت ﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالتَّعَدَاوِيْنَ﴾ از همیاری در گناه و ظلم، که از مهم‌ترین مصادیق آن گناه و ظلم به احکام و حدود الهی است نهی می‌کند.

معنای اثم و عدوان

«اثم» اسمی است برای افعالی که مانع رسیدن به ثواب و پاداش است و نیز در معنای تأخیر و درنگ کردن و ممانعت نیز آمده است.^۱ به گناه و مطلق کار حرام و مصادیق آن (از جمله: قمار، خمر و...) از آن جهت که باعث ضررند و از خیر باز می‌دارند «اثم» گفته شده است.^۲ چنانچه پیشتر در تعریف «عدو» گذشت، «عدو» گاه در عدم رعایت عدالت در معامله با دیگران است و از این جهت به آن «عدوان» اطلاق می‌شود.^۳ بنابراین چون بحث عدم رعایت عدالت است، بهتر است آن را ظلم معنا کرد. البته «اثم» اعم از «عدوان» است.^۴

اثم و عدوان در آیه شریفه

صاحب مجمع، «اثم» را در این آیه به معنای گناه و «عدوان» را به معنای تجاوز از حدود آورده است و با ارجاع معنا به ابن عباس و ابوالعالیه می‌گوید:

۱. خسروی حسینی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۱۴۹.

۲. قرشی، قاموس قرآن، ج ۱، ص ۲۴.

۳. همان، ج ۴، ص ۳۰۵.

۴. همان، ص ۳۰۸.

در اینجا خداوند بندگان را امر می‌کند که یکدیگر را بر نیکی و تقویاری کنند و به آنچه خداوند امر کرده عمل و از آنچه نهی کرده است خودداری کنند. همچنین باید از معاونت بر گناه، خودداری کنند؛ یعنی به دشمنی و تجاوز از حدود خدا دست نزنند. سپس می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾؛ در اینجا خداوند مردم را به تقوا امر و متجاوزان و گردن‌فرازان را به عقاب خود تهدید می‌کند؛ یعنی با امر و نهی‌های خداوند مخالفت نکنید و از این راه خود را در معرض کیفرهای او قرار ندهید. سپس عقاب خود را به شدت و دشواری وصف می‌کند؛ زیرا عقاب خداوند آتشی است که حرارت آن کاسته نمی‌شود و شعله آن فرو نمی‌نشیند. از این عقاب هولناک به خدا پناه می‌بریم.^۱

در آیه شریفه از همیاری و شراکت در گناه یعنی هر عمل زشتی که موجب عقب‌افتادگی از زندگی سعادت‌مندانه شود و همیاری در «عدوان» نیز، که تجاوز به حقوق مردم و سلب امنیت از جان و مال و ناموس آنان است، نهی شده است و بر این نهی با جمله ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ دو بار تأکید شده است، تأکید اول جمله ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ و تأکید دوم، تهدید خداوند با عبارت ﴿إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ است.^۲

د، جلوگیری از راه خدا

جلوگیری از راه خدا از جمله گناهان و رذائل اخلاقی حوزه رفتار و عمل است که در آیه ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ...﴾^۳، به آن اشاره شده است.

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۴۰.

۲. رک: طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۱۶۳.

۳. بقره: ۲۱۷.

معنای صدّ

به گفته راغب، «صدّ» گاه به معنای اعراض و انصراف و گاه به معنای منع و برگرداندن است؛^۱ مانند آیات: ﴿أَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾^۲ و ﴿وَتَصُدُّوْنَ عَنِ سَبِيلِ اللّٰهِ مَنْ آمَنَ بِهِ﴾^۳ و ﴿وَيَصُدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ﴾^۴ در این آیات، «صدّ» حتماً به معنای منع و برگرداندن است؛ ولی در آیه‌ای مانند ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ﴾ به معنای اعراض است؛ یعنی بعضی از آنها به حق ایمان آورده و بعضی اعراض کرده‌اند.^۵

﴿صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ﴾

طبق بیان طبرسی، «صدّ» همان جلوگیری است و با کلمات منع و صرف هم معناست.^۶ بنابراین معنای آیه یادشده چنین است: «بگو جنگ در آن (ماه حرام) (گناه) بزرگ است. ولی جلوگیری از راه خدا و کفر به او (خدا) و (منع از) مسجد الحرام و بیرون کردن اهل آن (مسجد الحرام) نزد خدا (گناهش) بزرگتر (از) قتال در ماه حرام) است»^۷، در این صورت، «صدّ عن سبیل اللّٰه»، «کفر به خدا»، «منع از مسجد الحرام» و «اخراج اهل حرم» (اخراج گروندگان به پیامبر ﷺ)، همه، گناهی بزرگتر از جنگ در ماه حرام شمرده شده است؛ (گناهی که مشرکین مکه انجام می‌دادند). همچنین در این نگاه، «کفر به خدا»، کفراعتقادی دانسته شده

۱. راغب، المفردات، ص ۴۷۷.

۲. مائده: ۲.

۳. اعراف: ۸۶.

۴. مائده: ۹۱.

۵. قرشی، قاموس قرآن، ج ۴، ص ۱۱۲.

۶. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۵.

۷. همان، ص ۵۵۲.

است. علامه طباطبایی رحمته الله معتقد است منظور از عبارت «سبیل الله» در آیه، همه عبادات به ویژه حج است و کفریاد شده در آیه نیز کفر عملی است: نه اعتقادی. وی می فرماید:

مراد از سبیل الله عبادت ها و مخصوصاً مراسم حج است و ظاهراً ضمیر در کلمه (به) به سبیل برمی گردد. در نتیجه مراد از کفر نام برده کفر عملی است؛ نه کفر اعتقادی و کلمه (المسجد الحرام) عطف است بر کلمه (سبیل الله) در نتیجه معنا چنین می شود که قتال در مسجد الحرام صد از سبیل الله و صد از مسجد الحرام است. ﴿وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ...﴾؛ یعنی این عملی که مشرکین مرتکب شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و مؤمنین وی را، که همان مهاجرین باشند، از مکه که زادگاه ایشان بود، بیرون کردند، از قتال در مسجد الحرام بزرگ تر است و آزار و شکنجه هایی که مشرکین درباره مسلمانان روا داشته و نیز دعوت به کفرشان از یک قتلی که از سوی مسلمانان رخ داده بزرگ تر است. پس مشرکین حق ندارند مؤمنین را ملامت کنند، با اینکه آنچه خود کرده اند بزرگ تر است از خلافی که مؤمنین را به خاطر آن ملامت می کنند. علاوه بر اینکه آنچه مؤمنین کردند و در شهر حرام یک مشرک را کشتند، به خاطر خدا و به امید رحمت خدا کردند و خدا هم آمرزگار رحیم است.^۱

شان نزول آیه مربوط به اقدام «عبدالله بن جحش» و همراهان وی در حمله به قافله ای از قریش، که عمرو بن حضرمی در آن بود، است. در این حمله، چون روز آخر رجب (یکی از ماه های حرام) بود، وی با همراهان خود به مشورت پرداخت؛ بعضی گفتند: اگر امروز از آنها دست برداریم، وارد محیط حرم خواهند شد و دیگر نمی توان

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۱۶۷.

متعرض آنها شد. سرانجام به آنها حمله کردند و عمرو بن حضرمی را کشتند و قافله را با دو نفر اسیر نزد پیامبر ﷺ آوردند. با این وجود، پیغمبر ﷺ به آنان فرمود: «من به شما دستور نداده بودم که در ماه‌های حرام نبرد کنید»، و دخالتی در غنائم و اسیران نکرد. مجاهدان ناراحت شدند و مسلمانان به سرزنش آنها پرداختند. مشرکان نیز زبان به طعن گشودند که محمد ﷺ جنگ و خونریزی و اسارت را در ماه‌های حرام، حلال شمرده است. از این رو آیه نازل شد که «از تودرباره جنگ کردن در ماه‌های حرام سؤال می‌کنند: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ﴾؛ سپس می‌افزاید: «به آنها بگو جنگ در آن (گناه) بزرگی است»: ﴿قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ﴾ و به این ترتیب سنتی را که از زمان‌های قدیم درباره تحریم پیکار در ماه‌های حرام (رجب، ذی القعدة، ذی الحجه و محرم) وجود داشت با قاطعیت امضا کرد. سپس می‌فرماید: «چنین نیست که این قانون استثنایی نداشته باشد و نباید اجازه داد گروه فاسد و مفسد زیر چتر این قانون هر ظلم و فساد و گناهی را مرتکب شود»؛ یعنی درست است که جهاد در ماه حرام مهم است، ولی جلوگیری از راه خدا و کفر ورزیدن به او و هتک احترام مسجد الحرام و خارج کردن و تبعید ساکنان آن نزد خداوند مهم‌تر است.^۱

طبرسی نیز می‌گوید:

و عقیده ما (شیعه) اینست که کسانی که برای ماه‌های حرام و مسجد الحرام احترامی قائلند و در آنها آغاز به جنگ نمی‌کنند، حرمت جنگ در آنها به حال خود باقیست و اینکه خداوند جنگ با اهل مکه (مشرکین مکه) را در سال «فتح» مکه برای پیامبر اسلام ﷺ مباح و جایز کرد، جنبه استثنا داشته؛ چنان‌که آن حضرت فرمود: «خداوند در این ساعت جنگ را حلال کرد و بعد از من تا روز قیامت برای احدی جایز نیست، ولی هر کس که برای

۱. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۱۲-۱۱۱.

مسجد الحرام و ماه های حرام، احترامی قائل نباشد تحریم در حق او نسخ شده و در هر وقتی که باشد جنگ با او جایز است»^۱.

صفات اخلاقی نیک و بد که در آیات حج ذکر شده است، منحصر در صفات یاد شده نیست؛ بلکه با جست و جوی بیشتر می توان صفات دیگری را نیز به این بحث اضافه کرد.

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۵۱-۵۵۲.

فهرست منابع

قرآن.

١. نهج البلاغه، صبحی صالح، انتشارات دار الكتب اللبناني، بيروت، بی تا.
٢. آلوسی، سید محمود، روح المعاني، (تفسیر الآلوسی)، بیروت، دار الكتب العلمیه، ١٤١٥ق.
٣. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، [بی جا]، دار احیاء الكتب العربیہ، ١٣٧٨ق.
٤. ابن ابی حاتم، عبد الرحمان بن محمد، تفسیر ابن ابی حاتم الرازی، ریاض، مكتبة نزار مصطفى الباز، ١٤١٩ق.
٥. ابن ابی شیبہ، عبد الله بن محمد، المصنف، بیروت، دار الفکر، ١٤٠٩ق.
٦. ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الكامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ١٣٨٦ق.
٧. ابن ادريس، محمد بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، چاپ ٢، قم، ١٤١٠.
٨. ابن حزم، علی بن احمد، جمهرة انساب العرب، چاپ ١، بیروت، دار الكتب العلمیه، ١٤٠٣.
٩. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد بن حنبل، بیروت دار صادر، [بی تا].
١٠. ابن حیدر، سلطان محمد بن حیدر، بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت، مؤسسة الأعلمی، ١٤٠٨ق.
١١. ابن حیون، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الاحکام...، قاهره، دار المعارف، ١٣٨٣ق.
١٢. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، بیروت، دار صادر، بی تا.

۱۲. ابن شاکر کتبی، محمد، عیون التواریخ، به تحقیق سامر فیصل و...، بغداد، دارالحرية، ۱۴۰۰ق.
۱۳. ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، چاپ ۲، مصحح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۳.
۱۴. ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابی طالب، نجف، حیدریه، ۱۳۷۶ق.
۱۵. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، به تحقیق جواد قیومی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
۱۶. -----، فلاح السائل و نجاح المسائل، چاپ ۱، بوستان کتاب، قم، ۱۴۰۶.
۱۷. ابن عاشور، محمد طاهر، التحرير والتنوير، بیروت، مؤسسة التاريخ العربی، ۱۴۲۰ق.
۱۸. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدينة دمشق، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق.
۱۹. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۰۴.
۲۰. ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، عدة الداعي و نجاح الساعي، دارالکتب العربیة، بیروت، ۱۴۰۷هـ.ق.
۲۱. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية و النهاية، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۲۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، بی تا.
۲۳. -----، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ق.
۲۴. ابن هشام، عبد الله بن یوسف، مغنی اللیب، چاپ ۴، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، قم، بی تا.
۲۵. ابن هشام، عبد الملک بن هشام، السيرة النبوية، مصر، مکتبة محمد علی صبیح و اولاده.
۲۶. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن، چاپ اول، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد مقدس، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۲۷. ابوجیب، سعدی، القاموس الفقهي لغة و اصطلاحا، چاپ ۲، دار الفکر، دمشق، ۱۴۰۸.
۲۸. ازرقی، محمد بن عبدالله، اخبار مكة و ما جاء فيها من الآثار، قم، رضی، ۱۴۱۱ق.
۲۹. امینی، عبد الحسین، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۹۷ق.
۳۰. انصاری، عبد الله بن محمد، كشف الاسرار، به اهتمام علی اصغر همت، بی تا.
۳۱. انصاری، مرتضی، مناسک حج، قم، مجمع الفکر الاسلامی، بی تا.
۳۲. بحرانی، هاشم بن سلیمان، «البرهان في تفسير القرآن»، چاپ اول، قم، مؤسسة البعثة، قسم الدراسات الإسلامية، ۱۴۱۵ق.

۳۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری / الجامع المسند الصحیح المختصر، چاپ ۱، محقق محمد زهیر بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲.
۳۴. -----، صحیح البخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.
۳۵. برقی، احمد بن محمد، المحاسن، به تحقیق سید جلال الدین حسینی ارموی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۰ ق.
۳۶. بغوی شافعی، حسین بن مسعود، تفسیر البغوی المسمی معالم التنزیل، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ق.
۳۷. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، به تحقیق محمد حمیدالله، مصر، دارالمعارف، ۱۹۵۹ م.
۳۸. بیهقی، احمد بن الحسین، دلائل النبوة، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ ق.
۳۹. -----، السنن الکبری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶ ق.
۴۰. -----، السنن الکبری، چاپ سوم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ ق.
۴۱. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ق.
۴۲. جاحظ، عمرو بن بحر، العثمانیه، مصر، دارالکتب العربی، ۱۳۷۴ ق.
۴۳. جزائری، نورالدین، فروق اللغات فی التمییزین مفاد الکلمات، چاپ ۲، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۷.
۴۴. جزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الاربعه، چاپ ۷، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۲.
۴۵. جصاص رازی، احمد بن علی، احکام القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۴۶. جعفری، یعقوب، تاریخ اسلام از منظر قرآن، قم، نشر معارف، ۱۳۸۴ ش.
۴۷. جعفریان، رسول، آثار اسلامی مکه و مدینه، چاپ ۸، نشر مشعر، تهران، ۱۳۸۶.
۴۸. -----، تاریخ سیاسی اسلام، قم، دلیل ما، ۱۳۸۳ ش.
۴۹. جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مقربان، نشر اسراء، قم، بی تا
۵۰. -----، تسنیم، نشر اسراء، قم، بی تا
۵۱. -----، حکمت عبادات، تحقیق: حسین شفیعی، چاپ پانزدهم، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۸۸ ش.
۵۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیه، چاپ چهارم، به تحقیق احمد عبدالغفور، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ ق.

۵۳. حرعاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.ق.
۵۴. -----، وسائل الشیعة الى تحصیل مسائل الشریعة، (۱۱۰۴ق)، به تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت لأحیاء التراث، قم، ۱۴۱۴.ق.
۵۵. حربی، ابراهیم بن اسحاق، غریب الحدیث، جده، دارالمدینة، ۱۴۰۵.ق.
۵۶. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، چاپ اول، وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی، مؤسسه الطبع و النشر، تهران، ۱۴۱۱.ق.
۵۷. حسن بن علی [امام یازدهم علیه السلام]، تفسیر الامام العسکری علیه السلام، قم، به تحقیق و نشر مدرسه الامام المهدي علیه السلام، ۱۴۰۹.ق.
۵۸. حمیدالله، محمد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میدان جنگ، ترجمه غلامرضا سعیدی، تهران، محمدی، ۱۳۳۶.ش.
۵۹. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الاسناد، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۳.ق.
۶۰. حویزی، عبد علی ابن جمعه، تفسیر نور الثقلین، چاپ چهارم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۲.ق.
۶۱. خامنه ای، سیدعلی بن جواد، مناسک الحج، چاپ ۱، نشر مشعر، قم، ۱۴۲۶.
۶۲. -----، بیانات در دیدار اعضا مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۹۷/۱۲/۲۳.
۶۳. -----، بیانات در دیدار شرکت کنندگان در مسابقات بین المللی قرآن کریم، ۱۳۹۸/۰۱/۲۶.
۶۴. خسروی حسینی، غلام رضا، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن با تفسیر لغوی و ادبی قرآن، چاپ دوم، انتشارات مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵.ش.
۶۵. خضری بک، محمد، تاریخ التشریح الاسلامی، چاپ ۳، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۲۳.
۶۶. خمینی، روح الله، شرح چهل حدیث، مؤسسه چاپ و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، قم، چاپ بیست و چهارم، ۱۳۸۰.ق.
۶۷. خوئی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالزهرا، ۱۳۹۵.ق.
۶۸. درویش، محی الدین، اعراب القرآن الکریم و بیانه، چاپ ۴، ارشاد، سوریه / حمص، ۱۴۱۵.
۶۹. دزفولی / شیخ انصاری، مرتضی بن محمد امین، مناسک حج محشی، چاپ ۱، مجمع الفکر الإسلامی، قم، ۱۴۲۵.
۷۰. دیاربکری، حسین بن محمد، تاریخ الخمیس فی احوال انفس النفیس، بیروت، دارصادر، بی تا.

۷۱. ذهبی، شمس الدین محمد، سیر اعلام النبلاء، به تحقیق حسین اسد، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ق.
۷۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، مصحح: داوودی صفوان عدنان، دمشق - بیروت، دارالقلم - دارالشامیه، ۱۴۱۲هـ.ق.
۷۳. -----، مفردات الفاظ القرآن، به تحقیق صفوان عدنان، قم، طلیعة النور، ۱۴۲۷ق.
۷۴. رهبر، محمدتقی، حج و برائت از مشرکان، میقات حج، شماره ۲۲، ۱۳۷۵.
۷۵. زبیدی، مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، انتشارات دارالفکر، بی جا، بی تا.
۷۶. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۷۷. سبحانی تبریزی، جعفر، الحج فی الشریعة الإسلامیة الغراء، چاپ ۱، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، ۱۴۲۴.
۷۸. -----، رسائل و مقالات، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، ۱۴۲۲هـ.ق.
۷۹. -----، منشور جاوید، چاپ سوم، قم، مؤسسه امام جعفر صادق علیه السلام، ۱۳۸۸ش.
۸۰. سبزواری سید عبدالاعلی، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، مؤسسه اهل بیت علیهم السلام، بیروت ۱۴۰۹هـ.ق.
۸۱. سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، چاپ ۱، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶.
۸۲. سمرقندی، نصر بن محمد، تفسیر سمرقندی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۸۳. سید قطب، فی ظلال القرآن، بیروت، دار الشروق، ۱۴۲۵ق.
۸۴. سیوطی، عبدالرحمان بن ابی بکر، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶ق.
۸۵. -----، الدرّ المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ق.
۸۶. -----، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، جده، دارالمعرفه، ۱۳۶۵ق.
۸۷. شحاته، عبدالله محمود، تفسیر القرآن الکریم (عبدالله شحاته)، دار غریب، قاهره، ۱۴۲۱هـ.ق.
۸۸. شهید اول، محمد بن مکی، اللمعة الدمشقیة / شرح لمعه، دارالعالم الاسلامی، بیروت.
۸۹. شیخ صدوق، محمد بن علی، الأمالی، چاپ ۶، تهران، کتابچی؛ ۱۳۷۶.
۹۰. -----، الامالی، نشر مؤسسه البعثه، ۱۴۱۷ق.
۹۱. -----، الخصال، به تصحیح علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۳ق.

۹۲. ----- ، علل الشرائع، نجف، حیدریه، ۱۳۸۵ق.
۹۳. ----- ، معانی الأخبار، چاپ ۱، مصحح علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۳.
۹۴. ----- ، من لایحضره الفقیه، چاپ دوم، تصحیح و تحقیق: علی اکبر غفاری، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۹۵. ----- ، من لایحضره الفقیه، چاپ سوم، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق.
۹۶. صابونی، محمدعلی، تفسیر آیات الاحکام من القرآن، دارالقلم العربی حلب /سوریه، ۱۹۹۳.
۹۷. صالحی شامی، محمد بن یوسف، سبیل الهدی والرشاد، تحقیق عادل احمد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.
۹۸. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، شرح اصول الکافی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳ هـ.ق.
۹۹. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ ۲، قم، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۹۰.
۱۰۰. ----- ، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۰ هـ.ق.
۱۰۱. طبرانی، سلیمان بن احمد، کتاب الدعاء، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ق.
۱۰۲. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، تحقیق محمدباقر خراسان، نجف، دارالنعمان، ۱۳۸۶ق.
۱۰۳. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۷ق.
۱۰۴. ----- ، تفسیر جوامع الجامع، چاپ اول، حوزه علمیه قم، مرکز مدیریت، قم، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۱۰۵. ----- ، تفسیر جوامع الجامع، قم، نشر جامعه مدرسین، ۱۴۱۸ق.
۱۰۶. ----- ، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ۱۴۱۵ق.
۱۰۷. ----- ، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ هـ.ش.
۱۰۸. ----- ، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۳.

۱۰۹. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۳ق.
۱۱۰. -----، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، تحقیق صدقی جمیل عطار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۱۱۱. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، چاپ ۳، مصحح احمد حسینی اشکوری، مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵.
۱۱۲. طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام، چاپ ۴، تحقیق حسن موسوی خراسان، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷.
۱۱۳. -----، تهذیب الاحکام، به تحقیق سید حسن خراسان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۴ش.
۱۱۴. -----، تهذیب الاحکام، قم، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ش.
۱۱۵. -----، الامالی، قم، مؤسسة البعثة، ۱۴۱۴ق.
۱۱۶. -----، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد حبیب قصیر عاملی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
۱۱۷. -----، التبیان فی تفسیر القرآن، چاپ ۱، مصحح احمد حبیب عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ق.
۱۱۸. -----، الخلاف، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۷.
۱۱۹. عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الاعظم ﷺ، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۶ق.
۱۲۰. عروسی الحویزی، شیخ عبدعلی، تفسیر نور الثقلین، محقق: سید هاشم، رسولی محلاتی، نشر اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵هـ.ق.
۱۲۱. علامه حلی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، چاپ ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳.
۱۲۲. علم الهدی، علی بن حسین، الذخیره فی علم الکلام، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۳۱هـ.ق.
۱۲۳. -----، الذخیره فی علم الکلام، تحقیق سید احمد حسینی، قم، نشر اسلامی، جامعه مدرسین، ۱۴۲۰ق.
۱۲۴. علی بن الحسین [امام چهارم علیاً]، صحیفه سجادیه، چاپ ۱، قم، دفتر نشر هادی، ۱۳۷۶.
۱۲۵. عمانی، حسن بن علی، حیاة ابن اَبی عقیل و فقهه، چاپ ۱، قم، مرکز معجم فقهی، ۱۴۱۳.
۱۲۶. عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر (تفسیر العیاشی)، چاپ اول، مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۰هـ.ق.

۱۲۷. ----- ، تفسیر العیاشی، تحقیق سیدهاشم رسولی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، [بی تا].
۱۲۸. عینی، محمود بن احمد، عمده القاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۲۹. فاضل لنکرانی، محمد فاضل، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة / حج، چاپ ۲، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۸.
۱۳۰. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، چاپ ۲، تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران، المکتبه الرضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، ۱۳۷۳.
۱۳۱. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.
۱۳۲. ----- ، التفسیر الکبیر / مفاتیح الغیب، چاپ ۳، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰.
۱۳۳. فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تهران، وزارت ارشاد، ۱۴۱۰ق.
۱۳۴. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، ایران، مؤسسه دارالهجره، ۱۴۰۹ق.
۱۳۵. ----- ، العین، نشر دار و المکتبه الهلال، بی جا، بی تا.
۱۳۶. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، التفسیر الاصفی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۸ق.
۱۳۷. ----- ، الحقایق، تصحیح: عبدالله، غفرانی، ترجمه: محمد بن مرتضی، کاشانی، نشر مدرسه عالی شهید مطهری، تهران، ۱۳۸۷هـ. ش.
۱۳۸. ----- ، تفسیر الصافی، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۲ق.
۱۳۹. ----- ، تفسیر الصافی، تهران، مکتبه الصدر، تهران، ۱۴۱۵ق.
۱۴۰. ----- ، المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.
۱۴۱. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، چاپ ۲، دارالهجره، قم، ۱۴۱۴.
۱۴۲. ----- ، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، المکتبه العصریه، بی جا، ۱۴۱۸هـ. ق.
۱۴۳. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
۱۴۴. قرشی، سید علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، نشر نوید اسلام، قم، ۱۳۹۱هـ. ش.
۱۴۵. ----- ، قاموس قرآن، چاپ ششم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۱هـ. ق.

فهرست منابع | ۴۰۱

۱۴۶. قرطبي، محمد بن احمد، **الجامع لأحكام القرآن**، (تفسير قرطبي)، بيروت، دار احياء التراث العربي، ۱۴۰۵ ق.
۱۴۷. قطب راوندی، سعید بن هبة الله، **فقه القرآن**، چاپ ۲، تحقیق سیداحمد حسینی، قم، مکتبه آیه الله المرعشی العامه، ۱۴۰۵.
۱۴۸. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، **کنزالدقائق**، ایران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بی تا.
۱۴۹. قمی، علی بن ابراهیم، **تفسیر القمی**، تصحیح سیدطیب جزائری، قم، مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق.
۱۵۰. کلینی، محمد بن یعقوب، **اصول الکافی**، شرح مصطفوی، نشر کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۶۹ هـ. ق.
۱۵۱. -----، **الکافی**، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.
۱۵۲. -----، **فروع الکافی**، تصحیح و تحقیق: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ هـ. ش.
۱۵۳. -----، **الکافی**، چاپ ۱، تصحیح دارالحديث، قم، دار الحديث، ۱۴۲۹.
۱۵۴. کورانی، علی، **جواهر التاریخ**، بی جا، باقیات، ۱۴۳۰ ق.
۱۵۵. کوفی قاضی، محمد بن سلیمان، **مناقب الامام امیر المؤمنین (ع)**، تحقیق محمدباقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، ۱۴۱۲ ق.
۱۵۶. کاشفی، حسین بن علی، **مواهب علیه / تفسیر حسینی**، چاپ ۱، به اهتمام احمد بن عبدالرحیم شاه ولی الله، سراوان، بی تا، نور.
۱۵۷. متقی هندی، علی بن حسام الدین، **کنز العمال في سنن الأقوال والاحوال**، نشر مؤسسه الرساله، بیروت، بی تا.
۱۵۸. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، **بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار**، چاپ ۲، تحقیق جمعی از محققان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.
۱۵۹. -----، **بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار**، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۱۶۰. محقق حلّی، جعفر بن الحسن، **شرائع الاسلام في مسائل الحرام والحرام**، چاپ ۴، تحقیق عبدالحسین محمد علی، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳.
۱۶۱. -----، **شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام**، چاپ ۲، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۰۸.

۱۶۲. محمد بن حیدر، بیان السعادة، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۸ق.
۱۶۳. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۱۶۴. مسعودی، علی بن حسین، التنبيه والاشراف، بیروت، دارصعب، بی تا.
۱۶۵. -----، مروج الذهب و معادن الجوهر، چاپ دوم، قم، دارالهجره، ۱۴۰۹ق.
۱۶۶. مسلم بن حجاج، الجامع الصحيح، بیروت، دارالفکر، [بی تا].
۱۶۷. مصباح یزدی، محمد تقی، اخلاق در قرآن، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه، قم، ۱۳۹۱ هـ. ش.
۱۶۸. -----، آموزش عقاید، چاپ هفدهم، شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات، تهران، ۱۳۸۴ هـ. ش.
۱۶۹. -----، سجاده های سلوک، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه، قم، بی تا.
۱۷۰. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۱۷۱. -----، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۱۷۲. مظفر، محمد حسن، دلائل الصدق لنهج الحق، چاپ ۱، مصحح مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۲۲.
۱۷۳. مغنیه، محمد جواد، الکاشف، قم، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۲۴ق.
۱۷۴. مفید، محمد بن محمد، الافصاح فی الامامة، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۱۷۵. -----، المقنعة، چاپ ۱، قم، مؤسسه نشر اسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۰ق.
۱۷۶. مقدس اردبیلی، احمد، زبدة البیان، تهران، بی تا.
۱۷۷. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء والتاریخ، قاهره، مکتبه الثقافة الدینیة، بی تا.
۱۷۸. مقریزی، تقی الدین احمد، امتاع الاسماع بما للنبي من الاحوال و الاموال و الحفدة و المتاع، به تحقیق محمد عبد الحمید نمیسی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
۱۷۹. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ش.
۱۸۰. -----، مناسک الحج، چاپ ۲، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، ۱۴۱۶.
۱۸۱. موسوی بجنوردی، سید حسن بن آقا بزرگ، القواعد الفقهیة، چاپ ۱، نشر الهادی، قم، ۱۴۱۹.
۱۸۲. مولوی، مثنوی معنوی.

فهرست منابع | ٤٠٣

١٨٣. موسى عاملی، سيد محمد بن علی، مدارك الاحكام في شرح شرايع الاسلام، چاپ ١، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ١٤١١.
١٨٤. مؤمن سبزواری، محمد باقر بن محمد، ذخيرة المعاد في شرح الإرشاد، چاپ ١، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم، ١٤٢٧.
١٨٥. مؤمن قمي سبزواری، علی، جامع الخلاف و الوفاق، چاپ ٢، زمينه سازان ظهور امام عصر (عجل الله فرجه)، قم، ١٤٢١، ج ٢.
١٨٦. ميبدی، احمد بن محمد، كشف الاسرار و عدة الابرار، چاپ ٥، امير كبير، تهران، ١٣٧١.
١٨٧. مير شريفی، سيد علی، آشنایی با تاريخ اسلام، قم، نشر مشعر، ١٣٨٩ ش.
١٨٨. نجفی مرندی، شيخ ابوالحسن محمد، مجمع النورين، قم، انتشارات آل عبا، ١٣٨١ ش.
١٨٩. نجفی، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، چاپ ٣، دار الكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٦٧.
١٩٠. نراقی، احمد بن محمد مهدي، مستند الشيعة في أحكام الشريعة، چاپ ١، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم، ١٤١٥.
١٩١. -----، معراج السعادة، انتشارات هجرت، قم، ١٣٧١ هـ. ش.
١٩٢. نسائي، احمد بن شعيب، سنن النسائي، بيروت، دارالفكر، ١٣٤٨ ق.
١٩٣. نویری، شهاب الدين احمد، نهاية الارب في فنون الادب، (م ٧٣٣ ق)، مصر، وزارة الثقافة، بی تا.
١٩٤. واحدی، علی بن احمد، الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، دار القلم، بيروت، ١٤١٥ هـ. ق.
١٩٥. واقدی، محمد بن عمر، المغازي، به تحقيق مارسدن جونز، بی جا، نشر دانش اسلامي، ١٤٠٥ ق.
١٩٦. هيثمی، نورالدين علی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٨ ق.
١٩٧. ياقوت حموی، ياقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بيروت، داراحياء التراث العربي، ١٣٩٩ ق.
١٩٨. يعقوبی، احمد بن اسحاق، تاريخ يعقوبي، بيروت، دارصادر، [بی تا].
١٩٩. يوسفی غروی، محمد هادی، موسوعة التاريخ الاسلامي، قم، مجمع الفكر الاسلامي، ١٤٢٣ ق.

